

# اختران تابان

نوشتہ

فروغ ارباب

مؤسسہ چاپ و انتشارات مرآت  
دہلی نو ہندوستان



کتاب: اختران تابان  
نوشتۀ فروغ ارباب  
چاپ سوم ۱۵۶ بدیع مطابق ۱۹۹۹ میلادی  
حقّ طبع محفوظ  
ناشر: مؤسسۀ چاپ و انتشارات مرآت  
دهلی نو - هندوستان  
این کتاب از روی نسخهٔ نشر دوم  
مؤسسۀ ملی مطبوعات امری  
۱۲۲ بدیع طهران حروف چینی شده است.



## فهرست مندرجات

مقدمه مؤلف

۱۳

### قسمت اول عهد اعلى

#### فصل اول

- ۱ - خديجه بيگم حرم حضرت نقطه اولی ۱۵  
۲ - فاطمه بيگم والده حضرت نقطه اولی ۲۳  
۳ - قرّة العين ملقب به طاهره ۲۷

#### فصل دوم

- ۱ - زهرا بيگم همشیره حرم حضرت نقطه اولی ۴۰  
۲ - فاطمه خانم حرم حضرت خال اعظم ملقب به عتّه حاجی ۴۲

#### فصل سوم

- ۱ - بی بی كوچك ملقب به ورقه الفردوس ۴۷  
خواهر جناب باب الباب  
۲ - خاتون جان خانم حرم ميرزا هادی فرهادی ۵۲  
۳ - سلطان خانم حرم حضرت حجّت ۵۶  
۴ - زينب ملقب به رستمعلی ۵۹  
۵ - شاهزاده شمس جهان بيگم ملقب  
به ورقه الرضوان (فتنه) ۶۴  
۶ - خورشيد بيگم ملقب به شمس الضحی ۶۸  
۷ - بيگم كوچك خانم خاله حاجی ميرزا جانی كاشانی ۷۲

### قسمت دوم عهد ابهى

#### فصل اول

- ۱ - آسیه خانم حرم حضرت بهاء الله ملقب به امّ الكائنات ۷۵

۸۰ - ۲ - بهائیه خانم حضرت ورقه علیا

فصل دوم

۹۱ - ۱ - مریم ملقب به ورقه الحمراء دختر  
عمه حضرت بهاءالله

۹۵ - ۲ - ساره خانم ملقب به حضرت اخت  
خواهر حضرت بهاءالله

فصل سوم

۹۹ - ۱ - حوا خانم ملقب به ام اولیاء

۱۰۴ - ۲ - عنبر خانم ام اشرف

۱۰۹ - ۳ - بی بی روحانی ملقب به روحانیه بشروئی

۱۱۲ - ۴ - فاطمه بیگم حرم سلطان الشهداء

۱۱۶ - ۵ - حاج عمه خانم عمه حرم کاشانی جمال اقدس ابھی

۱۱۹ - ۶ - شهربانو ملقب به حمامه کرمانی

قسمت سوم عهد میثاق

فصل اول

۱۲۲ - ۱ - منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء

فصل دوم

۱۲۹ مقدمه

۱۳۵ - ۱ - فاطمه بیگم سرحلقه شهدای هنزاه

۱۴۱ - ۲ - علویه خانم حرم ملا علیجان شهید

۱۴۶ - ۳ - خدیجه سلطان شهید منشاء

۱۴۹ - ۴ - لوا گتسینگر مبلغه مشهور فداکار بین المللی

۵ - میس اتل روزنبرگ پیشاهنگ مهاجرین

امرالّٰه در انگلستان

۱۵۸

۱۶۲

۶ - میس هلن گودال بنیان گذار امرالّٰه در قاره آمریکا

۱۷۱

۷ - میس سارا فارمر مؤسس گرین ایگر

۸ - میس لیلیان کپیس معلّم مشهور

۱۷۸

مدرسه تربیت طهران

۹ - میس ایزابل بریتینگهام مبلّغه

۱۸۲

مشهور و خدوم امرالّٰه

۱۰ - میس می ماکسول مادر حرم

۱۸۸

حضرت ولیّ امرالّٰه

۲۰۴

۱۱ - میس کراپر ملقب به مریم

۲۰۹

۱۲ - لیدی بلامفید ملقب به ستاره خانم

۲۱۵

۱۳ - آلمان نوبلاک مهاجر و مبلّغه امرالّٰه در آلمان

۲۲۱

۱۴ - میس ماری رول ملقب به مادر رول

۲۲۹

۱۵ - گل سرخ بیگم ملقب به فائزه خانم

۲۳۸

۱۶ - عصمت خانم ملقب به طاهره

۱۷ - ربابه خانم ملقب به طاهره حرم جناب

۲۴۵

شیخ علی اکبر قوچانی

۲۵۱

۱۸ - دکتر سوزان مودی ملقب به امة الاعلی

۱۹ - میس کلارادان مهاجر و مبلّغه امرالّٰه

۲۵۸

در قاره استرالیا

۲۶۴

۲۰ - میس ماریون جک ملقب به جنرال جک

۲۷۲

۲۱ - خدیجه سلطان ملقب به عمّه قزی خانم

۲۷۸

۲۲ - بی بی فاطمه ملقب به درویش رفسنجانی

## قسمت چهارم دوره ولایت

- ۱ - میس مارتاروت سرحلقه مبلّغین و مبلّغات ۲۸۰
- ۲ - علیا حضرت ماری ملکه رومانیا فخر ملوک و ملکات ۲۹۲
- ۳ - میسز گیت رانسوم کهلر مبلّغه عظیم بین المللی ۲۹۹
- ۴ - لیدیا زامنهوف مبلّغه شهیر و مروّج زبان اسپرانتو ۳۰۶
- ۵ - میس الامارتا بیللی مهاجر شجیع و نمونه امرالله ۳۱۴
- ۶ - دروتی بیکر ایادی برازنده امرالله ۳۲۱
- ۷ - سیّد بیگم ملقب به معلّمه خانم ۳۲۸
- ۸ - منیره خانم حرم جناب ابن ابهر ایادی امرالله ۳۳۲
- ۹ - ملیحه خانم ذبیح خادمه جانفشان امر الهی ۳۴۰
- ۱۰ - میسز کلارا شارپ عنصر فداکار جامعه امریکا در مهد امرالله ۳۴۸
- ۱۱ - میسز املیا کالینز خانم ملکوت ۳۵۵

## زیارتنامه های مبارکه

- ۱ - زیارتنامه حرم حضرت نقطه اولی ۳۶۴
- ۲ - زیارتنامه حضرت مریم که زیارتنامه حضرت طاهره هم هست ۳۶۶
- ۳ - زیارتنامه ورقه علیا آسیه خانم حرم حضرت بهاءالله ۳۷۲
- ۴ - زیارتنامه حضرت ورقه علیا بهائیه خانم ۳۷۵
- ۵ - زیارتنامه جناب اخت علیها بهاءالله ۳۷۶
- ۶ - زیارتنامه امّ الاولیاء مادر آقا محمّد کریم عطار ۳۷۷
- فهرست منابع ۳۷۹
- فهرست اعلام و اهمّ مطالب ۳۸۱



## هوالله

کتاب مفید اختران تابان را زیارت کردم و مطالعه نمودم فی الحقیقه سرکار خانم فروغ ارباب علیهاالبهاء در جمع آوری شرح احوال اماءالرحمن که در آسمان امرالله مانند کواکب درخشان تابناک اند، زحمت بسیار کشیده اند و رنج فراوان تحمل فرموده اند. این اثر گرانبها یعنی تذکره احوال اماءالرحمن تا امروز در بین تألیفات امریه محلش خالی بود و سرکار خانم ارباب با جدّ و جهد فراوان این اثر ذیقیمت را بر گنجینه آثار نفیسه امریه افزودند. البته سعی مشارالیه از هر جهت مشکور است. امید است که هر چه زودتر این تألیف منیف در دسترس احببای الهی قرار بگیرد و مورد استفاده عموم یاران واقع شود.

اشراق خاوری

## دوستان عزیز :

پس از نشر اول کتاب اختران تابان فاضل نحیر جناب اشراق خاوری علیه غفران الله نظری به اوراق این کتاب معطوف داشتند و در کمال لطف و عنایت نظرات خویش را مرقوم نمودند که چون انتشار آن در نشر اول میسر نبود علیهذا به نشر دوم موکول گردید.

اکنون که به نشر دوم کتاب اقدام می شود دستخط آن دانشمند عالیقدر که همواره مشوق و محرک این کمینه در تهیه این اثر بوده اند زیب این اوراق می گردد.

فروغ ارباب

شهرالسلطان ۱۲۱ بدیع

مطابق بهمن ماه ۱۳۵۲ شمسی

فوریه ۱۹۷۵ میلادی

حضرت بهاءالله جلّ ذكره الاعلی میفرمایند:

هوالله تعالی شأنه الحکمته و البیان

یا امائی علیکنّ بهائی و رحمتی قلم اعلی شهادت میدهد بر اینکه  
شما رجالید بلکه ابطالید... .

## هوالله

ای ورقه طیبه جهان عرفان تا بحال میدان مردان بود و جولانگاه  
ذکوران ولی در این کور جلیل نسائی مبعوث شدند که فارس میدان  
ایقان گردیدند و دلیران عرصه اطمینان این از خصائص این ظهور  
اعظم است و از مواهب جلیل اکبر، پس باید ورقات از جام الطاف  
چنان سرمست باشند که از نفخ صور بهوش بیایند.

تقدیم

بہ

نسوان بھائی

## مقدمه

از آنجائیکه در بین پیروان امر مقدّس حضرت اعلیٰ و جمال اقدس ابهی نسوانی بوده اند که چون مردان در میدان خدمت و فدا پای نهاده و فخر رجال گردیده اند جای آن دارد که کتابی مختصّ آن ورقات موقنه طبع و نشر شود و آنهمه همت و وفا و عشق و صفا که از آن سالکان سبیل هدی به منصهٔ ظهور رسیده در آن منعکس گردد.

باشد که بیان مجهودات و فداکاریهای آن عشاق امر حضرت یزدان نتایج مطلوب ببار آرد و در اراضی طیّبهٔ قلوب صافیه گل و لاله برویاند و فرزندان فداکار و از خود گذشته در جامعهٔ امر تربیت نماید.

گر چه مورّخان و وقایع نگاران با علم و قدرت قلم هر چه را باید نگاشته‌اند و این پشهٔ نحیف را با آن شهبازان تیزپر که در آسمان علم امر اعظم الهی پرواز کرده و باوج معانی رسیده‌اند توانائی و قدرت پرواز نیست لیکن توصیهٔ دوستان دانشمند و تشویق آن نفوس برگزیده مرا بر آن داشت آرزوی دیرین خود را که تدوین تاریخ حیات اماءالرحمن فداکار و قهرمان است جامهٔ عمل پوشانم و در عین حال که تاریخ را اجمالاً از تمام کتب موجوده مستند بالواح مبارکه در مجموعه‌ای گرد می‌آورم کیفیت بزرگترین واقعه در زمان هر يك را به خواننده بنمایانم و حالات و کیفیات و روحیات آن برگزیدگان را بطور ایجاز نشان دهم چون مقام و منزلت ورقات مقدّسه‌ای که بفرمودهٔ حضرت ولی امرالله ارواحنا

لرمسه الاطهر الفداء جزو "أبطال" اند ارجح و اولی است لذا شرح حال و وقایع حیات ایشان و همچنین منتسبین بعائله مبارکه در فصل جداگانه‌ای ذکر گردید و در فصول دیگر از نسوانی نام برده میشود که در ظلّ امر مبارک از جان و مال و هستی و عائله گذشته‌اند و بمیدان فدا شتافته و یا آنکه موقّق به خدمات باهره گردیده‌اند.

بنا براین عهدهای سه گانه، عهد اعلی، عهد ابهی، عهد میثاق و همچنین دوره ولایت امر در نظر گرفته شده و شرح احوال هر يك از امام‌الرحمن در عهد مربوط بخود برشته تحریر درآمده است و ابهی ثمره و نتیجه زندگانی جسمانی آنان که همانا خدمت و موقّقت روحانی است عیان گردیده است.

صرف نظر از ورقات مؤمنه موقنه کشور مقدّس ایران که با ایمان و انجذاب تامّ فرزندان و یا همسران خویش را تشویق و تحریص نموده‌اند تا جام شهادت نوشند و در راه عشق محبوب جان بازند نسوان غرب در عهد میثاق و ولایت امر بعلت داشتن محیط آزاد و امکانات بیشتر توانسته‌اند بیش از زنان شرق در میدان خدمت قدم گذارند و عده زیادی موقّق بخدمات باهره گردیده‌اند لذا بذکر احوال چند تن از متصاعدین که مورد عنایات لانهایه مولای توانا قرار گرفته‌اند اکتفاء میشود تا عیان گردد که چگونه اختران تابان از شرق و غرب دست در دست یکدیگر نهاده و سبب اشاعه امرالله در اقالیم مختلفه عالم گردیده‌اند.

فروغ ارباب

رضوان ۱۲۲ بدیع مطابق

اردیبهشت ۱۳۴۴ شمسی ۱۹۶۵ میلادی

## قسمت اول عهد اعلیٰ

### فصل اول

#### ۱- خدیجه بیگم حرم حضرت نقطهٔ اولیٰ

هنگام غروب بود و آفتاب زرین بالهای طلائی خویش را که بر عالمیان گسترده بود جمع کرده و اندک اندک جای خود را بماه دلفریب زیبا میداد که طلعت اعلیٰ آن محبوب یکتا خانهٔ خویش را از روشنی روی دل آرایش منور فرمود و برسم معمول در اطاق والده جای صرف شد و سفرهٔ شام گسترده گردید آنشب هیکل مبارکش را میل بصرف شام نبود لیکن در آنموقع دیگران را همراهی فرموده و چند لقمه‌ای میل فرمودند سپس به بستر تشریف بردند.

نیمه‌های شب حرم مبارک متوجه غیبت همسر عزیزش گردید مضطربانه بحیاط منزل و اطاق والده رفت ایشان را نیافت چون در آنموقع آن خانم محترمه از سرّ مکنون در قلب آن بزرگوار واقف نبود هرآن بر نگرانیش افزود و بی‌اختیار از پله‌های عمارت بالا رفت عجباً طبقهٔ فوقانی عمارت غرق در نور بود اینهمه نور از چه بود؟ و اینهمه چراغ از کجا؟ این نور و روشنائی ظاهری نبود بلکه نور الهی بود و حرم مبارک با چشم سرّ آن را ندید، بلکه با بصیرت معنوی ملاحظه فرمود. بطرف اطاق میهمانخانه رفت آن آفتاب عالمتاب و بدر منیر را دید که در وسط اطاق ایستاده و دستهای مبارک بسوی آسمان بلند بود چشمان حرم از اشعهٔ نورانی

که از وجود حضرت اعلیٰ برخاسته بود خیره شده و دچار اضطراب و ترس شدید گردید قصد مراجعت نمود لیکن او را یارای حرکت نبود بر وحشتش افزوده و یکباره منصعق گردید پس هیکل مبارک او را از این حالت اضطراب نجات بخشید و با فرمودن کلمه "برگرد" جان در بدنش تجدید شد و حیات تازه یافت بزحمت خود را در بستر انداخت و دیگر خواب بچشمش راه نیافت و با پروردگار خویش برآز و نیاز پرداخت که بارالها چه قدرت و عظمتی و چه بزرگی و جلالی آیا چه حکمت داشت که آن خورشید تابان را بمن نمایاندی؟ آیا این همان سید علیمحمد من است؟ آیا از این پس میتوانم با آن مهر تابان بسر برم؟ نه نه اشعه آن مهر رخشان روی مرا میسوزاند و وجودم را خاکستر میسازد نه مرا قدرت چنین کاری نیست.

تمام شب را بر آن واقعه خارق العاده اندیشید تا آنکه صدای اذان از مسجد مجاور بگوش رسید و هیکل اطهر از پله ها پائین تشریف آوردند حرم محترمه که عظمت و جلال همسر بزرگوارش را با چشم دیده بود از برخورد با آن مولای عزیز بر خود میلرزید و خویشتن را مخفی میساخت چون سفره صبحانه گسترده شده و حسب المعمول باطاق والده رفت همانطور لرزان بود و سر را بلند نمیکرد طلعت اعلیٰ با دست مبارک چای ریخته و بایشان عنایت فرمودند و پرسیدند تو را چه میشود؟ عرض کرد: آن چه حالتی بود که من دیدم؟ از لسان عظمتش بیانی جاری شد که از استماع آن اضطراب درونیش زائل گردید و بآنچه با خود می اندیشید معتقد و موقن شد بیان مبارک باین مضمون بود "بدان که خداوند تبارک و تعالیٰ در من تجلی فرمود و من همان کسی هستم که هزار و اند



سال ملت اسلام منتظر ظهورش بودند خداوند مرا برای امر بزرگی مبعوث فرمود و تو شاهد این ظهور الهی بودی گرچه مایل نبودم که تو مرا در آنحالت ببینی ولی اراده الهی چنین بود تا آنکه در قلبت جایی برای شك و تردید نباشد.

آری حرم مقدس سر تعظیم فرود آورد و بر پای مبارکش افتاد و بر قدمش بوسه زد.

بیت مبارك حضرت اعلیٰ در شیراز در محله شمشیرگرها واقع شده بیتی که در عظمت و جلال با تصور مجل سلاطین و شاهان برابری میکند. بیت کوچکی که در هر زمان واردین و بینندگان را باعجاب و تحسین وامیدارد.

آن فضای كوچك با آن درخت نارنج که به يد مبارکش غرس شده آن اطاقهای پرروح با درهای منبت و ظریف همواره مؤمنین امرش را که از اقصی نقاط عالم بقصد زیارتش شتافته اند بسجده افکنده و با خضوع و خشوعی بی حد سر بر آستانش نهاده اند.

در روز جمعه هجدهم رجب سال ۱۲۵۸ هجری قمری در آن خانه روح افزا جوش و خروشی بود و شادی و فرحی بی حصر بچشم میخورد.

قسمت فوقانی عمارت که مختص مهمانخانه بود و بوسیله پلکانی دیگر بخارج راه داشت برای پذیرائی میهمانان تعیین شده بود و طبقه زیرین را برای عروس و داماد تهیه و تدارک دیده بودند. در اطاق دیگر که پشت درخت نارنج واقع شده و مخصوص والده بود فامیل و بستگان همه جمع بودند و شادی میکردند.

بلی والده دختر عموی خود خدیجه بیگم صبیله آقا میرزا علی را که در سال ۱۲۲۸ قمری متولد شده و اکنون بیش از بیست سال نداشت برای همسری فرزند عزیزش برگزیده و به آرزوی

دیرینه اش که دامادی یگانه فرزندش بود نائل گردیده بود.

زمان خوشی و شادمانی بود و دوران سرور و کامرانی. مبارك و فضه غلام و کنیز آنها نیز در اطاق خود که نزدیک در ورودی منزل قرار داشت میخندیدند و کف میزدند زیرا آقای مهربان و عزیزشان را دوست داشتند و دامادی او را منتها آمال و آرزوی خویش میشمردند.

عروس زیبا نیز در فرح و نشاط و بهجت و انبساط دیگران شریک بود مگر نه آنکه چندی قبل در خواب دیده بود که حضرت فاطمه زهرا بمنزل پدری ایشان آمده و در درگاهی اطاق ایستاده و خطاب با او فرموده بود "من آرزو دارم که تو عروس من بشوی" حال هم پس از چند روز فاطمه بیگم که از اولاد پیغمبر بود در همان مکان با همان شکل و شمایل بایستاد و همان جمله را ادا کرد و او را بهمسری فرزند خود دعوت نمود با تحقق باین رویای صادقانه مقام و منزلت شوی عزیزش را دانست و چون افتخار همسری با آن مظهر عشق و وفاء و حبّ و ولاء را پیدا کرد از نیکبختی خود شاد بود و بر خود میبالید و هر وقت بیاد می‌آورد که همسر عزیزش از هر لحاظ ممتاز است از شدت سرور و شادی در عوالم دیگری پرواز مینمود.

بلی آن دو طیر آشیان الهی در آن خانه آسمانی زندگی نوینی را از سر گرفتند و از آن پس هر روز صبح که مادر مهربان بر میخواست پس از ادای نماز فضه سفره را در اطاقش میگسترد و فرزند و عروس مهربانش را در نزد خویش پذیرائی میکرد و هر شام نیز فرزند دلبندهش را پس از کار روزانه در کاشانه خود می‌پذیرفت و از دیدارش لذت میبرد.

صبح ها و شامها میگذشت و اهل خانه قرین شادی و نیکبختی

بودند. یکسال سپری شد و روزی فرا رسید که خداوند متعال بآنها فرزندی عطاء فرمود و بنا بدستور پدر نامش را احمد گذاردند ولی افسوس که اراده الهی چیز دیگری بود و آن طفل نازنین را این جهان پهناور محیطی بود تنگ و کوچک بعالم دیگر شتافت و اهل خانه را در رنج و الم باقی گذارد پدر مهربان از دادن آن قربانی در دل شاد بود و والده و مادر بینوا گریان و نالان لکن وجود مبارکش آن دو را تسلی بخشید و با الطاف و محبت‌های همیشگی ایشان را دلشاد ساخت و سپس در مناجاتی بدرگاه معبود ازلی فرمود...

" ای خدای من ای یگانه مقصود من قربان شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فدا شدن او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار بده و بفضلت فداکاری مرا قبول فرما آرزو دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر تو را با خون خود آبیاری نمایم."

پس آرزوهای طلعت اعلیٰ جامه عمل پوشید و بفرموده مبارکش جان طفل را در راه مقصود بداد و تا خود جسم و جانش به خاک و خون نغلطید و تا سینه مبارکش هدف گلوله های بیشمار نشد آرام نگرفت تأثیر دم اطهرش چنان بود که بخواست مبارکش نهالانی پر ثمر در قلوب طیبه انبات گردید و درختانی توانا و تنومند شد.

دو سال زندگی پر آسایش و آرامش خدیجه بیگم حرم مبارک پایان پذیرفت و زندگانی پر سعادت رنگی دیگر بخود گرفت حال دیگر او ربّ اعلیٰ را میشناخت، معبودش را می‌پرستید، به محبوبش عشق میورزید و حلاوت عشق حقیقی را میچشید ولی افسوس که آن روزگار شیرین را دورانی پر محنت و هجرانی پر مشقت از پی بود. از آن پس روزهایی هم آمد که از هجر یار میسوخت و

میگذاخت و اشک دیده روان میساخت. آری آن خانم محترمه این حوادث را پیش بینی میکرد.

از ازدواج مبارك كه ۱۸ رجب ۱۲۵۸ قمری بود تا هنگام هجران و سفر مگه دو سال و نیم گذشت و هیکل مبارك همسر عزیزش را تنها گذاشت در سفرهای مبارك در نامه های آن دو دلداده علاقه شدید نسبت بیکدیگر دیده میشد ربّ اعلی حرم را در سفر مگه از بوشهر باین بیانات احلی خطاب میفرمود: "جان شیرین من خداوند شاهد است از زمان دوری از ملاقاتت نه اینقدر حزن احاطه نمود که توان نوشت...".

و در همان نامه هیکل مبارك بشعری استشهاد فرمود که از مضمون آن چنین برمی آمد که طلعت اعلی چندین بار اقدام بنوشتن فرموده اند ولی از شدت علاقه و هجران اشک دیده آن مولای مهربان نامه را شسته و کلمات را محو نموده.

آری هنگام خداحافظی برای حرکت بصوب اصفهان ساعات دردناکی بود آن عائله مبارکه همه گریستند خداحافظی ابدی بود. هجرانی بود همیشگی و سفری بود که بشهادت عظمی منجر گردید.

حضرت حرم که مولا و معشوق ازلیش را از دست داده بود دیگر قرار نداشت بی تاب بود و زاری و بیقراری میکرد شوهر همشیره یکبار ایشانرا بخارج شهر برد تا بلکه آرامشی حاصل شود و آن روح رنج دیده در اثر گردش در هوای آزاد و مشاهده نزهتگاه خارج شهر و با دیدن سبزه و جویبار جان تازه ای یابد و طراوت و لطافتی نصیبش گردد ولی افسوس که در آن محلّ که بنام هفت تن معروفست بازهم نقش یار دید و روی دلدار ملاحظه نمود نقش چوپانی که تصویری در عالم خیال از حضرت موسی در آن محلّ

منقوش بود شباهت تامی بدلدارش داشت آنقدر گریست تا مدهوش گردید بمنزل خواهر ناتنی خود حرم حضرت خال اعظم که او نیز در مصیبات وارده شریک ایشان بود نقل مکان فرمود و پس از آن دل را بجمال لایزالی طلعت ابهی خوش داشت و آرزوی لقایش را در دل بپرورانید ولی با وجود تضییقات موجوده مسافرت ایشان بعگا ممکن نگردید و چون اخوی زاده اش میر سید علی قصد اقتران با خانواده مبارک جمال ابهی را نمود بایشان وعده تشرّف داد لیکن بعهد خود وفا نکرد و به تنهایی عازم ارض اقدس شد.

آن حرم مقدّس که این آرزوی قلبی را نیز نقش بر آب دید آنقدر غم خورد و در آتش هجران بسوخت تا در بستر افتاد و در سنّ ۶۱ سالگی بمولای مهربان و عزیزش پیوست و فضّه کنیز ایشان هم که تا ساعات آخر همدم خانم عزیزش بود در همانشب جانسپرد.

آن سال سنه ۱۲۹۹ هجری قمری بود که پس از صعود حرم مبارک بحر الطاف جمال اقدس ابهی بموج آمد و بیاناتی شتی و زیارتنامه ای غرّاء از لسان مبارک جاری گردید و فرمود که خداوند جمیع نفوسی را که در آن روز صعود کرده اند بر اثر صعود حضرت حرم همه را بحلیه غفران بیاراست\* و همچنین عنایات مخصوصه بآن نفس مقدّس بحدّی بود که هر شنونده را از آنهمه الطاف متحیر میساخت همچنین زیارتنامه مبارکه بافتخار آن روح پر فتوح قدر و

---

\* بر سنگی که به امر جمال قدم ساخته شده و آیه مبارکه (ان الورقة العلیا قد سمعت نداء سدره المنتهی و طارت الیها) بر روی آن حک شده و در بیت مبارک شیراز موجود است تا پس از ساختمان بر مرقد حضرت حرم گذاشته شود وفات حضرت حرم ۱۲۹۹ هجری قمری منقوش شده نقل به مضمون از صفحه ۲۷ ایّام تسعه (کلمات پرس)

منزلتش را که نشانه تقوی و پرهیزکاری بود معلوم میدارد.

قسمتی از بیان مبارک این است هوالمعزی المحزون ... ان یا قلم قد اتتک مصیبة کبری و رزیه عظمی الّتی ناحت بها اهل الفردوس الاعلی و الجنة العلیا بها صعدت الاحزان الی ان بلغت اذیال رداء الرحمن طوبی لقاصد قصد خدمتها فی حیوتها و زارها بعد صعودها و عروجها و لامة قصدت مقامها و تقرّبت الی الله بها البهاء المشرق من افق غرتی الغراء و النور الظاهر اللائح من سماء اسمی الابهی' علیک یا ثمرة سدرة المنتهی و الورقة المبارکة النوراء و انیسه من ابتسم بظهوره ملکوت البقاء و ناسوت الانشاء نشهد انک اوّل ورقة فازت بکأس الوصال فی الوثاق "... الی آخر بیانہ الاحلی.

و بیان مبارک الیوم خیرالنساء امّ نقطه اولی است و حرام شده اطلاق این اسم بر اماءالله و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند و از حصن عصمت ربّانی خارج نشده اند و حرمة الله را رعایت نموده و دست خائنین بذیل عصمتش نرسیده فو نفسی الحق اوست بتول عذراء و حرم اعلی و عصمت کبری ان اخدموها یا احبائی بصدق مبین لانها بقیةالله بینکم ان انتم من العارفین ...

بیانات مبارکه فوق صفات مدوحه و خصال برجسته آن برگزیده الهی را معلوم میدارد تا دنیا باقی است و نام حضرت حرم بر زبانها جاری میشود عفت ربّانی و عصمت کبری و حرم اعلی در گوشها طنین خوشی دارد و آن مظهر عشق و وفا و حبّ و ولا را آنطوریکه شایسته است خواهند شناخت و بر عظمت مقامش پی خواهند برد.

## فاطمه بیگم والدۀ حضرت نقطهٔ اولی

سالها پس از شهادت حضرت ربّ اعلیٰ یکی پس از دیگری میگذشت و در ایران وقایع عظیمه‌ای رخ میداد لیکن در کربلا خانمی بی‌خبر از علّت اصلی آنهمه حوادث باتّفاق غلام حبشی خود بنام مبارک در بیتی میزیست خون دل میخورد و اشک دیده فرو میریخت.

مبارک هر روز خانه را میرفت و بدون آنکه از آنچه گذشته چیزی بداند بزعم خویش خانه را برای ورود آقای عزیز و مهربانش آماده میساخت ولی آن خانم محترمه فاطمه بیگم والدۀ مبارک که یکسال پس از شهادت فرزند دلبندهش در کربلا ساکن شده بود میدانست که نور دیده‌اش هرگز باز نمیگردد. آن شهادت کبری را بخاطر میآورد و روی زیبای فرزند دلبندهش را که در ضمیرش منقوش بود میدید و با او راز و نیاز میکرد آنی تسلی نمی‌یافت و اشک از دیده گانش روان بود.

فاطمه بیگم روز اوّل محرّم ۱۲۲۵ قمری را مبارک میدانست زیرا در چنین روزی فرزند دلبندهی که سالهای متعددی انتظارش را داشت پا به عرصهٔ وجود گذاشت .

سالها بود که فرزندان را بدنیا می‌آورد ولی در همان اوان کودکی علقهٔ زندگی را گسسته و پدر و مادر را قرین اندوه میساختند. رازها و نیازها بدرگاه خداوند بی‌انباز نمود تا آنکه در آن روز آرزوی دیرینه برآورده شد چشم عالم بوجود کسیکه سرنوشت جهان را تغییر میداد روشن شد آسمان و زمین ماه و ستارگان و خورشید وجود چنین بزرگواری را که مسیر زندگانی

بشر را عوض میکرد تبریک و تهنیت گفتند. آن روز هستی جلوه دیگری داشت و نوید آزادی و استخلاص از قیود را بشارت میداد.

فاطمه بیگم بدون آنکه بداند در آغوش پرمهرش چه وجود مقدّسی را پرورش میدهد قرین شادمانی و خورسندی بود ولی افسوس در همان سنین کودکی فرزند دلبندهش از نعمت سرپرستی پدر محروم گردید و چون در زندگی قرین خود را از دست داد یادگار گرانبھائی را که باقی مانده بود با نهایت دقت و توجه مواظبت میکرد که مبادا بار آسیبی رسد و سعی میکرد که از هر گزندی مصون ماند و سائل آسایش و راحت او را فراهم مینمود تا فقدان پدر در روحیه او تأثیر نامطلوب نگذارد.

در این اوان خال عزیز که در مهربانی و عطف بمثابه پدر بود سرپرستی او را بعهده گرفت و چنان در بذل محبت نسبت به همشیره زاده خود کوشید که آن کودک حسّاس و مهربان فرقت پدر را احساس ننمود.

مادر مهربان همواره با خاطرات گذشته دمساز بود آن خانه محقر، اطاق فرزند و کلیه موقیتهائی که در دوران کوتاه زندگی نصیب فرزندش شده بود در جلو چشمش مجسم میشد و بیاد می آورد که چگونه در کودکی بدون آنکه مدت زیادی در مکتب خانه حاضر شود در رشته های مختلف اطلاعات وسیع داشت چه چهره زیبائی، چه آهنگ دلنشینی، چه رفتار دلپسندی و چه گفتار نغز و دلکشی. گاه شیخ عابد معلّم را بیاد می آورد که میگفت این طفل خارق العاده است آثاری از او ظاهر میشود که از سایر کودکان دیده نمیشود و گاه هم دوران جوانی او را بخاطر می آورد که در امانت و صداقت سرآمد اقران بود و در محبت و صمیمیت



مشاربالبنان و چون ستاره ای رخشان در آسمان هستی میدرخشید و مانند گل یکتای زیبائی در گلستان وجود میشکفت چنانچه مایه افتخار او بود و دوست و دشمن زبان بتمجیدش میگشودند.

هر صحنه‌ای از این خاطرات قلب مادر داغ‌دیده را میگذاخت و دل دردمندش را میسوزاند او بارها از فرزندش خواسته بود که از این ادعا صرف نظر کند و جان خویش را در معرض هزاران بلا نیفکند زیرا هنوز باین راز مُنمّم آگاه نبود و نمیدانست که جگرگوشه نازنینش از جانب پروردگار به چه مأموریت عظیمی گماشته شده و عشق الهی را از جمیع شئون دنیوی برتر دانسته در حال راز و نیاز با گریه و زاری میگفت پروردگارا چه شد که یگانه فرزندم را که مایه امید و تسلیت خاطریم بود اخذ نمودی و مرا در این دنیا تنها گذاردی؟

آنقدر رویش را بآب دیده بشست که دور چشمانش مجروح گردید و از آن خونابه جاری شد تا آنکه روزی خانه آنها بوجود میهمانانی گرامی مزین گردید میهمانانی که پیک رحمن بودند و پیامی از کوی دلداری داشتند.

حاج سید جواد کربلائی و زوجه حاج عبدالمجید شیرازی چون فرشتگانی نیکو خصال بملاقات والده شتافتند و سرّ وقایع حزن‌انگیز گذشته را بر آن مادر ماتم زده عیان ساختند بالأخره پرده اوهام دریده گشت و به طلعت ابهی مؤمن گردید.

حال دیگر حضرت ربّ اعلیٰ را آنطوریکه باید میشناخت و روح فرزند دل‌بندش را ستایش میکرد ولی نه بچشم مادری بلکه چون عبدی خاضع و کنیزی خاشع و چون ارزش وجود مقدّسش بر او معلوم گردیده بود بیش از پیش گریستن را آغاز کرد و بسوز و

گذاز پرداخت لیکن جز تسلیم و رضا راه و چاره ای نداشت سال ۱۲۰۰ هجری قمری بود ۲۴ سال اشک ریختن و خون دل خوردن و روی خویش را به آب دیده شستن کاری بود بس مشکل حال دیگر آن سراج را دهنی نبود و رو به خموشی و زوال میرفت والده در بستر افتاد و خویشتن را برای صعود بعالم بالا مهیا میساخت در آن هنگام رهائی از جسد خاکی برایش سعادت بود سرمدی چون در نهایت درجه ایمان و ایقان بملکوت ابهی صعود میکرد قلبش منور بود و بر عظمت و جلال فرزند دلبندهش آگاه. جمال اقدس ابهی را میشناخت و آن تسلی دهنده روح و جانش را دوست میداشت و میپرستید بالأخره آن مادر مهربان با حسن خاتمه از این جهان برفت مادری که جمال مبارک در کتاب بدیع او را خیرالنساء نامیدند و اطلاق این اسم را بر دیگران حرام فرمودند مادری که از لسان مبارک در احسن القصص این بیانات عالیه در حقش نازل گردیده.

یا امّ الذکر ان السلام من الربّ علیک قد صبرت فی نفس اللّٰه العلی فاعرفی قدر ولدک کلمة الاکبر فانه المسئول فی قبرک و یوم حشرک و انک قد کنت امّ المؤمنین فی اللوح الحفیظ علی ایدی الذکر مکتوبا.

## ۲- قرّة العین ملقب به طاهره

ماه رمضان سال ۱۲۶۲ هجری بود در شهر قزوین بواسطه واقعه عظیمی که روی داد و بلوایی که ایجاد شد آن شهر کوچک در آتش بغض و عناد سوختن گرفت و شراره های عدوان مخالفین جان احباب و اصحاب حضرت اعلیٰ روح ماسواه فداه را با خطر بزرگی مواجه نمود و ایشان را سوزانید بعضی را اسیر و مقتول و عده ای را متواری و محبوس گردانیدند حاجی ملا تقی حجة الاسلام و امام جماعت که عمو و پدر شوهر قرّة العین بود در قزوین بقتل رسید و اقوام و کسانش او را شهید ثالث نامیدند و پیروانش را به آه و فغان و عزاداری مفصل تشویق کردند و در پی قاتل اصلی بقتل و غارت پیروان شیخیه و اصحاب حضرت باب پرداختند مظلومان را میکشیدند و میسوختند و عده ای را در نهایت قسارت به زندان افکندند در طهران نیز حضرت بهاء الله را بجرم کمک بزندانیانی که در آن شرائط سخت روزهای دشواری را میگذرانند چند روزی محبوس نمودند.

ملا محمد شوهر قرّة العین که قتل پدر خود را مصیبتی بزرگ میدانست خونبهای او را میخواست و در مقامات دولتی برای کشتن مظلومین تلاش میکرد از آنجائیکه قرّة العین پس از بازگشت از کربلا سکونت در خانه پدر را بر خانه شوهر ترجیح داده بود. ملا محمد از این جریان آزرده خاطر شده و بسبب گرفتن انتقام این فتنه را باو نسبت میداد حبس و قتل وجود مقدّسش را خواستار گردید تا آنکه بآرزویش رسید و ایشان را در خانه پدر محبوس ساختند و از ملاقات با دوستان و خویشان ممنوع نمودند. از جانب ماکو ندائی برخاست و از قم مطهر

حضرت نقطهٔ اولیٰ علیکم بارض الخاء نازل گردید اصحاب از جان گذشته و یاران دلباخته جمیع از عراق عرب و ولایات ایران عازم خراسان گردیدند جناب قدّوس نیز پس از آنکه در مازندران توقیعات و نوشتجات خویش را به باب الباب عرضه نمود ملاً حسین آن گنج پنهانی را که بفرمودهٔ مولایش در طلبش بود یافت و آئینهٔ تمام نمای معبودش را در وجود قدّوس مشاهده فرمود و چون عبدی خاضع در انتظار فرمان مولایش دست بر سینه بایستاد بنا بر این همگی فرمان مولای مسجون را اجرا کردند و بخراسان عزیمت نمودند. در مشهد ملاً حسین و اصحابش یا صاحب الزّمان گویان اعلان عمومی امر مبارک میگردند. جناب قدّوس نماز جماعت را با روش جدید تلاوت مینمود لذا حکومت بعثت کثرت جمع احباً خواستار توقیف ملاً حسین گردید.

اول من آمن در حضور مولایش دوزانو نشست و سر در دامن مبارکش گذارد طلعت قدّوسی دست بر پیشانی و رویش کشید و نوازشش فرمود و او را روانهٔ دارالحکومه ساخت پس چون برای اتمام امری که در پیش داشتند خراسا مناسب نبود بسمت مازندران حرکت کردند.

قرّة العین که برای اثبات عقائدش با دشمنان پرکین قراری بسته بود که تا نه روز دیگر بفضل مولایش از حبس مستخلص و عظمت آئین جدید را بایشان مینمایاند غفلتاً پیامی از حضرت بهاءالله بوسیلهٔ زوجهٔ میرزا هادی فرهادی دریافت کرد و بدستور "ایشان" همان نفس مقدّسی که مقام اعظمش بر او معلوم و ظاهر بود و در وصفش اشعاری چون:

شمس ابهی جلوه گر گردیده و جان عاشقان

در هوای طلعتش چون ذرهٔ رقصان آمده

سروده بود خفياً بصوب طهران حرکت کرد و میهمان وجود اقدسش گردید پس از چند روز نیز ایشانهم تدارک کافی دیده با خدم و حشم باتفاق قرّةالعين که با جناب کلیم و اصحابش قبلاً از شهر خارج شده و در قریهٔ مسکراآباد آن زمان سمت غرب طهران در باغ جنّت در انتظار موکب مبارکش بودند عازم خراسان گردیدند.

اوایل تابستانست در قریهٔ بدشت که نزدیک شاهرود قرار گرفته و دارای باغهای مصفا و دلگشا است حضرت بهاءالله سه باغ اجاره فرموده و این سه دسته که در آن مکان مقدّس با یکدیگر تلاقی کرده هر يك در باغی مستقر گردیده اند يك باغ مخصوص جناب قدّوس و دیگری مختصّ حضرت طاهره و همراهان و باغ سوّم به هیکل مبارک اختصاص دارد. اجتماع عظیمی است خیمه و خرگاه برپاست و صدای اذان و ذکر الهی بلند است هر روز جمع ۸۱ نفری اصحاب که جمگی میهمان حضرت بهاءالله هستند بنماز و مناجات مشغولند خطبه های نازله از قلم مبارک و تصائدی پرشور از قرّةالعين به منظور تشویق اصحاب و جانفشانی ایشان خوانده میشود همه در شور و انجذابند و هر يك باسم تازه ای\* موسوم میشوند با وجود نبودن پیک و اشکال وسائل ارتباط با حضرت اعلیٰ در مدّت کوتاهی اصحاب توقیعاتی بهمان نام دریافت میکنند که باعث حیرت و تعجب همهٔ حضار و اصحاب میگردد.

بلی ارادهٔ الهی چنین تعلق گرفته طلعت اخری\*\* بلقب قدّوس مفتخر

\* تاریخ نبیل صفحهٔ ۲۶۱ چاپ ۱۹۹۱ موسسهٔ چاپ و انتشارات مرآت.

\*\* طلعت اخری و یا نقطهٔ اخری لقبی است که حضرت اعلیٰ بحضرت قدّوس عنایت فرموده‌اند.

و ورقه منجذبه بلقب طاهره و حضرت "ایشان" هم ملقب به بهاء گردیدند.

حضرت قدّوس و جناب طاهره که هر يك مقام خویش را به اصحاب نمایانده و پیروانشان ایشان را بمقام يك نبی و ظهوری از ظهورات میدانستند بحسب ظاهر باهم اختلافاتی داشتند حضرت طاهره امور بدعت را زائد میدانست و با نوك پا مهرهای دوگانه اصحاب را بسمتی پرتاب میکرد و بی محابا در بحث و مجادله با اصحاب شرکت میجست و ردّ عقائد ایشان میکرد بحدّیکه اصحاب آزرده خاطر گردیده و به حضور ربّ اعلیٰ معروض داشتند حضرت اعلیٰ در جواب شکایات از آن گوهر عفاف فرمودند.

"در باره کسبیکه\* لسان عظمت او را طاهره نامیده چه میتوانم بگویم"

آن روز حضرت بهاءالله اندکی کسالت داشتند قدّوس ودود در محضر ایشان مشرف و اصحاب نیز اجتماع کردند یکی از پیروان حضرت طاهره نزد قدّوس آمده و پیام دعوتی را از جانب قرّةالعین خدمت ایشان عرض نمود و خواست که حضرت قدّوس نزد جناب طاهره بروند لیکن ایشان بر جایش نشسته و حرکت نفرمود.

دوباره قاصد با شمشیر برهنه خدمت قدّوس آمده عرض کرد اگر بملاقات ایشان نمیروید با این شمشیر مرا گردن زنید.

قدّوس همچنان نشسته شمشیر بر دست چنان مینمود که چنین قصدی دارد که طاهره زکیّه بدون حجاب خرامان خرامان وارد باغ گردید اشعاری که در تضمین آیه قد اقترب الساعة و انشق القمر

سروده بود تغنی میکرد صورت خویش را آراسته و در کمال متانت و وقار بدون توجه بشخصی که از شدت هیجان گلوی خویش را برید و یا اصحابی که فریاد زنان از او دور میشدند اشعاری را میسرود که اشاره بحدیث شیعیانست که در روز قیامت فاطمه زهرا با صورت گشاده بیحجاب ظاهر میشود هاتفی ندا میکند غَضُوا ابصارکم و فرشتگان فریاد میکنند طَرَقُوا طَرَقُوا مَبَادَا که چشمتان بر او افتد و چون بحضرت بهاء رسید آیاتی از سوره قمر (آیه ۵۵) را تلاوت کرد که میفرماید "ان المتقین فی جنّات و نهر فی مقعد صدق عند ملک مقتدر" و با دست اشاره بطرف جمالبارک نمود و سپس خطابهایی بجناب قدّوس کرد و پرسید چرا از خراسان برگشتید و دستور مولای مهربان را عملی نساختید؟ طلعت قدّوس فرمود من آزاد\* هستم و آنچه را صلاح و صواب بدانم مجری میسازم "

بر حسب ظاهر مجادلاتی برپا شد که حضرت بهاءالله در بین ایشان صلح برقرار فرمودند و اصحاب نجات یافته از تزلزل با یکدیگر مصافحه کردند و واقعه بدشت پایان پذیرفت هودجی ترتیب داده و حضرت قدّوس را در یک طرف کجاوه و حضرت طاهره را در سمت دیگر نشانیده و در حالیکه جمعاً با اصحاب که در رکابشان در حرکت بودند اشعار ایمانیه جذبیّه طاهره را با صدای بلند میخواندند براه افتادند و بسمت نیالا رفتند.

در هزار جریب اشرار متعصب از مشاهده اوضاع بر سر خشم آمده بر آنها تاختند اموال بغارت رفت و برخی کشته شدند حضرت بهاءالله جناب طاهره را نجات داده باتفاق شیخ ابوتراب

\* تاریخ نبیل صفحه ۲۶۱ چاپ ۱۹۹۱ مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت.

اشتهاردی بسمت نور فرستادند و بقیه هر يك بسمتی روان شدند. در بارفروش نیز به علت دخول در مسجد و ورود در بحث ملا محمد شریعتمدار قرّةالعين شهرت یافت و از آنجا توجه بنور فرمود و در تاکر در منزل آقا میرزا محمد حسن اخ اکبر ابهی پذیرائی گردید در آنجا بود که خاتم خود را که بجملة (ربّ الطاهرة ادرکها) منقوش بود بیکی از زنان نور بخشید و سپس دوری اصحاب و جمال ابهی و قدّوس ودود را تحمّل نتوانست و قصد ورود قلعه طبرسی را کرد ولی جاسوسان حضور او را در اطراف قلعه که در محاصره بود خبر دادند و دستگیرش ساختند (و او را) بطهران در منزل کلانتر برده محبوس نمودند و قریب سه سال دور از حضور یاران در آن عمارت مخروبه ایشان را تنها گذاشتند.

چهار ساعت از غروب آفتاب میگذشت در منزل کلانتر صدائی شنیده نمیشد و سکوت حکمفرما بود همه آرام بودند گوئی واقعه غم انگیزی در شرف وقوع بود.

زوجه کلانتر شب را تا صبح نخوابیده و روز را در اضطرابی بی نهایت گذرانده بود شب گذشته بخدمت جناب طاهره که در بالاخانه منزل ایشان محبوس بود احضار شده و آن نفس مقدّس در حالیکه اطاق را با عطرهاى خوشبو معطر کرده بود لباس ابریشم سفید بر تن داشت خبر شهادت خود را باو داد و درخواست همراهی پسر کلانتر با خویش را بهنگام شهادت فرمود که پس از آن واقعه جانگداز مبادا پیراهن از تن مبارکش بدر آرند و جسد نازنینش را در ملاء عام گذارند و در ضمن زوجه کلانتر صندوقچه ای بعنوان هدیه از آن جوهر یکتا دریافت کرد جناب طاهره سفارش نیز فرموده بود که بستره ای را بشخصی که سه روز



دیگر مراجعه مینمایند بدهند.\* بلی جناب طاهره تمام شب را بدعا و مناجات پرداخته و در اطاق دربسته در حال صوم خویشتن را برای ملاقات با مولای عزیزش حاضر ساخته بود بحدیکه زوجه کلانتر از ندای ملکوتی و تغنیات روحانی آن طیر الهی منقلب شد و آن شب و روز بعد چندین بار بدر اطاق نزدیک شد و با شنیدن لحن دلکش آن دلدادۀ الهی با درد و المی بی نهایت بازگشت آن زن بینوا که محبت بی‌حدی بآن گوهر یکتا داشت در این افکار بسر میبرد و راحتی و قرار نداشت که ناگه در بصدآ آمد و فرآشها وارد شدند زن صاحب خانه که پیشگوئی حضرت طاهره را مقرون بحقیقت دید بر خود بلرزید و اشکریزان در اطاق را که بدستور خود طاهره از پشت بسته بود بگشود آن خانم ملکوتی چادر بر سر حاضر ایستاده بود پس در معیت پسر کلانتر بقتلگاه رفت.

در باغ ایلخانی\*\* سردار و نوکرهایش به لہو و لعب پرداخته منتظر ورود آن جوهر یکتا بودند جناب طاهره دستمالی ابریشمی را که قبلاً تهیه دیده بود به پسر کلانتر داد و چون نمیخواست خود نزد سردار رود از پسر خواست که دستمال را بمست مخموری

\* در تاریخ نبیل نام خانمی که بسته را دریافت کرد ذکر نشده ولی در تواریخ دیگر نوشته اند که ورقة الرضوان مراجعه کرد و بسته امانتی را گرفته زوجه کلانتر بعد از شهادت حضرت طاهره مدتی گریست تا مدهوش شد پس از آنکه بهوش آمد خود را آرام ساخت و صندوقچه را گشود در جعبه شیشه عطر کوچک و تسبیح و گردن بندی از مرجان و سه عدد انگشتری از فیروزه و عقیق و یاقوت بود (تاریخ نبیل صفحه ۷۵ چاپ ۱۹۹۱ مؤسسۀ چاپ و انتشارات مرآت)

\*\* محل فعلی بانک ملی.

که مأمور شهادتش بود بدهد تا وی را خفه کند و دستور فرمود که او را پس از شهادت در چاه اندازند پسر کلانتر در حال تعجب شنید که سردار همین دستور را داد و دو نفر از نوکرهای سردار دستمال را گرفته و دور گردن آن برگزیده الهی پیچیدند سپس با کمک پسر کلانتر جسد مطهرش را در چاه افکنده از خاک و سنگ پر کردند.

در سال ۱۲۲۲ هجری که مطابق با تولد موعود ابهی در خانه حاج ملا صالح قزوینی دختری بدنیا آمد که نامش فاطمه و لقبش زکیه و کنیه اش را امّ السّلمه گذاردند دختری بود در نهایت فراست و ذکاوت که در خانه پدر بتحصیل علوم پرداخت و در ادبیات فارسی و عربی و علوم مدارج عالیّه را پیمود و در فقه و اصول و کلام و تعبیر آیات قرآن و تبیین آثار معاریف و ائمه اسلام برتبه عالی رسید بحدیکه در محافل بحث و استدلال شرکت میجست و باعث حیرت بستگان میگردد و پدر را غم این بود که چرا فرزندش با اینهمه کمال پسر نیست .

چون علو منزلت و قدر و عظمت شیخ احمد احسائی بر او واضح گردید در سلك پیروان ایشان درآمد و همچون دیگر علما در اثبات مقام و عظمت و عصمت شیخ احسائی رساله ای بنگاشت و گوی سبقت را از همگنان ربود و از لسان سید رشتی ملقب به قرّةالعین گردید و بقصد زیارت سید کاظم عزم کربلا نمود ولی هنگامی رسید که آن نفس مقدّس صعود فرموده بود زوجه محترمه سید در محضر قرّةالعین حاضر و بر فضل و کمالش واقف شد پس او را به خانه خویش دعوت و بر مسند علم جالس نمود علماء و فضلاء و دانشمندان و نساء پرفضیلت در حوزه درسش حاضر و از بحر بی انتهای علمش مستفیض گردیدند.

زوجهٔ سید کاظم نیز از عشاق و فدائیان او گردید قرآلعین آن فخر روزگار و نابغهٔ دوران با آنهمه بیان و استدلال در شنونده تأثیری نمود\* که او نیز در سلك پیروانش درآمد و از محضرش کسب فیض کرد قرآلعین در ایام انتظار ظهور موعود که بصوم و عبادت مشغول بود سحرگاهی در عالم رویا جوانی را دید که عمّامهٔ سبزی بر سر و عبای سیاهی در برداشت و در فضا ایستاده نماز میگذارد آیاتی را که جوان در حال قنوت تلاوت کرد قرآلعین بخاطر سپرد و آن را در دفتری بنگاشت چون ندای ربّ اعلیٰ بشنید و در احسن القصص آیات مذکوره را یافت بیدرنگ مراتب ایمانی خویش را بوسیله\*\* پیکی بحضور مبارک ارسال و باین بیت تغنی فرمود:

لمعات وجهك اشرفت و شعاع طلعتك اعتلی

زچه رو الست بر بکم نرنی بزن که بلی بلی\*\*\*

مراتب ایمانش مورد قبول مبارک واقع و از حروفات حیّ محسوب گردید. حال دیگر در اثر تابش نور الهی بر قلب منیرش به مقامات عالیتری فائز گردید و بیش از پیش به جلسات بحث و استدلال میپرداخت بحدّیکه علماء و فضلاء از مراتب علمش در حیرت میشدند چنانچه رسالاتی در جواب کتب و ردّیه‌های علمای قوم از جمله حاج محمد کریمخان و رساله‌ای در حقانیت حضرت باب در جواب

\* بنا بر رسم آن زمان حضرت طاهره و سایر نسوان در حوزهٔ درس در پس پرده و حجاب بودند.

\*\* بوسیله شوهرخواهرش میرزا محمد علی قزوینی.

\*\*\* نقل از تاریخ نبیل ص ۶۶ چاپ ۱۹۹۱ مؤسسهٔ چاپ و انتشارات مرآت.

ردیه ملاً جواد برقانی نوشته که هر يك دليل بارزی بر علم و درایت آن فاضله شهیره است.

لیکن چون در مکالماتش رفع اوهام میکرد و بی پرده نسخ تقالید گذشته را مینمود بلوایی ایجاد شد و ایشان را از کربلا به بغداد و سپس بایران تبعید نمودند در بغداد نیز حوزه درسش را بگسترده و چون بی حجاب بر سر درس حضور یافت علمای اصحاب به مناظره و مشاجره پرداخته از مولای عزیزشان کسب تکلیف نمودند. حضرت نقطه اولی جلّ اسمہ الاعلی در جواب ایشان بیانی فرمودند که اصحاب نیک سیرت را هیچ شبهه ای نماند و بر مقام و منزلت ایشان یقین حاصل نمودند.

فرمودند " فاعلم أنّها امرأة صدیقه عالمة طاهرة و لا ترد الظاهر فی حکمها."

در مراجعت به ایران علماء و فضلاء از عرب و عجم مرد و زن همه در رکابش سواره و پیاده با عظمت و جلال در حرکت و در بین راه بی پروا در ملاء عام حقانیت حضرت باب را اعلان و اقامه نمودند و با تلاوت سوره کوثر تشنه لبان را بچشمه مقصود رسانیدند حتی شاهزادگان و متنقذین نیز از این خوان رنگین بهره ها بردند و از چشمه فیض سرشار امر نازنین الهی تشنگان وادی حیات آب حیوان نوشیدند ولی افسوس که از اهل شرور و غرور در بعضی نقاط آن جمع از خودگذشته و مشتاق صدمات و مشقاتی دیدند. طاهره بمحض ورود بقزوین پس از آنکه عده ای را رهسپار بغداد کرد پذیرائی عده دیگر را بمیرزا هادی فرهادی که از پیروان صمیمی خویش بود سپرد و خود بخانه پدر رفت.

پس از استخلاص از خانه پدر و ورود بطهران نیز مقامات

علمی و مراتب عشق و دلدادگیش نسبت بمولای بیهمتا عیان و برتری مقام دانشش بر فضلاء اصحاب نیز واضح و عیان شد و باعث ایمان و ایقان گروه زیادی از صاحبان قلوب صافیه گردید چنانچه در آن ایام پر ابتلاء مرضیه خواهر عزیزش نیز که در خانه پدر بتحصیل علوم پرداخته و مدارج عالییه را پیموده بود با تاسی به شوهر خود میرزا محمدعلی حرف حیّ که از خانواده علمای قزوین بود بامر مبارک موقن و مشتعل گردید و چون شوهر جانفشانش در قلعه طبرسی بمقام شهادت نائل گردید و جان شیرینش را در راه معبود بداد مرضیه بلایای لاتحمسی و صدمات بی‌پایان تحمل فرمود و با خانواده خویش در کمال استقامت و پایداری در ظلّ امرالله باقیماند او نشانه‌ای بود از طاهره زکیّه که با آن خلق و صفات عالیّه و فصاحت و بلاغت گفتار و بیان سحرانگیز جهان و جهانیان را مجذوب خویش میساخت و دوست و دشمن بر یکتائی و بی نظیری او متّفق الرأی بودند.

واقعه بدشت محشر کبری بود و اصحاب صحرای قیامت را دیدند و عود الهی تحقّق یافت مقام شامخ طاهره عیان گردید و چون اشعار نغز میسرود عشقی که از درونش زبانه میکشید بصورت نظم تراوش میکرد و هر شنونده را مجذوب مینمود. همچنین واقعه بدشت افتتان و امتحان عظیمی بود کسانیکه نسخ فرقان را شنیدند و از آن فاضله مؤمنه الهیه تبعیت کردند چه در بین راه و چه در واقعه قلعه به مقام عظیم شهادت رسیدند.

در عشق سرآمد اقران بود در جانفشانی فریده دوران هنگام محبوسی در خانه کلانتر دوستان و آشنایان خفياً به حضورش میشتافتند و خانمهای شاهزادگان و میهمانان کلانتر هم اغلب از آن

نعمای الهی بی بهره نبودند و از بیانات سحرانگیزش نصیبی برده و شیفته روی دل آرایش میگشتند.

حضرت طاهره در ظلّ عنایت حضرت ربّ اعلیٰ و عشق بآن مولای بیهمتا بهر چیز بیاعتنا و از حبس و قتل نمیهراسید و در ضمن نیز به حضرت بهاءالله که مقام منیعش در آن وقت بدیگران مکشوف نبود ارادت میورزید و در مقالات و نوشتجاتش اشاراتی بآن وجود اطهر میفرمود چنانچه در یکی از مقالات خویش بصورت مناجات عشق و علاقه درونی را به حضرتش بیان میفرماید و آن ذات بیهمتا را میستاید.

مقاله ( ثنائیات مضئیات از حقایق اهل حقیقت در شمشعه و ضیاء) در بعضی از تواریخ منسوب بجناب طاهره گردیده و این مناجات را در وصف طلعت ابهی دانسته‌اند.

"الهی مشاهده مینمایم بعین العیان که (ایشان) مطهر از کلّ ما سوی آمدند و ملاحظه میفرمایم که قابل عطیّات کبری شدند الهی عطیّه نازله از مصدر قدرتت الیوم سرّ ربوبیّت است و آنچه قابل عطای الهیّه است آن عین الوهیّت است الهی ورقات چند از نزد (ایشان) در نزول و آیات بسیار از حقیقتشان در ظهور".

گذشته از احاطه بعلوم مختلفه و فضیلت تامّه در جانبازی و فداکاری نیز گوی سبقت را ربود و در اعلان امر الهی قیام عاشقانه فرمود شهادت جانگدازش که در سنّ ۲۶ سالگی واقع گردید دلیل بر این مدّعا است و نهال عشقی را که در آن زمان غرس فرمود همیشه سرسبز و پُربراست.

بلی در اثر آنهمه شهرت و افتخاری که در علم و اخلاق و عشق و فدا تحصیل کرده بود بدستور میرزا آقا خان صدر اعظم

دو نفر\* از علماء بحضورش مشرف شدند و چون در مباحث علمیّه و علوم دینیّه بر آنها غالب گردید حکم قتلش را واجب دانسته و باجرای آن نقشهٔ شیطانی مبادرت ورزیدند و عالم کون را از وجود آن یگانهٔ دوران محروم کردند زهی حیرت و افسوس که دیگر مادر گیتی چون او نزاده.\*\*

---

\* حاجی ملا علی کنی و حاجی میرزا محمد اندرمانی.

\*\* زیارتنامهٔ جناب طاهره همان زیارتنامهٔ مریم است که در کتاب ثبت شد در قسمت اول زیارتنامه که میفرماید من اراد ان یزورالطاء الکبریٰ التی استشهدت من قبل فلیزور بهذه الزیارة مقصود جناب طاهره است

## فصل دوم

### زهرا بیگم همشیره حرم حضرت نقطه اولی

حرم حضرت اعلیٰ روزهای سختی را میگذرانید طلعت اعلیٰ محبوب عزیزش را از دست داده بود و شهادت عظمی آن دو روح یگانه را از یکدیگر جدا ساخته فامیل و بستگان بدیدنش می آمدند و آن روح مجسم را دلداری میدادند در بین همه بستگان خواهر از همه عزیزتر و نزدیکتر بایشان بود بلکه در غمهایش شریک و سهیم و در ایمان و عشق بحضرت اعلیٰ نظیر ایشان بود او مؤانس حضرت حرم بود و تمام اوقاتش را صرف خدمت ایشان میکرد منزلش مرجع احباب بود و محلّ اجتماع دوستان. زائرین بیت مبارک را در منزل خویش پذیرائی میکرد و با آنها محبت و لطفی که در وجودش نهفته بود خواهر عزیزش حضرت حرم را دلداری میداد و باخدمات بی شائبه اش ایشان را از آنهمه رنج و غم نجات میبخشید بلی زهرا بیگم خواهر خدیجه بیگم حرم مبارک خواهر عزیز را که بدستور جمال اقدس ابهی تولیت بیت را داشت در حفظ و نگهداری بیت و آنچه مربوط بطلعت اعلیٰ بود مساعدت میفرمود چنانچه پس از صعود حرم مبارک تولیت بیت بایشان واگذار گردید و پس از ایشان تولیت به میرزا آقا ملقب به نورالدین و پس از آن به حاج میرزا بزرگ واگذار گردید و چون او فرزندی نداشت به برادرش آقا میرزا حبیب و اکنون هم تولیت بیت مبارک با پسر ایشان آقا سید ابوالقاسم میباشد.



زهرای بیگم دو سال از حرم مبارک بزرگتر بود و در سال ۱۲۵۴ هجری قمری به عقد آقا میرزا زین العابدین پسر عموی پدر حضرت اعلیٰ در آمد و از ایشان دو اولاد ذکور بدنیا آمد که در سن طفولیت هر دو بمرض آبله مبتلا گردیدند که یکی از آنها فوت نمود و میرزا آقا نجات یافت. میرزا آقا در سنین ۱۲ و ۱۴ بوسیله حرم مبارک تصدیق این آئین اعظم نمود و بعد پدرش را مؤمن بامر مبارک کرد و سپس مادرش زهرای بیگم را در ظلّ امر درآورد و چون بسنّ هیجده سالگی رسید با حاج سید محمدخالد باب صحبت گشود و ایشان را نزد حضرت بهاءالله که در بغداد تشریف داشتند راهنمایی نمود تا آنکه کتاب ایقان بافتخار ایشان نازل شد و تصدیق امر مبارک را کرد. زهرای بیگم پس از چندی شوهرش را از دست داد و تنها مونسش پسری بود که در شجاعت و ایمان بی نظیر بود و از لسان جمالقدم به نورالدین ملقب گردید ولی روزی رسید که مادر از فرزندش جدا شد. چون شهادت نورین نیرین اتفاق افتاد فامیل و بستگان که با نورالدین تجارت میکردند برای حفظ جانش بدون خداحافظی و یا تهیه سفر او را از شیراز بهندوستان فرستادند و مادر از دیدار یگانه فرزندش محروم بود تا در سال ۱۲۱۱ که نورالدین بامر حضرت عبدالبهاء بشیراز مراجعت نمود ولی زهرای بیگم مادر مهربانش در سال ۱۲۰۷ صعود کرده و او نیز در شاهچراغ مدفون گردیده بود.

یکسال قبل از رزیه کبری صعود حضرت بهاءالله بود که بدستور مبارک آثار متبرکه و اشیاء متعلق بحضرت اعلیٰ را که در صندوقی محفوظ بود بحضور مبارک فرستادند و ایشان پس از ملاحظه آنها را برگردانیده امر فرمودند در صندوق محفوظ بماند و

در بیت مبارک نگهداری شود این البسه و اشیاء متبرکه در بیت باقی است و همچنانکه زهرا بیگم پس از حرم مبارک از آنها توجه و نگهداری مینمود اولاد ایشان نیز حافظ آنها هستند و چون پول تجارت حضرت اعلیٰ روح ما سواه فدا در نزد حاج میرزا حسنعلی خال در یزد بود و طبق دستور مبارک بحضرت حرم تعلق داشت حضرت حرم از شدت تأثر از محروم ماندن شرف لقا آن را قبول نفرمودند پس قسمتی از آن بحضور مبارک فرستاده شد و بقیه بدستور جمال قدم بزهرای بیگم بخشیده گردید.

زهرا بیگم آن خادمهٔ برازنده با روئی گشاده روش خویش را که حاکی از ایمان قلبی او بود ادامه داد و مورد لطف و محبت مسافرین و دوستان گردید تا آنکه برفیق اعلیٰ و ملکوت ابهی شتافت.

پس از او توقیعات اصل و الواح حضرت اعلیٰ را که جمع آوری شده بود بوسیلهٔ بازماندگانش بحضور مبارک ارسال گردید و در محفظهٔ آثار مقام اعلیٰ قرار گرفت.

## ۲- فاطمه خانم حرم حضرت خال اعظم

### ملقب به عمّه حاجی

در مدینه طیبه شیراز آن شهر مقدّس که مولای عزیز ما هزاران بار بر خاکش پای گذارده و قدوم مبارکش آن را متبرک ساخته در بازار مرغ خانه ای است که اولین مؤتمر امر الهی در آن محلّ تشکیل گردیده و نقشه های مربوط به پیشرفت این آئین اعظم در آن بیت مبارک طرح شده. آن خانه متعلّق به جناب حاجی میرزا سید علی خال اعظم است در سمت شمالی این خانه اطاقی است بنام ارسی که در بالای آن دو گوشواره قرار گرفته و این گوشواره ها روی سر راهروهای طرفین ارسی است که یکی از این گوشواره ها در غرب ارسی بنا شده و اطاق حرم حضرت اعلیٰ است که پس از شهادت هیکل مبارک بآن منزل نقل مکان فرموده و اقامت نمودند در قسمت غربی حیاط عمارت دو طبقه ای قرار گرفته که عبارتست از يك اطاق پنج دری و در قسمت زیر آن زیرزمینی است که معبر بیت حضرت خال و بیت پدری حرم حضرت اعلیٰ است که محلّ تولّد آن موعود الهی و ذات یکتای حضرت ذکر الهی بوده است در جنوبی این اطاق متصل براهرو میشود که در ورودی است و هیاکل مقدّسه حروفات حیّ و مؤمنین اولیّه از این در وارد اطاق پنج دری شده و بزیارت هیکل اقدس نائل گردیدند.

آن روز یوم مبارکی بود حضرت اعلیٰ روح ماسواه فداه به خانه خال عزیزی که سالهای زیادی را با ایشان گذرانده بود و از لطف و

محبت خالصانه اش بهره ها برده بود نزول اجلال فرمود و در صدر جالس گردید.

حروفات حیّ يك يك وارد شدند و همگی حول هیکل اقدسش جالس شدند به استثنای حضرت طاهره همگی جمع بودند و دستورات مبارك را شنیدند و برای فتوحات آتیه نقشه های مبارکه را با دل و جان پذیرفتند و از آن منبع عشق الهی هر يك بسهم خویش نصیبی گرفته و با قلبی مملوّ از عشق و چشمی اشکبار بدستور مبارکش به مدن و دیار منتشر گردیدند تا جان عزیز خود را در راه آن محبوب عالمیان فدا سازند و نهال امرش را از خون خویش سقایه نمایند.

روزهای دیگری هم این ملاقاتها حاصل میشد و مؤمنین اولیّه امر اغلب اوقات در همان بیت مبارك مشرف میشدند و حرم صاحب خانه با دل و جان ایشان را می پذیرفت و دو کنیز و غلام خویش را به پذیرائی آن دلدادگان رحمن و امیداشت و خویشتن نیز با روئی گشاده از احبائی که در خفاء مشرف میشدند پذیرائی شایانی بعمل می آورد.

فاطمه خانم ملقب به عمّه حاجی حرم حضرت خال شهید همشیره ناتنی حرم مبارك حضرت اعلیٰ بود که بعقد و ازدواج جناب حاج میرزا سید علی خال در آمده بود خانمی بود بسیار مخلص و منجذب و در نهایت تشخص و وقار بحدیکه حرم مبارك در حضورش خاضع بود و خداوند موهبتی در وجودش بودیعه گذارده بود که مرجع دوستان و مونس درماندگان گردیده و با آنهمه رأفت و محبت استدعای همگی را با شفقت می پذیرفت. لطفی که این ورقه منجذبه در زمان کودکی حضرت اعلیٰ نسبت بایشان رواء میداشت مؤید این گفتار است چون حاکم فارس از حضرت اعلیٰ تعهد گرفت

که از منزل خارج نشوند و در منزل خال تشریف داشتند این خانم محترمه با دل و جان بخدمت ایشان میپرداخت و از هیکل مبارک پذیرائی میکرد پس از عزیمت حضرت اعلیٰ به ماکو حضرت خال شیراز را ترک کردند و به تبریز رفته نزد اخوی خویش ترتیب زندگانی حرم خود و پسرشان میرزا جواد را که جوانی چهارده ساله بود داده و بماکو بحضور مبارک شتافتند و بنا بامر مبارک مدتی در قم ساکن شدند و مرجع مکاتبات بین حضرت اعلیٰ و احبّاء بودند که پس از چندی به طهران آمده و شهید شدند.

حرم ایشان در شیراز بود که این خبر جانگداز را با خبر شهادت حضرت اعلیٰ که فاصله آن بسیار نزدیک بود یکباره شنید و دچار غم و اندوه شدید گردید لیکن جرأت سوگواری را نداشت و چون پسر ایشان از دست دشمنان در امان نبود او را باتفاق اخوی خود بعنوان زیارت به مکه فرستاد.

حاج میرزا جواد یگانه فرزند ایشان که چند ماه قبل از شهادت پدر بدامادی عموی خود خال اکبر ( حاج میرزا سید محمد ) درآمده بود در سفر حجّ در جدّه وفات یافت مادر داغدیده از شنیدن خبر فوت فرزندش توانست یکباره و علناً مجلس سوگواری بعنوان پسر که در حقیقت برای آن دو نفس مقدّس نیز بود تشکیل دهد.

از آن پس از شدّت اندوه آنی راحت نداشت و در عین حال خواهر خود حضرت حرم را دلداری میداد و ایشان را بخانه خویش آورد و مونس خود گردانید و زندگانی را توأم با حزن و اندوه بسر میبردند و در آن بیت بود که مدّت پانزده روز منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء را پذیرائی کردند.

بالآخره آن خانم محترمه بسنّ کهولت رسید و قبل از فوت

خویش اموال خود را که از شوهرش ارث برده بود بین اقوام و بستگان و خدمه و کنیزان خود تقسیم کرد و آثار مبارکه را که از دل و جان دوست میداشت به حرم و بستگان خود داد و نسخه نفیس صحیفه مخزونه را که با طلا نوشته شده و با قلم مبارک حضرت اعلیٰ تصحیح گردیده بود با اشاره حرم حضرت اعلیٰ به برادرزاده خود مریم بیگم بخشید و آن در ثمین در خانواده افغان باقیماند و اکنون در محفظه آثار مبارکه مضبوط است.

پس از صعود آن خانم مؤمنه حضرت حرم را دیگر تاب ماندن در آن بیت نبود و به بیت مبارک مراجعت فرمود.

حرم حضرت خال اعظم که او را حاجی عمه خطاب میکردند در خانواده افغان نام نیکی از خود بیادگار گذارد و از نساء برجسته ای است که در انجام خدمات هیکل مبارک سهم بسزائی داشته است.

و گر چه در اواخر ایام حیات خویش بامر مبارک مؤمن گردید ولی در خلال اقامت هیکل مبارک در بیت ایشان با دل و جان و محبتی بی نظیر از ایشان و اصحابشان استقبال شایان مینمود.

## فصل سوم

۱ - بی بی کوچک ملقب به ورقه الفردوس خواهر جناب

### باب الباب

هنگامیکه محضر درس جناب طاهره در کربلا بین علماء شهرت فراوان داشت و جلسات بحث و استدلال شیفتگان حقیقت را بدانجا میکشاند و دلهای خسته و ناتوان را حیات جدید میبخشید در میان طالبین حقیقت زنی بود بنام بی بی کوچک که در عقد شیخ ابوتراب اشتهاردی یکی از مؤمنین و فدائیان حضرت باب بود.

این زن پاکدل که عشق زوجه جناب سید کاظم را نسبت بحضرت طاهره و ایمانش را بگفته های آن ورقه منجذبه مشاهده میکرد در وجود خویش نیز احساس عبودیت نسبت بآن جناب نمود و از شیفتگان حضرتش گردید پس باتفاق مادر هرروز از دیدارش بهره میبردند و از خرمن علمش خوشه ها میچیدند تا آنکه ندای ربّ اعلیٰ و ایمان برادران به عراق عرب رسید و حضرت طاهره زبان به تبلیغ و استدلال گشود و بی بی کوچک و مادر روشن قلبش نیز در زمره مؤمنین درآمد و بیش از پیش گرد قرّة العین گردیدند.

گرفتاری حضرت طاهره و ظلم اعداء شامل حال ایشان هم شد و بآن دو ورقه مقدّسه نیز از خون بلایا نصیبی موفور عطاء گردید هنگام سفر بایران باتفاق سایر اصحاب باسارت و آوارگی افتاده و سهم و شریک دیگر دلباختگان ربّ اعلیٰ گردیدند .

در زمان حیات جناب سید کاظم رشتی در کربلا خانواده ای میزیستند که همه دوستدار علم و دانش و از پیروان شیخ و سید بودند این خانواده که اخیراً پس از فوت پدر باین شهر نقل مکان کردند عبارت بودند از مادر و دو پسر و یک دختر که همگی طالب حقیقت و معرفت بودند پسران هر روز در محضر درس استاد حاضر میشدند و بنا به گفته ایشان خود را برای ظهور موعود آماده میساختند و دختر هم که در بشرویه محل تولد خویش خواندن و نوشتن زبان فارسی و عربی را آموخته بود باتفاق نسوان دیگر بنا بر رسم آن روز خارج از جلسه مردان بگفته استاد گوش فرا میداد و از کمالاتش استفاضه مینمود.

مادر هم که بنا بر گفته شیخ ابوتراب اشتهاردی دارای فهم و کمالات کثیره و صاحب استعدادی فطری بود از تعلیمات سید کاظم بی بهره نبود ناگهان آن سید بزرگوار و عالم عالیمقدار بعالم بالا پیوست پسرها ملاً حسین بشرویه و برادرش میرزا محمد حسن در طلب حقیقت عازم ایران شدند و بکوی دلدار قدم گذاردند ملاً حسین بمحضر طلعت اعلی رفت و باده عشق الهی نوشید و از حبّ یار سرمست شد و بلقب باب الباب و اول من آمن ملقب گردید و باعلاء امر مقدّسش کوشید بی بی کوچک بکمک برادر دیگرش میرزا محمد حسن که پس از یافتن موعود الهی بحضور حضرت طاهره شتافته بود و در رکاب ایشان حرکت میکرد باتفاق مادر و همراهان دیگر جناب طاهره وارد قزوین شد و پس از گرفتاری ایشان نیز مدّتی در قزوین توقف نمود و با اصحاب و فدائیان مولای عزیز ملاقات مینمود و با آن دانش و علمیکه در اثر سه سال همسری با شیخ ابوتراب و حشر با جناب طاهره و زیارت توقیعات مبارکه



بدست آورده بود پس از حرکت باب الباب بصوب خراسان در شهر مشهد مقیم گردید و در آنجا از محضر برادر بزرگوار فیض موفور برد و بر ایمان و ایقانش افزوده گردید پس باب معاشرت را با رجال و نسوان گشود و سبب اقبال و ایمان نفوس کثیره گردید و در غیبت برادران که عازم قلعه شیخ طبرسی بودند آن مبلغه شهیره دست از فعالیت بازداشت و سنوالات و مشکلات مشتاقین راه حق را حلّ میکرد.

بی‌بی کوچک با اتفاق مادرش ایمان و فداکاری برادران را میستودند و بوجودشان مباحث می‌کردند داستان جانبازی آنها را شنیدند ولی ابدأ غبار غم و اندوه رویشان را مکدر ساخت مادر پس از شهادت آن در نجم بازغ قصائدی انشاء نمود و زبان بشکرانه گشود و خواهر از آن پس بیش از پیش بخدمت و تبلیغ امر معبود قیام فرمود و از شهادت شوهر نیز شکوه و شکایتی ننمود و برضای الهی راضی بود بمنازل خانواده احبّاء شهید میرفت و از آنها دلجوئی میکرد و ایشان را بصبر و شکیب دلالّت میفرمود تا آنکه به بشرویه رفتند و در منزل پدری مقرّ گزیدند و بتشکیل اجتماعات نسوان و محافل تبلیغی پرداختند پس از چندی والده باب الباب آن زن فاضله وفات نمود ولی آن ورقه مقدّسه مایوس نگردید و کلاسهای امریه را دائر نمود و بتعلیم خانواده احبّاء و شهداء که چهل نفس از بشرویه بآن مقام فائز شده بودند پرداخت و چون ستاره ای درخشان قلوب ماتم زده را روشن ساخت تا آنکه در عصر جمال اقدس ابهی از لسان مبارک بورقة الفردوس ملقب گردید.

شدّت مصائب وارده از دشمنان او را از خدمت باز نداشت

کار بجائی رسید که اشارار بفتوای آقا سید حسن مجتهد خانۀ پدری را ویران ساختند و آن عائلۀ محترمه و خواهر دیگرش خدیجه خانم که در بشرویه تشکیل عائله داده بود همگی را اخراج بلد نمودند و رقة الفردوس مدت سه ماه باتفاق فامیل و بستگانش در قلعه خرابۀ (پچو) بدون آذوقه بسر میبرد فقط شبها احبای الهی محرمانه به کمک آنها شتافتند و قوتی بآنها میرساندند تا آنکه دو باره مجبور به مهاجرت گردید و به مشهد و بروایتی به یزد رفت بالأخره بدستور حضرت بهاءالله عازم عشق آباد که ملجاء ستمدیدگان ایرانی آنزمان بود گردید و در آن مکان نیز بنشر تعالیم الهی و تعلیم و تدریس احباب و اعطای فیوضات معنویه خویش پرداخت تا بعام بالا شتافت.

ورقة الفردوس وجودی بود ذیقیمت و در نهایت صدق و خلوص نیت ایمان و ایقانش بآئین اعظم بحدی بود که دنیا و مافیها را فراموش کرده و خود را در دریای بیکران علوم امریه و آیات الهیه مستغرق ساخته بود گرچه هنگام سفر بعراق از علوم عالیۀ آنروزی بی بهره نبود ولی حضور درس سید کاظم و معاشرت با نفوس برگزیده علت بروز کمالات مکنونه اش گردید بنحویکه باعتراف شوهر عالم بتفسیر آیات قرآنی و حلّ مطالب غامضه و لطائف مسائل توحیدیّه شد و در فهم و ادراک عبارات و اشارات چنان زیرکی و استعداد بروز داد که باعث اعجاب نفوس گردید.

صبر و اصطبار و قناعت و مناعت طبع از خصائل جبلی او بود چون شوهر و برادران آواره بلاد گردیدند در نهایت عصرت ایام میگذرانید چنانچه مراتب عصمت و عفت و تقوای او زبانزد نزدیکان و همچنین شوهرش گردید و آن مؤمن بالکله شیخ ابوتراب

که مخلص امر الهی و در نهایت خلوص و صفاء بود بر آن گردید که در بین دوستان نام او را به نیکی برد و از اینکه نتوانسته مخارج او را بپردازد و زندگی آتیۀ آن زن فداکار را تأمین کند اظهار خجلت نموده و گفته بود که آن نفس مقدّس هنگام حرکت به خراسان که با شوهر خویش در طهران ملاقات کرده با وجود آنکه بجز يك پیراهن مستعمل که بر تن داشته ملبوس دیگری نداشت ابدأ اظهار احتیاج ننموده و مخارج سفر را نیز نخواسته بلکه پیشدستی کرده و از شوی مهربان نیز عذر زحمات را خواسته است.

ورقة الفردوس در صفات ممتازه و اخلاق پسندیده معلّم و مربّی همگنان بود او فرد خانواده ای بود که برادرانش در عرصۀ محبّت و جانبازی گوی سعادت را در میدان مجاهدت ربودند و مادر هم با ادراکی فوق العادّه و با طبع روانی که داشت چون ستارۀ درخشان قلوب ستمدیدگان را روشن میساخت آن بازمانده فدائیان کوی یار چون کوهی استوار مصائب و متاعب را تحمل نمود و مورد رضای خاطر مبارك جمال اقدس ابهی شد و زیارتنامه جناب باب الباب بافتخار ایشان از قلم اعلیٰ نازل گردید.

## ۲- خاتون جان خانم حرم میرزا هادی فرهادی

در خانه یکی از مجتهدین سرشناس قزوین خانمی عالمه و دانشمندی فاضله بتهمت و افترائی ناروا محبوس و ملاقات با او ممنوع بود مگر چه آن خانم محترمه در خانه پدر بود ولی هیچکس را یارای نزدیکی بآن مکان نه و اصحاب و فدائیان از جان گذشته آن شهیره دوران یعنی حضرت طاهره در غم فراق در سوز و گداز بودند لیکن ابواب کمک و مساعدت مسدود و راه نجات ممنوع بود.

روزی زنی جوان که آثار بزرگی و اصالت در چهره اش نمایان بود و لباسی مندرس و کهنه برسّم خادمه رخت شوئی بر تن کرده بود در خانه آمد و تقاضای ملاقات خانم خانه جناب طاهره را نمود و بحسب ظاهر تقاضای مساعدتی بهر خویشتن داشت مستحفظین از در خواستش بر سر رحم آمده و اجازه ملاقات دادند و یا بروایتی مستحفظین را خواب ربوده بود و طاهره زکیّه پیک خود را شناخت و دور از چشم نگهبانان پاکت حاوی پیام حضرت بهاءالله را دریافت کرد و بکمک آن زن بمحلّ موعود شتافت و پس از اندکی استراحت از خارج شهر بوسیله اسبی که آماده بود باتفاق منجی خویش میرزا هادی فرهادی و یکنفر مستخدم عازم طهران شدند تا در حضور مولای توانا حضرت بهاءالله مشرف و خود را برای اقدامات لازمه حاضر و مهیا سازد.

خاتون جان خانم در خانواده ای نشو و نما یافته بود که در قزوین به تقوی و پرهیزکاری و حسن اخلاق مشار بالبنان و از جمله پیروان شیخ و سید بودند که ندای امر حضرت ربّ اعلیٰ را با دل و جان لبیک گفتند او دختر بزرگ میرزا اسدالله

فرهادی\* بود که در قضیه قتل ملاّ تقی به قتل رسید و همسر پسر عموی خویش میرزا هادی فرهادی گردید که از تابعین قرّةالعین و دربان باغ جناب طاهره در بدشت بود و او بود که به دستور مبارک حضرت بهاءالله خود را بشکل زن رختشویی درآورد و باعث نجات مقتدای خویش گردید.

خاتون جان خانم در قوت ایمان و ایقان یکتا و کم نظیر بود و بر مقام و منزلت حضرت طاهره واقف و با شوهر مخلص و فداکارش در خدمت و فداکاری هم عهد و پیمان چنانچه هنگام مراجعت جمع اصحاب از کربلا و بغداد و ورود به قزوین حضرت طاهره خطاب به آن خانواده جلیله که از مستقبّلین آن قافله بودند فرمود ما اصحاب را باینجا رسانیدیم حال دیگر پذیرائی آنها با شما است. پس در منزل فرهادی خوان نعم گسترده گردید و خانم فرهادی خوراکیهای مفصل تهیه مینمود و بخدمت اصحاب میپرداخت تا آن دلباختگان که با پای پیاده با آنهمه رنج و سختی راه دور را پیموده بودند اندکی بیاسایند و منتظر بلایای وارده و صدمات جدیده گردند. خاتون جان خانم نظر به عشقی که در دل نسبت بمولای عزیزش حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره الاعلیٰ داشت برای انجام هر گونه خدمتی آماده بود و چون در نجات طاهره توفیقی نصیبش شده بود از این لحاظ قلباً راضی و دلشاد بود.

ممواره در غیاب شوهر عزیزش سرپرستی خانواده و دوستان را بعهده داشت و چون اشرار از فرار حضرت طاهره مطلع شدند از آنجائیکه آن خانواده را بخوبی میشناختند و کینه آنها را در دل داشتند با وجود غیاب میرزا هادی بمنزل آنها هجوم کردند طلاب مدرسه هم با دشمنان

لدود همکاری کرده و با تمام وسائل ممکنه که از برای ضرب و شتم ایشان تهیه دیده بودند وارد منزل شدند و بزجر و عذاب آن عائله مقدسه پرداختند.

چه واقعه وحشتناکی بود و چه هنگامه اسفناکی چون مرد خانه را نیافتند بتعرض خانواده پرداختند هرچه داشتند بغارت و تاراج بردند و بزجر و اذیتشان پرداختند.

خاتون جان خانم ناچار بترك لانه و آشیانه گردید و باتفاق عائله بیکی از خرابه های شهر قزوین بنام بقعه امامزاده احمد پناه برد آن خانواده رنج دیده مدت چهارماه در آن خرابه در کمال عسرت و سختی ایام را میگذراندند و راه تهیه معاش و خوراک بروی آنها بسته بود فقط گاهی دوستان و آشنایان و یا افرادی که ایشان را نمی شناختند و از ایمان قلبی آنها مطلع نبودند بعنوان خانواده مستمند قوت لایموتی بایشان میرساندند و بآن خانواده رنج کشیده کمک و مساعدت میکردند تا از جنگال مرگ برهند مدت چهارماه را با آن وضع دلخراش بسر بردند که دیگر کاسه صبر اطفال باآخر رسید و گریه و زاری آغاز نمودند مادر خردمند آنها را بخانه برد تا بلکه کم کم بتوانند زندگانی عادی را از سرگیرند باز هم مزاحمین لدود از سب و دشنام و لعن و ناسزا نسبت بآنها کوتاهی نمیکردند بالأخره پس از ماهها روزی تصمیم گرفتند بحمام روند و چون وارد حمام شدند یکی از اشرار بنزد حمامی رفت و گفت با این کاری که انجام دادی دیگر هیچکس باین حمام نخواهد آمد چرا این بابیان را به حمام راه داده ای؟

لذا یکبار دیگر بر آن مظلومان هجوم آورده و با زجر و عقوبت ایشان را بیرون راندند لیکن آن خانم محترمه با آن ایمان قلبی و روح

عالی با سربلندی و افتخار این ظلم و خواریها را تحمل میکرد و اطفال و فامیل را بصبر و شکیب دعوت مینمود تا کم کم از ظلم اعداء کاسته گردید و توانستند زندگی عادی را دوباره از سر گیرند تا چند سال پس از شهادت عظمی آن خانم مؤمنه با آن خلق رحمانی و روی نورانی میزیست و همچنان بخدمات امریه موفق و در جانفشانی در سبیل رحمن مشارالبنان بود اما شوهر عزیزش پس از واقعه بدشت مفقود شد و فدای نثر این امر اعظم گردید و برادران فرهادی و بستگان مؤمن در سبیل الهی رنجها بردند و صدماتی تحمل فرمودند و اخراج بلد گردیدند تا آنکه دو نفر از برادران که در کند و زنجیر بودند بشفاعت بعضی تجار مستخلص و به قزوین عودت کرده و کما فی السابقم به تجارت اشتغال ورزیدند و آن مظلومه و خواهر کوچکش به نام شیرین خانم که زوجه برادر دیگر و شریک مصائب آنها بود و بقیه اهل خانواده کمی آسودند و تا آخر حیات در امر ثابت و راسخ بودند و خانواده مؤمنه جلیله ای از آنها باقیماند.

### ۳ - سلطان خانم حرم حضرت حجّت

خانه کلانتر طهران یکبار دیگر به قدوم میهمانانی گرامی و اسیرانی روحانی مزین گردید اسیرانی که کسانشان را کشته و تالان و تاراج شده و با لباس کهنه و مندرس و پیراهنی پاره آنها را پوشانیده بودند و پس از آنکه مدتی آن وجودات مقدّسه را در سر طویله خانه امام جمعه زنجان محبوس کرده بودند حال آن غریقان بحر عشق الهی را که در دریای رنج و تعب غوطه ور شده و به اسیری آورده اند در طبقه فوقانی عمارت هم طاهره زکیّه محبوس بود بالأخره خانواده حضرت حجّت و حضرت طاهره آن دلدادگان و شیفتگان روی محبوب یکدیگر را یافتند و از ظلم و جور اعداء و ستم اهل عدوان داستانها بیان داشتند مادر خانواده سلطان خانم که با اطفال خود در دست خونخواران گرفتار بود تسلیم اراده الهی گردیده و از فدا شدن در سبیل یار باک نداشت بخصوص آنکه کلمات مهر پرور حضرت طاهره را میشنید و عشق پرسوز آن فدائی درگاه الهی را میدید از گفتار پرمهرش مدّت چهل روز توشه فراوان گرفت و از سر پُرشورش قوای تازه یافت غمهای درونی فقدان شوهر مهربان پیشوای مقتدر زنجانیان و از دست دادن بستگان فراموشش شد نوازشها و محبتهای بی نظیر حضرت طاهره نسبت به اطفال رنجدیده و پا برهنه آن خانواده را روحی جدید بخشید و با عزمی راسخ توانستند خود را برای زندگی پر مشقّت آینده حاضر و مهیا سازند.

سلطان خانم اصلاً تاجر زاده و از اهل همدان بود قرینه جناب حجّت گردید و پنج دختر و یک پسر و بروایتی چهار دختر و دو پسر



داشت در واقعه قلعه علی مردان خان زنجان سر حلقه نسوان دلیر و شجاع بود. زنی بود که خود را تسلیم اراده الهی کرده و بهر قضائی تن در داده بود شوهر والاگهرش جناب حجت از زخم کاری دشمنان رنجها برد و دردها کشید تا بالأخره فدای روی دلدار شد شوهری که برای آن عده پنجهزار نفری نیز پدر بود پدری که می پرستیدندش و دستوراتش را به دل و جان می خریدند بالأخره هم اعدا از جسد بیجانش نگذاشته بودند و با کلماتی ظاهراً لاین پسر هفت ساله را فریفتند و محل دفن آن بزرگوار را دانستند و رمس مبارکش را برداشته و به هتاک و اعمال ناشایست به آن جسم مطهر پرداختند.

یاد این ظلمها و خاطرات این جورها که قلب سلطان خانم راجریحه دار ساخته بود اکنون دیگر با زیارت حضرت طاهره تخفیف مییافت هنگامی را که این اسرا را با شتران ملك شخصی جناب حجت بطهران آورده بودند بیاد میآورد چه راه طولانی بود و چه سفر خسته کننده ای اطفال بینوا اشک میریختند گریه میکردند و دل مهربان مادر را غرق در اندوه بیشتری میساختند ولی این بار اسرا را با کجاوه به شیراز بردند. ورود بشیراز شهر غریب و نداشتن وسائل زندگی. عائله نسبتاً بزرگی را سر پرستی کردن کاری بود بس مشکل و طاقت فرسا ولی آن آیت هدی همه را تحمل کرد و بروایتی یکی از پسران کوچک را که رنج فراوان دیده بود از دست بداد. این بلا را هم با روی گشاده استقبال کرد چون درس عشق و دلدادگی را در مکتب شوهر عالیقدر و از مصاحبت چهارماهه جناب طاهره آموخته بود. سلطان خانم بلای در سبیل حق را نعمتی عظیم میدانست و لب بشکوه نمیگشود ایام را به تبلیغ امرالله و هدایت نفوس میگذراند و از آنکه در مصائب و بلایای لاتحسی با مولای عزیزش شریک و سهیم است بر خود میبالید و بخدمت

امرش میپرداخت گرچه ایام به سختی میگذشت ولی بالأخره اطفال به سنّ رشد میرسیدند و هر يك راه زندگی خویش را می یافتند فقط مادر بود که آنی از رضای الهی غفلت نمیکرد سلطان خانم سالها را در مدینه شیراز بسر برد تا بعالم بالا رفت و در تمام مدّت زندگی قلب پرمحبتش مأوی و مأمن بیچارگان و یتیمان بود و زنی نمونه بین اقران تا آنکه یکی از دختران ایشان را میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بعقد خویش درآورد و میرزا حسین پسر ایشان را مقربّ خویش نمود از این رو دیگر بر آن عائله مظلومه ستمی واقع نشد.

#### ۴ - زینب ملقب به رستمعلی

در وسط شهر زنجان قلعه ای بود مستحکم و بزرگ که در میان آن چند برج و عمارات برای سکونت قرار داشت در آن روزهای قبل از شهادت حضرت نقطهٔ اولیٰ جلّ اسمہ الاعلیٰ در آن قلعه جنب و جوش عجیب به چشم میخورد.

عدهٔ زیادی از مؤمنین که مورد ایذاء و زحمت اعدا واقع شده بودند وارد قلعه شده و منازل خویش را بساکنین قبلی که تعداد معدودی بودند سپردند و این جمع در قلعه منزل کردند اطراف قلعه را سنگربندی کرده و در هر یک از نوزده سنگر نوزده مستحفظ گذاردند تا بحفظ جان ساکنین قلعه پردازند و توپ و تفنگ و سلاحهای لازمه را هم جمع آوری نمودند تا از حملات دشمن دفاع کنند.

صدای غرش توپها و تفنگها دائم از قلعه برمیخاست و آن دوستان الهی که همه از جان و مال گذشته بودند با صمیمیت و یگانگی یکی پس از دیگری به حفاظت سنگرها میپرداختند.

ساکنین قلعه عبارت بودند از کلیهٔ اصحاب جناب حجّت که مورّخین آنها را به سه هزار نفر تخمین زده‌اند که پس از اقبال پیشوای خود امر حضرت باب را لبیک گفتند و از جان و مال و هستی گذشته در رکاب حضرت حجّت به دفاع پرداختند و بقیهٔ خانواده‌های آنان و زنان و اطفال و عدهٔ دیگر که به شرف ایمان نائل گردیده بودند که به پنجهزار نفر بالغ میشدند.

در این مکان مقدّس جانبازان راه عشق همه یکدل بودند و به معاونت یکدیگر میزیستند و زن و مرد و کودک و جوان هر یک بنوبهٔ

خویش در این امر بزرگ شرکت داشتند به حدّیکه کثرت تعداد نفوس جانباخته قلعه و شجاعت‌های آنان در شهر زبانزد عموم گردید و رشادتهای آنها اهالی زنجان را هراسناک ساخت.

آن روز حملات دشمن شدید بود و اصحاب قلعه مشغول بدفاع یکی از اصحاب که جوانی بود زیبا و ملیح جبّه‌ای در بر و کلاهی بر سر داشت که موهای کوتاهش را پوشانیده بود زرهی بر تن و تفنگی بر دوش و شمشیر بر دست ایستاده و دشمنان پرکین را نظاره میکرد ناگه با شجاعتی بی نظیر که حاکی از عشق درونی نسبت بمولای مهربانش بود به نصرت اصحاب قیام کرد و یا صاحب الزّمان گویان خود را به صف دشمن زده به تعقیب آنان پرداخت سربازان از مشاهده او فرار اختیار کردند لیکن جوان دلیر از تعقیب آنها دست بر نداشت و در حالیکه گلوله‌های آتشین از اطرافش فرود می‌آمد پی آنها میتازید.

جناب حجّت که از میان برجی مراقب حملات دشمن بود از شجاعت و رشادت جوان بحیرت افتاد و او را احضار فرمود و علت این فداکاری و از جان گذشتگی را سؤال کرد جوان در حالیکه اشک دیده فرو میریخت راز درون آشکار و بیان مطلب آغاز نمود که ای مولای من قوه باطنی وجدان مرا راحت نمیگذارد که در آسایش و رخا بسر برم و برادرانم در سختی و مشقت باشند و چون مطمئن نبودم که شما اجازه فرمائید دختری در صف جنگجویان درآید بلباس مردان ملبس گردیدم حضرت حجّت فرمود:

- آیا تو زینب نیستی؟

- آری ای مولای عزیز تا بحال هیچکس جز شما از راز من واقف نگردیده شما را قسم میدهم بمولای مقتدرمان که مرا از این فیض محروم

نفرمائید و اجازه دهید به آرزوی خود نائل و جان بی‌مقدارم را در راه محبوب فدا سازم.

اشک دیده فرو میریخت و در خواستش را با نهایت تأثر اجابت میخواست جناب حجّت که از گفتار آن دختر جوان متأثر شده بود فرمود:

”من در باره موفقیت تو دعا میکنم مطمئن باش چون نیتی خالص داری موفق میشوی روز قیامت فرا رسیده رموز الهی آشکار شده خداوند ناظر اعمال است و توجه بقلوب صافیه دارد زن و مرد در پیشگاه الهی یکسانند حال که در شجاعت و رشادت گوی سبقت را از مردان ربوده ای با دیگران همراه شو ولی بدان که ما مأمور جهاد نیستیم و فقط بدفاع میپردازیم.“

زینب که آنهمه لطف و عنایت را از پیشوای مقتدر خویش ملاحظه کرد بر شجاعت و رشادتش افزود و بیش از پیش حملاتش باعث رعب دشمنان گردید و بنام رستمعلی که آن نام را جناب حجّت به او عنایت فرمودند مدت پنج ماه جنگید و با گفتن یا صاحب الزّمان و حمله بسنگرهای دشمنان آنانرا متفرّق میگردانید نه آرامش داشت و نه خواب و راحت تا آنکه مردان دیگر هم از جانبازیش درس عبرت گرفتند و از آن پس در شجاعت و رشادت به او اقتدا میجستند.

زینب مانند دیگر اصحاب مقید بجای معین و سنگر بخصوصی نبود بلکه شمشیر بردست و زره برتن مترصد حملات دشمنان ایستاده بود تا با قوّت بازو و قدرت ایمان حمله آنها را دفع کند.

زینب دختری بود زیبا از دهات زنجان دختری که مجسمه عفاف و پاکدامنی و مظهر شجاعت و دلیری و نمونه بارزی از عشاق الهی و مؤمنین طلعت اعلیٰ بود آن دختر دلیر که آرزوی شهادت در راه محبوب

را مدتها در دل میپرورانید و از جناب حجت تقاضای فوز بآن مقام را نموده بود بالأخره بمقصود رسید و در حالیکه هیچکس ندانست که آن جوان دلیر دختر روستائی است که در صف مردان میجنگید بمقام شهادت نائل آمد.

روزی بود روشن آفتاب عالمتاب در نهایت قوت و قدرت در آسمان میدرخشید و شاهد قتل و کشتار اصحاب ازجان گذشته و مؤمن شیدائی امر حضرت ربّ اعلیٰ بود ماهها میگذشت که این جنگها و خونریزها ادامه داشت زنها، اطفال، پیران و جوانان شاهد مرگ دوستان و بستگان خویش بودند اگر بفرمان حضرت حجت ازدواجی صورت میگرفت چه بسا داماد قبل از رفتن بحمله بسنگر دفاع میرفت و دیگر برنمیگشت چه بسا اطفال که بعد از شهادت پدران پای به عرصه وجود گذاردند و بعدها جان شیرین خود را در راه محبوب دادند. در آن روز که حملات دشمن بیش از همیشه قوی بود رستمعلی آن جوان دلباخته احساس دیگری داشت و میدانست که مأموریتش در این جهان به پایان رسید و باید هرچه زودتر بآرزوی قلبی خویش نائل آید چون جمعی از اصحاب را دید که درچنگ دشمنان گرفتارند نزد جناب حجت شتافت و خود را بر قدمش افکند و ملتسمانه اجازه خواست که بنصرت اصحاب بشتابد شاید قربانی راه محبوب گردد و جان بیمقدارش را نثار کند.

حضرت حجت که خلوص و ایمان آن دختر و خواهش پرقیمت و ارزشش را ملاحظه فرمود اشک در چشمانش حلقه زد چنانچه از شدت تأثر قادر بتکلم نبود.

آن جوان دلاور سکوت را علامت رضا دانست و هفت مرتبه فریاد یا صاحب الزمان برکشید و بی محابا خود را به دشمن رسانید

جنگجویان از سر راهش میگریختند و او به سنگرها حمله میکرد. در هر سنگری که وارد میشد نگهبانان را میکشت و یا دست آنها را قطع میکرد با این وصف یگه و تنها سه سنگر را منهدم نمود و وارد سنگر چهارم شد ولی این بار او را با ضرب گلوله از پای درآوردند و اهل قلعه را از وجود چنین دختر دلیری که مایهٔ تسلی و مشاور عزیز برایشان بود محروم نمودند بلی آن قلب مطهر و روح منزّه باعث شد زنانی که او را میشناختند جمعاً در ظلّ امر حضرت ربّ اعلیٰ در آیند و ذکر شجاعت و از خود گذشتگی او قرنها در صفحهٔ تاریخ باقیماند.

۵ - شاهزاده شمس جهان بیگم ملقب به

ورقة الرضوان (فتنه)

در گوشه ای از باغ کلانتر واقع در طهران عمارت کهنه دو طبقه ای بچشم میخورد که بوسیله نردبانی بطبقه فوقانی آن رفت و آمد میشد و مخصوص محبوسین کلانتر بود آن روز زندانی کلانتر علامه ای بود شهیر و دانشمندی بود بی نظیر صاحب فضل و دانش و کمال و جمالی قابل تحسین.

خانمی از شاهزادگان با عجله و شتاب دور از نظر نگهبانان خود را بپای عمارت رسانید و در حالیکه قلبش به تندی میطپید با خدای خود راز و نیاز میکرد که مبادا از دیدار آن یگانه دوران که از دل میپرستیدش و گرامیش میداشت محروم گردد چشم بر عمارت دوخت و متوقف شد و در حال انتظار بایستاد ناگه دری گشوده گردید و طاهره زکیه با آن عظمت و جلال همیشگی که دل از دوستانش میربود ظاهر گردید و نوری که از آن بدر منیر بروی شاهزاده خانم تابید یکباره دلش را روشن گردانید و پس از عرض ارادت و تکریم عرایضی معروض و آن بدر تابان جواب فرمود:

- ای خانم محترمه چه اوضاع است و چه خبر مرا آگاه سازید.

- دوره تجدید شده و قائم موعود ظهور فرموده .

- آیا قائم همان بزرگوار بود که او را در تبریز شهید کردند؟

- بلی

- هنگامه مازندران چه بود؟

- آنها هم (۲۱۲) سیصد و سیزده نفر اصحاب قائم بودند که



مطابق اصحاب بدر به مظلومیت کبری شهید شدند.

- حال تکلیف چیست و مرجع کیست؟

- نور از نور است. "مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجه... الی آخر."

حضرت طاهره این آیات را با جلال و ابهتی زائدالوصف تلاوت فرمود بطوریکه چهرهٔ پرنورش افروخته و سیمایش سرخ رنگ گردید و در چشمانش نوری پیدا شد و درخشیدن گرفت که شاهزاده خانم\* از مشاهدهٔ آن حالات حیران و در بهت فرو رفت و دیگر نتوانست بیانی کند حضرت طاهره هم تعجیل در مراجعت بداخل عمارت نمود که مبادا آن خانم مشتاق نشانی از آن یار بی نشان خواهد.

پس از چند دقیقه مأمورین متوجه شاهزاده خانم گردیده و خروجش را از باغ خواستار شدند.

شمس جهان بیگم صبیۀ محمد رضا میرزا فرزند فتحعلیشاه بود که چون سری داشت پر شور و شیفتهٔ علم و ادب نزد سید ملیح که از اجلۀ سادات بود بتحصیل پرداخت و همچنین طبعی داشت روان و شعر میسرود در اشعارش فتنه تخلص میکرد به روایتی هنگامیکه موکب جناب طاهره به همدان\*\* نزول فرمود در منزل حاکم این شهر بود که شاهزاده خانم نیک سیرت که او را حاجیه خانم مینامیدند بخدمت

\* این شاهزاده خانم شرح ملاقات خود با جناب طاهره و همچنین حضرت بهاءالله را بصورت نظم درآورده و احساسات خویش را بیان داشته و طاهره را چون بدر تابان ستوده آن اشعار در نزد محمد خان منجم موجود بوده و اکنون معلوم نیست در کجا است.

\*\* کاملاً معلوم نیست این خانم اولین بار حضرت طاهره را در قزوین و یا در همدان زیارت کرده قدر معلم اینست که بعداً مرتباً با ایشان رابطه داشته است.

ایشان رسید و شیفته روی نازنینش گردید و چون حضرت طاهره اشارتی به ظهور طلعت اعلیٰ فرمودند تا حدودی بر حقیقت امر واقف گردید و از آن پس از دوستان قرآن العین گردید و در هر مجلسی از آن روی دل آراء و زیبا سخن بمیان می‌آورد و آتش افروخته در دل را بیان میداشت و حتی از کمک برای استخلاص احبّاء و دوستان طاهره در قزوین نیز فروگذار نمیکرد چنانچه بدعوت خانواده فرهادی برای استخلاص یاران مساعدت بسزائی فرمود آن خانم محترمه شرح ملاقات خود را با جناب طاهره در منزل کلانتر بصورت نظم در آورده و روی دلدار را که شیفته اش بود چون ماهی زیبا ستوده و پس از شهادت حضرت طاهره نیز بنا بفرموده خود ایشان پس از سه روز بمنزل کلانتر مراجعه کرد و خانم کلانتر بسته و امانتی حضرت طاهره را بایشان داد و آن خانم دلباخته با قلبی خونین آنجا را ترک گفت.

از آن پس در پی مظهر ظهور الهی بود و هر کجا ملاقاتی دست میداد از پیشوای بابیان سؤال میکرد چون زکری از پسر میرزای وزیر شنید آیه‌ای را که طاهره زکیه تلاوت نموده بود بخاطر آورد و در پی یافتن محبوب بیشتر تلاش کرد.

ده سال از آن وقایع میگذشت شاهزاده خانم وارد بغداد شد و داخل جمع احبّاء گردید چون اسم یحیی ازل را بشنید قصد دیدارش نمود تا شاید بتواند محبوبش را بیابد و اشارات طاهره تحقق پذیرد.

لیکن ازل درخواست ملاقات را اجابت نکرد و آن خانم پاك گهر را از دشمنان پنداشت و ترسید دامی برای گرفتاری او گسترده باشند خانم رنجیده دل قصد باز گشت به ایران را کرد و با خدای خود راز و نیاز نمود و درخواست کرد تا موعود حقیقی را باو بشناساند.

شبی در حال تضرع و ابتهال تصمیم بر آن گرفت که چند سؤال را نوشته خدمت حضرت بهاءالله که نامی از ایشان نیز برده میشد ارسال دارد شاید بابی برویش گشوده گردد و بمقصود دل و جانش فائز شود پس عریضه را نوشت و صبح هنگام که قصد ارسال آنرا داشت در سرایش بصدا آمد و قاصدی از حضرت بهاءالله پیغامی آورد که حضرتش پس از تکبیر فرمودند "ما از سئوالات شما آگاه شدیم بفرمائید تا در حضور جواب بگوئیم" شاهزاده خانم از این واقعه غیر مترقبه در حیرت افتاد و بحضورش شتافت آفتاب جهانتاب را با دیده عنصری بدید و از بحر مواج علم لدنیش بهره ها برداشت و از مواهب والطف بیکرانش موهبتی عظیم یافت و از كلك گهر بارش لقب ورقة الرضوان گرفت.

لوح فتنه که در باره امتحان و افتتان است از قلم اعلیٰ بافتخار آن خانم محترمه نازل شده .

از آن پس دیگر ورقة الرضوان قلب و رویش روضه رضوان بود و روح و جانش عاشق جمال ابهی اشعاری در وصف آن جمال بیمثال سرود و مراتب عشق و دلدادگیش را عیان ساخت پس از بازگشت به ایران تا آخر عمر همچنان مشتعل و منجذب بود مثنوی منظوم و اشعاری که از ایشان باقی ماند حاکی از ارادت قلبی و ایمان باطنی اوست.

## ۶- خورشید بیگم ملقب به شمس الضحی

در یکی از محلات کربلا نزدیک به بیت سید کاظم رشتی که حضرت طاهره بانجا نقل مکان فرموده و بساط تدریس گسترده بود خانه دیگری وجود داشت که در آن زنی عالمه چون بدر منیر میدرخشید و روزها بر سر درس حضرت طاهره حاضر و از بحر علم بیکرانش بهره میبرد و عشق و علاقه بکسب کمالات معنوی در حرکات و سکناتش هویدا بود چون مولائی را میپرستید که از آثار و آیاتش به حقیقتش پی برده و بحضرت طاهره نفس مقدسی که فخر زنان و علامه دوران بود ارادت میورزید این خانم محترمه به لسانی بلیغ به تبلیغ میپرداخت و از هیچ حادثه باک نداشت تا آنکه روزی دشمنان پرکین بر در خانه اش جمع شده و با فحش و ناسزا بر او هجوم کردند. شمس الضحی آن زن پاکدل که از ظلم اعدا باکی نداشت و قلبش مملو از عشق الهی بود بسبب دشنام آنان گوش میداد و خود را برای هر بلائی مهیاء میساخت او را کشان کشان ببازار بردند و با چوب و سنگ و ناسزا بر او هجوم کردند تا آنکه از بین جمع ندائی برخاست که قره‌العین دستگیر شد دشمنان جسد نیمه جانش را رها کردند و رفتند.

در آن ایام تیره و تاری که زنان ایرانی در وادی حجاب مظلوم جهل بسر میبردند و از کسب علم و معرفت بی بهره و نصیب بودند در خانواده یکی از مشاهیر اصفهان هنگام ظهور طاهره طیبه دختری میزیست از سلاله پیغمبر بنام خورشید بیگم ملقب به بلقیس که علوم و فنون آن روزی را آموخت و در کسب معرفت فخر دوران گردید و پس از آنکه در کربلا نزد سید رشتی تلمذ کرد دارای مقامات عالیّه علمیّه دینیّه

گشت و پس از سید هم نزد جناب طاهره تلمذ کرد و شمس الضحی لقب گرفت .

خورشید بیگم که با جناب میرزا هادی نهری اقتران نموده بود باتفاق شوهر و برادر شوهر بکربلا رفته و در مجلس درس سید رشتی حاضر میشد و از معارف و علوم سید کاظم کسب فیض مینمود و به فرموده آن استاد بزرگوار خود را برای استماع ندای موعود آماده میساخت تا آنکه ندائی از شیراز برخاست و شوهر و برادرش که هر دو سابقه آشنائی با حضرت باب را در کربلا داشتند و در آن ملاقات به منقبت و بزرگواری حضرتش پی برده بودند بیدرنگ بکوی مقصود شتافتند و در حلقه خاصان طلعت اعلیٰ درآمدند .

شمس الضحی در کربلا با شنیدن خبر ظهور حضرت اعلیٰ فوراً ندای مبارک را لبیک گفت و در سلك مؤمنین درآمد و چون بوسیله ورقه الفردوس بحضور حضرت طاهره رسید و در جلسات بحثش شرکت جست از آن منبع نور استفاضه شایان نمود و بر انجذاب و اشتعالش بیفزود بحدی که در کربلا شهرت فراوان یافت و مورد ظلم و جور اعداء گردید و سنگسار شد چون در رکاب طاهره زکیه بصوب ایران رهسپار گردید در بین راه متحمل بلایای بیشمار و نهب و غارت شد سپس باتفاق شوهر که از تشرّف در ماکو برگشته و در قزوین در انتظارش بود بصوب اصفهان حرکت کرد تا آنکه آقا میرزا هادی و برادرش به بدشت رفته و در واقعه نیالا در اثر مشقّات و بلایای لاتحصى بشهادت رسید .

شمس الضحی همچنان منجذب و مشتعل اوقات را به عبادت و تبلیغ میگذرانید تا آنکه صبیّه اش فاطمه بیگم بعقد پسر عموی خود سلطان الشهداء درآمد و خویشتن نیز در خانه برادر شوهر مقیم گردید و در آن خانه با یار و اغیار و بزرگان زنان معاشر شد و آنی از وظائف

وجدانی خویش و تبلیغ امرالله غفلت نورزید تا آنکه پس از ظهور طلعت ابهی در ظلّ تعالیم جمالقدم کسب فیوضات لانهایه نمود و چنان انجذاب و اشتعالی از او عیان گردید که مردم او را فاطمه زهراى بهائیان لقب دادند.

در واقعه شهادت سلطان الشهداء و تالان و تاراج اموال صبیّه اش حرم آن شهید فی سبیل الله شمس الضحی هم رنج و مشقتی فراوان برد و در کمال سکوت و سکون بلایا و رنج وارده بر دختر و اطفال را تحمل نمود.

حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات مبارکه در آمریکا فرمودند: "مصائب عظیمه در سبیل الهی کشید و اکثر متعلقین خویش مثل سلطان الشهداء را آغشته در خون دید و با وجود این فتور ابدأ حاصل ننمود تا نفس اخیر در مصائب شدید بود و بقوتی ثابت و راسخ بود که رجال عظیم عاجز بودند و در علم و فضل و نطق بی نظیر بود".

در اندرون خانه حاکم فریادی بلند بود و آن مرد قهار همسرش را میخواند که بیاید و از نزدیک فاطمه زهراى بهائیان را نظاره کند شمس الضحی که پس از آنهمه صدمات و بیخانمانی بخانه برادرش که از نعمت ایمان محروم بود ولی با خوئی رحمانی و قلبی پر شفقت خواهر عزیز را پذیرفته و از لطف برادری دریغ نمیکرد پناه برده بود بدستور حاکم باتفاق برادر باینجا آمده و اکنون در زیر لگد و شماتت و دشنام آن ظالم غدار دست و پا میزد.

برادر بیچاره صدای دلخراش و ناله خواهر را از خارج می شنید و بر خود می لرزید و جرئت دم برآوردن نداشت آنقدر آن مظلومه را کوفتند که برادر مهربان بر زبان آمد و گفت این زن از سلاله طاهره است

و زجرش گناهی است عظیم انتساب بسُلطان الشَّهداء او را در بند انداخته تمنّا دارم او را بمن واگذارند و از زجرش در گذرید.

حاکم از برادر التزام گرفت که خواهرش با هیچکس ملاقات نکند و او را آزاد ساخت شمس الضّحی با وجود آنهمه رنج آنی راحت نداشت چون در دل آتشی داشت افروخته که وجودش را میسوزانید و مشتعل مینمود بالأخره برادر مهربان برای تسکین خواهر و نجات از دشمنان او را بشهر مشهد برد روزها وی را تنها گذاشته و خود بعزم زیارت مرقد حضرت رضا از خانه خارج میگردید بالأخره باز هم شعله نار عشق درونی آن مؤمنه زبانه کشید و یاران هم کیشش را یافت اختیار از کف بداد و زبان تبلیغ و بیان گشود و راه معاشرت با همسایگان را باز نمود.

برادر از همه جا بی‌خبر زمزمه‌های پر کین دشمنان را شنید و مجبوراً به اصفهان مراجعت کرد و او را نزد دخترش حرم سلطان الشَّهدا گسیل داشت.

خانواده سلطان الشَّهداء بسرپرستی شمس الضّحی با آنهمه بلایا و صدمات دوباره زندگی روحانی خویش را از سر گرفته بودند آن خادمه آستان الهی آتشی در دل داشت که هرگز آن را خموشی نبود هر طالبی را میافت بی‌محابا زبان تبلیغ میگشود و او را از کأس محبت الله مینوشانید باز هم آن عدوان خونخوار و پرکین توجه بآن خاندان مظلوم کردند و آن رنجدیدگان به زحمت و ابتلا دچار گشتند.

چون خطر حمله دشمنان پرکین هرآن افزایش می‌یافت اراده جمال اقدس ابهی بر آن تعلق گرفت که آن خانواده شیدائی بحضور مبارک بسجن اعظم هجرت کنند و با زیارت روی محبوب رنج و عذاب گذشته را فراموش نمایند.

پس شمس الضحی با اتفاق دختر و بازماندگان حضرت سلطان الشهداء بکوی مقصود شتافت و در اثر الطاف الهی قلب ستمدیده اش تسلی یافت ولی پس از صعود نوه ارجمندش که در اثر صدمات وارده بمرض سل از این جهان درگذشت دچار احزان فراوان گردید تا آنکه رزیه کبری صعود جمال اقدس ابهی آتش بر وجودش زد و بنیان حیاتش متزلزل گردید در غم حرمان میسوخت و از حرقت مولایش میگداخت تا آنکه بستری شد و یارای حرکتش نبود تا بالأخره بعالم بالا شتافت.

در آن احوال که قدرت حرکت نداشت باز هم آرام نمیگرفت و با آن نطق و بیانی که داشت هر واردی را چون مغناطیس بسمت خویش میکشید و جلب نفوس میکرد همگی شیفته او بودند و در قلب اهل بیت مبارك جای داشت حضرت غصن الله اعظم در هر کجا ذکری از زنان مخلصه بمیان می آمد نام او را با احترام و محبت مخصوص ذکر میفرمودند.

این خود سپاسی بود ذیقیمت که از لسان اطهر مرکز میثاق جاری بود.

خوشا بحال او که باین مقامات عالیه فائز گردید مورد رضای محبوب عالمیان واقع شد و از كلك مبارك حضرت عبدالجباء شرح حالات و احوال و صدماتش تحریر گردید.



## ۷- بیگم کوچک خانم خاله حاجی میرزا جانی کاشانی

در کاشان در منزل حاجی میرزا جانی میهمانی مفصلی برپا بود و مدت دو شبانه روز بود که حاجی برادران و خواهران و خویشان و دوستانش را به فیض لقای میهمان بزرگوارش حضرت ذکرالله الاعظم فائز میکرد و عظمت و جلال آن بزرگوار را که در سفر مکه هنگام تشرّف از ذات اقدسش دیده و بارها نقل کرده بود بر دوستان و خویشان می‌نمایانید.

مشتاقان کوی یار به زیارت روی مهش و اصفاء لحن ملیحش که بیانات الهی را چون درّ سفته نازل میفرمود مشرف و دل به او داده و عاشق و شیدائی حضرتش گردیدند و به شرف ایمان فائز شدند خانواده اولیّه بابیان کاشان از برکت آن جلسات پرروح و ریحان تشکیل گردید و عموماً به نصرت امرش قیام کردند در آن خانه خانمی نیز ورود فرمود که از اصفاء بیانات شیرین طلعت اعلیٰ چنان مست شد که بی‌محابا خود را به جمع مردان انداخت و بر اقدام مبارک افتاد او بیگم کوچک نام داشت.

بیگم کوچک خانم خاله حاجی میرزا جانی زنی بود که از علوم فارسی و عربی بهره کافی داشت و سخنور مقتدری بود که با رجال برابری میکرد در اتیان حج و براهین نیز ورزیده بود مدتی را که در منزل حاجی از فیض لقا مرزوق بود بر قدرتش افزوده گردید و روح جدید در کالبدش دمید و با معلوماتی کافی و حجتی قاطع بترویج آئین جدید پرداخت دقیقه ای آرام ننشست آنقدر بی‌پروا سخن راند و با بیان رسایش ندای امر را به گوش کاشانیان رسانید

که اعداء به زجر و عقوبتش پرداختند لیکن هیچیک از دشمنان را یارای آن نبود که شعلهٔ افروختهٔ نار محبتِ الله را که در قلبش مکتوم بود خاموش سازد و از حرارتی که به اطرافیان می‌بخشید او را منع کند.

گفتارش در قلوب صافیه تأثیر بسزایی داشت و عدهٔ زیادی را به ظلّ امرالله وارد ساخت و هرچه مومنین را حبس و زنجیر میکردند بیگم کوچک خاموش نمی‌نشست و بر نطق و بیان و ایراد دلائل کافیه می‌افزود بالأخره بر او تاختند و بتالان و تاراج اموالش پرداختند و او مجبوراً لانه و کاشانهٔ پدری را ترك کرد و با دست تهی به اردستان هجرت نمود.

در اردستان در نهایت انقطاع از مال دنیا بقیهٔ عمر را در راه خدمت امر الهی گذراند و از انجذاب و اشتعالش کاسته نگردید تا به عالم بالا شتافت.

## قسمت دوم عهد ابهی

### فصل اول

۱- آسیه خانم حرم حضرت بهاءالله ملقب به

امّ الکائنات

" مکان و خیمه خود را وسیع گردان و پرده های مسکنهای تو پهن بشود دریغ مدار و طنابهای خود را دراز کرده میخهایت را محکم بساز زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریّت تو آمت ها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت مترس زیرا که خجل نخواهی شد و مشوّش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید... زیرا که آفریننده تو که اسمش ربّ الجنود است شوهر تو است و قدّوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو میباشد."

بفرموده حضرت غصن الله الاعظم این اصحاب اشعیاء مربوط به امّ عبدالبهاء است. آن دختر نیک اختری که در سال ۱۲۵۱ هجری قمری به اقتران پروردگارش درآمد و به آن مقام رفیعی که هیچکس را لیاقت آن نبود نائل گردید.

آن خانم محترمه که نامش آسیه و ملقب بامّ الکائنات گردید و مانند خانمهای دیگر وزراء نوّاب نامیده میشد هنگام عروسی که دختری پانزده ساله بود چون اختری تابان و مرواریدی بی همتا ممتاز از اقران بود و چشمان آبی رنگش چون دو ستاره درخشان روی سیمینش را نورانی ساخته و نشانی از عقل و درایت و هوش

و ذکاوتش بشمار میرفت در حقیقت گلی بود زیبا که زیب اجتماع بود او هم چون همسر والاگهر و بیهمتایش وزیرزاده بود در خانواده متشخص و مشهوری پرورش یافته بود. قلبی داشت مملو از محبت و روحی سرشار از خضوع و خشوع و انسان دوستی هرکس با یکبار ملاقات میتوانست محبت بی‌ریائی را که در وجودش نهفته بود از چشمان آن فرشته زیبا درک کند و در حضورش که محیط صفا و محبت بود شادی و شادابی را احساس نماید همچنانکه همسر بزرگوارش را پدر فقرا مینامیدند آن خانم روشن دل را نیز مادر ستمدیدگان میشناختند.

آری آن درّ ثمین دستگیری فقرا و نومیدان و کمک به رنج دیده گان را بر معاشرت اشراف و استفاده از مزایای زندگانی اولی و ارجح میدانست.

تمول سرشاری که آسیه خانم بعنوان جهیزه با خود آورد زبانزد عموم بود ولی با این همه عنوان آنقدر متواضع بود که هر فقیری زندگی خود و هر رنجوری قصه بدبختی خویش را نزدش باز می‌گفت.

مادری بود که اطفالی چون حضرت سرّالله و ورقه علیا و غصن اطهر بزائید و در دامن پرمهرش آن سه گوهر بیهمتا را پرورش داد ولی زندگانی راحتش چند سالی بیش نپائید و آنهمه شکوه و راحت ظاهری ناپدید گردید از آن پس دیگر جلال و عظمت آسمانی در مقابلش عیان و قلبش از تابش نور الهی روشن و منیر بود.

با آن همه صدمات و بلایا با آنهمه رنج و عذاب هرگز زبان به شکایت نگشود بلکه به فرموده مولایش بلا را عنایت الهی میدانست.

قلم اعلیٰ در ذکر آن نجم درّی به این بیان احلیٰ ناطق :

"یا قلمی الاعلیٰ قد اتیک مصیبات ناحت بها سگان الفردوس  
 الاعلیٰ و الجنة العلیا و للذین طافوا العرش فی الصّباح و المساء.  
 "اسمع ندائی ثمّ اذکر المصیبة الّتی بها احاطت الهموم اسمی  
 القیوم و انهزم بها الصّبر و الاضطبار و تفرّها فی الدیار قل اول  
 روح به ظهرت الارواح و اول نور به اشرقت الانوار علیک یا ورقة  
 العلیا المذكور فی الصحیفة الحمراء انت الّتی خلقت الله للقیام  
 علی خدمة نفسه و مظهر امره و مشرق وحیه و مطلع آیاته و مصدر  
 احکامه و ایدک علی شأن اقبلت بکک الیه اذ اعرض عنه العباد و  
 الاماء."

در عگا در بیت مبارک اطاق کوچکی قرار داشت که بسیار  
 ساده و خالی از تجمل و زینت بود. تخت باریکی کنار اطاق گذارده  
 بودند که روزها بجای نیمکت (دیوان) از آن استفاده میشد و میز  
 کوچکی که کتاب مناجات و چند لوح مبارک و یک قلمدان و جزوه ای  
 برای نوشتن و یک تسبیح و گاهی هم یک گل در گلدانی روی میز  
 قرار داشت.

در اواخر باین دو رقم جعبه رنگ شده ای هم اضافه شده بود  
 که یکدست پیراهن رو و لباسهای زیر در آن جای داشت صاحب این  
 اطاق خانمی بود جذاب و خندان دارای لحنی مؤثر و دوست داشتنی  
 که هرگز بزحمات گذشته نمی اندیشید بلکه دائم در صدد بود که از  
 رنج دیگران بکاهد.

هنوز هم زیبا و بامحبت بود هنوز هم مادر دردمندان بود.  
 به بالین مرضی می شتافت و به پرستاری آنها میپرداخت.  
 این خانم مقدسه امّ الکائنات آسیه خانم بود که با وجود  
 آنکه رنجها و صدمات فراوان وجود نازنینش را رنجور ساخته بود

به خدمت اهل بیت مبارک می‌پرداخت و به کمک دوستان می‌شتافت. از آن موقع که در بین راهها هنگام سرگونی در سرمای طاقت فرسا دستهای ظریفش را بکار و امیداشت با خلوصی که داشت از دردکشیدن انگشتان رنج نمیبرد بلکه با روئی خندان بزحمت ادامه میداد و خدمت میکرد چون لباس اهل خانواده منحصر بفرد بود و از آنهمه لباسهای قیمتی چیزی باقی نبود مجبور برفو و وصله هم میگردید و نوک انگشتان ظریفش با سوزن تماس میگرفت.

داستان دوختن کتی از ترمه را برای طلعت ابهی که از تیکه های ترمه باقیمانده از جهیزه خود در مدت شش ماه تهیه فرموده همه میدانیم و خوشحالی و سروری که بآن ورقه مبارکه پس از رضایت خاطر مبارک هنگام مراجعت از سلیمانیه دست داد وصف نتوانیم در آنوقت بلایای لاتحسی و ضرّ اهل عدوان و منتسبین فراموشش شد و ناراحتی هائی که در غیبت مبارک ایجاد شده بود با تشریف فرمائی ایشان از یاد برفت چون همسرش مولائی بود مهربان که عشاقش فرسنگها پیاده راه می پیمودند تا به لقایش فائز شوند و از فیض دیدارش حیات جدید می یافتند دیگر عیانست که احساس او نسبت به همسر و مولایش چه بود.

در سال ۱۲۰۲ در یکی از روزها اهل بیت مبارک ملاحظه کردند که حضرت بهاءالله جلّ اسمہ الاعلی در حالیکه آثار غم در سیمای مبارکشان هویدا است از اطاق امّ الکائنات که مریض گردیده خارج شدند این نشانه اندوه بزرگی بود چون مصائب و بلایا و بغض و کین اهل عدوان جسم نحیفش را در بستر انداخته بود آن روز در حالیکه بهیکل مبارک که بالای سرش ایستاده چشم دوخته و نگاه پرلطف و محبت مولای عزیزش را ملاحظه میکرد به

نظرش میرسید که جمله "خیلی رنج برد" در عنایات بیحد هیکل مبارک مستتر است با رضایت خاطر چشم از جهان فرو بست و در فراقش همه دوستان و فامیل و آشنایان گریستند چون کسی را از دست دادند که مظهر عشق و محبت و فداکاری شکست ناپذیر بود قلم اعلیٰ پس از صعودش باین بیان اعلیٰ ناطق:

" یا اهل الوفاء اذا حضرتم لدی رسم الورقة العلیا التی  
 صعدت الرفیق الاعلیٰ قفوا و قولوا السلام و التكبیر و البهاء علیك  
 یا ایتها الورقة المباركة لمنبته من السدره اشهد انك آمنت بالله و  
 آیاته و اجبت ندائه واقبلت الیه و تمسكت بحبله و تشبثت بذیل  
 فضله و هاجرت فی سبيله و اتخذت لنفسك مقاماً فی الغربه حباباً  
 للقاءه و شوقاً بخدمة رحم الله من تقرب الیک و ذکرك بما نطق القلم  
 فی هذا المقام الاعظم ... الی آخر بیانه الاحلی. "

حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا رسم مطهرش را با رسم پسر نازنینش غصن اطهر که خود را فدای پدر باعظمتش فرمود از نبی صالح بجبل کرمل منتقل و نزدیک مقام ورقه علیا در جوار مقام اعلیٰ مقابل روضه مبارکه قرار داده و این بیان احلی از لسان عظمت جاری گردید:

"کرم الهی ازاین شرف عظمی در اهتزاز است و کرم الله از این موهبت کبری به چنگ و ترانه دمساز. "\*

---

\* زیارتنامه آسیه خانم در آخر کتاب ثبت شده لوحی است حاوی عنایات جمال اقدس ابهی

## ۲- بهائیه خانم حضرت ورقه علیا

” یا ایتها الورقة المباركة النوراء غنی و تغنی علی افنان  
دوحة البهاء هذه الكلمة العلیا انه لاله الآهو رب الآخرة والاولی قد  
جعلناك من خیرة الاماء و اعطیناك مقاماً لدى الوجه الذی ما سبقه  
النساء كذلك فضلناك و قدّمناك فضلاً من لدن مالك العرش و الثری \*  
الی آخر بیانه الاحلی .

این بیانات عالیّات از یراعه مقدّسه جمال اقدس ابهی  
بافتخار دخت نازنین بهائیه خانم نازل گردیده پدری که آن ورقه  
طیبه را میدید و بوجودش میباید چون وجود مقدّسش نجمی بود  
دری و روشن و گنجی بود ثمین و بیمانند.

برادر نیک اخترش نیز او را ایتها الشقیقة العزیزه می نامید  
و با محبتی آسمانی و شفقتی رحمانی با او سخن می گفت ” غم مخور  
غمخوار تو منم محزون مباش مایوس مباش محصور مباش این ایام  
بگذرد انشاءالله در ظلّ جمال مبارک در ملکوت ابهی جمیع این غصّه ها  
را فراموش میکنیم ” بر زبان میراند حضرت ولی امرالله ارواحنا  
لعنایاته الفداء هم آن ورقه مقدّسه را ” بقیة البهاء و ودیعة ثمره  
ازلیة سدره منتهی و یگانه یادگار شجره طوبی ” خطاب میفرمود و  
پس از صعودش به این بیان احلی ناطق گردید.

”...این انت یا مشعل الحبّ و الوداد این انت یا معدن اللطف  
و الحنان این انت یا مظهر الكرم و السّخا این انت یا مطلع الانقطاع  
فی الابداع این انت یا ودیعته البهاء بین ملاء الانشاء و بقیته بین

\* رحیق مختوم جلد دوم صفحه ۶۲۵ چاپ ۱۲۱ بدیع مؤسسه ملی مطبوعات امری





بہائیہ خانم حضرت ورقہ علیا

عباده و نفعه قمیصه للخلائق اجمعین ."

بعد از این بیانات و جملات روح افزا دیگر چه کسی را یاری آنست که وصف جمال بیمثالش گوید و یا آن جوهر یکتا را بستاید. هنگامیکه باب لقاء مفتوح گردید و خانمهای زائرین و مسافرین از خاور و باختر توانستند به مقامات متبرکه وارد شوند و در بیت مبارک توقف نمایند بزیارت خانمی نائل میگردیدند که طرز گفتار و رفتار محبت آمیز و خلق ملکوتی او آنان را شیفته خویش میساخت .

خانم اهل بهاء گرچه جوانی را پشت سر گذارده بود لیکن هنوز هم زیبائی و وقار و آن چشمان آبی رنگ متمایل به خاکستری با نگاه محبت آمیزش که در اعماق قلوب نفوذ میکرد باقی و برقرار و تأثیرش در بیننده پایدار بود.

فطانت و درایت و صفات پسندیده بی شمار و محبتهای زوال ناپذیرش را هر بیننده در آن چشمهای جذاب میدید و اخلاق درونی مکتسب از مکتب الهی پدرش را کشف میکرد حضرت خانم با تازه واردین با لطف و مرحمت و عنایت و محبت برخورد مینمود و عظمت روح و صفای باطنش نمایان میگردید.

آنهمه مهر و وفا و بخشش و عطا در دنیا بی نظیر بود سرکار آقا چون خورشید تابان جمیع کائنات را حیات تازه میبخشید و حضرت خانم آن بدر منیر هم سبب نورانیت و تسکین قلوب نساء و اماء الرحمن بود و در تمام مراحل زندگی مثل اعلائی انسانیت . در حین تولد او را فاطمه نام گذاردند ولی ابّ بزرگوارش او را بهائیه مینامید.

چون پدر و مادرش هر دو از خانواده وزراء و دارای تمول

سرشار بودند چند سال اول زندگانی را با برادر مهربانی (حضرت عبدالبهاء) که سه سال از او بزرگتر و چون او وجودش ساخته از محبت و صفا بود در ناز و نعمت و آسایش و رخا گذرانیدند.

آن دو طفل زیبا در دامن پرمهر و وفای پدر و مادری پرورش یافتند که عالمی بنور محبتشان روشن و منیر بود پدر و مادریکه نمونه محبت و عشق و صمیمیت بودند تا آنکه روزی فرا رسید که مستخدمی گریه کنان نزد مادر آمد و وقایع تأثرآور گرفتاری پدر را باز گفت طفل پنج ساله با برادر هشت ساله دچار غم و اندوه فراوان گردیدند....

از آن پس چه سختیها که دیدند و چه زجرها که کشیدند اموال بتالان رفت ثروت بی پایان غارت شد و زندگی پر مشقت طلیعه اش را به آن دختر پاک طینت نمایاند.

هنگامیکه حضرت خانم داستان زندگی گذشته را به اصرار دوستان و زائرین باز می‌گفت و آنهمه رنجهایی را که بر پدر و مادر و برادرش وارد آمده بود تکرار میکرد قلبش برای آن عزیزان میگداخت لیکن لبخند ملیحی بر لبانش نقش می‌بست و هرگز از بلایا شکوه و شکایت نمی‌فرمود او رنجهایی را که در زمان کودکی که ۵ سال بیش نداشت هنگام غیبت مادر از منزل که برای نجات پدر بزرگوارش در سجن اکبر تلاش میکرد تحمل نموده بود و لرزشهایی را که از شنیدن صدای طبلها هنگام شهادت مسجونین سیاه چال بوجود نازنینش وارد آمده که هر آن تصور گرفتاری مادر و یا قتل پدر را مینمود همه را برای یاران گفته و زیارت پدر مهربانش را پس از آزادی از سیاه چال با پای برهنه و لباس پاره در حالیکه جای غل و زنجیر در بدن بزرگوارش باقیمانده بود

هرگز فراموش نمیفرمود.

سفر بغداد و سرگونی ببلاد و ورود به عگا با آن شرائط سخت خاطره‌ای در آن خانم عزیز و دوست داشتنی باقی گذارده بود که هرگز فراموشش نمیشد و بیاد می‌آورد که در بین راهها در آن هوای سرد چگونه دستهای ظریف مادر را که به کارهای سخت می‌پرداخت و دردناک می‌گردید با محبت و شفقت میبوسید و روی نازنین مادر رنج‌دیده را نوازش میکرد و برای تخفیف آلام امّ عزیزش به کمکش میشتافت.

بلی او هرگز چون طفلان دیگر ببازی نپرداخت و دوستی هم برای زمان طفولیت نداشت چون او را مجالی نبود همیشه در کارهای خانه و پرستاری احباء شریک و سهیم مادر بود تا آنکه بسنّ رشد رسید و در اثر رعایت نظم و ترتیب و رسیدگی بامور و شرکت در خدمات لازمه موجب گردید که بیت مبارک چون جنت ابهی متجلی و به نور محبت و عنایت روشن و منیر گردد.

چون برادر نازپرورده غصن اطهر را از دست داد محبتش نسبت به آن سه نفس مقدّس اضافه گردید و منقطع از دنیا و مظاهر آن از پدر اجازه خواست که تا ابد به خدمتشان قیام کند و موفق گردید .

پس از صعود مادر لقب ورقه علیا بر آن خانم اهل بهاء برازنده بود و چون ورقه ای از آن شجره الهیه پدر را پرستش نمود.

پس از رزیه کبری و صعود طلعت ابهی دل بمرکز میثاق بست و برادر را بدل و جان خدمت میکرد و او را از شرّ دشمنان و ناقضان و ناکثان بد طینت حفظ میفرمود و آن دوخواهر و برادر چون رفیقی شفیق دست در دست یکدیگر نهاده غمهای درونی

یکدیگر را تسکین میدادند.

در غیبت حضرت عبدالبهاء و در سفرهای دور اداره امور داخلی و امری را بعهدہ داشت تا آنکه مصیبت عظمی و فاجعه کبری صعود برادر نازنین بر دلش آتش زد و جوارح و ارکانش بگداخت و باین بیانات عالیہ ناطق گردید و خطاب بیاران بنگاشت:

"از دیده ها سرشک خونین جاری گشت حقائق تقدیس بفرع آمدند و جواهر تنزیه بناله و جزع مشغول گشتند سینه ها سوزان شد و جگرها بریان گردید نه در دل قراری ماند و نه در جان صبر و اصطباری بلبل وفا از تغنیات روح افزا باز ماند و ورقاء بقا از ترنمات قدس احلی خموش گشت آن بدر مبین در خلف سحاب بقا مستور شد و آن شمس علیین در مغرب اسنی متواری گردید."

خانم اهل بهاء در آن هنگام با بیانات پرمهرش چون نسیم صبحگاهی حضرت شوقی ربّانی ولی امر نازنین را که از صعود مولای بزرگوارش به سختی متألم بود دلداری فرمود و مدت نه ماه زمام امور را در دست گرفت و شجره امر نازنین پدر بزرگوارش را که با خون دل باختگان و صدمات و بلایای لاتحصى عائله جلیله شان سقایه گردیده بود از فساد منتسبین و خویشان پرکین حفظ فرمود.

و چون حضرت شوقی ربّانی در آپریل ۱۹۲۲ خطابی به احباء فرمودند که \* "این عبد پس از واقعه مولمه مصیبت عظمی صعود حضرت عبدالبهاء به ملکوت ابهی به حدی مبتلاء و دچار صدمات اعدای امرالله و حزن و الم گشته ام که وجود مرا در همچو وقتی و در چنین محیطی منافی ایفای وظائف مهمه مقدسه خویش میشرم

\* در شماره چهارم از جلد ۱۲ نجم باختر به خط مبارک درج گردید.

لذا چندی ناچاراً امور امریه چه داخل و چه خارج را بعهدهٔ عائلهٔ مقدسهٔ مبارکه بریاست حضرت ورقهٔ علیا روحی لهاالفداء میگذارم تا بمنهٔ تعالی کسب صحّت و قوّت و اطمینان و نشاط روحانی نموده به نحو دلخواه و مراد رشتهٔ خدمات را کاملاً مرتباً بدست گرفته به منتهی آرزو و آمال روحانیهم فائز و نائل گردم\*.

حضرت ورقهٔ علیا\* نیز دستخطی مرقوم فرمود و این بیانات مبارکه را بشرق و غرب ارسال و در مجلهٔ نجم باختر منتشر گردید و چنین بیان داشت "...حضرت ولی امرالله و غصن ممتاز و سرور اهل بهاء شوقی افندی را این مصیبت کبری و فاجعهٔ عظمی و احزان بی‌پایان و شدت تأثر سبب شد که چند روزی هجرت و سفری اختیار نمایند و کسب صحّت و راحتی فرموده مراجعت بساحت اقدس نمایند و بخدمت امرالله و وظائف خویش قیام فرمایند و در غیاب ایشان بموجب دستخطشان که لفاً ارسال میشود این مسجونه را معین فرمودند که به مشورت عائلهٔ مقدسهٔ امورات امریه قرار و انجام پذیرد..."الی آخر بیانہ الاحلی.

این دو دستخط مبارک به جامعهٔ بهائیان دنیا اعلان گردید و سپس خانم اهل بهاء خطاب به یاران ایران فرمود:

"خواهش و رجاء فانیه آنستکه یاران الهی همتی نمایان فرمایند و چنان بانوار محبت الله بدرخشند که پرتوش جهان را روشن و منور سازد و قلب مبارک حضرت غصن ممتاز از اثرات آن محبت به اهتزاز آید."

حضرت غصن ممتاز که چون فرزندی دلبنده در دامن پرمهرخانم اهل

بهاء پرورش یافته بود در آن اوان که غم و اندوه سراسر وجود مبارکش را فرا گرفته بود بر وجود مقدّسش تکیّه فرمود تا سلامت خویش بازیافت و قوّه جذبیّه الهیّه ذات اقدسش را مدد فرمود. در یکی از بیاناتش نسبت به آن مظهر محبّت و وداد فرمود:

"یا ورقة العلیا اگر در هر رمی صد دهان گشایم و در هر دهان هزار زبان ناطق سازم از عهده وصف و ثنای سجایای رحمانیه ات التّی ما اطّلع بها احد الاّ الله بر نیابم و نمی از یمِ مراحم و محبّت بی کرانت را تعبیر و تقدیر نتوانم"

ورقه علیا به مکتب نرفت کسی باو تعلیم نداد ولی در ظلّ عنایات جمال اقدس ابهی دستخط هائی نازل و بیاناتی انشاء می فرمود که بر عظمت و جلال مقامش می افزود و بدان وسیله احبّای عالم را بوحدت و یگانگی و اطاعت او امر مظهر ظهور و مبین اعظمش دلالت می فرمود این خدمات عاشقانه همچنانکه عمرش پیش میرفت افزون میگردید تا جائیکه حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء فرمود:

"این نفس مقدّس بیمانند در این ظهور بدیع منیع بعد از سه ذات مقدّس مبشّر و مؤسّس و مبین امر مبارک مافوق حروف حی و شهداء و ایادی و مبلّغین و بانیان نظم بدیع بهائی قرار دارد."

روز فراق در رسید آن لؤلؤ لالا قصد عروج به عالم بالا فرمود و غصن ممتاز و ولیّ امر آب بزرگوارش را که در آغوش محبّتش پرورده بود و چون نور دیده اش گرامی میداشت و در عین کهولت و ضعف از شنیدن صدای پای مبارکش از بستر بپا میخاست تا روی مهش بیند و در آغوش مهرش بیفشرد در تیر ماه ۱۲۱۱ شمسی در آن محیط پر اغبرار با آن ظالمان پر کین تنها

گذارد در آن وقت هشتاد و شش ۸۶ سال از عمر عزیزش میگذشت در حالیکه دمی نیاسوده بود و آنی راحت نداشت چشم از عالم و عالمیان برپست و سراج طلعت بیمثالش خاموش گردید آه و حسرت از قلوب محرقه اطرافیان برخاست و سیل اشک از دیده بستگان و احبّاء جاری گردید حضرت ولی امرالله در صعودش بیاناتی پر احتراق فرمود و از فرقتش گریست و به این بیان اهلّی عشاقش را تسلی بخشید.

" ای عشاق آن طلعت نوراء آن سراج وهاج هرچند در عرصه ناسوت دهنش تمام گشت و نورش خاموش شد ولی در مشکوة ملکوت باصبع سلطان سریر لاهوت چنان برافروخت و بر طلعات فردوس که در غرفات حمر یاقوت در حولش طائفند چنان پرتوی بیفکند که کلّ ندای واطربا از دل وجان برآوردند..." الی آخر بیانه الاحلی.

این بیانات اهلّی مقام و منزلت آن ورقه مبارکه را بخوبی معلوم میدارد و جای آن دارد که هیکل مبارک غصن ممتاز بفرمایند "ای خانم اهل بهاء:

رفتی و شکست محفل ما      هم محفل ما و هم دل ما"  
 بلی شمایل زیبا و تبسمات روحافزایش هرگز از خاطرها محو نشود و آن هدایای گرانبها محبتهای پایداری که نثار دوستان میفرمود همیشه باقی و برقرار است با صعود ایشان بفرموده مبارک حضرت ولی امرالله دوره ابطال خاتمه یافت و همچنین در بیانی اهلّی چنین فرمود " افول مرکز میثاق و صعود حضرت ورقه علیا اخت جلیل و عزیزش که آخرین یادگار عصر رسولی بود اولین و مهیج ترین فصل تاریخ امر بهائی را خاتمه داد و عصر اول دور اعزّ جمال ابهی





لجنه خانمهای بهائی حدود سال ۱۹۱۶

که عصر رسولی است به آن منتهی شد.

زائرین ارض اقدس در مقامات متبرکه چون بمرقد حضرت خانم نزدیک میشوند در جوار مقام اعلیٰ گنبدی مدور را می بینند که بر روی نه (۹) ستون مرمرین قرار گرفته و چون گوهری درخشان در آن مقامات علیا نمایان است و بر ضریح مبارکش به آب طلا این عبارات نوشته شده:

الورقة المباركة العلیا ثمره سدرة المنتهی و سراج الملاء الاعلی  
بقیة البهاء و ودیعة شقیة عبدالبهاء بهائیه

(بدیع) ۸۹-۲. (میلادی) ۱۹۲۲-۱۸۴۶

گل کاریهای زیبا و زینت های طبیعی اطراف مرقد که بدست مبارک و سلیقه ولی امر نازنین ساخته شده و سنگهای ریز شفافی که در خیابانها ریخته شده و اطراف بنا را مفروش ساخته هر بیننده را به اعجاب وامیدارد و عشق و علاقه حضرتش را به خانم اهل بهاء به خوبی احساس میکند و بی اختیار تلگراف مبارکی را که پس از صعود ایشان نازل شده به یاد می آورد که فرموده:

”ورقه مبارکه علیا بقیة البهاء و ودیعه از افق بقعه نورا  
متواری و بسدرة المنتهی متصاعد و در اعلیٰ غرف جنان بر مسند  
عزّ بقا متکی چشم اهل بهاء گریانست و قلوب اهل وفاء سوزان  
صبر و شکیب صفت یاران راستان است و تسلیم و رضا از شیم  
خاصان و مقربان اعیاد و جشنهای امریه اعزازاً لمقامها المحمود  
مدت نه ماه در شرق و غرب عالم بهائی بالکلیه موقوف هیکل \*  
نازنینش در بقعه مرتفعه جوار مقام اعلیٰ استقرار یافت شوقی.“

\* آیات مبارکه ای که بر تاج مرقد حضرت ورقه علیا حک شده عیناً در آخر کتاب ثبت شده و بجای زیارتنامه است.

## فصل دوم

۱- مریم ملقب به ورقة الحمراء دختر عمه حضرت بهاءالله

در یکی از محلات قدیمی طهران خانه‌ای قرار گرفته بزرگ و مجلل که متعلق به کسان و بستگان میرزا بزرگ وزیر نوری است. زن جوان و زیبایی که از نعمت جمال و کمال بهره کافی دارد عروس آن خانه است جمال لایزالی که وجه منیرش دل عالمی را میرباید و قلب رئوفش اطرافیان را شیفته خویش میسازد از زندان مظلم و منتن سیاه چال خلاص و از زیر بار اغلال سنگین نجات یافته و در آن خانه بستری است در حالیکه آثار کسالت شدید در وجود نازنینش ظاهر زمانی را در حال هوشیاری و هنگامی هم در بیهوشی بسر میبرد همه اهل بیت از برای سلامت آن معبود یکتا نگرانند چشمها گریانست و دلها سوزان.

مریم آن عاشق شیدائی پروانه وار در حول آن شمع یکتا میگردد و اشک سوزان فرو میریزد آن بلبل خوشخوان طلعت ابهی را طواف میکند و با لحن ملکوتی سرود عاشقانه که از طبع لطیفش سرچشمه گرفته میسراید بلی او روی نورانی محبوب را می‌بیند و عظمت و جلال کبریائیش را درک میکند و تغییرات کلی ناشی از الهامات غیبی را در وجه منیرش مشاهده مینماید.

مریم دختر ملك نساء خانم عمه جمال اقدس ابهی دوسال قبل از اظهار امر طلعت اعلی در سن پانزده سالگی بازدواج برادر صلبی حضرت بهاءالله میرزا رضا قلی درآمد و او ده سال از جمال قدم

کوچکتر بود روئی داشت جذّاب و خوئی رحمانی دارای صفات الهی بود و مظهر جمال و کمال. آیت کبری بود و درّه نوره چون نداء جمال اقدس ابهی را شنید بدون توقّف ایمان آورد و مرضی رضای محبوب گردید و به خطاب مبارکه :

"یا ایّتها الورقة الاحدیّه و الکلمة الاولیّه و السانجة القدیمه و الثمرة الالهیّه و الطلعة العمائیّه و الآیة الله هویته" مخاطب گردید.

در سرگونی جمالقدم آن روح ملکوتی در بند بستگان پرکین گرفتار و از حرمان فیض حضور در اشتعال بود چه بسا از شبها که در بستر برای شوق لقاء گریست و چه روزها که در آتش اشتیاق وصال بهاء سوخت ساعتها دیده بر هم ننهاد و روی نازنینش را بآب دیده تر ساخت و صبح هنگام آلام و مصائبش را بنگاشت و بساحت مبارک فرستاد گماه به بیان مبارک "ای مشتاق در فراق نیّر آفاق جزع مکن و صابر باش اگر چه صبر آموختن بلبل را مثل منع نمودن نار است از سوختن و لکن حقّ را در قرب و بعد حکمتها بوده و خواهد بود" تسلی خاطر مییافت و هنگامی باین بیانات مبارک دل خوش میداشت که میفرمود:

"مریما حزن را سرور بخش و غم را از جام فرح درکش اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابر باش و رخ مخراش و آب از دیده مپاش و از بی صبران مباش تیر قضای الهی را سینه منیر دوستان لائق و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان شائق... عاشقان را چشم تر باید و معشوقان را ناز و کرشمه شاید..."

آن آیت تقوی گرچه در وطن و در خانه خویش میزیست ولی غریب و تنها در دست بستگان پرجور اسیر و چون قلوب تیره و تار نزدیکانش از شناسائی آن شمس لایزالی محروم بود به زجر و آسیبش

میپرداختند عمه ناتنی حضرت عبدالبهاء قلبی پرکین داشت و دل به ازل برادرش سپرده بود و آن درّ یکتا (مریم) را که در يك منزل میزیستند از پیروی معبودش شماتت میکرد و رنج میداد او از شوق زیارت مولایش در سوز و گداز بود و در بلایای وارده بهیکل اقدسش سهیم و شریک چون لوح "ای مریم مظلومیتم مظلومیت اسم اولم را...." زیارت میکرد و بر بلایای وارده بجمال اقدسش مینگریست آتش شوق و لقاء بیش از پیش در وجودش فوران میکرد پس بدستور مولایش چشم را از آب پاك میکرد و دل را از حزن میروبید و قلب را از غم فارغ مینمود و بآهنگ ملیح این بیت را میخواند:

گر تیغ بارد در کوی آن ماه      گردن نهادیم الحکم لله

پس از آن دل را به تنها ثمره حیاتش زهرا که دختری پاك

نهاد بود خوش میداشت و خویشتن را اندکی تسلی میبخشید.

آنسال سنه ۱۲۸۴ هجری قمری بود مریم بسن ۴۲ سالگی

رسیده بود و حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعلی در ادرنه مسجون

بودند مریم روز بروز نحیف تر و ضعیف تر میگردید تا بالأخره

نالهای حزینش پایان یافت و در حالیکه قلوب ملاء عالین از آن

مصیبت بزرگ دچار آه و انین بودند بجنّت اعلی پرواز کرد و در

حضرت عبدالعظیم مدفون گردید پس بحر اعظم بجوش آمد و

بیاناتی احلی نازل گردید مقام و منزلت او را معلوم گردانید در

این لوح مبارک زیارة ورقة الحمراء (الّتی سمیت بالمریم) میفرماید:

يا ايّها الورقة الحمراء تالله من سقوطك عن شجرة الامر سقطت

اوراق سدره المنتهى و انكسرت افنان دوحه البقاء و يبست اغصان

شجرة الطوبى و استدمت قلوب الاولياء و اصفرت وجوه الاصفياء و

تشبكت افئده الاتقياء فى الجنة المأوى و ناح روح الامين على

محضر الكبرياء و صاحت سگان الارض و السماء انت الّتی كنت  
لوجنة الاماء شامة الهدى و لجبین التقوى غرة الغراء و بك شقت  
سبحات الاوهام عن وجه الاماء..."

عنايات مبارکه آن مولای بیهمتا نسبت به آن امة مخلصه به  
حدی است که قلم را یارای نوشتن نیست.

جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک رزایای آن ورقه موقنه  
را ذکر فرموده اند و میفرمایند:

" ائی لو اذکر رزایاک علی ما هی علیها لیرجع الوجود الی  
العدم و ترتفع صریر قلم القدم. لم ادر ایّ رزایاک اذکره بین ملاء  
الاعلی اذکر ما ورد علیک من احبائك او ما ورد علیک من اعداء الله  
ربّ الآخرة و الاولی. انت الّتی حملت فی سبیل مولیک مالا حملته امة  
من القانتات... یا ورقة الحمراء بمصیبتک تغیر وجه الظهور و بدّل  
السّرور و اضطربت اركان البيت المعمور و طوی رقّ المنشور..."  
الی آخر بیانه الاحلی.

بالآخره پس از صعودش از یکتا دخترش زهراء خانم ملقب به  
ثمره که بعقد یکی از بستگان درآمد دختری بوجود آمد بنام زیبنده  
خانم که ثمره و نتیجه آن درّ یکتا است و تنها باقیمانده سلاله  
مبارکه که با ایمان و ایقان خارق العاده اش مورد عنایت مولای  
توانا حضرت ولی امرالله ارواحنا لاحباء الفداء قرار گرفت و اکنون  
محبوب قلوب جمله احباء است زیبنده خانم عمری را بخدمت و  
تبلیغ امرالله گذرانیده و با حسن سلوک و خلق و خوی رحمانی  
فامیل و بستگان خویش را که همه از خانواده های سرشناس و قدیمی  
هستند مجذوب خویش نموده و از بغض و عناد آنان نسبت باین  
آئین اعظم کاسته است و معدودی هم این امر معظم را پذیرفته اند.

## ۲ - ساره خانم ملقب به حضرت اخت خواهر

### حضرت بهاءالله

هنگامه عجیبی است شمس لایزالی و طلعت یزدانی جمال اقدس ابهی با آنهمه جلال کبریائی در زیر زنجیر معاندین لدود گرفتار و حرم مبارک و اطفال نازنین با دست تھی از آنهمه مال دنیا در دو اطاق بدون فرش ساکن فامیل و بستگان در جوش و خروشند و اقوام و خویشان در سعی و کوشش دو خواهر دلبنده و برادر ارجمند در تلاشند و بوسائل مختلف متشبث تا برائت حضرتش را ثابت کنند و وجود مقدّسش را از بند رهائی بخشند.

خواهرهای مهربان برادر عزیز را که دیروز در پرنده و پرنیان میزیست در بند و زنجیر نتوانند دید و برادر با درایت جناب میرزا موسی کلیم با قلبی آکنده از محبت چون پدری غمخوار برای نجات وجود عزیزش راه چاره میجوید بالأخره چهار ماه میگذرد و بهمت خواهران و بستگان و برادر پرمهر آن وجود مقدّس آزاد و از سجن عفن و کریه بهوای آزاد ورود میفرماید عاشقان آن مه تابان اشک دیده فرو میریزند و خواهران پرمهرش از مشاهده رویش با آن وضع غم افزا در این اندوه و شادی شریکند.

هنگامیکه ازدواج مبارک با دختر میرزا اسمعیل وزیر صورت گرفت و آسیه خانم بعقد حضرت بهاءالله درآمد همشیره بزرگتر ساره خانم نیز به اقتران پسر میرزا اسمعیل بنام میرزا محمود خالو درآمد ساره خانم زنی بود مهربان و خوش طینت و باوقار و متانت خواهر کوچکترش نساء خانم نیز در عقد میرزا مجید آهی قرار گرفت که این دو خواهر قلب و دلشان بنور محبت برادر روشن

بود و از جان و دل او را میپرسیدند دیری نپائید که خواهر کوچکتر هنگام وضع حمل از جهان برفت و جسدش را بوسیله میرزا رضا قلی برادر حضرت بهاءالله به بغداد فرستادند و هیکل مبارک او را بخاک سپردند.

اما ساره خانم تا سال ۱۲۹۶ هجری قمری در طهران میزیست و با روحی پر فتوح و ایمانی راسخ و قلبی طافح از محبت جمال اقدس ابهی از این عالم رفت حضرت بهاءالله بستگان زیادی داشتند لیکن خواهران و برادر امی و ابی ایشان نسبت بذات مطهرش علاقه مفراطی داشتند و هیچیک از نساء چون ساره خانم در وقایع دستگیری مبارک تلاش نکرد چنانچه مشهور است قرآنی بخط حضرت امیر داشت که بسیار قیمتی بود و نایاب آن را بمیرزا آقاخان صدراعظم هدیه کرد تا شاید از شهادت جمال مبارک جلوگیری بعمل آورد و همچنین هستی و ثروت خویش را برای استخلاص برادر خرج نمود تا بمقصود خویش رسید و بوسائل مختلفه آن ذات یکتا نجات یافته و برائت ایشان اعلام گردید.

در زمان سرگونی مبارک خواهر عزیز از فراق برادر رنج میبرد و از مشقات وارده برخویش و همچنین بستگان مؤمنش دچار اندوه بود در مکاتباتش وقایع را به برادر مینگاشت و از رنجهای وارده بر خود و دختر عمه عزیزشان مریم وجود مبارک را مستحضر میساخت و برای هدایت اقوام و دوستان سعی وافر مبذول میداشت. ولی افسوس بستگانی که با ازل نسبت نزدیک داشتند سبب رنج و عذابش میگردیدند لذا حضرت اخت دچار بلایای لاتحصى بود جمال اقدس ابهی در یکی از الواح خطاب به ایشان میفرماید:

ان اصبروا فی مصائب الّتی نزلت علیکم ثم اشکروا لله



بارئکم لیشکرکم اللہ فی ملکوت عزّہ و اّنه لہوالعزیز القیوم. این معلوم بوده کہ لم یزل و لایزال محلّ نزول و انزال بلایا اولیای حقّ بوده اند و اینست امانتی کہ احدی بر حمل آن قادر نبوده الاّ من شاء ربّک ...

بنابراین بیان مبارک آن خواہر ارجمند کہ حقّ را شناخت و از عظمتش آگاهی یافت جز تحمّل بلایا و صبر و توکلّ چہ چارہ داشت؟

اعظم مصائب خواہر و برادر فراق بود و سپس بلیّات وارده از خویشان و پس از آن رفتار خصمانہ دشمنان.

حضرت بہاءاللہ در بیاناتی کہ نسبت بخواہر میفرمایند درجہ علاقہ ایشان بآن خانم محترمه واضح و عیان میگردد بیانی است بلسان عربی کہ مطلعش اینست:

بنام \* علی اعلیٰ ان یا قرّتی قسی و تعالیٰ ...

در این لوح مبارک عنایات مختصّہ بہ آن خواہر عزیز بحدّی است کہ ہر جملہ آن با یا قرّتی ان یا اختی ان یا ولہی ان یا جذبتی و ان یا بہجتی شروع میشود و درجہ محبّت ہیکل مبارک نسبت بآن خواہر ستمدیده آشکار میگردد.

حضرت بہاءاللہ خطاب بحضرت اخت میفرماید:

" و این بلایائی است کہ ما و شما ہمہ شریکیم ولکن بلایائی بر این عبد وارد شدہ کہ احدی بر حمل آن قادر نہ نہ آسمانها و نہ زمین و نہ مظاهر احدیہ و نہ مطالع صمدیہ ان یا اختی فاشکری اللہ بما ستر ذلک عنک چہ کہ اگر مطلع شوی البتہ صبر و اصطبار را از

\* این لوح مبارک کہ بخط حضرت عبدالبہاء میباشد در کتاب اقلیم نور چاپ شدہ .

دست بگذاری ولكن مع كل ذلك نصبر و نشكر و نكون في كل الاحوال لمن الشاكرين.

حضرت اخت غم مصائب خویش میخورد و مریم را که در آتش بلا میسوخت میدید و بیش از پیش مغموم میگردید.

بالآخره فراق مریم و صعودش بر اخت مهربان تأثیر بسزا داشت و غمهای درونش افزون گردید مراتب را حضور مبارك عرض کرد و جمال اقدس ابهی فرمودند: "ولكن صبر احبّ بوده و خواهد بود چه که او بمقاعد قدس فردوس پرواز نمود."

آری حضرت بهاءالله در جمیع احوال این خواهر گرامی را بصبر و شکیب تشویق میفرمودند و چون در مصائب ایشان شریک بود و از جام بلایا مرزوق مورد عنایت و لطف ایشان واقع چنانچه در صعودش فرمودند:

"من زار الاخت و المسيح في الری كمن زارنی."

اغلب احبّاء و دوستان الهی در شهر ری در بقعه بی‌بی زبیده مرقد حضرت اخت را زیارت کرده و زیارت نامه مبارکه را که از لسان مبارك در عگا جاری شده بر مرقدش تلاوت نموده‌اند. در این زیارتنامه جمال اقدس ابهی میفرمایند:

"اشهد انك اقبلت الى الافق الاعلى و فزت بما لا فاز به اكثر الوری و اشهد انك حملت الشدائد و البلایا فی سبیل الله فاطر السماء و كنت من الامر على شأن ما اخذتك فی الله لومة اللائمات و لا اعراض المشركات..."

الی آخر بیانہ الاحلی.

## فصل سوم

### ۱ - حوا خانم ملقب به امّ الاولیاء

در چهار سوق بزرگ طهران دگانی واقع شده بود که نسبت بفروشگاههای اطراف خود وسعت بیشتری داشت و در آن محل داروهای مرسوم آندوره تهیه و بفروش میرسید.

صاحب مغازه شخصی بود بنام حاجی میرزا محمد عطار که جزو محترمین شهر محسوب میشد و داروهای درباریان و اعیان را تهیه کرده و محبوب دوستان و آشنایان بود قبل از اظهار امر مکرر به محضر جمالقدم مشرف شد و دیده به زیارت آن روی دل آرا روشن کرد شیفته روی چون مهش شد و واله جمال و کمال دلبر یکتایش گردید.

چون نداء حضرت ربّ اعلی بگوش آن مرد خدای رسید بی‌درنگ مؤمن شد و دل در گرو عشق نقطه اولی گذارد در آن هنگام خود را بیش از پیش بجمال اقدس ابهی نزدیک مشاهده کرد بحدیکه قبل از اظهار امر علنی مکرر به عراق سفر کرده عوائد تجارخانه اش را در محضر مبارک برای مخارج احباء در بغداد صرف نمود چنانچه جمالبارک در الواحی که بافتخارش نازل شده بیاناتی فرموده اند که حاکی از عنایات مبارک نسبت باوست.

منزل حاجی خانه اعیانی بود و چندین غلام و کنیز بخدمت عیالش گماشته بود قرینه محترمه وی حوا خانم نیز وجودش معلوّ از عشق الهی گردید و مؤمن بامر پروردگار شد از تمام لذّات و خوشیهای دنیوی و معاشرت با اعیان دوری جسته فکر و ذکرش

میهمانان و دوستانی بودند که بمنزلش وارد میشدند و یا در انبار طهران (زندان) زیر زنجیر بسر میبردند.

سالها بود که انبار طهران میهمانان عزیزی داشت میهمانانی که جز با زجر و شکنجه از آنها پذیرائی نمیشد و در آنجا جز رائحه عفن چیزی استشمام نمیگردید این میهمانان که اغلب به مشهد فدا میرفتند و یا بندرت آزاد میشدند در این دُخمه تنگ و تاریک که عمق آن چهار الی پنج متر بود هیچ منفذی جز چند پله ورودی نداشت زندانیان از شدت ظلمت دوستان خود را بخوبی نمیدیدند فقط از صدای زنجیرهای سنگین و یا فریاد دشنام زندانبانان میدانستند که مسافر جدیدی آورده و یا یکی از دوستان را میبرند این قسمت انبار که سیاه چال نامیده میشد در قسمت عقب زندان بزرگ و یا انبار قرار گرفته بود در حالیکه قسمت اول حیاطی بود که محل کار دفتر زندانبانان و مأمورین عالیرتبه بود و از اطاقهای دیگر برای پذیرائی محبوسین محترم سیاسی و رؤسای ایلات و عشایری که تحت نظر بودند و میبایستی با احترام با ایشان رفتار نمود استفاده میشد.

حیاط دوم مختص محبوسین سیاسی عادی بود و پس از آن انبار عمومی (زندان عمومی) قرار گرفته بود که مختص مرتکب جرائم مختلف بود.

سیاه چال در آخرین قسمت زندان قرار داشت که زیرزمینی بود تنگ و تاریک که فاضل آب حمامی که در پشت آن بود بآن محل نفوذ میکرد بطوریکه باعث شده بود که همیشه مرطوب و دارای رائحه نامطبوع شود بحدیکه تنفس مشکل گردد این محل به جنایتکاران و قاتلین خطرناک و قطاع الطریق و افرادی که از نظر

حکومت قاجاریه برای دین و دولت خطرناک بودند تخصیص داده شده بود.

جمال اقدس ابهی نیز مدت چهار ماه در آن زندان انتن اظم مسجون بودند و پیروان حضرت اعلیٰ و جمال اقدس ابهی هم بزعم آنان خطرناکترین زندانیان بودند و سالها پس از سرگونی مولایشان نیز در آن محلّ جای میگرفتند.

در حالیکه هیچ نفسی را یارای ورود بآنجا نبود و هیچکس را اجازه آنکه از مهمانان گرامی پذیرائی بعمل آورد نه و اگر از شدت سختی و مشقت تلف میشدند هیچکس اطلاع نیافته و صدا و ندائی بگوش عالمیان نمیرسید در آن هنگام بود که خداوند متعال خانمی را برگزید که در نهایت قدرت بتواند بآن محلّ رفت و آمد کرده و بوضع ظاهری عشاق از خود گذشته امر الهی سر و سامانی دهد.

حوا خانم قرینه محترمه حاجی میرزا محمد عطار که از فم مطهر جمال اقدس ابهی لقب امّ الاولیاء گرفت مدت بیست الی سی سال بخدمت زندانیان پرداخت و پس از صعودش که در سال ۱۲۰۶ هجری قمری واقع شد زیارتنامه ای از کلك اطهر نیر آفاق عزّ نزول یافت که عنایات لانهایش هر شنونده را متحیر میسازد.

در زیارتنامه امّ الاولیاء که مطلعش: طوبی للامّ التی سمیت بلسان مالک الاسماء بامّ الاولیاء... است میفرماید:

یا امّ اولیائی و المشفقته علی ادلائى اشهد ان قلبك کان مطلع محبت الله و لسانك مصدر ذکرة و صدرک منظره طوبی لامة اقبلت الیک و ذکرک ما نزل من سماء مشیة ربک الرحمن ان سعادت الی الرفیق الاعلی و سکنت فی جوار رحمة ربک مولی الوری و ربّ الآخرة و الاولی... الی آخر بیانہ.

امّ الاولیاء روزها را صرف تهیه خوراک و تنظیف لباس محبوسین میکرد و هنگام غروب آفتاب باتفاق کنیزش به انبار میرفت و هر بار مستخدمینش حامل هدایای بیشمار برای زندانبانان بودند به حدّیکه آتش حرص و آز ایشان خاموش میگردد و سهم ناچیزی به میهمانان او میدادند که آن مقدار کم خود باعث نجات آنان میگردید.

هر روز هنگام سیر کردن زندانبانان با کاوش زیاد در کمال فطانت از ورود تازه واردین مطلع میشد و روز دیگر برای آنان نیز تهیه کافی دیده و از برای نظافت وضع محبوسین اقدامات لازمه را مینمود.

حبّ و ایمان به جمال اقدس ابهی او را دقیقه ای آرام نمیگذاشت و با مولای بیهمتایش راز و نیاز میکرد تا او را موفق دارد که آن مظلومان بی پناه را اندکی از رنج و سختی نجات بخشد.

در کنار خانه مسکونی خویش بیتی را برای پذیرائی زندانیان آزاد شده قرار داد و آنها را پس از استراحت کامل با زاد و توشه کافی بشهرهای خویش مراجعت میداد این خانه محلّ اجتماع علماء مبلغین بزرگ امر چون نبیل اکبر و ابوالفضائل و حاجی میرزا حیدرعلی بود در کتاب بهجت الصدور نیز وصف این خانه آمده است.

این خانم در آن بیت بخدمت مبلغین امر مبارک میپرداخت و آنی از وظیفه دیانتی خویش غفلت نمیورزید در عین حال هم در انجام وظائف مادری قصور نمیکرد پنج پسر و سه دختر در ظلّ امر تربیت نمود که اولاد و احفاد آنها اکنون نیز به خدمت قائمند.

این خانم بزرگوار متجاوز از هفتاد سال در این جهان در

عین ضوضاء اعداء و غوغاء اهل عدوان بزیست و شبی را بدون  
انجام خدمتی به آستان مقدّسش سر به بالین ننهاد مرقد منورش در  
ایوان سر قبر آقا است.\*

---

\* زیارتنامه امّ الاولیاء در آخر کتاب ثبت شده.

## ۲- عنبر خانم امّ اشرف

در زنجان در میدان حکومتی جمع زیادی گرد آمده و غلغله و همه‌ای برپا بود مردم بازارها را می بستند و با عجله خود را بمیدان میرساندند در میان میدان جسدی بیجان بر روی زمین افتاده و پسری نوزده ساله که عرقچینی بر سر داشت و نور ایمان و ایقان در جبینش باهر و آثار شجاعت و رشادت از وجه اش هویدا بود بالای سرش ایستاده و جلّادان و مأموران حکومتی دور او را گرفته و اصرار میکردند که باین شخص که بمقام شهادت رسیده لعن کن و بگو من از آنها نیستم تا جانم خلاص شود سید اشرف آن جوان شجاع جسد میرزا نقد علی ملقب به ابا بصیر را نظاره کرد و شروع بخواندن اشعار کرد باین مضمون که ای دوست خونت میدان را گلستان کرده خوشا بحالت که باین مقام رسیدی... و از لعن کردن ابا و امتناع ورزید این جوان دلیرچون سید و از سلاله طاهره بود امام جمعه وقت میل بشهادت او نداشت لذا دستور داد که زخمی به سید اشرف بزنند شاید از ترس کلمه ردّی بگوید میر غضب شمشیر را بالا برد و بر سر و شانه اش زخمی زد خون بر رویش فواره کشید و از شانه اش جاری شد لیکن همچنان بر جسد ابا بصیر زانو زده با او راز و نیاز میکرد و بمیر غضب میگفت دستور ایشان را اجرا کن و مرا به او ملحق ساز.

بالآخره امام جمعه که پافشاری آن جوان را دید نزدیک آمد و عبایش را بر سرش کشید و باو چیزی گفت سپس عبا را برداشت و گفت ای مردم متفرّق شوید سید اشرف دیگر باهی نیست.



آن پسر دلیر که مولای عزیزش را با چشمان خود دیده و به زیارت لقایش فائز شده بود و از صہباء الست سرمست بود دنیا و عالمی را فدای دلدار میکرد و کلمہ ای بر خلاف رضای مبارکش بر زبان نمی‌راند از جای برخاست و بصدای بلند گفت "من به آقای امام جمعہ چیزی نگفتم و هرگز ہم بر ضدّ مولایم چیزی نخواہم گفت" بالآخرہ امام جمعہ تدبیری اندیشید و در پی مادر فرستاد.

زنی با چادر شبی سیاه پس از مدتی ظاهر شد و او را بوسط میدان بردند کہ پسر را نصیحت کند تا بلکه از این مہلکہ نجات یابد.

مادر آن جوان با شجاعتی بی‌نظیر جمع مردم را شکافت و پیش رفت عرق چین خون آلود پسر را برداشت و او را در بغل گرفت بوسید و چنین گفت "فرزند عزیزم مبادا بترسی و گول خورده مطابق میل آنان رفتار کنی اگر چنین کنی شیرم را حلالیت نمیکنم تو باید خونت با خون ابا بصیر آمیخته شود" پسر چشمان پر از عشقش را بر دیدگان پر مهر مادر دوخت و گفت "مادر به منزل برگرد و مطمئن باش"

اشرار از شنیدن این مکالمات بخشم آمدند و مادر را بسختی مضروب ساخته و با سخنان زشت و سنگ و فحش و ناسزا او را بدرقہ کردند مادر با قلبی پرایمان و روحی سربلند در حالیکہ آثار ضعف و ناتوانی در بدنش هویدا بود بمنزل رفت و برای قبول این قربانی عزیزى کہ در راه محبوب میداد بدعا و مناجات پرداخت دیگر درنگ جایز نبود مردم نادان باید کار را تمام میکردند باشارہ امام جمعہ سر از تنش جدا کردند و او را بمحسوب و معشوق ازلیش رساندند و سر را به نزد مادرش ہدیہ بردند ولی او از قبول آن

امتناع ورزید.

هنگامیکه چشم مادر بجسد بی‌جان و بدون سر پسرش افتاد جزع و فزع و یا گریه و فغان از او ظاهر نشد بحدّیکه باعث حیرت اعداء گردید آن زن دلیر چنین گفت:

“ای پسر هنگامیکه تو در قلعه تولّد شدی با خدا عهد کردم که تو را در راه او فدا کنم اکنون مسرورم که می‌بینم بعهد خود وفا کرده‌ام:

حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فدا در یکی از بیانات شفاهیۀ خویش شجاعت آن مادر مؤمنه را ستوده فرمودند:

“چون سر جدا شده از بدن پسر را نزد مادرش آوردند بانگ برآورد سری را که در راه خدا دادم هرگز پس نخواهم گرفت.”

در زنجان هنگامیکه دلدادگان و شیفتگان راه حقّ بسر کردگی حضرت حجّت در قلعه علی مردانخان محصور و در زیر باران گلوله و توپ بدفاع و جانبازی مشغول بودند عنبر خانم یکی از اصحاب قلعه پسری بدنیآ آورد که او را علی اشرف نام نهادند و چون نسبت آنها به پیغمبر اکرم میرسید او را سید اشرف می‌نامیدند.

پدر طفل در واقعه قلعه شهید شد و آن دو نفس مقدّس مادر و پسر نجات یافته و بقیة السیف گردیدند.

از آنجائیکه عنبر خانم زنی بود مؤمن و فدائی درگاه الهی پسرش را نیز باین روح تربیت کرد و پس از آنهمه رنج و عذاب و اسارت و سختی او را بقسمی تربیت نمود که آنی از خدمت بامر الهی غفلت نمی‌کرد چون سید اشرف بسنّ رشد رسید باتّفاق خواهر خود و حاجی ایمان بحضور جمال اقدس ابهی مشرف شد مدّت یکسال از فیض لقاء مرزوق بود و کسب فیض موفور مینمود که

یکشب مادر رنج‌دیده هوس دیدار فرزند دل‌بند کرد و قطره‌ای اشک از فراقش ریخت فردای آن روز جمال‌مبارک به اشرف فرمودند:

"مادرت دیشب تو را از ما خواست" و او را مرخص فرمودند و نزد مادر برگشت و بدستور مبارک حاجی ایمان خواهر سید اشرف را بهمسری برگزید امّ اشرف ابا بصیر را که او نیز از بقیة‌السّیف قلعه بود و از نعمت بینائی محروم در خانه خویش پرستاری میکرد و اشرف علاقه تامی نسبت بآن مؤمن بالله داشت و چون شهادت ابا بصیر را سید اشرف با چشم دید مشتاقانه باو ملحق گردید و برضای الهی فائز شد.

امّ اشرف دیگر در منزل تنها بود نه پسرش بخانه برمی‌گشت و نه دوست صمیمی آنها ابا بصیر حرقت و فرقت یگانه فرزند دل‌بند بسیار مشکل بود امّ اشرف هر روز دل دردناکش را با تلاوت آیات و الواح تسکین میبخشید و سوز دل را باحدی ابراز نمیکرد دوستان و آشنایان یار و اغیار از شنیدن این فاجعه برای تسلیت نزد او می‌آمدند لیکن با قدرتی ملکوتی اشک دیده را خشک میکرد و با شجاعتی بی‌نظیر صحبت میداشت و میگفت بسیار خوشحالم که فرزند عزیزم را در راه خداوند قربانی کردم.

هنگامیکه لوح مبارک "ای مادر از فراق پسر منال بلکه ببال" را که از قلم اعلیٰ بافتخارش نازل گردیده زیارت کرد قدری آلام درونی او تسکین یافت و به تربیت سه طفل دخترش که در وقایع تالان و تاراج و ظلم اعداء پس از وضع حمل جان سپرده بود همت گماشت و زندگانی خویش را سالهائی چند ادامه داد.

جمال اقدس ابهی در آن لوح میفرمایند:

"قسم بآفتاب صبح حقیقت در مقامی ساکن است که وصف

آن به قلم نیاید و ذکر آن به بیان اتمام نپذیرد مقرّش در افق اعلیٰ و رفیق و مصاحبش ارواح مقدّسهٔ مجرّده و طعامش نعمت باقیهٔ مکنونه اگر بر جمیع من علی الارض آن مقام اقدس ابهی بقدر سمّ ابره تجلی نماید کلّ از فرح و سرور هلاک شوند.

همچنین میفرماید: حقّ منیع با تو است از پدر مهربانتر است و از پسر مشفق تر ... امروز سیّد روزها است باید از شما ظاهر شود آنچه که از نساء قبل ظاهر نشده این است سزاوار عبادالله و اماء او ... - الی آخر بیانه الاحلی.

چون هیکل مبارک او را بصبر و سکون دعوت فرمودند آن مؤمنهٔ درگاه الهی نیز صبر پیشهٔ خود کرد و برضای الهی فائز گردید و جزء اماءالله محسوب و نامش کَرّاراً از لسان عظمت حضرت سرّالله الاعظم جاری گردید و قوّت ایمان و شجاعت و رشادت او را در بین یار و اغیار در سفرهای امریک و اروپا ستودند و الواحی متعدّد در بارهٔ جانفشانیهای او از قلم اعلیٰ باقیمانده که مقام و منزلتش را به ما نشان میدهد.

## ۲- بی بی روحانی ملقب به روحانیة بشروئی

اوایل بلوای یزد بود و از گوشه و کنار زمزمه هائی علیه احباب بگوش میرسید در منزل جناب افنان میهمان جدیدی وارد شده بود میهمانی که با شجاعت و کفایتی بی‌شبه و با فصاحت و بلاغتی بی نظیر به تبلیغ امر میپرداخت و اطرافیان را شیفته خویش میساخت او زنی بود دلیر و شجاع که او را روحانیة مینامیدند روحانیة بدستور مولایش حضرت عبدالبهاء اقدام و مبادرت باین سفر نموده بود و برضای الهی راضی و بی‌باکانه بدون اعتناء بر وقایعی که در شرف وقوع بود در یزد داد سخن میداد و تشنگان سبیل الهی را حیات جدید می‌بخشید.

امّ السّلمه که از کوچکی او را بی‌بی روحانی مینامیدند در بشرویه در خانواده‌ای نشو و نما یافت که دیانت حضرت باب را بدل و جان پذیرفتند و در سلك مؤمنین طلعت اعلیٰ درآمدند و چون خانواده اش با والده و همشیره باب‌الباب مؤالفت و مؤانست داشتند آن دختر بهنگام دهسالگی از مسائل امریّه اطلاع کامل یافت و چون هر وقت بمنزل آنها میرفت بی بی کوچک (ورقة‌الفردوس) را در حال خواندن و یا نوشتن میدید آرزوی آن میکرد که سواد بیاموزد ولی پدرش مانند بعضی از مسلمانان با تحصیل دختر مخالف بود و او را منع مینمود آن طفل پاکدل را یارای مبارزه نبود فقط در خفا با وسائلی که بدستش میرسید بنوشتن بعضی کلمات میپرداخت تا آنکه روزی یکی از دوستان از راز درون طفل مطلع شد و حکم حضرت ربّ اعلیٰ را راجع به تعلیم نسوان بر پدر بیان

داشت و آن طفل را از غم برهانید و از آن پس اندکی خواندن و نوشتن را آموخت و با استعدادی که داشت پس از استماع ندای جمال اقدس ابهی و حشر با ورقه الفردوس در ظلّ عظمت بیانات الهیه و مطالعه آثار مبارکه مبلّغه ای گردید شهیر که چون لب بسخن می‌گشود در دل شنونده ایجاد محبت و دوستی نسبت بامر مبارک میکرد و موفق به تبلیغ نفوس می‌گردید.

همه او را روحانی خطاب میکردند چون حقیقۀ خلقی داشت روحانی و رؤی نورانی هر چه از آثار مبارکه تلاوت میکرد باعث پیشرفت سریع او در کسب معلومات امری می‌گردید کم کم احساس کرد که میتواند منویات خویش را بقالب شعر در آورد اشعار نفی میسرود و مشتاقان امر الهی را متوجّه شطر اقدس میکرد عجب در اینست که با جسارتی فوق العاده نامه بعلمای مخالفین میفرستاد و ایشان را به پیروی این آئین اعظم دعوت میکرد نسوان مؤمنین را تعلیم میداد و شور عجیبی از او در بروز بود بالأخره علماء و مخالفین و مجتهدین بر ضدّش قیام کرده او را وادار بخروج از بشرویه ساختند لذا وارد یزد شد و چون کره نار برافروخت پس از حرکت از بشرویه نامه ای بعلای شهر که سبب اخراجش بود نوشت و قسمتی را نیز بعربی مرقوم نمود و در آخر اضافه کرد:

" آنچه بعربی نوشته شد اگر بقواعد درست نباشد حسن اوست."

در یزد چون آتشی مشتعل بود و سبب تسلی ستمدیدگان و بازماندگان شهداء در مجالس احباء چه در هنگام بلواء و چه پس از آن ترتیل آیات میکرد و احباب را بجانفشانی و جانبازی تشویق مینمود.

حضرت عبدالبهاء این لوح مبارک را خطاب باو میفرمایند:  
 "ای ورقه منجذبه روحانیّه چون بلبل گلشن ملکوت اعلیٰ به  
 ستایش جمال ابهی نطق بگشا و ترتیل آیات توحید نما چون  
 حدیقه وفاء آغاز نغمه و آواز کن و تغرید بر شاخسار توحید نما"  
 الی آخر بیانہ الاحلی.

هیكل مبارك همواره لحاظ لطف و عنایت را نسبت به  
 روحانیّه داشتند و این موهبت او را بس که در سانفرانسیسکو در  
 محفلی که راجع بزنان دنیا صحبت میفرمودند از لسان مبارک این  
 جملات جاری گردید:

"از جمله روحانیّه شاعره فصیح و ملیح و تا نهایت حیات  
 جانفشانی نمود و در علوم دینی در نهایت اقتدار بود".

روحانیه از جمله کسانی بود که اغلب نامش از لسان مبارک  
 جاری میشد و او را نشانه عشق و محبت و پاکی و صفای قلب  
 میدانستند یازده سال از آخر عمرش را در یزد آن شهر بلاخیز  
 بگذرانید و تا سال ۱۲۲۲ قمری که از این جهان رفت آنی از  
 اشتعالش کاسته نگردید و از تبلیغ نفوس و تشویق احبّاء غفلت  
 نفرمود.

#### ۴- فاطمه بیگم حرم سلطان الشهداء

در یکی از روزهای ربیع الثانی سنه ۱۲۹۶ هجری در اصفهان واقعه‌ای روی داد که جهان و جهانیان را دچار غم و اندوه نمود و اهل ملاء عالین را بصیحه و ندبه واداشت. جمال اقدس ابهی دچار حزن شدید گردیدند و خطابات شدیدی از فم اطهر خطاب به مسببین آن اعمال ناشایست نازل گردید.

پسران میرزا ابراهیم نه‌ری که از تجار معروف و نیک سیرت اصفهان بودند و عمری را در صداقت و امانت و خدمت بفقراء و دستگیری ضعفاء گذرانده بودند هدف کین دشمنان گردیدند و پس از تالان و تاراج و شکنجه و آزار آن دو برگزیده الهی را در میدان شاه سر از تن جدا کردند خانواده و اطفال بینوا از شدت رنج و عذاب بسختی و دشواری ایام گذرانیدند و آنهمه صبر و استقامت خانواده و بردباری و خلوص نیت باعث شد که نام ایشان تا ابد باقی ماند و حضرت غصن الله الاعظم نام فاطمه بیگم حرم سلطان الشهداء را در ردیف افراد برگزیده ذکر فرموده و صفات پسندیده او را ستودند.

در خانه سلطان الشهداء و محبوب الشهداء غوغای عظیمی برپا بود خانمها و اطفال را در زیرزمین بدون فرش و اثاث محبوس ساخته و بدستور حاکم غدار و حاکم شرعی ذئب و رقتشاء آن دو مرد محترم را اسیر و بتالان و تاراج اموال پرداختند.

برخی از یکدیگر میپرسیدند مگر آن دو برادر چه کرده‌اند؟ آیا مگر آنها نبودند که هنگام سختی و قحطی هر افتاده و فقیری



را دستگیر بودند و مستمندان از خون نعمت ایشان مرزوق هیچکس جز رأفت و مهربانی و انسانیت و بزرگواری از ایشان ندید پس حکم قتل از چیست و اینهمه زجر برای چه؟

اطفال بینوا در زیر زمین در بسته فریاد میزدند مادران اشک میریختند و شمس الضحی مادر فاطمه بیگم حرم سلطان الشهداء رنجهای گذشته و داستان سنگساران خود و شهادت شوهر و سرگردانیهای خویش را بیاد میآورد و اشک دیده فرو میریخت.

فاطمه بیگم که پس از آنهمه صدمات اکنون در همسری سلطان الشهداء مدتی زندگی آرامی داشت همه را از دست داده بود شوهر را برده بودند اطفال را با آن شرائط سخت تشنه و گرسنه در بند نهاده و اموال را نیز میربودند ذیقیمت ترین اموال از نقد و اشیاء پربها نصیب حاکم جابر ظلّ السلطان گردید و مزدوران شیخ و امام فرشهای قیمتی و اثاث را برای اربابان خویش بردند و جهال عوام از باقیمانده اسباب حتی کوچکترین شیئی نگذشتند در حقیقت خانه را رفتند و در و پنجره و داربستها را شکستند.

ساعتها گذشت و هیچکس فریاد مظلومان را نشنید بالأخره هنگام غروب آفتاب که شهر آرام گرفت یکی از خدمتکاران خانواده که مهر ولینعمت خویش را در دل داشت در زیر زمین را گشود و آن رنجوران و غمزدگان را آزاد ساخت از دگان سر گذر قطعه ای نان برای آنها گرفت تا اطفال سدّ جوع کردند و قدری آرام گرفتند ولی زندگانی در خانه خالی با دست تهی کاری بود بس مشکل و طاقت فرسا.

شهر آرام شده بود آن دو نفس مقدّس بمقام شهادت نائل و اجسادشان مخفیانه دفن شده بود گرگان گرسنه سیر گشته و خون آشامان وحشی و کَعشان تسکین یافته بود عجباً آن ظالمان

عنود از اطفال و همسران آنها طلب رضایت میکردند دشمنان قصد جان اطفال را کردند ولی مادر دانا فاطمه بیگم با صحبت‌های عاقلانه آنها را نجات داد و بخانه باز گشتند تا بلکه در امن و امان بسر برند.

ولی افسوس که از دست و زبان دشمنان آسوده نبودند و شمس الضحی را ساحری می‌پنداشتند که بجادو پرداخته و بر ضدش قد علم کردند و اطفال و مادران رنجدیده از این بلایا محروم نبودند و هر يك جامی از صهباء رزایا نصیبشان گردید.

فاطمه بیگم که در مکتب مادر و پدری دل‌باخته درس عشق و دلدادگی آموخته بود هر چند اشک چشمش چون سیل روان بود لیکن بلایای در راه معبود را نعمت الهی میدانست و خویشتن و بستگانش را تسلیت می‌بخشید از حبس و تعزیز مادر بر خود می‌لرزید و از یاد دوری شوهر قلبش فرو میریخت لیکن صبر و استقامت پیشه خود کرده بود و دوباره زبان به تبلیغ امر و هدایت نفوس گشود و دل به عنایات جمال قدم خوش داشت تا آنکه باراده جمال ابهی مهاجرت به عکا کردند و در آن مقامات علیا فاطمه بیگم قلب خونینش را به زیارت دلبر نازنین تسکین بخشید و زمانی را در حال شکر و ستایش مولای مهربان گذرانید و غمهای گذشته را فراموش کرد و با انجذابی حیرت انگیز ایام بگذرانید چون فرزند دل‌بندش که در اثر صدمات وارده مریض بود بعالم بالا شتافت ظاهراً جزع ننمود و آه و فغانی نکرد و در بیت مبارک در حضور حضرت خانم کسب فیوضات الهیه میکرد و در حضور منیره خانم شاد میگردید و چون شمع فروزان اطراف را روشنی می‌بخشید تا رزیه عظمی واقع شد و به فرموده حضرت عبدالبهاء:

”اضطراب و احتراق بدرجہ ای رسید کہ دائماً مانند ماہی تشنه لب بر روی خاک می غلطید و جمیع اعضاء در اضطراب و انقلاب بود.“

بالآخره او را یارای زندگی در این سرای پرمحن نبود و بملکوت ابھی شتافت و خاطرہ حالات روحانی و صفات رحمانی او در بیت مبارک باقی ماند.

۵ - حاج عمه خانم عمه حرم کاشان

جمال اقدس ابهی

در آن هنگام که باب لقاء مفتوح گردید و احبای دلباخته بزیارت جمال ابهی شتافتند و سر بر قدم مبارکش نهادند در ایران خانمی بود که شوق لقاء وجودش را میگذاخت و آرزوی زیارت محبوب را در دل مخفی میداشت ولی چون شوهری داشت پرکین و خویشاوندانی پر بغض و عناد تحقق این آرزو ممکن نبود تا آنکه سالها سپری شد و شوهرش درگذشت.

او هم از قید و بند خلاصی یافت و شادی کنان بکوی معشوق شتافت و بعنوان زیارت مگه بشرف روی دلدار فائز شد و جبین بر آستان مقدّسش سائید جمال اقدس ابهی روحی لقرتبه الفداء از دیدارش خشنود گردیدند و شب هنگام که چند ستاره در آسمان جهیدن آغاز کردند هیکل مبارک لطیفه‌ای بیان فرمودند که در ضمیر خاطر آن دلداره نقش بست و برای فامیل و دوستان نقل نمود و در زوایای قلوب افراد خانواده محفوظ گردید.

فرمودند: " حاج عمه خانم امشب آسمان برای ورود شما آتش

بازی میکند "

این عمه خانم کیست که مورد اینهمه لطف و عنایت است؟ او کسی است که از لسان عظمت بافتخارش این بیانات مبارکه نازل گردید.

"یا ورقتی علیک بهائی طوبی از برای تو چه که از اول امر که آفتاب ظهور از افق اراده حق جلّ جلاله اشراق نمود اقبال

نمودی و به محبت و مودت تمام به خدمت مولی الانام قیام کردی از رجال نزد غنی متعال مذکوری اولیای حق ذکر خدمت تو را نموده اند.

”یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب و نذكر بنتك التي فازت بايām ربّها لزال ذكرش لدى المظلوم بوده و شهادت میدهد بر اقبال و توجه و خضوع و خشوع و خدمت او...“ الى آخر بيانہ الاحلی.

زمانیکه حضرت ذکراکله الاعظم به مگه معظمه تشریف برده و امر الهی را بگوش مشتاقین رسانیدند مردی از اهل کاشان بنام ملّاعلی اکبر نیز در بین جمع حاضر بود و ادّعی طلعت اعلی را بگوش خود شنید لیکن از آنجائیکه قلب تیره اش را قبول این امر اعظم دشوار بود بغض بحضرت اعلی در وجودش رخنه کرد و در مراجعت بشرح ماوقع در بین خویشان و متعلّقان پرداخت و بزعم خویش از کذب این ادّعا سخن میراند.

حرم او که زنی بود با کیاست و فراست با هوشیاری عظمت امر مبارک را دریافت و در تفحص و جستجو برآمد و دقیقه ای آرام نگرفت تا آنکه خبر اظهار امر جمال اقدس ابهی را اصفاء کرد و بشرف ایمان نائل گردید و چون شعله ای فروزان درخشیدن آغاز کرد.

ولی حاج ملّاعلی اکبر که هر آن بیشتر بر اعتراضش افزوده میگردد او را با داشتن شش فرزند تهدید بطلاق نمود و از طرف فامیل و بستگان شوهر مورد عتاب و خطاب واقع شد ولی آن خانم محترمه از اعراض اهل کین باک نداشت و در خفا بحشر با احباب میپرداخت تا آنکه اصول و تعالیم امر مبارک را آموخت و موقّق به تبلیغ اطفال خود گردید که پسر بزرگتر میرزا مهدی و خدیجه سلطان خانم به خدماتی موقّق گردیدند و نامشان از لسان مبارک جاری شد.

از آنجائیکه برادرزاده او گوهر خانم حرم کاشانی جمال ابهی او را عمّه میخواند هیکل مبارک و دوستان و آشنایان همه او را باین نام خطاب میکردند و از دل و جان دوستی و محبتش را می پذیرفتند.

حاج عمّه خانم زنی بود لاغر اندام و بحسب ظاهر ضعیف الجثّه ولی در حقیقت روحی داشت بلند و با عظمت که افکار مغرضین و ظلم معاندین او را از تقرّب بدرگاه الهی بازداشت و چنان دختری در دامان پرمهرش تربیت کرد که هیکل اقدس در لوح مبارک فوق نامش را به نیکی یاد فرمودند.

عمه خانم در ظلّ امر مبارک بخدمت دوستان و فقراء و مساکین میپرداخت و هرگز از ذکر عظمت جمال ابهی خودداری نمیکرد و جمیع را بشریعه الهیه دعوت مینمود بسیار بامحبت و نیکخواه بود بهمین سبب محبوب القلوب دوستان و احباء گردید.

تا شوهرش حیات داشت از عنادش میسوخت و میگذاخت و پس از آن نیز از دست اعداء راحت نداشت چنانچه هنگام مراجعت از عگا در کاشان حکم سنگسارش را نوشتند و مصمّم گردیدند که بمحض ورود حکم را بموقع اجرا گذارند لیکن بهمت پسر خود میرزا مهدی که مدتی مادر را در طهران نزد خویش نگاهداشت از ضرب و شتم اعداء محفوظ ماند و پس از مدتی مخفیانه وارد کاشان شد و معاندین از عهده ایذاء و اذیتش برنیامدند بلکه دوستان بدیدارش شتافتند عمّه خانم از وجودات مقدّسی بود که تا آخر حیات موقّق بخدمات امریه گردید مخصوصاً کمک بفقرا و زیردستان غیر بهائی نیز از شعارهای پسندیده اش بود و بدلجویی مرضا و محتاجین میشتافت و بذر محبت الله را در قلوب نفوس میکاشت.

## ۶- شهربانو ملقب به حمامه کرمانی

سال ۱۲۰۰ هجری قمری بود و کبار احباب و ایادی امرالله در بند نائب السلطنه در طهران محبوس و گرفتار بودند و مدتی طولانی در زندانهای مخوف و منتن بسر میبردند در مدت گرفتاری آن نفوس یکی از نسائیکه بخدمت محبوسین و به تهیه خوراک و لباس و نظافت البسه آنان میپرداخت شهربانو و یا حمامه بود. آن ورقه زکیه که خدمت باحباء رنجدیده را وظیفه خود میدانست بوسیله شوهرش از وجود دلباختگانی که در غلّ و زنجیر بودند مطلع و برای راحت آنان کوشش فوق العاده مینمود و از این خدمات لذتی وافر میبرد که با بهترین نعمای الهی برابری داشت. در کرمان در مدرسه حاج محمد کریمخان حجره ای بود که چندین شب متوالی چراغش روشن بود و صاحب حجره که یکی از مبلّغین امر بود با میهمانش مشغول مکالمه و بحث و استدلال بودند و غافل از آنچه که در خارج حجره میگذشت بر سر مسائل دنیائی و اثبات حقانیت امر الهی گفتگو میکردند. در آن شب زمستان که هوا سردتر از همیشه و شدت برودت مانع عبور و مرور بود زنی در پشت در حجره ایستاده بگفتار آن دو گوش فرا میداد و از شنیدن مطالب جدید و بدیعی که آن میزبان بیان میکرد آنقدر غرق در لذت و خوشی گردید که گذشت زمان فراموشش شد و هنگامی بخود آمد که گفتار پایان پذیرفت و آنها قصد خروج کردند.

ولی این بار نتوانست مانند دفعات قبل خود را زودتر

بمنزل رساند بالأخره میهمان که کسی جز شوهرش نبود با شنیدن صدائی از وجودش باخبر و از حقیقت این کنکاش مطلع شد و دانست که شبها قرینه اش بتعقیب او پرداخته شهربانو که در خارج حجره از مضامین صحبت‌های آن مبلغ و دانشمند که حاج سید جواد کرمانی (حاج سید جواد کربلائی) نام داشت پی برده بود دانست که حقیقت عظیمی در عالم وجود ظاهر گشته پس آن بزرگوار را بخانه خویش دعوت کرد و کم کم بمقام مولای بیهمتا پی برد و بر عظمت امر الهی واقف شد و باتفاق زوج خویش بشرف ایمان فائز گردید.

شهربانو از خانواده تجار و شوهرش میرزا حسن تاجری پاکدل و مرد روشن قلبی بود که در طلب حقیقت پویا گردید آن زن روشن فکر نیز از خواندن و نوشتن بهره کافی داشت و طبعی نیکو و پسندیده شعر میسرود و منویاتش را بصورت نظم انشاء و بیان میکرد و حمامه تخلص مینمود پس از ایمان بامر مبارک و تلاوت الواح و آیات مبارکه معلوماتش افزایش یافت و چون زبانی داشت گویا و نافذ از عهده اتیان ادله و حجج و براهین خوبی برمیآمد زبان بتبلیغ امرالله گشوده و در هر جا و در هر مکان مردم را بآئین اعظم دعوت مینمود تا بالأخره آن خانواده به طهران نقل مکان کردند حمامه در قلبش آرزوی تشرّف را میپرورانید و روزها و دقایق را بهر زیارت مولایش میشمرد و اشعار عاشقانه میسرود تا آنکه روزی بمقصود رسید و بزیارت جمال محبوب فائز شد مدتی را در خدمت جمال اقدس ابهی گذرانید و افتخار آن را یافت که نام حمامه که در شعر تخلص میکرد از لسان مبارک جاری شود و در حقش بیانات و عنایاتی کم نظیر فرمودند.

هنگامیکه از مقامات متبرکه مراجعت کرد الطاف و عنایات



آن جمال لایزالی فراموشش نمیشد و اشعار عاشقانه بیاد ایام  
 تشرّف میسرود و به این ابیات تفتّی میکرد:  
 مدام چشم میگردید ز هجر روی یار امشب  
 تنم از فرط زاری خسته افتاده است و زار امشب  
 کشیده اشتیاقش آتش اندر جمله اعضايم  
 ز هجران بر لب آمد جان زار بیقرار امشب  
 ز شوق رویت ای محبوب عالم عزم آن دارم  
 که بر کوه و بیابان سرنهم دیوانه وار امشب  
 حمامه پس از مراجعت از ارض اقدس نیز منقطعاً عما سواه  
 بخدمت امر مبارك و احبّایش میپرداخت تا آنکه در سنه ۱۳۰۶  
 قمری از جهان خاکی رست و به عالم بالا رفت اشعاری پرسوز از او  
 باقیمانده که در فراق نیر آفاق سروده و غم ناشی از فرقت پرحرقتش  
 را ظاهر ساخته است.

## قسمت سوم عهد میثاق

### فصل اول

#### منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء

بیت خواجه عبود همان خانه کوچکی که زمانی بقدم شمس لایزالی جمال ابهی و اهل بیت مبارک مفتخر بود در آن روز بمنقبت بزرگی فائز شد و شاهد جلسه عقد ساده و بی تکلفی بود که با هزاران جشن و میهمانی شاهانه برابری میکرد.

جمع مدعوین را خانم عبود و چند نفر از بستگان تشکیل میدادند امّ الکائنات و حضرت خانم عروس گرامی را که هنوز سنش به بیست نرسیده بود و لقبش منیره و دارای روی و دلی منیر بود در بر گرفته بودند آن پیراهن سفید ساده را که از دست مبارک ورقه علیا بر تن داشت از هزاران پیراهن مخمل و زری گرامی تر میداشت مقنعه سفیدی نیز بر سر و دو رشته موی بافته اش در پشت سر باقی و بکمال ساده گی آراسته بود.

لوح مبارک قد فتح ابواب الفردوس و طلع غلام القدس که از لسان جمال اقدس ابهی نازل شده بود بر دستش دادند او بیان مبارک را با لحنی خوش تلاوت نمود که اثر آن بیان احلی در قلوب حاضرین همیشه باقی و برقرار ماند.

گرچه جلسه عقد از تشریفات ظاهره محروم بود و فقط با فنجانی جای از میهمانان پذیرائی شد لیکن حاضرین غرق در نعم الهی گردیدند و در عین سادگی جشن از شکوه و جلال بیانات احلی و مواعظ و نصائح طلعت ابهی بهره بردند سه ساعت از شب



منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء

میگذشت که ندای جانافزای محبوب عالمیان بگوش رسید و عروس را احضار فرمودند.

باتفاق حضرت خانم مشرف شد باین بیان احلی مفتخر گردید:

" یا ورقتی و یا امتی انا اخترناک و قبلناک لخدمۃ غصنی

الاعظم و هذا من فضلی الذی لا یعادله کنوز السموات و الارضین."

منیره خانم بموهبتی فائز گردید که قلم از ذکرش عاجز و

قاصر است جمال اقدس ابهی خطاب باو فرمودند:

" دخترهای زیادی امید این عنایت را داشتند ولی قبول

نشد تو باید شکر کنی که باین موهبت عظمی و عنایت کبری

رسیدی."

بلی هنگامیکه جمال اقدس ابهی لوح عقد را از لسان مبارکشان

جاری فرمودند دنیا در نظر منیره خانم جنّت اعلیٰ بود و خود را

در فردوس برین مشاهده میکرد و چون بآن اطاق کوچک وارد و

حضرت سرّ الهی غصن اعظم الهی را در کمال لطف و عنایت و جلال

و عظمت با آن جمال زیبا زیارت کرد و روی مه آسمانی با آن

چشمان درشت آبی که در اعماق قلوب تأثیر میکرد بدید بر خود

ببالید و بدرگاه الهی بینهایت شاکر شد.

در سال سوم ظهور حضرت ربّ اعلیٰ در منزل میرزا ابراهیم

نهری یکی از تجّار اصفهان\* خوانی گسترده بودند مزین باطعمه

مطبوعه و اغذیه لذیذه هشت نفر مرد از یار و اغیار در گرد سفره

نشسته و بمیهمان عزیزی که در صدر مجلس جالس و با بیاناتی

چون درّ شاهوار ناطق بود گوش فرا داده بودند.

\* برادر میرزا محمد علی و میرزا هادی نهری که هر دو از مؤمنین بودند.

آن وجود مبارک حضرت ذکرا لله الاعظم با ابراز مکنونات علم لدنیش حاضرین را غرق در حیرت فرموده بود و حضار ساکت و صامت در محضر منیرش نشسته بودند که حضرتش از اولاد آقا میرزا محمد علی نهری برادر صاحبخانه سؤال فرمودند چون عرض شد که خداوند هنوز اولادی بایشان عنایت نفرموده قاشقی از سُر خویش را مرحمت فرمودند که میل کند آن مرد مؤمن که باتفاق برادرش آقا میرزا هادی حتی قبل از اظهار امر وجود مبارکش را در ملاقات کربلا شناخته و بر عظمتش پی برده بود دانست که آن عنایت را رمزی است و این امر را سرّی پس از تناول قدری از آن را نیز برای زوجه خویش فرستاد.

پس از موعد مقرر طبیعی خداوند بآنها دختری عنایت فرمود که نامش را فاطمه گذاردند و چون پدر خانواده جزو اصحاب رایت سواد در سفر خراسان و بدشت بود در واقعه نیالا برادرش میرزا هادی نهری را بخاک سپرد و پس از تحمل بلایای لاتحسی باصفهان بازگشت و اوقات و ایامش را بتبلیغ و خدمت امر حضرت اعلیٰ میگذرانید آن دختر نیک سیرت نیز در آن خانواده مؤمن و مخلص نشو و نما میکرد خانواده مؤمنی که صندوقچه جواهری را که تنها باقیمانده ارثیه کلان پدر بزد و بنا بر وصیتش میبایستی در خدمت قائم آل محمد که در خواب بر او ظاهر شده بود خرج کنند حضور حضرت طاهره برای مخارج سفر کربلا و خرج اصحاب و ایاب و نهاب آنان تقدیم نمودند.

همچنین آندو برادر بر عظمت و جلال مقام اعظم جمالقدم هم قبل از اظهار امر پی بردند و قلبشان مالا مال از محبت الله بود و در راه عشقش از نثار جان و مال دریغ نداشتند تا آنکه اظهار امر

حضرت بهاءالله واقع شد و پدر سر بر آستان مقدّسش سائید دختر نیز که بسنّ رشد رسیده بود و مهر مولای بیهمتا و جمال لایزالی در قلبش که یازده سال بیش نداشت جای گرفته بود شیفته روی دل آرائی که هر روز پدر آن را میستود گردید.

وسائل عروسی و بساط جشن مهیاء بود با جلال و ابهت عروس را بخانه داماد میبردند همه شادمان بودند کف میزدند میرقصیدند و برای سلامت عروس و داماد ثنا میخواندند.

فاطمه خانم را خواستگاران فراوان بود و چون او را مرحمتی شب ضیافت میدانستند در طلب وصلش میکوشیدند ولی آن دختر اوقاتش را صرف کسب فضائل رحمانی و معلومات امری مینمود و با خونسردی کامل که از خصائص ذاتی او بود با خلوص و ایمان و تقدیس با لحن خوش بتلاوت آیات مبارکه میپرداخت تا آنکه بسنّ بلوغ رسید و باصرار امام جمعه که از دوستان خانواده و اطاعتش بر کلّ واجب بعقد پسر عمویش درآمد.

ولی عجا اراده الهی بر این ازدواج تعلق نداشت داماد را اراده آنکه بعروس نزدیک گردد نبود و قوه عجیبی او را از نزدیکی بدختر باز میداشت بنابراین به سردرد بسیار سختی مبتلا گردید و دار فانی را وداع گفت دختر مطیع بتقدیر الهی به ترتیل آیات و حشر با احباب اوقات میگذرانید تا آنکه مسافری از ارض اقدس به اصفهان آمد و در بین صحبت بیان داشت که روزی جمال مبارک در حال مشی خطاب به او فرموده اند:

دیشب خوابی دیدم بس عجیب دختر زیبائی را که از طهران از اخوی برای سرکار آقا خواسته بودیم مریض شد رویش کم کم گرفته و تاریک شد و در آن میان دختری پیدا شد با روی و

قلبی منیر پس او را برای غصن اعظم اختیار نمودیم.\*  
شمس الضحی زن عموی بافراست دریافت و دانست که  
بالآخره نصیب آن دختر همسری غصن اعظم است.

روزی هم رسید که این پیش بینی تحقق یافت و هیکل اطهر  
نیر ابهی در لوحی بافتخار پسرعموهایش سلطان الشهداء و محبوب  
الشهداء فرمودند ما شما را از منتسبین و ذوی القربی محسوب  
داشتیم.

بالآخره قاصدی از عگا آمد و او را باتفاق برادرش و یکنفر  
مستخدم از راه مکه بحضور مبارک برد رؤیاهای صادقه ای که قبل  
از این قضایا دیده بود و او را در انتظار نیکبختی عظیمی گذارده  
بود تحقق یافت و با وجود مسدود بودن ابواب سجن دست قدرت  
یزدانی و ید غیبی آن کنیز الهی را بحضور مبارک رسانید و از  
حضور امّ الکائنات و ورقه علیا فیض موفور و از بحر عظمت جمال  
ابهی بهره ها برد و بلقب منیره از لسان مبارک ملقب گردید و  
بالآخره پس از آنکه نه ماه در منزل جناب کلیم میهمان بود عروس  
جمال ابهی گردید و بعقد حضرت سرّالله درآمد و رویش از پرتو  
تابان آن مه زیبا منور گردید.

مدّت پنجاه سال در بحر الطاف لانهایه اش مستغرق و در کمال

\* شهربانو دختر برادر حضرت بهاءالله برای همسری حضرت عبدالبهاء  
خواسته شد و ترتیبی دادند که او را به عگا بیاورند عمّه حضرت  
عبدالبهاء خواهر ازل از این واقعه آگاه شد و با خصومت جلوگیری بعمل  
آورد و او را به عقد پسر صدر اعظم درآورد و از آنجائیکه دختر علاقه  
مفرطی به حضرت عبدالبهاء داشت آنقدر گریست که مریض شد و از این  
جهان برفت.

عشق و شوق ایام میگذرانید تا آنکه روزی رسید که از دیدار روی  
بیمثالش محروم و طلعت لایزالیش از دیده ها غائب گردید.

پس از صعود جمال ابهی این دوّمین رزیّه عظمی بود دیگر  
قرار نداشت غم میخورد و رنج میبرد و بوجود ورقه علیا دل خوش  
میداشت و در ظلّ عنایت غصن ممتاز خدمت دوستان و احباب و  
بستگان مینمود تا آنکه ورقه مبارکه علیا نیز از انظار غیبت  
فرمود از آن پس دیگر آنی از تلاوت آیات و اشعار جانگداز غافل  
نمیشد و تضرّع بدرگاه حضرت عبدالبهاء میکرد تا آنکه در سال  
۱۲۱۷ شمسی بملکوت ابهی صعود نمود در حالیکه هشت طفل بدنیا  
آورده بود دو پسر نازنین خود حسین و مهدی و دو دختر را در  
سنین کودکی از دست داد و چهار دختر از خود باقی گذاشت مرقد  
منورش در جوار مقام ورقه علیا همان مکانیکه اواخر ایام را  
بتضرّع و ابتهال میگذرانید واقع گردیده است و بنای زیبا و  
ستون مرمرینش بدست حضرت غصن ممتاز بنا شده است.



## فصل دوم

### مقدمه

سرکار آقا در یکی از بیانات مبارکه فرموده‌اند:

«اشراق شمس حقیقت چنان شدید است که عنقریب در هفت اقلیم آهنگ سَبَّوحِ قَدَّوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وِ الْرُوحِ بَلَنْدِ گردد و خیمه وحدت عالم انسانی در قطب جهان بلند شود پاریس و انگلیس دست در آغوش قفقاز و تفلیس نمایند و افریک و امریک در جوش و خروش سهیم و شریک گردند و ترک و تاجیک همدم و همراز شوند...» الی آخر بیانہ الاحلی.

این بیانات مبارکه چون از لسان مبارک حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه نازل گردید پس از اندک زمانی بشارات متقنه اش تحقق یافت و کم کم عَلمَ یا بهاء‌الابهی در اقصی نقاط عالم باهتزاز درآمد تا در زمان ولیّ امر نازنینش که پیشرفتی خارق العاده در جهان مشاهده شد و امرالله در تمام نقاط دنیا مستقر گردید.

در آن هنگام که غصن اعظم بر مسند میثاق جالس و اعداء و دشمنان از خارج و داخل وجود مبارکش را احاطه نموده و توطئه‌ها ترتیب میدادند و بر قتل و تبعید وجود مقدّسش نقشه‌ها طرح میکردند پیام الهی را بگوش اهل امریک رسانید و علم امرالله در آن اقلیم بلند شد و عدّه زیادی از مشتاقان در ظلّ کلمه الله درآمدند روز بروز بر تعدادشان افزوده گردید و به انگلستان و فرانسه سرایت کرد و سپس به امر مبارک مبلّغینی از احبّای امریک در نقاط مختلفه اروپا و استرالیا منتشر شده و پیک رحمن گردیدند و

زنانی مبعوث شدند که برخی در راه انجام خدمات امری جان عزیز دادند و بعضی بفرموده مولای بیهمتا بمقام شهادت رسیدند و کسانی هم هستند که فاتح روحانی مدن و قلوب گردیدند و بخدمات بزرگی نائل شدند و هنوز هم با عشق الهی دمساز و در بین ما مشغول بخدمت هستند مانند میس اگنس الکساندر فاتح روحانی ژاپن که بمقام ایادی امرالله ارتقاء یافته و لورا بارنی (میسز دریفوس) که در فرانسه بادامه خدمت مشغول است و کتاب مستطاب مفاوضات و یا گفتگو بر سر ناهار را نوشته و از لسان مبارک حضرت عبدالبهاء لقب امةالبهاء گرفت که شرح احوال آنها از بحث ما خارج است.

آن سال ۱۸۹۸ میلادی بود که مرحوم میرزا آقا (افنان) ملقب به نورالدین که در پرت سعید مشغول تجارت بود از هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء تلگرافی دریافت داشت به این مضمون:

" پرت سعید نور، دوستان غرب می آیند پذیرائی شرقی کنید."

با وصول این پیام مبارک جناب نورالدین ملاحظه نمود که فرمایش دو سال قبل حضرت عبدالبهاء تحقق یافته و داستان مشهور حاجی محمد اسمعیل گندرلی یزدی را بخاطر آورد.

دو سال قبل از اینواقعه روزی هیکل مبارک فرموده بودند که من دیشب خوابی دیده ام و بحاجی بصورت مزاح فرمودند باید خواب مرا تعبیر کنی حاجی عرض کرده بود که چگونه خواب مولایم را تعبیر کنم دو باره سرکار آقا برای مزاح مطلب را تکرار فرمودند ولی حاجی از قبول آن خودداری کرد و بعد هیکل مبارک چنین بیان داشتند که دیشب جمالقدم در خواب تشریف آورده بودند

فرمودند میهمانانی دارم که هرگز باینجا نیامده اند میل دارم پذیرائی شایانی از آنها بشود من فرمایش مبارک را به حضرت ورقه علیا عرض کردم و با هم بانبار رفتیم و سرویس چینی مرغ نشانی را که ابن خال از چین فرستاده بود از جعبه در آوردیم و نظیف کردیم.

هیکل مبارک پس از مزاح با حاجی در تعبیر خواب فرمودند:  
 "عَلَمَ امر در امریکا مرتفع شده و عده‌ای از امریکا در ظلّ امر وارد شده اند و آنها قریباً برای زیارت روضه مبارکه خواهند آمد و آنها همان کسانی هستند که بر حسب ظاهر هیچوقت بر سر خوان فضل مبارک نبوده‌اند حال می‌آیند و متمتع میشوند."

بلی خواب مبارک تحقق یافت و پس از دو سال اولین دسته مسافرین امریکا بصوب اروپا حرکت کرد و از انگلیس و فرانسه عده‌ای بآنها ملحق شده از راه مدیترانه عازم فلسطین گردیدند و مسافرین جمعاً در منزل جناب نورالدین پذیرائی گردیدند و چون در گرد میز از احبّای کلیمی و سنی و شیعه و کاتولیک و پرتستان جمع بودند خانمهای زائرین از مشاهده و عود الهی تحت تأثیر شدید واقع شدند و لوا گتسینگر یکی از آنها گریستن آغاز نمود.

اما حرکت این عده یکباره موافق حکمت نبود بامر مبارک بدسته‌های چند نفری تقسیم گردیدند و رنج سفر و زحمت سفر دریا را که با وسائل ناقص آن روزی تحمل نموده بودند با زیارت روی مبارکش از یاد بردند و از محضر آن دلبر جانان فیض فراوان بردند خانمهایی که در آن دسته مشرف شدند برخی در اثر خدمات ذیقیمت از لسان مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه در جمع حواریون عبدالبهاء نامبرده شدند و جمعی دیگر که در هنگام مسافرت هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء باروپ و امریک خدمات

شایسته‌ای نمودند کرّاراً بشرف لقاء مشرف و بدستور هیکل اطهر بفتح قلوب در دیار و مدن پرداختند و برخی در غربت و کربت و در جزائر و ممالک دوردست در سختی و مشقت جان بجان آفرین تسلیم نمودند و مقام شهادت را احراز کردند همانطوریکه در ایران احبّاء را میکشتمند و اماءالرّحمن را جرأت حرکت نبود عدّه‌ای از بین نساء برخاستند و با نطق و بیانی فصیح به تبلیغ و تبشیر امرالله در ایران پرداختند و بتعلیم و تربیت دوشیزگان و اطفال سعی وافر مبذول داشته و از حبس و زجر و قتل باک نداشتند برخی از خانمهای غرب که در آن روزهای پر بلاء بسجن عگا وارد و از فیض لقای جمال بیمثال مرکز میثاق بهره بردند شرح تشرف و وضع بیت مبارک را با قلمی شیوا نگاشته و تأثیری را که لوّلین بار زیارت آن هیکل قدسی بر ایشان باقی گذارده شرح داده اند که بسیار جالب و کیفیت ایمان و ایقان ایشان را بامر مبارک معلوم میدارد.

یکی از خانمهای زائرین طرز پذیرائی در بیت مبارک را چنین مینگارد:

حضرت عبدالبهاء در آنموقع در سجن بودند و اجازه خروج نداشتند مگر با کسب اجازه از مأمورین با وصف این با لطف و عنایتی مخصوص با کمک اهل بیت مبارک از مسافرین پذیرائی میکردند و آنها را باطاق بزرگی هدایت میکردند که فقط چند مخته و میز کوچکی مبلمان اطاق را تشکیل میداد و تنها برای احبّای غرب سندلیهای دسته داری میآوردند و پس از آن با يك فنجان قهوه و انواع شیرینیهای موجوده از آنها پذیرائی میکردند.

هیکل مبارک در حالیکه مولوی مبارک بر سر و جامه سپیدی بر تن داشتند در آستانه در ظاهر می‌شدند خیلی مشکل است که

انسان تأثیری را که زیارت آن نفس مقدّس بر او میگذارد بتواند شرح دهد چون جلوس میفرمودند از پنجرهٔ باریک مقابل نوری بر وجه مبارک میتابید و روی زیبایش را بیشتر نمایان میساخت قیافهٔ آسمانی و چشمان درشت آبی که در اعماق آن چشمان اسرار مکنونهٔ الهی و تجلی قدرت مهیمنهٔ صمدانی که نشانهٔ اسرار روح بزرگ آسمانی بود پدیدار میگردید.

اول به زائرین خوش آمد میفرمودند و سپس به بحث در تعالیم حضرت بهاءالله میپرداختند و این ملاقات در حدود یک ساعت بطول می‌انجامید و سپس مرخص میفرمودند باین نحو که هیکل مبارک قیام میفرمودند و از وسط اطاق با قدمهای آرام روحانی محلّ را ترک میفرمودند و چشمان زائرین هیکل مبارک را تا مادامیکه از بین گلهای زیبای حیاط بیت میگذشتند دنبال میکردند سپس هیکل اطهر به محلّ استراحت خود مراجعت میفرمودند.

در روز ثانی زائرین افتخار صرف ناهار بر سر میز با هیکل مبارک را داشتند و با یک مائده ساده که از قدری برنج پخته و گوشت قیمه شده (منظور قیمه پلو ایرانی است) تهیه شده بود با مقداری سبزیهای مختلف و سپس قدری شیرینی و میوهٔ تازه پذیرائی بعمل می‌آمد و اغلب در ضمن همین ضیافتهای ناهار بود که هیکل مبارک راجع بمبادی و تعالیم امرالله توضیحات مشروح بیان میفرمودند و همچنین بعضی از نبوّاتی را که در سرنوشت تاریخ بشریت تأثیری بسزا خواهد داشت بیان میفرمودند. یکی دیگر از خانمهای زائرین احساسات خویش را چنین بیان میکند:

" چشم از جمال بيمثال حضرت عبدالبهاء بر نمیداشتیم و سراپا گوش بودیم باشارتش چای مینوشیدیم و حیات در نظر ما از

جریان بازمانده بود چون حضرتش قیام میکرد و بفتناً وداع میفرمود از نظر ما غائب میشد زندگی از نو سرمیگرفت اما هزاران شکر که بهیچوجه شباهت با زندگی قبل نداشت در محضرش که هیمنه و جلال جلوه گر بود خوف بایمان و ضعف بقوت و اندوه بامید و سرور تبدیل میشد و ما از خود بیخود گشته غرق بحر محبتش میگردیدیم هنگامیکه برای استفاضه از بیاناتش گوش فرا میدادیم حالت تضرع و زاری بما دست میداد و برخی در آن میان با شدت میگریستند و با آنکه اشکهای ما را با کلمات لطیفش میزدود لحظاتی چند اختیار از کف ما خارج بود و نمیتوانستیم از ریزش اشک جلوگیری کنیم.

حال که طرز پذیرائی مهمانانی که بفرموده مبارک هیچگاه قبلاً بر سر خوان مبارک نبودند و احساسات آنها نسبت بهیکل مبارک بیان گردید جای آن دارد که اسامی خانمهای فداکار غربی را که در اوائل دوره میثاق جانفشانی نموده و هیکل مقدس ولی امرالله نام ایشان را در جمع حواریون حضرت عبدالبهاء و ارکان دوره میثاق ذکر فرموده اند در این مقدمه بنگاریم و سپس شرح حال هر يك را جداگانه ذکر کنیم تا بیش از پیش بتوانیم بر آنچه واقع شده و بر کیفیت خدمات آن گلهای رسته در گلستان الهی پی ببریم.

۱- لوا گتسینگر مبلغه مشهور و فداکار بین المللی

۲- میس اتل روزنبرک پیشاهنگ مهاجرین امرالله در انگلستان

۳- میس سارا فارمر مؤسس گرین ایگر

۴- میس لیلیان کپیس معلمه مشهور مدرسه تربیت

۵- میسز ایزابل بریتینگهام مبلغه مقتدر و خدوم امرالله

۶- میسز هلن گودال مؤسس و بنیان گذار امرالله در قاره آمریکا

## ۱ - فاطمه بیگم سرحلقه شهدای هنزاء

در سال ۱۲۲۱ هجری قمری در آن هنگام که در شهر یزد دوران آتش بغض و کین شدت یافت و شعله‌های سوزانش به هنزاء سرایت کرد و احبّای جمال ابهی<sup>۱</sup> را از دم تیغ و شمشیر میگذرانند و اجساد مظلومشان را زیر پای مردم می انداختند. میسوزانند و یا قطعه قطعه کرده می‌آویختند در یکی از روزهای پربلا در خانه‌ای که روز قبل اموالش بتاراج و یغما رفته بود بر زمین بی‌فرش چند زن و چند طفل لرزان نشسته بودند گهی اشکریزان و گه شادان سخن میگفتند و آنچه را واقع شده بود بیان و بررسی میکردند.

مادر پیر از رنجهایی که پسرش کشیده و از بلایائی که دیده بود تأسّف میخورد و دیگران از اینکه در وقت غارت منازل مردانشان نجات یافته‌اند خوشحال و دلشاد بودند اطفال از دیدن این وقایع شوم ترسان و گریان خود را در آغوش مادرها انداخته و بر خود می‌لرزیدند مادر سالخورده گاهی چشم بر چاهی که پسرش مخفی بود انداخته و زمانی بدر خانه خیره میشد او انتظار ورود دخترش را داشت دختری که در دلیری و شجاعت سرآمد زنان و در عشق و ایمان بی‌شبه و مثال بود هنگام گرفتاری احبّاء چادر بر سر کرده در کوی و برزن میگردید تا از حیلۀ اشرار آگاه شود و کشتار احبّاء را مانع گردد چون از گردش در بین مردم نادان باین نتیجه رسید که محلّ اختفای برادر\* را جسته اند با شتاب وارد منزل شد و مادر و بستگانش را مطلع کرد مادر که یگانه پسرش را از

---

\* آقا سید محمد علی گازر

دل میپرستید فرزندان را از چاه خارج کرد و بمحلّ دیگر فرستاد و خواهر دلآور هم برسم معمول ازخانه خارج شد.

فاطمه بیگم زنی بود چهل و هشت ساله که آئین اعظم چنان قلبش را روشن و منور ساخته بود که آنی از خدمات امری فارغ نبود در مجالس و محافل به تبلیغ امر زبان میگشود از این رو اشرار کینه و بغضی فراوان باو داشتند همچنین عشق برادر چنان در قلبش جای داشت که برای نجات او از هیچ خطری بیم نداشت چنانچه در سنّ بیست و هفت (۲۷) سالگی هنگام گرفتاری برادر از خود شجاعتها بروز داد و باعث عبرت دوست و دشمن گردید.

آن مؤمنه دلیره شش نفر را که در زنجیر بهم متصل بودند و از یزد باصفهان میبردند و برادرش را که سر زنجیر بود همراهی کرد و سرزنجیر را بدوش کشیده با پای پیاده و برهنه جلو میرفت و گاه اشعار عاشقانه میخواند و گام برمیداشت تا بلکه رنج سفر را از آن مظلوم بکاهد و بالأخره پس از آنهمه مشقت در اصفهان سبب استخلاص آنها گردید و با پای پیاده به یزد مراجعت نمود حال هم پس از چند سال یگانه مایه امیدش را میجستند و در طلبش بودند تا خونس را بریزند و آتش غیظ خود فروشانند بالأخره با آنهمه دلآوری او را از چنگ دشمنان نجات داد تا آنکه خود بشهادت رسید و پس از آن برادر را بگرفتند و قطعه قطعه کردند.

فاطمه بیگم در بین نسوان فامیل قرار گرفت و صحبت

داشت:

"امروز مرا خواهند کشت من از فدا شدن در راه محبوب باکی ندارم و افتخار میکنم که جان بی‌ارزشم را در راه معبود نثار کنم ولی استدعا دارم که بهر من غم نخورید و از اطفال مواظبت کنید."



چون سایرین این بیانات را شنیدند یکزبان گفتند که هرگز اشرار قصد جان نساء را نکرده اند ولی فاطمه بیگم بآنها اطمینان داد که قتلش حتمی است و اظهار داشت که هرگز از شهادت نمیترسد و امیدش آنستکه مولای توانا این قربانی بی ارزش را بپذیرد. او بیان کرد که بیم آن دارد او را برهنه سازند و در معرض تماشای عموم قرار دهند.

آری روز موعود فرا رسیده بود فردای آن روز که دوم ربیع الثانی بود در همانوقت که میگفت " راستی آیا پس از قتل با جسد بیجانم چه خواهند کرد" صدای هیاهو و غوغای ظالمین بگوش رسید و جمع اشرار با چشمان وحشت بار در طلب خون آن مظلومه بخانه ریختند و او را که در پس خمره های سرکه مخفی شده بود گرفته از خانه بیرون بردند فاطمه بیگم چادر خویش را محکم بگرفت و با مظلومیت همراه آنان رفت اشرار چادر از سرش کشیدند و آن مؤمنه متقی تضرع و التماس نمود که سرش را بپوشانند لیکن مردان بیشرم باهانتش پرداخته و گفتند مگر نه آنکه تو زینب طائفه بهائی هستی پس باید سرت برهنه باشد و بیشتر بناسزاگونی پرداختند فاطمه بیگم با متانت و وقار بایستاد و فریاد کرد " ای جمع مسلمین و شیعیان متدین جدّم رسول خدا فرموده " الصّالحون لله و الطّالحون لی " پس اگر به زعم شما من زن بدی هستم بروی جدّم نگاه کنید و اینهمه بر من ستم روا مدارید." در جوابش گفتند که تو جدّ نداری و سرو پای برهنه او را تا لب رودخانه بردند و جمع رجّاله با ضرب و اهانت او را همراهی کردند فاطمه بیگم مرتّب میگفت من از اولاد رسولم و اینگونه رفتار بر من روا نیست رنجم ندهید هر چه زودتر به حیاتم خاتمه دهید

یکی از مسلمین چون این سخن بشنید از میان جمع بیرون دوید و کاردی از کمر کشید و با ضربی شدید بگلوی آن مظلومه فروبرد خونس فوران کرد و از بینی و دهانش خارج گردید لیکن در کمال استقامت بر جای ایستاد و دم برنیاورد.

سکوت محض در بین جمع حکمفرما گردید آن زن بیچاره اشباح وحشتناک را میدید که چشم بر او دوخته و در انتظارند که او را با چنگال ظلم بدرند بالأخره مردی دیگر باو نزدیک شد و شکمش را تا پائین درید.

دیگر تاب مقاومت نداشت جسد نیمه جانش بر زمین افتاد چشمانش تاریک و رویش بی‌رنگ بود لیکن روحش فاتح و سربلند در حال صعود ناظر دشمنان بود که هر يك برای صواب ضربتی باو میزدند و با سنگ و چوب و فحش و ناسزا زجرش میدادند و با این حرکات وحشیانه امام جمعه محرک اصلی را شاد و راضی میساختند. آن مظلومه دیگر احساس رنج و درد نمیکرد و بهر عریان بودنش هم غم نمیخورد ناظر بملکوت ابهی بود و جمال اقدس ابهی را مستوی بر عرش اعلیٰ میدید و راضی به رضایش جان میداد و به عالم بالا میرفت.

در این گوشه هنگامه ای برپا بود اهالی همه دوان بودند جمعی برای جمع‌آوری کنده های هیزم تلاش میکردند و برخی از برای تماشای سوزاندن يك جسد بهائی بر یکدیگر سبقت میجستند همه یکزبان میگفتند او را بسوزانید نابودش سازید سزای کفر اینست پس توده بزرگی از هیزم مهیاء کردند جسد بیجان را از زیر سنگ و چوب بیرون کشیدند مویش بگرفتند و کشان کشان نزدیک هیزم‌ها آوردند بدنش را با نفت آغشته و بدرختی که مشرف

به آتش افروخته بود معلق آویختند این جسد متعلق به فاطمه بیگم بود که گویا هنگام شهادتش این فاجعه را پیش بینی میکرد.

شعله های آتش بهوا خاست و دود همه اطراف را فرا گرفت چون آتش بطناب رسید سوخت و آن جسد در میان آتش افتاد تا بهنگام شب هیزمها میسوخت و آن مؤمنه مخلصه را در میان داشت فردای آن روز که جز تلی خاکستر باقی نماند مجتهد محلّ اجازه داد که مادر داغدیده استخوان های فرزندش را بخاک بسپارد مادر فرتوت هنگام شب از ترس ربودن استخوانها به وسیله دشمنان آهسته به اتفاق دو زن دیگر به محلّ حادثه رفت و دست در خاکستر فرو برد.

چه واقعه عجیبی! از فرط تعجب فریاد برآورد و شکر الهی بجای آورد جسد دختر همچنان سالم باقی بود جسد را بخانه برده و غبار و دوده را از رویش شستند و در بستر خوابانیدند و شب را تا صبح مادر بر سرش تضرّع و مناجات میکرد و اشک ریخت و آن قربانی را نظاره نمود.

صبح هنگام این خبر منتشر شد و زنهای سنگدل دسته دسته آمدند تا آنچه واقع شده با چشم خود به بینند.

چون این اخبار را برای مردان باز گفتند آنها جواب دادند که معلوم میشود آن زن بایی نبوده بلکه حقیقتاً سید و از اولاد پیغمبر بوده و این معجزه جدّش بود که او را از سوختن محفوظ داشت.

صبح روز بعد آن جسد را در باغ ملك خودشان دفن کردند و اشرار هم در پی قربانیان دیگر و برادر نگون بخت شتافتند و با حيله و تزویر محلّ اختفای برادر\* را از مادر داغدیده پرسیدند و

\* آقا سید محمد علی گازر

او را نیز بشهادت رسانیدند.

مورّخین آن زمان در وصف آن شهیده فی سبیل الله چنین

نوشته‌اند:

"چنین وجود بامحبّت، باغیرت، باهمّت و باحقیقتی کمیاب

بود گویا جسم او حکم روح یافته و بی‌همتا و یکتا بود."

## ۲- علویّه خانم حرم ملا علیجان شهید

سال ۱۲۲۱ قمری بود و قافله زواریکه از مشهد مقدّس بشهر یزد مراجعت میکرد در حرکت بود و راه طولانی را در پیش داشت مکاریها که سی و چند نفر زائر و بار و بنه با آنها بود باید مدت سی روز این راه را می‌پیمودند و در بین راه منزل بمنزل توقّف کرده استراحت نموده و پس از گرفتن آذوقه حرکت میکردند در بین مسافرین خانمی بود که باتّفاق برادرزاده و چند نفر دیگر از احباب بقصد تبلیغ و انتشار امر الهی بطرف یزد میرفتند این خانم محترمه علویّه با شهامت و شجاعتی عجیب در هر منزل و بلده با آن لحن شیرین و جذّابی که داشت ندای امر را بگوش مسافرین و مجاورین میرسانید تا آنکه خبر ضوضای یزد که اخیراً شروع شده بود بگوش اهالی اطراف یزد رسید و انتشار یافت که تمام بهائیان یزد را از دم تیغ گذرانده اند بنابراین زائرین متعصّب از شنیدن این اخبار آتش بغض و عدوان از درونشان زبانه کشید و نسبت بآن خانم محترمه از هیچ اهانت و هتّاکی فرو نگذاشتند حتّی قبل از ورود بهر آبادی قبلاً اهالی را حاضر بعناد کرده و با ورود قافله بانواع زجر و عذاب نسبت بار اقدام میکردند و روح و قلبش را می‌آزردند و حتّی از فروش نان و آب خودداری میکردند و گاه هم قصد جانش را مینمودند ولی او که روحی بود مجسم و تمام طول حیاتش را در سختی و مشقّت در راه عشق مولایش گذرانده بود همراهان را بصبر و استقامت تشویق میکرد و بدعا و مناجات میپرداخت ولی صدمات بین راه مشکل و تحمل ناپذیر بود هرچه

به مقصد نزدیکتر میشدند شدت بلا فزونی می‌یافت بالأخره جمعی اشرار با سنگسار آن یاران الهی و ضرب و شتم ایشان را وارد یزد کردند در کاروانسرای منزل دادند و چون امام جمعه پرکین حکم قتل علویّه خانم آن امه مؤمنه را قبلاً نوشته بود منتظر امضاء حکومت گردید ولی حکومت وقت با شهادت وی موافق نبود و داروغه را بحفظ جان او گماشت با وجود آنکه او با صدای بلند مأموریت خویش را به یزد که تبلیغ امرالله بود ذکر میکرد با وصف این از شهادت آن خادمه جلوگیری بعمل آمد و از بین جمع اشرار عبورش داده به دارالحکومه و سپس نزد حاکم بردند و دو شبانه روز میهمان حاکم بود و از آنجائیکه بیانی داشت شیوا و جالب با آنکه علناً بساط تبلیغ را بگسترده و در جواب حاکم که گفت از ایمان بحق امتناع ورزد وی اظهار داشت "اگر کلمه ای علی رغم عقائد می‌گفتم این بلایا بر من وارد نمیشد این فضلی است من عندالله یختص برحمة من یشاء حیات فانی را فدای اسم الله نمایم و چه بهتر از این."

علویّه خانم با روش و سلوکی که از خویش بروز داد از او پذیرائی محترمانه‌ای بعمل آوردند و به آباده گمیش داشتند. در اواخر عهد جمالقدم مبلّغینی که به صفحات مازندران قدم می‌گذارند در ماهفروزك ساری عده‌ای از کشاورزان را میدیدند که زندگی بدیعی را پیشه خود ساخته و بطرز نوینی دور خانه‌های خود را دیوار کشیده بودند و هرروز پس از اتمام کار روزانه بشستشوی و نظافت خویش می‌پرداختند البسه تمیز بر تن کرده و در نماز خانه‌هایی که در منازل داشتند بعبادت می‌پرداختند و پس از صرف شام نیز بتشکیل محافل پرداخته و اوقات را به بحث و

استدلال و تلاوت آیات میگذراندند هدایت این عده پانصد و یا ششصد نفری با شخصی بود بنام ملا علیجان که عشق مولای مهربانش او را شیدائی و بیقرار کرده و در هنگام مناجات و دعا از خود بیخود شده و بی اختیار این جملات را بر زبان میراند:

علی چرا زنده ای؟ چرا فریاد نمیکنی؟

بالآخره به مقصود رسید و فراشان برای دستگیری او و خانواده اش بر آن جمع مؤمن شوریده و او را گرفتند و بطهران بردند در حالیکه بوعده های نایب السلطنه واقعی نمیگذارد با سنگینی زنجیرها قبل از فراشان به میدان فدا دوید و به فرموده حضرت غصن ممتاز در لوح قرن بهائیان آمریکا:

" آن عاشق دلدادۀ جمال رحمن را از مازندران پای پیاده بطهران کشاندند و در عرض راه آن جان پاک را بدرجه ای معرض اذیت و آزار قرار دادند که گردنش مجروح شد و بدنش از کمر تا پا آماس نمود هنگام شهادت آب طلبید و وضو خواست و بنماز مشغول گردید و مبلغی نقود بجلاذ هدیه نمود و در حینی که بساحت ملیک بی‌انباز برآز و نیاز دمساز بود حنجرش را بخنجر کین بریدند و طیر روحش بملکوت ابهی پرواز نمود سپس جسد مبارکش را بخاک و گل آغشته و آب دهان بر آن ریختند و مدت سه روز در انظار ناس گذاشتند و عاقبت قطعه قطعه نمودند."

زوجه بینوای ملا علی را که در مکتب شوهر تحصیل معارف امری نموده و بکسب فضائل پرداخته بود عذاب و شکنجه نمودند و بساری بردند پسر دهساله از ترس متواری شد و دخترش سه ساله باتفاق مادر اسیر گردید و چون باو اعتراض کردند که تو مدعی هستی صدیقۀ طاهره ای در جواب ایشان بیان داشت:

” که من چنین ادّعائی نکرده ام ولی حال که شما میگوئید یقین حاصل میکنم که چنین است چون از ذریّه او هستم و در سبیل الهی است که باسارت افتاده ام بالأخره با کلام نافذ و لحن جذّابش بر اعداء فائق آمد و بزودی از چنگشان خلاص گردید.“

نام او حمیده بود و به علّت انتساب به سلاله پیغمبر او را علویّه میخواندند پس از آنهمه زجر و شکنجه و شهادت شوهر در حالیکه بیش از بیست سال نداشت بوجود اطفالش دل خوش کرد تبلیغ امر مبارک و تعلیم احبّاء را پیشه خود ساخت پس از سه سال دو اولادش که در اثر صدمات وارده قوایشان را از دست داده بودند از این عالم رفتند و آن مؤمنه موقنه از آن پس بیشتر بخدمت امرالله پرداخت در مازندران بسفرهای تبلیغی پرداخت و عده ای را بشریعه الهیه وارد نمود پس از صعود جمال اقدس ابهی حضور مبارک حضرت غصن الله مشرف شد و سر برآستان مقدّس نهاد.

حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در سفرهای اروپ و امریک نام علویّه را جزو زنان برجسته امر ذکر فرمودند و خدماتش را ستودند و از انجذاب و انقطاعش بیاناتی فرمودند آن ورقه منجذبه بدستور مبارک مبادرت بسفرهای تبلیغی کرد و در راه تبلیغ و تبشیر امرالله صدمات لانهایه تحمّل فرمود و میزان ثبوت و رسوخش را در امر مبارک به یار و اغیار شناساند و استقامت و پایداری از خود نشان داد که نامش در صفحه تاریخ باقیماند.

خدمات برجسته او که از اواخر عهد جمال اقدس ابهی شروع شده بود در دوره میثاق تکمیل یافت هر کجا میرفت علم امر الهی را بلند میکرد از مشهد به یزد و آباده رفت و چون شمعی فروزان قلوب مرده را زندگی و حیات بخشید و سپس به طهران و مازندران



سفر کرد و یار و اغیار را شیفتهٔ بیان و کمال خویش نمود تا آنکه به وطن بازگشت و خانهٔ شوهر را به شکل مشرق‌الانکار درآورده به تشکیل مجالس دعا و ترتیل آیات پرداخت و چون نوری درخشان از افق ماهفروزك طالع بود تا هنگام غروب آن نجم بازغ فرا رسید و در سال ۱۲۹۶ شمسی از این عالم صعود نمود.

### ۳- خدیجه سلطان شهید منشاء

آن روز در منشاء پس از آن همه قتل و کشتار در منزل محمد کلانتر واقعاً تازه رخ داده بود و غوغا و همه‌همه بیش از هر بار بود چون قربانی تازه از نساء دل‌باخته جمال اقدس ابهی بود. اشرار که بخانه خدیجه سلطان هجوم کرده و آن زن شصت و پنج ساله را کشان کشان به منزل کلانتر با زجر و اذیت آورده بودند فریاد میکردند:

“این زن تبری نمیکند و حکم قتلش را میخواهیم.

کلانتر او را مجبور بلعن کرد تا از مهلکه جان سالم بدر برد خدیجه سلطان با تعجب گفت به چه کس لعن کنم و به چه علت مرا به این کار وا میدارید؟

کلانتر اظهار داشت که به مقدّسات لعن کن و بگو که از آنها نیستی خدیجه سلطان که عشق حضرت رحمن در رگها و عروقتش ساری بود از این گفتار رویش سرخ شد قلبش آزرده گردید و با کمال متانت جواب داد آیا شما به مقدّسات خود و دین و آئین خویش لعن میکنید که مرا بچنین کاری وا میدارید کلانتر که این جواب را شنید گفت فوراً این ضعیفه را از منزل خارج کنید.

آن قوم ظالم نفس مطهرش را با هزار سبّ و نفرین بحسینیه بردند و باز تکرار کردند که اگر لعن نکنی تو را از بالای بام به پائین می‌اندازیم خدیجه سلطان که در آن هنگام شهادت در سبیل محبوب را بیش از هر چیز می‌پسندید در جواب آنها گفت:

“من در شناسائی این آئین مبین به کمال یقین رسیده ام پسر

خود را در راه معبود داده‌ام و از قضایای الهی صابر و شاکرم و از نثار جان خویش نیز راضی و خشنودم.

بالآخره آن مظلومه را بالای بام تکیه برده با چوب چند ضربت بر فرقه کوفتند و برادر کلانتر و دیگر اشرار که کینه و عناد وجودشان را پوشانیده بود آن نفس مطهر را روی دست بلند کرده بزمین پرتاب کردند در حالیکه آن مظلومه چادری را که بر سر داشت محکم گرفته بود که باز نشود بر زمین افتاد و سرش بسنگی خورده بشکافت.

هنوز روح از بدنش مفارقت نکرده بود که آن خلق شرور از هر طرف او را سنگباران کردند.

در این هنگام زنهای سیه‌دل که در این ماجرا حضور داشتند گفتند او را بما واگذارید ما زنها خودمان او را بسزای ایمانش میرسانیم چادر از سرش برداشته و آن مظلومه را کشان کشان بمحلّ دفن اموات بردند و بقدری رذالت و پستی از خود بروز دادند و آن جسد را زجر و اذیت نمودند که مورّخین را قلم یارای نوشتن آن اعمال شرم‌آور نبوده.

خدیجه سلطان ضلع حاج علینقی از جمله نساء مؤمن بود که محبت الهی در قلبش جای‌گزین و پسران را در ظلّ سدرهٔ ابهی تربیت کرده بود فکر و ذکرش آئین اعظم الهی بود و زبان تبلیغ نزد هر بیگانه می‌گشود.

در ربیع الثانی سنهٔ ۱۲۲ هجری قمری آتش بغض و عناد به قریهٔ منشاد سرایت کرد و روز دهم ماه اشرار چون از شهادت آقا علی‌اکبر برادر آن نفس زکیّه فارغ شدند بیاد خواهر با ایمانش افتادند فرزند دل‌بندش آقا غلامرضا را قبلاً بمقام شهادت رسانیده

بودند و پسر برومند دیگرش را هم پس از شهادت مادر بقتل رسانیدند در واقع آن خانواده جلیله همگی بآن موهبت عظمی فائز شدند. شهادت آن کنیز الهی درسی بود بزرگ برای اماءالرحمن و نشانه‌ای بود از شجاعت و عشق و فداکاری نساء آن زمان و به عالمیان نشان داد که در ظلّ این امر مقدّس زنانی مبعوث شده‌اند که چون مردان با شجاعت و دل‌آوری راه عشق و جانبازی را به دیگران آموخته و عالمی را به يك موی مولای عزیز و امر اعظمش فروخته‌اند.

#### ۴- لوا گتسینگر مبلغه مشهور فداکار بین المللی \*

در آن زمان که اعراض منافقین و تفتین ناقضین میثاق بمنتهی درجه رسیده بود و مسجونین عگا آن وجودات مقدسه در خطر بزرگی میزیستند و کمتر کسی میتوانست با آن تضییقات بشرف لقاء مشرف و یا مدتی در محضر مبارک بگذراند خانمی در بیت مبارک دیده میشد که برای رفع مشکلات برسم مسیحیان عگا لباس پوشیده و با عشقی فراوان در آن محیط نورا ایام میگذرانید.

این خانم ملکوتی مدت یکسال در مقامات متبرکه ماند و در این مدت در اثر تشعشع انوار نیر میثاق چون روحی بود که در عالم ظاهری دیده میشد و در عین آنکه بعائله مبارکه تدریس زبان انگلیسی میکرد بخدمات عالیّه از قبیل مکاتبه و مراسله بخارج و ترجمه آیات و مبادرت بنشریات موقّق بود و چنان منجذب و مشتعل بود که شب و روز گریان و نالان بود و از احباء استمداد میکرد که در حقش دعاء کنند تا شربت شهادت نوشد و آرزو داشت که مانند طاهره زکیّه بر مناہر و مساجد و صوامع فریاد کند و ندای امر الہی را بگوش عالمیان برساند تا بلکه به آرزویش فائز گردد اشعار عاشقانه‌ای که از طبع لطیفش سرچشمه میگرفت میسرود و با چشم اشکبار خود را بقدم مبارک می‌انداخت حتی مناجاتی از حضرت نقطه اولی را بدست آورده بود و تلاوت میکرد و جمیع انکاری را که در الواح مبارکه نازل شده بود بجای می‌آورد و از دوستان میخواست برای رسیدن باینمقام برای او دعا کنند بالأخره مجاورین و مسافرین شبی را بدعا گذراندند ولی او آرام نگرفت

چون خبر شهدای اصفهان و یزد را شنید آتشش افروخته تر گردید.  
 هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء همواره سکوت میفرمودند تا  
 آنکه روزی بیاناتی باین مضمون خطاب به دکتر یونس خان  
 افروخته فرمودند:

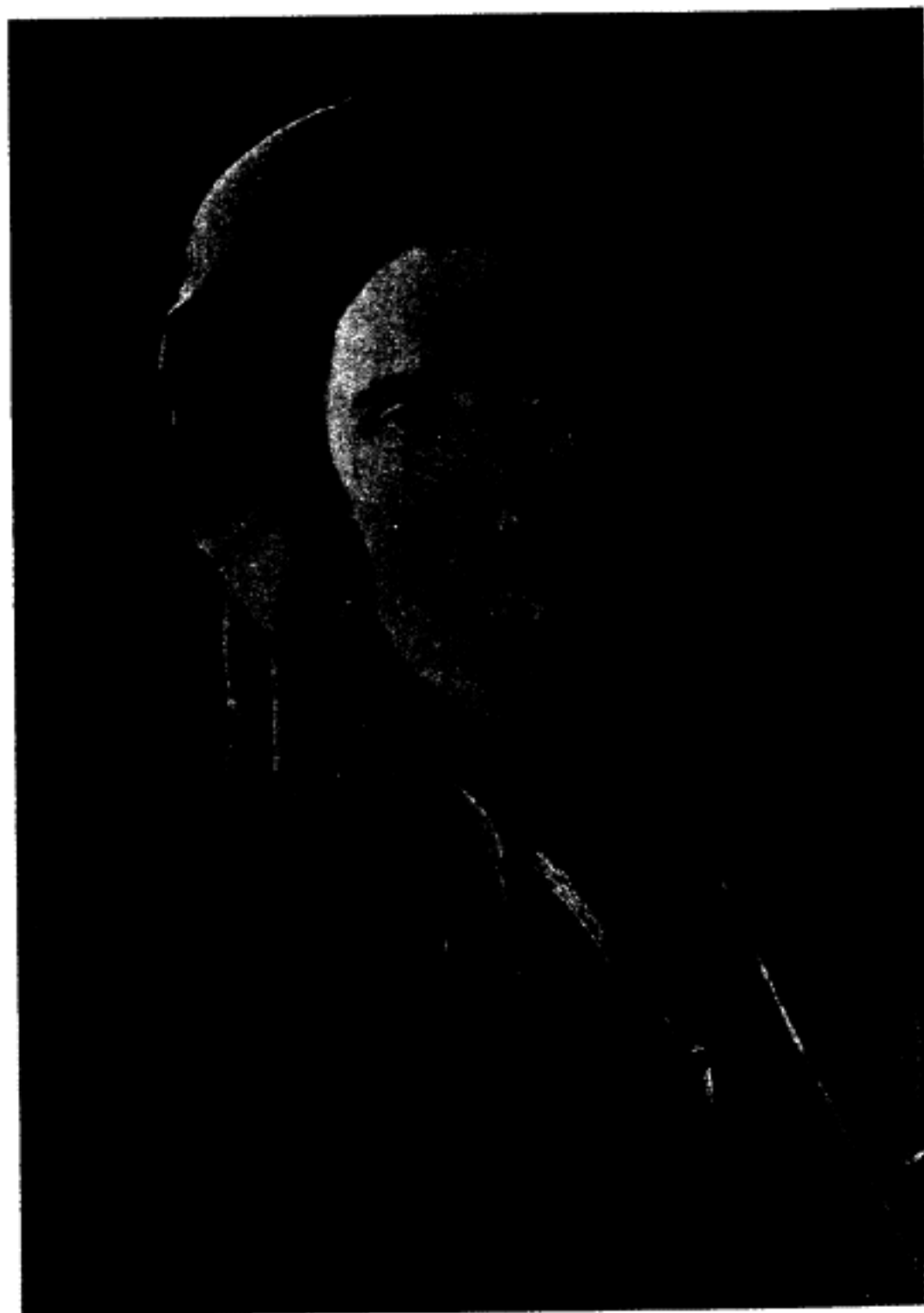
”باو بگوئید چه بسا نفوسیکه ظاهراً شهید نشده اند اما  
 مستشهد فی سبیل اللّٰه محسوبند شهادت مقام ارجمندی است که  
 جمال مبارک بهر کس خواست عنایت میفرماید.

من در حقّ او دعا میکنم تا بآن مقام فائز شود اصل شهادت  
 خدمت است الحمدالله که به خدمت قائم است.”

پس از شنیدن این بیانات مبارکه اندکی تسکین یافت ولی  
 با انجذاب بی‌حدّ و حصر و آن عواطف و احساسات چنان بود که  
 رفتار و گفتارش هرکس را منقلب میساخت.

حضرت عبدالبهاء دستور فرموده بودند که هر مبتدی و یا  
 سیّاحی که مشرفّ میشد با آن خانم منجذبه ملاقات کند جذّابیتی  
 در وجودش بود که ارکان وجود مستمع را مرتعش میساخت و ساجد  
 میکرد و اگر عدوّ لدودی بود منکوب میگردید هنگامیکه آن خانم  
 ملکوتی که او را ست لوا (از فم مبارک به لقب لوا یعنی پرچم ملقب  
 گردیده بود) مینامیدند از حضور مبارک مرخص گردید چنان قیافه  
 نورانی و ملکوتی داشت که حاضرین را به حیرت انداخته بود و  
 شعله محبّت اللّٰه چنان در قلبش مشتعل بود که قلوب صافیّه  
 ابناءانسان را برای ابد روشن میساخت.

لویزا مور (LOUISA AURORA MOORE) جزو اولین دسته از  
 صدقین امر در امریکاست که در سال ۱۸۹۷ میلادی در میشیگان با  
 دکتر گتسینگر ازدواج کرد و آن زوج جوان هر دو از مؤمنین اولیّه



لوا گتسینگر مبلغه مشهور فداکار بین المللی

آمریک بودند که باعث اقبال نفوس کثیره گردیدند در همان سال بود که مسیز فوئب هرست Mrs. Phoebe Hearst (خانمی که از اعظم اغنیا و دارای تمول سرشاری بود و در آمریکا موقوفات زیادی چون مدرسه و دارالایتم و غیره از خود باقی گذارده) که در آن هنگام بوسیله لوا گتسینگر در کالیفرنیا در ظل امر مبارک درآمده بود دوستان خویش را بشارت باین ظهور اعظم میداد و بعداً عده زیادی از یارانش را در اوقات متعدد بفیض تشرّف باعتبار مقدّسه فائز گردانید و در آنسال این خانم معاون دانشگاه کالیفرنیا بود لوا و دکتر گتسینگر را بدانگاه دعوت کرد آن زوج مؤمن چند ماهی را در کالیفرنیا بسر بردند و در اوایل سال ۱۸۹۸ میلادی بود که لوا در کالیفرنیا دست به اقدامات تبلیغی خویش زد و بیستی تهیه نمود و اساس تعالیم دیانت جدید را ترویج کرد. چندی نگذشت که خانم هرست قصد زیارت حضرت عبدالجباء را نمود و از ایشان هم دعوت کرد که در این سفر مهمان او باشند.

لوا و شوهرش به معیت خانم هرست ابتدا به پاریس و سپس با چند نفر دیگر من جمله رابرت\* سیاهپوست پیشخدمت خانم هرست عازم حیفا گردیدند و در پرت سعید به آن هیئت دختران خیرالله از جدّه نیز ملحق شدند و بالغ بر پانزده نفر گردیدند به منزل جناب نورالدین وارد شدند و به دستور مبارک با کشتی روز ۸ دسامبر ۱۸۹۸ میلادی اولین دسته پنج نفری مسافرین غربی به حیفا وارد و روز دهم از دروازه عگا گذشتند و لوا گتسینگر

\* Robert Tur-set اولین بهائی امریک از نژاد سیاه است که در این تشرّف بسیار منقلب گردید و مورد لطف و عنایت هیکل مبارک واقع شد.



با آن روح سرشار از ایمان چون وجود اقدسش را با خلق الهی زیارت کرد محو جمال و قدرتش گردید و جلال ملکوتی معبود او را مات و مبهوت ساخت عده‌ای از دوستان من جمله خانم هرست سه روزه مرخص گردیدند لوا باذن مبارک مدت سه ماه از فیض لقاء مرزوق بود و بیش از پیش منجذب و مشتعل گردید در عگاء او را ست \* لوا میخواندند دکتر گتسینگر شرح اولین تشریف لوا را چنین بیان کرده است که هیکل مبارک با بصیرت روحانی که در وجود مبارکش بود ظرفیت لوا را سنجیدند و بسمت او رفته و فرمودند:

"لوا در زبان فارسی بمعنی پرچم است" تو باید بیرق و پرچم من باشی و در شرق و غرب عالم باهتزاز درآئی. " سپس هیکل مبارک او را تشویق فرمودند به قسمیکه دکتر گتسینگر گفته آنقدر قدرت در نصایح مبارک بود که بنظر میرسید دیوارها بلرزه درآمده و آنها بسختی میتوانستند روی پای خود بایستند حضرت عبدالبهاء فرمودند که سلطنت مسیح تجدید شده و به لوا قوه‌ای زیاد عطا فرمودند و زبان گویائی عنایت کردند و دستور فرمودند با صدای بلند این ندا را بگوش عالمیان برساند و راه و رسم تبلیغ را به او آموختند."

با آنکه لوا ضعیف و به مرض قلبی مبتلا بود از آن پس قیام بخدمت نمود و آرام نگرفت و بسفرهای تبلیغی رفت بفرانسه و انگلستان و آمریکا رفت و آمد کرد و بعگا برگشت و چندین مرتبه از خطر مرگ نجات یافت در پاریس باتفاق مسیو دریفوس بامر مبارک با مظفرالدین شاه و اتابک ملاقات کرد و از آنها قول صریح گرفت

\* ست لغت عربی و به معنی خانم است.

که از آن پس در رفاه حال بهائیان ایران بکوشند و همچنین در بمبئی بملاقات مهاراجه بزرگ هندی (که حضرت عبدالبهاء را در لندن بافطار دعوت کرد) رفت و او را مفتون امر مبارک گردانید و با او مرتباً مکاتبه میکرد شب و روز مشغول خدمت بود ولی اینهمه خدمات را بهیچ می‌انگاشت در سال ۱۹۰۱ میلادی هنگام ورود معلم روحانی جناب ابولفضائل به اروپا که جمعی از مشتاقان و فدائیان امر مبارک در پاریس جمع بودند لوا گتسینگر با آن روی نورانی شمع انجمن بود و مدت یکماه را که حضرت ابولفضائل در تحکیم معارف امریه میکوشید و به آن فرزندان روحانی تعالیم آسمانی می‌آموخت لوا به حدی مست باده محبت الله که بید عنایت حضرت عبدالبهاء باو عنایت گردیده بود بنظر میرسید که حاضرین را بحیرت انداخته بود و محبتی که از می‌ماکسول به لوا ابراز میشد و او را بسمت مادری جلیل‌القدر عنوان میکرد فراموش نشدنی است.

لواى عزیز دوستان پس از تشرّف ثانی و مسافرتهاى تبلیغی پی در پی قصد آن را داشت که بامریکا عزیمت کند و دستورات مبارک را بآن دیار ببرد بنابراین در آخر پائیز به مقصد قاهره حرکت کرد جوانان مصری که انگلیسی میدانستند و سایر احبّای مصر از او استقبال بی‌نظیری کردند و پروانه‌وار حولش گردیدند و چون زمستان آنسال را بسختی مریض شد خانواده یکی از احبّاء پرستاری او را بعهدہ گرفتند پس از بهبودی یکی از احبّاء که خانواده اش در ظلّ امر مبارک نبودند از لوا خواهش کرد که به عنوان تدریس زبان انگلیسی به خانه ایشان رود شاید بتواند در آنها نفوذ کند.

آن خانواده کمال محبت را نسبت به لوا ابراز میداشتند و

از دل و جان او را دوست داشتند تا آنکه شب دوم ماه می ۱۹۱۶ میلادی درد سختی در قلبش عارض گردید و از خواب بیدار شد از دوستان خواست که طبیبی بر بالینش آورند ولی قبل از ورود دکتر به ملکوت ابی صعود کرد و دوستان همگی را بفراق خویش مبتلا نمود و دچار درد و رنج و غم و الم گردانید همه در فراقش گریستند و او را بآرامگاه جناب ابوالفضائل بردند بنای مرقدش با مقبره رفیع جناب ابوالفضائل در يك محلّ میباشد و آن وجود نوراء را باین عنوان ذکر کرده‌اند.

”لوا گتسینگر امّ المبلّغین غرب“

چون میسر ماکسول از صعود آن خادمه برازنده لوا گتسینگر مستحضر شد غباری از غم وجود نازنینش را فرا گرفت و با نوشتن مقاله‌ای بیاد او مقام و منزلت و کیفیت حالات ایمانی مادر روحانی خویش را بعالمیان شناسانید و چنین نوشت:

”اخیراً خبر صعود لوای عزیز را شنیدم و ساعتها صورت زیبا و روی ملکوتی او با چشمان پرمحبتش در نظرم مجسم بود لوائی که در آن هنگام که غرب در چنگال مادیات گرفتار بود از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر بذر محبت الله را افشاند و در ممالک بعیده چون ستاره‌ای درخشان اشراق شمس بهاء را هدیه داد و دور از کسانیکه چون هدیه آسمانی وجود گرانبهایش را غنیمت می‌شمردند بنهایت آمال خویش که شهادت در راه امر مبارک بود فائز شد و یگه و تنها در نقطه‌ای بمید در حالیکه بدون خانه و بدون پول و بدون امید بود پس از سالیان دراز رنج و زحمت و خدمت و فداکاری مانند شهیدی درگذشت تمام اینها از برابر چشمانم گذشت سپس لوائی را دیدم که در حال موت بود فاتح و سرمست. سرافراز

و سربلند لوائیکه در قرون متمادی نامش جاودان است لوائیکه از افق ابدیت بدین جهان می‌تابد و بهمان نحو که قرآلعین در آن ایام برای شرق در صور دمید او هم برای همیشه پرچم دار علم میثاق بود. ما امروز هنوز آنطوریکه باید، لوا را نمی‌شناسیم ولی در قرون و اعصار آینده با عشق و احترام نام او را در دلها جای داده و سعی خواهند کرد که در اثر اقدام و خدمات شایسته و فداکاریهای او مشی نمایند لوا دارای صفات بسیار عالی بود او ضعف و گناهان ما را قبول میکرد و بعهده میگرفت تا آنکه ما را توانا سازد راههای ناصاف را برای موقّیّت ما هموار میکرد و ملخ وار خود را بآب می‌انداخت که بهر ما پل نجاتی ایجاد کند.

او مصداق فرمایش مبارک حضرت عبدالبهاء واقع گردیده بود که میفرماید "روحی که منقطع از ما سوی‌الله گردد راه نجات را برای دیگران باز میکند". ترجمه

پس از تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء همه چیز جز خدا را فراموش کرد و توانست طلّیعه اشراق شمس حقیقت در آمریکا گردد و در اثر مساعی اولیّه او بود که امر در بستون منتشر شد و بتدریج بسایر قسمتهای آمریکا سرایت کرد و دوره جدید و عصر جدید در آمریکا ظاهر شد و روزنه امیدی برای تحقّق وحدت عالم انسانی پیدا شد که نتیجه آن ساختمان مشرق الانکار و یا امّ المعابد غرب بود.

بلی از این بیانات می‌توان دانست که حضرت عبدالبهاء لوا را حیات جدیدی عطا فرمود تا سرمشقی برای مؤمنین و مبلغین بزرگ نوع بشر باشد.

او در اواخر حیاتش بیکی از دوستان چنین نوشت:

" تدریجاً احساس میکنم که چیزهای تازه ای درك میکنم و درسهای تازه ای میگیرم من مطمئن هستم که تا آخرین روز حیات در این جهان میتوان درس تازه آموخت زیرا دنیا بمنزلهٔ مدرسه ایست که انسان هنگام مرگ از آن فارغ التَّحْصِيل میشود من از دیدن روز آخر مدرسه بسیار خوشحال میشوم "

آری چنین هم بود هنگامیکه میخواست مدرسه جهان را ترك کند چشمش را به شمایل مبارك انداخت و گفت :

" ارادهٔ الهی، ارادهٔ من است آنچه هم من میخواستم انجام دهم ارادهٔ او بود "

سپس سه بار کلمهٔ یا بهاءالابهی را بر زبان راند و به ملکوت ابهی صعود نمود.

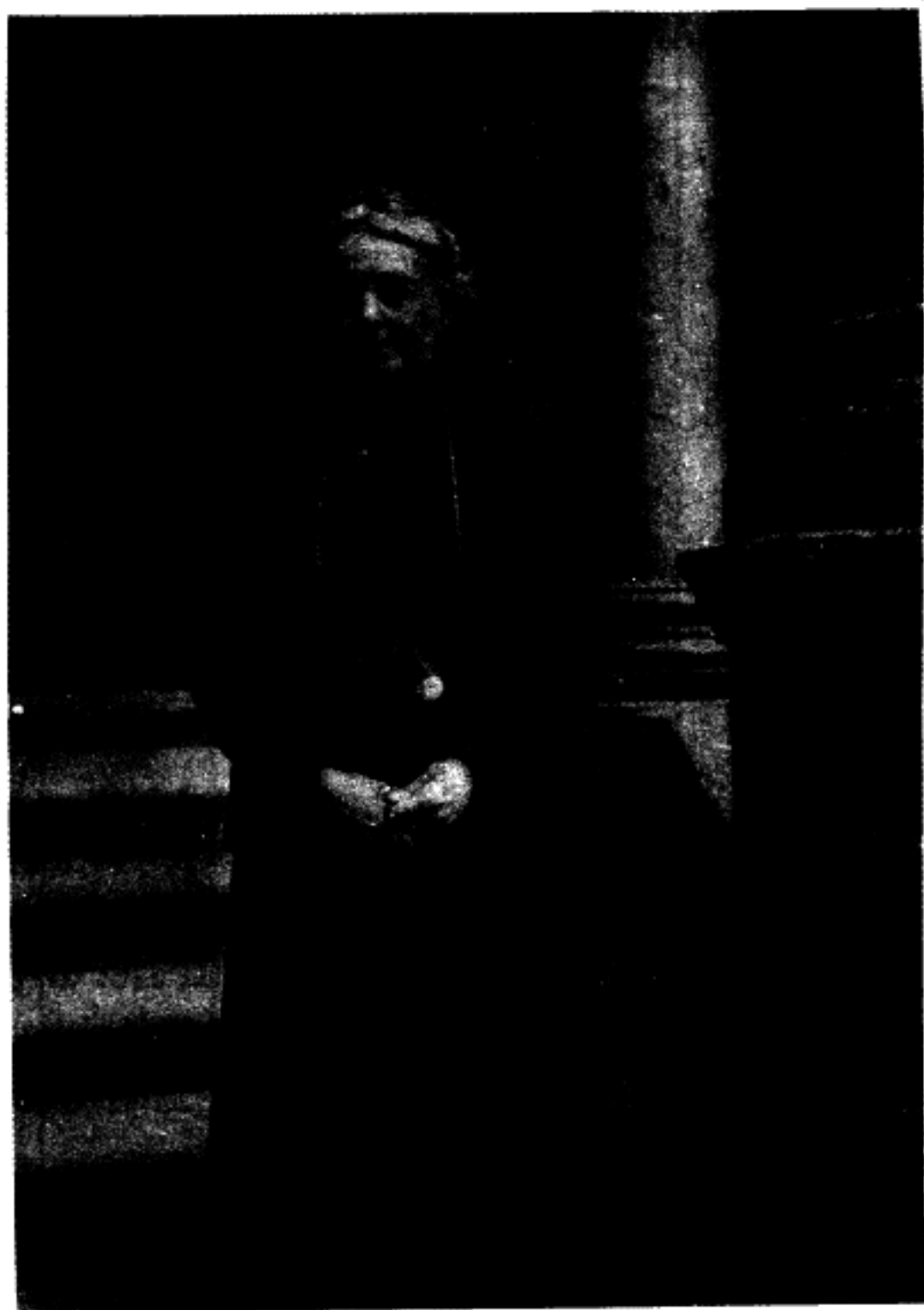
## ۵- میس اتل روزنبرگ \*

### پیش آهنگ مهاجرین امرالله در انگلستان

در هفته نوامبر ۱۹۳۰ میلادی در لندن یکی از مهاجرین غرب پس از يك عمر خدمت بحضرت عبدالبهاء در خانه شخصی خود به ملکوت ابهی صعود نمود و تلگرافی از هیکل مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء خطاب به احبای لندن نازل گردید که ترجمه و مفاد بیان مبارک چنین است:

" از صعود روزنبرگ مهاجر ممتاز و فداکار جامعه بهائیان انگلستان عمیقانه محزون هستم خاطره خدمات باعظمت او هرگز از نظرها محو نخواهد شد عائله مبارکه در اظهار تسلیت و همدردی صمیمانه به برادر و خویشانش با من شریک و سهیم اند. باحباء ابلاغ نمائید محافل تذکر شایسته ای بیاد مشارالیها برپا نمایند." در روز بیست نوامبر در لندن محفل تذکری برپا گردید و خدمات برجسته او را که در طول حیاتش انجام داده بود ذکر کردند و بقدری آن محفل نورانی و روحانی بود که حاضرین آن روح مجسم را در بین خویش میدیدند که چون ستاره ای درخشان در آن مجلس تابان است و دوستان عزیزش را در بر گرفته است.

اتل روزنبرگ در ششم اگوست ۱۸۵۸ میلادی در شهر بت انگلستان متولد شد و ایام طفولیت را در آن شهر گذراند سپس برای ادامه تحصیلاتش بلندن آمد و در نقاشی پیکر تخصص یافت تا در تابستان سال ۱۸۹۹ بوسیله میسز کراپر تولد روحانی یافت و بلافاصله بعگا رفت و بحضور مبارک مشرف شد و در تمام طول



میر اسد روزنبرگ پیشاهنگ مهاجرین امرالله در انگلستان

زندگی روحانی خویش آنی از خدمت امرالله فارغ نگردید این امه موقنه امرالله خادم فداکار حضرت عبدالبهاء بود و مورد محبت و عنایت حضرتش واقع گردید بعلت فداکاری و زحمات طاقت فرسایی که در سبیل امرالله تحمّل کرده بود کتباً و شفاهاً از قلم مرکز میثاق تشویق و تقدیر فراوان شد چنانچه در یکی از الواح به افتخار او میفرماید:

" ای کنیز الهی میس روزنبرگ تو یقین بدان که در جمیع محافل با تو هستم و از خدا خواهم که نفثات روح القدس تو را تأیید نماید."

او مؤید بود و موفق او حواری مقتدری بود که در سالهای ۱۹۰۱ . ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ میلادی در موقعیکه امرالله از شرق به اروپا و امریکا سرایت کرد و در پیشرفت بود در ابلاغ پیام امر مبارک به مغرب زمین نقش مهمی را ایفاء نمود.

مهاجرت بسایر ممالک نمود و بخدمت امرالله قیام کرد ظاهراً خیلی محجوب بود در صورتیکه خدمات ارزنده ای انجام میداد اصرار داشت که آنچه میکند ظاهر نشود لکن نفوسی که با او در تماس بودند شاهد فعالیتهای او و مساعی جمیله اش بودند چقدر مساعی او در ترجمه و تحریر آثار برجسته امرالله ذیقیمت بود او بدین وسیله توانست حقیقت پیام بهائیت را بساکنین نیم کره غربی تفهیم و اعلام بدارد برای آنکه در این امر موفقیت بیشتری نصیبش گردد مدتی از وقت خود را صرف آموختن زبان فارسی کرد ولکن بواسطه تعلق زیادی که به تبلیغ امر مبارک داشت فرصت نیافت که در این زبان استاد گردد آن مؤمنه مخلصه مدت طولانی از حیات خود را در خدمت امر در پاریس گذرانید و چندین مرتبه به



بقاع مقدّسه در حیفا مشرف شد تمام اعضاء عائله مبارکه در ارض اقدس نسبت باو محبت و عنایت فوق العاده داشتند.

دو سه بار به امریکا سفر کرد و هر مرتبه چندین ماه در آنجا بخدمت حضرت احدیت مفتخر بود با جناب ابوالفضائل هم بامریکا رفت و با میسز فوئب هرست در امر تبلیغ همکاری نمود.

در روزهای اول که تازه امر الهی در بریطانیای کبیر بسریان افتاده بود بسیاری از نفوس را بامر مبارک علاقمند کرد و بسیاری از افراد احباء از برای مهارت یافتن بلسان انگلیسی با استفاده از روش ساده‌ای که مخصوص خودش بود و مورد پسند جمگی قرار میگرفت از او کمک می‌گرفتند.

خطابه‌هایی بسیار در جمعیت‌های بزرگ ایراد نمود و نوشتجاتی راجع بامر مبارک از خود بیادگار گذاشت.

بجوانان تعلق فراوان داشت و با مکاتبات مفصلش ارتباط با احباء شرق و غرب داشت.

سالهای زیادی را در انگلستان گذرانید و یکی از فعالترین مهاجرین امرالله در انگلستان بود.

بمناسبت وسعت معارف روحانیّه اش و تتبعی که در آیات و الواح داشت ممتاز از سایرین بود او با معرفت عمیق خود در امر مبارک تعالیم الهیه و مقاصد عالیّه شریفه نوره را بطرزی روشن و با قدرت تفهیم و تبیین میکرد که گوئی از منبع روح پاکی که او را مشتعل کرده بود الهام میگرفت و متحرّیان حقیقت را ارشاد مینمود.

او بیانات مبارکه و معارف امری را که در طی توقفهای طولانی خود در ارض اقدس از لسان مبارک شنیده بود و در اعماق وجودش ریشه دوانده بود اغلب در محافل از روی یادداشت‌های خود برای

احباء قرائت میکرد و ایشان را به مبادی و اصول امری آشنا میساخت خدمات فناناپذیرش بجزایر بریطانیا هرگز از نظرها محو نخواهد شد و از آنجائیکه تسلط کامل بکتاب انجیل و سایر کتب مقدسه آسمانی داشت و در ادبیات عمومی تبخّری عظیم داشت و لسان فرانسه و انگلیسی را بخوبی میدانست بزرگترین کاری که انجام داد مقابله ترجمه آثار و چاپ آنها بود.

هنگامیکه در سنّ هفتاد و دو سالگی از این جهان رفت احباء لندن بلکه تمام دنیا یکی از برجسته‌ترین افراد را از دست دادند جزائر بریطانیا یکی از عزیزترین و دوست داشتنی‌ترین خانمهای جامعه امرالله را بحسب ظاهر فاقد گردید ولی ترجمه‌ها و تألیفاتش تا ابد باقی است و یادگار خوبی از آن روح پاک است همچنین الواح متعددی که بافتخارش نازل شده سرمشقی بزرگ از برای عموم احباء و جامعه امرالله می‌باشد.

## ۶- مسیز هلن گودال بنیان گذار امرالله در قاره آمریکا

در آن سال که حضرت مولی‌الوری شیکاگو را به قدم مبارک مزین فرمودند و احبای الهی و اماءالرحمن دلباخته حول شمع وجودش چون عاشقی دلخسته طواف میکردند و اشک شادی فرو میریختند روزی هیکل اطهر در اطاق خویش سبدي گل ملاحظه فرمودند که باعث سرور و حبور خاطر مبارك گردید تقدیم کننده گلهای را که کسی جز هلن گودال (Helen S. Goodall) نبود به اتفاق صبیّۀاش میسیز کوپر و میس الابیلی هر سه را احضار فرموده و از تقدیمی ایشان اظهار مسرت فرمودند و پس از اظهار عنایات مخصوصه با تبسمی شیرین و آسمانی چنین بیان فرمودند:

”شما برای من از گل عزیزتر هستید زیرا شما گل زنده هستید و این گلهای فقط رنگ دارند از دیدن شما خیلی خوشحالم وقتی قلوب پاکند مرا مسرور میکنند ما برای این در دنیا هستیم که قلوب را پاک کنیم من بااستراحت اهمّیت نمیدهم و راحت نمی‌جویم وقتی قلوب منزّه گردید دیگر سایر امور مهمّ نیست.“ (ترجمه مفاد بیان مبارك)

هلن گودال که بهمراهی دخترش و الابیلی در هتلی که هیکل اطهر تشریف داشتند اقامت کرده بود تا از نزدیک بتواند وجه منیرش را زیارت کند و لحن ملیحش را که هر روز در سالن هتل در جمع دوستان بیاناتی میفرمود استماع نماید چنان غرق در نعمای روحانی گردیده بود که خود را فراموش کرده پروانه وار گرد هیکل مبارك میگردید تا آنکه روزی چنین فرمودند:

”ارزش میسزگودال هنوز معلوم نیست در آینده روشن خواهد

شد جز خدمت امر فکر دیگر در سر ندارد خداوند خزائنی در دنیا پنهان دارد که چون وقتش فرا رسد آشکار میشود او هم یکی از این گنجینه‌ها است" (ترجمه و مفاد بیان مبارک)

هلن گودال یکی از مهاجرینی است که در آمریکا برای شناساندن نهضت جدید اصل یگانگی نوع بشر و تعالیمی را که حضرت بهاء‌الله به دنیا عرضه فرمودند و حضرت عبدالبهاء آنها را به دنیای غرب فرستادند زحمات زیاد تحمّل نمود در سال ۱۸۹۸ میلادی هنگامیکه امر مبارک بوسیله لوانگتسینگر و شوهرش دکتر گتسینگر بکالیفرنیا رسید و لوان آن مبلغه شهیره در منزل میسز هرست جلسات تعلیمی و تبلیغی دائر کرده بود هلن گودال بشرف ایمان نائل شد و شیفته امر مبارک گردید.

هلن گودال در ایالت مین (Mine) تولّد شد و در سال ۱۸۶۴ میلادی به کالیفرنیا سفر کرد و معلّم یک مدرسه دولتی در سانفرانسیسکو گردید و در همان شهر بود که در سال ۱۸۶۸ میلادی با مستر گودال ازدواج کرد.

هلن قبل از تشرّف به امر مبارک خیلی پای بند دیانت خویش بود لیکن از قید تعصّبات آزاد بود در همان سال ۱۸۹۸ میلادی موقعیکه میسز گتسینگر و میسز هرست میخواستند به سفر اول خود برای زیارت اعتاب مقدسه قیام کنند هلن گودال به واسطه گرفتاری در مدرسه نتوانست آنها را همراهی کند ولی علاقه اش نسبت به این امر اعظم زیاد بود و دقیقه‌ای آرام نداشت تا بلکه بتواند بیشتر بتعالیم مبارک آشنا شود تابستان آنسال سفری به نیویورک رفت و بوسیله یکی از احباء سوریه آنچه را که در جستجویش بود یافت پس از مدتی هم از میسز هرست نامه‌ای دریافت



مسيز هلن گودال بنیان گذار امرالته در قاره امریکا

کرده که اصرار کرده بود هلن و دخترش هم پس از کسب اجازه حضور مبارك مشرف شوند لذا طی عریضه‌ای که تقدیم نمود اجازه تشرّف خواست و به کالیفرنیا مراجعت کرد و به تشکیل جلسات تبلیغی در خانه خود در اکلند موفق گردید و شایقین را از سانفرانسیسکو و اطراف جمع نمود.

در آن زمان، مبلغینی که اطلاعات کافی از امر مبارك داشته باشند، در غرب نبودند و کتب امری هم وجود نداشت و الواح مبارکه هم چاپ نشده بود و حتی اغلب هم ترجمه نشده بود فقط و فقط الواحی که از قلم حضرت عبدالبهاء به افتخار احبّای امریکا نازل میگردید و یا آنهاییکه به وسیله احبّای شرق ارسال میشد ترجمه و در دسترس احبّاء بود لذا آندسته احبّای اولیّه از داشتن غذای روحانی بقدر کافی محروم بودند پس در محافل و مجالسی که تشکیل میگردید، رسم چنان بود که میسز گودال يك لوح را تا آخر تلاوت میکرد و به هیچکس اجازه نمیداد که راجع به آن بحث کند فقط به سئوالات آنها جواب میداد.

این نحوه تبلیغ در امریک مرسوم گردید و باعث شد که امر در سانفرانسیسکو و اطراف منتشر گردد و خانه او در اکلند بروی دوستان و مبتدیان باز بود و کسانیکه از تشرّف بحضور مبارك باز می‌گشتند در آن خانه بملاقات احبّاء و دوستان می‌شتافتند و مشاهدات خود را برای یاران بیان میکردند. در سال ۱۹۰۷ میلادی بود که اجازه تشرّف بدست او رسید و دانست که حال میتواند بسجن مبارك مشرف شود و در حضور مولای عزیزش زانو زده و در روضه مبارکه بدعاء و مناجات پردازد مادر و دختر پاریس را ترك کردند و در ۱۹ دسامبر بعگا وارد شدند و مدت چهار هفته را در



وضعی که هرگز فراموششان نگردید با شادمانی و سرور در خدمت مبارك ایام گذراندند و در ژانویه ۱۹۰۸ میلادی پس از بازگشت بوطن نیز بفعالیتهای امری پرداختند پنج ماه از آن تشرّف گذشت و خبر آزادی حضرت عبدالبهاء از سجن بگوش آنها رسید و بسرور آنها افزوده گردید.

گرچه سال بعد پس از مرگ شوهر خانه اکلند را ترك و در سانفرانسیسکو اقامت کردند ولی آن خانه را که حضرت مولی الوری بعداً "آشیانه طیور عرشی" نام نهادند برای تشکیل جلسات هفتگی و محافل باقی گذاردند و از آن پس مبلغین زیادی باکلند و سانفرانسیسکو آمدند لوا گتسینگر میسز هاگ، میسز ایزابل، بریتینگهام و دیگران بر آن گلستان وارد و گل وجود یاران آنسامان را از تابش اشعه آفتاب حقیقت سرسبز و خرم گردانیدند. هنگامیکه در سال ۱۹۱۰ میلادی محفل روحانی آنسامان تشکیل گردید از هیکل مبارك پیامی واصل شد که فرمودند:

"ای احبّای الهی این محفل که بسیار به موقع تشکیل گردید امیدوارم مغناطیس تأیید گردد اگر این محفل ثابت و مستقیم ماند بقدری نورانی شود که چون ماه تابان در افق ابهی نوارانیت و درخشندگی گیرد."

هلم گودال جزو دسته نه نفری که برای ساختمان مشرق الاذکار خدماتی انجام میداند انتخاب شد و در بین دوستان موقّق بجمع اعانات میگردید روزهایی را که در حضور مبارك در واشنگتن و شیکاگو بسر میبرد هرگز فراموش نمیکرد هنگامیکه با چشمی اشکبار بسانفرانسیسکو مراجعت کرد یکماه بعد با نهایت تعجب تلگرافی از حضور مبارك دریافت کرد که ایشان



آرزوی دل و جان احبای کالیفرنیا را پذیرفته و تشریف خواهند آورد هیکل مبارک باتفاق چهار نفر از احبّاء ایرانی و یکنفر از خدّام ژاپنی بنام فوجیتا Fugeta به اکلند وارد و در منزل ایشان نزول اجلال فرمودند و عنایات لانهایه نسبت بهلن گودال و دخترش میسز کوپر که او نیز از خدمات برازنده بود و پس از مادر خدمات او را دنبال کرد و الواح زیادی بافتخارش نازل شد باعث شغف آنها گردید اجازه فرمودند که هلن هر روز صبح و شام در سفر کالیفورنیا بحضورشان مشرف شود و خادم آستان مبارک باشد و هیکل مبارک همیشه از او تمجید میفرمودند و از فعالیتّهای مهاجرتی او و مساعی مبذوله در مورد تشکیل محفل که او را مادر محفل روحانی خطاب میفرمودند شاکر بودند حتّی در موقع مراجعت فرمودند:

“اغنام الهی را بدست تو میسپارم” و در نیویورک فرمودند:  
 “در کالیفرنیا باغی احداث کردم که باید محفوظ بماند.”

این خادمه امرالله آنی از فعالیتّ غفلت نمیکرد و در تشکیل کلاسها و جلسات کوشا بود و تخم نفاق ناعقین و شک و تردید ناقضین را نابود ساخت سالهای بعد هلن گودال مسافرتهاى طولانی بسواحل پاسفیک کرد و در ایجاد محافل جدید و بنیان عهد و میثاق فعالیتّ بسیار کرد در موقع تشکیل اولین کنگره بین المللی بهائی که در پاناما در سال ۱۹۱۵ میلادی تشکیل شد میسز گودال و دخترش راه طولانی را طی میکردند و به تنظیم جلسات پرداخته و کنفرانسها را هدایت میکردند.

هلن گودال دارای صفات برازنده و عزمی راسخ و اراده قوی بود و در بیان و عملش کمترین شک و تردید نبود در مقابل مسائل غامض همیشه این جمله را تکرار میکرد (بسیار خوب، بسیار خوب

قیام از ما تأیید از عبدالبهاء(عده کسانیکه در ظلّ توجهات آن خانم محترمه اقبال نمودند بسیار مؤمن و از احبّای فعال جامعه گردیدند و از آنجائیکه یکی از صفات بارز او سرور قلبی و نورانیت رویش بود همه بنزدش می‌شتافتند و در تشکیلاتی که بوسیله او و دخترش تهیه و تشکیل میگردید شرکت میکردند.

در سال ۱۹۲۰ میلادی که آخرین تاج افتخار بر فرقه گذارده شد و با اذن مبارک بارض اقدس مشرف و جبین بر آستان مقدّسش سائید آن جقه نحیف و سالخورده قوتی جدید یافت و در آن مدت سی روز تشرّف خود ایّام را در کمال صحّت و سرور گذراند بحدّیکه هیکل مبارک در حیفا فرمودند: "میسز گودال خیلی ضعیف شده بود مجدداً سلامت خود را بازیافت و قوت گرفت حالا دیگر آثار ضعف در او ظاهر نیست ولی امیدوارم قوت روحانی یابد این قوت حقیقی است قوت جسمانی بالأخره از بین خواهد رفت ولی قوت روحانی بخود ضعف راه ندهد الحمدالله که قوت روحانی دارد و برای او همیشه موسم بهار است روز او همیشه روشن است و در آن تاریکی راه ندارد او همیشه غرق در نور خواهد بود."

یکی دیگر از صفات برجسته میسز گودال اطاعت محض از فرمان حضرت عبدالبهاء بود چه در هنگام تشرّف در امریکا و چه در هنگام تصویب ساختمان مشرق الانکار و جمع آوری اعانات که امتحان خویش را بخوبی داد و با آنها فعالیّت و هجرت یاد خود را در قلوب همگی باقی گذارد پس از صعودش نیز نامش پاینده و برقرار است و الواحی که به افتخار او و دخترش میسز کوپر نازل گردیده مقام و منزلت دو روح مجسم را معلوم میدارد.

## ۷- میس\* سارا فارمر مؤسس گرین ایگر

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرماید:

"انشاءالله باید در آینده گرین ایگر مرکز بزرگی برای اتحاد بشر و قلوب و سببی برای بهم پیوستن شرق و غرب باشد. گرین ایگر باید در این راه قدمهای محکمی بردارد و مرتباً این کنفرانسهای سالانه را ادامه دهد شکی نیست که گرین ایگر بنور اتحاد و اتفاق روشن خواهد شد." (مفاد و ترجمه)

هر کجا اسم سارا فارمر ثبت شده گرین ایگر هم با او ذکر شده مثل اینکه نام آندو يك لغت را تشکیل داده و همه کس در سراسر عالم امر در نطقها و صحبتها از موقعیت و زیبایی آن محلّ نورانی بحثی به میان میآورد.

اغلب گرین ایگر را که در ایالت مین (Flict Mine) آمریکا است می‌شناسند و بآن شهر سرسبز و خرم که از نامش هم مشهود است قدم گذارده‌اند و از طراحى دست طبیعت در آن نقطه در شگفت گردیده‌اند.

درختان و سبزی‌هائی که مانند فرش زمردین از کنار رودخانه پلیس کاتاكا\*\* (نور) تا امتداد جاده‌ها ادامه دارد و بآن محلّ روح افزا منتهی میشود زیبایی خیره کننده‌ای دارد که باعث شده نام گرین ایگر و یا به فرمایش مبارك حضرت عبدالبهاء نام عگا

---

\* Miss. Sarah J. Farmer

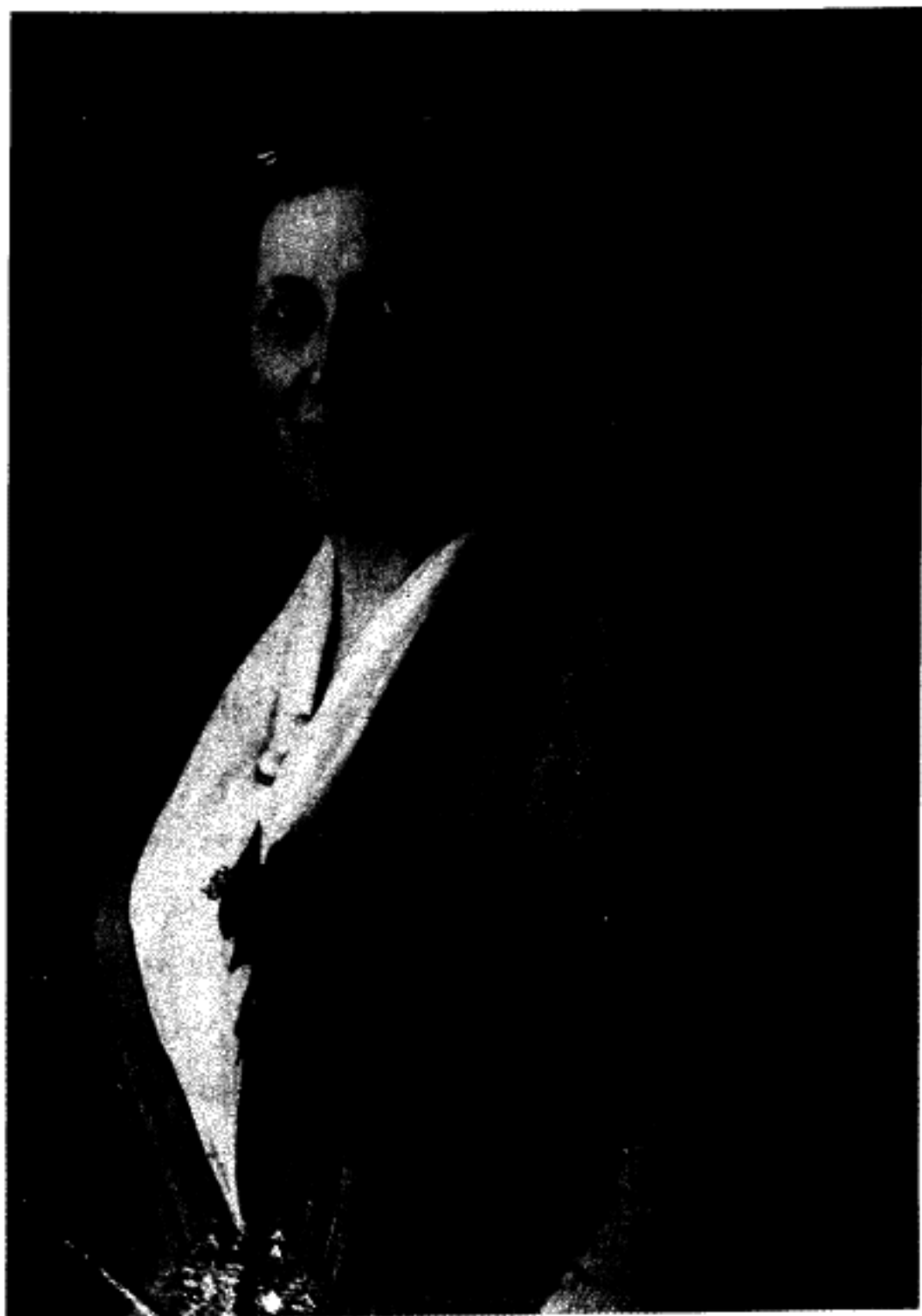
\*\* بومیان آمریکا آن رودخانه را نور مینامند چون اشعه آفتاب مانند طلا در آن منعکس میشود.

بر او گذارده شود.

در سال ۱۸۹۲ پس از آنکه در کلمبیا کنگره مذاهب تشکیل گردید سارا فارمر در کنگره شرکت کرد پس از بازگشت این فکر در او تقویت شد که مدرسه تابستانه‌ای ایجاد کند که بر اثر اقدام کنگره مشی نماید در حقیقت میخواست تأسیسی جهانی ایجاد نماید که در تعطیلات تابستان در هوای آزاد اساس ادیان مختلفه تدریس شود و در آن محل ناطقین زبردست و دانشمندان ادیان بتوانند نظریات خویش را راجع به روح ادیان مختلفه در برابر یکدیگر بیان کنند.

میس فارمر فوراً شروع بچرخاندن چرخهای آن تأسیس مهم کرد قطعه زمینی را اختصاص به این امر داد (گرچه آن زمین در آنوقت بسیار بزرگ نبود ولی اکنون بالغ به دویست جریب میگردد که بیش از چندین هزار دلار قیمت دارد و به انجام آرزوهای عالی خویش موفق گردید در سال ۱۸۹۴ میلادی کنفرانسهای سالیانه گرین ایکر در تمام دنیا مشهور شد و مرکز بزرگی برای تجمع روحانیون و دانشمندان و افراد مشهور تابع ادیان گردید تا آنکه در یکی از جلسات شاعر معروفی داد سخن داد و گفت: "حال که در این محل سرسبز ذکر ادیان الهی میشود چقدر خوبست که این محل را "گرین ایکر بنامیم" پس از آن روز میس فارمر مدرسه را گرین ایکر نامید و تحریر حقیقت در آن مکان شروع شد و برنامه‌ها سال بسال پیشرفت میکرد و اجراء میگردد صحبتها بر اساس احتیاجات و خواسته‌های شرکت کنندگان که تمام آنها بیک موضوع که برادری و اخوت بود ختم میشد.

چند سالی کوتاه از عمر مدرسه نگذشته بود که میس فارمر



میس سارا فارمر مؤسس گرین ایگر

در سال ۱۹۰۰ میلادی به امر مبارک آشنا گردید و حضور مبارک مشرف شد و در ظلّ این آئین اعظم تشخیص داد که در این دیانت بزرگ جهانی میتوان نیرو و قوتی را یافت که اتحاد و اتفاق بین افراد انسانی را برقرار میسازد و نوع بشر را جزو نژاد واحدی درمیآورد که در آن نژاد سپید و رنگی یکسانست بنابراین برنامه مدرسه را بجان و دل برای تحکیم اساسش میکوشید بدیانت جدیدش نزدیک گردانید و کلیّه آن تأسیسات و تشکیلات را وقف مصالح این آئین اعظم نمود و در همان اوان بود که جناب ابوالفضائل معلّم و مبلغ بزرگ بهائی بآنجا دعوت شد و تعالیم الهی را با چنان قدرت و عظمتی به مشتاقان و تشنگان سبیل الهی ابلاغ داشت که حضار را طالب این آئین اعظم گردانید آنسال سنه ۱۹۰۴ میلادی بود که جناب ابوالفضائل خطابه ای ایراد نمود و خاطره خوشی برای شرکت کنندگان باقی گذارد این خاطرات خوش هنگامی باعلی درجه رسید که تابستان سال ۱۹۱۲ میلادی حضرت عبدالبهاء جلّ اسمّه الاعلی در آن مکان نزول اجلال فرمودند چه روز بزرگی بود و چه خاطره فراموش نشدنی شهر را آئین بسته و چراغان کرده بودند اعلاناتی که حاکی از ورود آن منادی صلح و صلاح بود در همه جا دیده میشد گروه دانشمندان و معلّمین که برای ایراد خطابات در مجمع ادیان و تدریس در مدرسه تابستانه حضور داشتند در معبر آن هیکل مقدّس صف بستند احباء اشک شادی میریختند و دوستان کف میزدند گل بر قدوم مبارکش نثار میکردند عده ای آن مکان را زمین مقدّس نامیدند چون نور الهی در آن مکان درخشیدن گرفت و عظمت امر مبارک گوشزد علماء و فلاسفه گردید و جملگی بر تجلیل آن آئین اعظم و هیکل اطهرش

قیام کردند و به ذکر و ثنایش پرداختند از سطوت بیانات مبارک خانمی مدهوش گردید رئیس کنفرانس از شدت انقلاب درونی گونه را به آب دیده تر ساخت . فرمودند:

"در گرین عگا شما باید نیروهای خود را برای يك حقیقت بزرگ به کار اندازید و آن تحرّی حقیقت است برای رسیدن به این هدف تمام همّ خود را صرف این کنید، که وحدت عقائد و یگانگی گفتار به وجود آید." (ترجمه مفاد بیان مبارک)

در اثر تبرک و تیمّن و اثرات این بیان مبارک گرین ایگر از آن پس مقام دیگری یافت و روح جدیدی گرفت پیر و جوان دانستند که چگونه زندگی کنند و چگونه حقیقت را دریابند.

میس سارا فارمر هنگام تشرّف از حضور مبارک رجا کرد که به خدماتی فائز و مفتخر شود هیکل مبارک او را در خدمات عاشقانه و اداره امور امری هدایت فرمودند و او همچنان موفق و مؤید بود و مولای عزیزش کمال رضایت را از آن خانم ملکوتی داشتند چنانچه در لوحی که به افتخارش نازل شده میفرماید:

"ای امه موقنه الهی به خدا اعتماد کن او یقیناً با تأییدی ملکوتی تو را کمک خواهد کرد که عقول عموم متحیر و افکار دانشمندان عالم متعجب گردد جام صهبای الست در دست گیر و با ید قدرت پرچم صلح عمومی را برافراز و عشق و محبت در بین ملل عالم منتشر ساز، قسم به خدا که عبدالبهاء با تو است و روحش در گرین ایگر حاضر است از ساحت الهی رجا می کنم که گرین ایگر را جنت ابهی کند تا آهنگ بلبلان تقدیس از آن مسموع گردد و ندای وحدت عالم انسانی در آن بلند شود." (ترجمه مفاد بیان مبارک)

هنگام تشریف فرمائی مبارک بگرین ایگر میس فارمر رنجور

و ضعیف شده بود هیکل مبارک به منزل او تشریف بردند چون آن خانم عزیز آن وجود مبارک را زیارت کرد چنان حالتی داشت که هر قلبی را برقت می‌آورد عنایت و مراحم هیکل اقدسش او را حیات تازه بخشید و بیانات تسلی بخش مبارک او را آرام کرد.

هنگام مراجعت نیز بنزد او تشریف بردند و آن امه موقنه باز هم بر قدوم مبارک افتاد و گریست و مورد عنایات لاتحصى گردید چون دیگر میس فارمر را قدرت اداره آنجا نبود گرین ایگر را بدست گروه هیئت مدیره به سرپرستی میس راندال (Miss. Randall) سپرد و خود پس از چندی از این عالم به سرای جاودانی شتافت.

گرین ایگر به آن وضع ده الی دوازده سال ادامه داشت و در این مدت اتفاقات بسیار مهمی در آنجا روی داد گرچه ذکر آن از بحث ما خارج است لیکن از آنجائیکه میس فارمر مؤسس چنین امر بزرگی بود بذکر تاریخچه مدرسه میپردازیم هیکل مبارک دستور فرمودند که کم کم گرین ایگر تبدیل بیک مدرسه تابستانه بهائی گردد این دستور پیش بینی شده تحقق پذیرفت و مدرسه پس از مرگ فارمر هم ادامه یافت و علمای امر چون فاضل مازندرانی در سال ۱۹۲۰ میلادی و همچنین پس از آن خانمهای مبلغات و دانشمندان غرب بآن مکان مقدسه رفته و بیاناتی ایراد کردند تا آنکه در سال ۱۹۲۵ میلادی بنا بر پیشنهاد یکی از احباء نیویورک و موافقت حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه هفدهمین کانونشن بهائیان امریکا و کانادا را در آن محل تشکیل گردید و این خود نشانه آن بود که منویات میس فارمر و درخواست او به هنگام تشریف تحقق پذیرفته بود.

آن تشکیلات سال بسال توسعه و شهرت فراوان یافت و پس



از دوازده سال بود که ساختمانی جدید در آنجا بنا گردید و در نطق افتتاحیه خانم راندال گفت میس فارمر مادری بود که عشق شدیدی بگرین ایگر میورزید و اینجا را چون فرزندی بوجود آورد و با علاقه و عشق شدیدش آن را به پیش و بسوی موفقیت برد و کارهای امروزی ما را پایه گذاری کرد و هنگامیکه خود از اداره امور عاجز شد آن را بدست هیئت سپرد و مجاهدات گروه هیئت مدیره باعث گردید که پس از دوازده سال گرین ایگر به صحنه جدیدی وارد شده که ما آن را بلوغ گرین ایگر مینامیم و در این مرحله جدید است که نامش را مدرسه تابستانه بهائی میگذاریم.

از آن به بعد گرین ایگر در تحت اداره محفل ملی امریکا و کانادا قرار گرفت و مقام خود را به جهانیان نشان داد و متحرّیان سپید و رنگی شرقی و غربی در آن مکان مقدّس مجتمع و از تعالیم اعظم امر الهی مستحضر میگردند و در آن اطاقی که هیکل مبارک قدم گذاردند و با همان وضع که جمال بی مثالش تشریف داشتند باقی است به عبادت میپردازند و مکانی را که پایه و اساس دانشگاه عظیم امر الهی در آن گذارده شده و آن محیط مفرّح و زیبا را که طبیعتی دارد بی نظیر و روح افزا مشاهده مینمایند و به روح ابدی مؤسس آن که ولیّ امر نازنین نامش را جزو حواریون عبدالبهاء ثبت فرموده درود می فرستند.

## ۸- میس لیلیان\* کپیس معلّم مشهور مدرسه تربیت طهران

شب اول دسامبر سال ۱۹۲۰ میلادی در ساعت دوازده و نیم شب واقعه ای در طهران روی داد که جمیع اهل بهاء را در ایران و آمریکا قرین آه و اندوه ساخت و از دیدگان اهل بهاء اشک غم و حسرت جاری گردید و این اخبار از ایران به آمریکا مخابره گردید. (ترجمه)

میس لیلیان کپیس پس از آنکه مدت نه سال از بهترین ایام حیاتش را با موفقیت و تحمل دشواریها برای تعلیم دختران مدرسه تربیت که چون چشمانش آنها را عزیز داشت در ایران گذرانید به مرض تیفوس مبتلا و پس از سه روز بحران و تب به خواب ابد فرو رفت. تا حیات جدیدش را در محضر اقدس از سر گیرد ابرهای تیره غم و اندوه شهر طهران را پوشانیده زنان بهائی اشک ریزانند اطفال مدرسه ناله و فریاد میکنند و معلّمین قرین آه و فغانند.

میس لیلیان کپیس از جمله نفوسی است که هیکل مبارک حضرت مولی الوری برای تدریس و تعلیم مدرسه دخترانه تربیت طهران انتخاب فرمودند او دختری بود بیست و یک ساله در عین زیبائی و شادابی که تصدیق امر مبارک را کرده بود. بلی خداوند وجود نازنینش را مبعوث فرمود که در راه خدمت به خواهران روحانی خود در این سمت کره زمین جان عزیزش را فدا سازد.

لیلیان هنگامیکه برای ورود به ایران در عگا به حضور مبارک مشرف شد بیشتر شیفته هیکل مبارک گردید و از استماع بیانات

---

\*Miss Lillian kappes



نایه‌ک تیپه‌ت خسانه رهوشه هتعه سیپلا ن‌لیلیا رحیه

مبارکه روح جدید یافت خطاب به او فرمودند:

"من تو را برای خدمت به ایران می‌فرستم تا آنکه تمام دوستان و جمیع مردم تو را تمجید کنند و ثابت شود که ما در تمام امور باهم متحد هستیم و جمیع بشر را به یک نحو دوست داریم و در این راه تحمل مصائب و مشکلات را مینمائیم." (ترجمه و مفاد بیان مبارک)

او در سال ۱۹۱۱ میلادی وارد طهران شد و چنان در قلوب احبّاء جای گرفت که او را از جان و دل دوست داشتند. در مدرسه تربیت مشغول خدمت گردید و در آنسالهایی که مصائب بیشمار احبّای ایران را احاطه نموده بود و وضع بهداشت این محیط با شرائط و امکانات او پرورش یافته بود تفاوت کلی داشت تحمل مشقّات کرد و چون بیانات مبارک را هنگام وداع بخاطر می‌آورد روحش سرشار از عشق و محبّت و قرین شادمانی میگردید مخصوصاً این کلمات مبارک را که هنگام وداع باو فرمودند: "یا بهاءالابهی یا بهاءالابهی" همیشه بخاطر داشت و طنین آن لحن خوش در گوشش باقی بود و آن را بدوستان خود مینوشت و باز میگفت و هنگام تکرار یا بهاءالابهی چشمان درخشانش تلؤلؤ خاصی می‌یافت که حاکی از ایمان و خلوص قلبی او بود.

پس از صعودش گرچه هیکل مبارک سرباز دیگری را به میدان فرستادند لیکن او هرگز از دلها بیرون نرفت. دکتر مودی قطعه شعر بسیار مهیجی در فراقش سروده و مرگ او را یکی از بزرگترین فاجعه‌ها برای شرق و غرب دانسته و او را چون یوسفی دانسته که فرمان ابهی را در راه عشق به او اطاعت کرده و سختی‌ها و مصائب را با آن روی بشاش و قلب رئوف و صدای ملیحی که داشت تحمل فرموده بالأخره هم به اجر جزیل خویش رسیده و در راه عشق الهی

فدا شده است.

تشییعی که از میس کپیس گردید در آنزمان بی‌نظیر بود و در اینجا، بجا است که قسمتی از نامه مرحوم دکتر ارسطو خان\* را که به برادر خود دکتر لطف الله حکیم نوشته و در مجله نجم باخترا درج گردیده نقل نمائیم و شرح تشییع را از زبان ایشان بیان کنیم.

"... تقریباً پانصد نفر از زن و مرد برای احترام و تشییع جنازه آن مرحومه حاضر شدند تمام شاگردان مدرسه تربیت با لباس سیاه و دسته‌های گل در دست، جلو کالسکه ای که قبلاً برای آن مرحومه تهیه شده پر از گل و عطریات بود، با کمال تجلیل حرکت داده باین ترتیب که شاگردان مدرسه جلو دو طرف صف بسته درشکه دکتر مودی و دکتر کلال و خانم آلمانی تهیه شده بود جلو کالسکه تمام احباب پیاده تا دروازه یوسف آباد از خیابان علاءالدوله حرکت داده، برف بشدت مبارید تمام ما عقب کالسکه و زنها طرف دست راست عبور میکردند خداوند شاهد است در موقع حرکت بقدری حزن‌انگیز بود که چشم هر عابری را محزون میساخت تا بحال در ایران دیده نشده بود که زنها با مرد تشییع کنند آنها زنی آمریکائی را هیچکس چنین احتراماتی در باره یکنفر خارجی تصور نمیکرد تا نزدیک دروازه انتوان خان عکاس عکس برداشت شاگردان مدرسه خطابه قرائت نمودند تقریباً صد درشکه هائیکه قبلاً با اتومبیل تهیه شده بود عقب مشایعین از بیرون دروازه سوار شده احباب تا ورقائیّه رفتند..." بعد ایشان مرقوم نموده‌اند

---

\*مرحوم دکتر ارسطو خان حکیم یکی از اطباء مشهور و خادمین عصر رسولی در طهران بوده است و این عین انشاء ایشان است.

که دکتر محمدخان\* مختصر کسالت داشته پس از شنیدن این خبر مرتب گریه و زاری میکردند که آیا سزاوار است میس کپیس که آن همه سبب ترویج معارف در ایران و محبوب القلوب عموم احباب بود از دست ما برود و ما زنده باشیم آه، آه سزاوار نیست، آنقدر اشک ریخت و بیقراری نمود تا او هم به فاصله چند روزی از این جهان برفت.

آری میس کپیس در دل همه جای داشت و فدای همه گردید بموهبتی عظمی رسید و نامش در زمره حواریون از لسان مبارک حضرت ولیّ امرالله جاری شد.

---

\*دکتر محمد خان منجم یکی از نفوس مهمه و مشهور دوره میثاق و سالها رئیس مدرسه تربیت بنین و بنات و عضو محفل روحانی طهران بوده است.

۹- میسز ایزابل\* بریتینگهام مبلغه مقتدر و خدوم امرالله

در سالهایی که خورشید تابان این امر الهی به خطه آمریکا تأبید و گلستانی بس زیبا ملو از گلهای رنگارنگ در آن کشور وسیع بوجود آمد گل زیبای دیگری در آن گلستان بشکفت که اسباب حیرت و تعجب عالم امر گردید.

این گل زیبا و این نوگل بوستان الهی که نامش ایزابل بریتینگهام بود چون اختری تابان در آسمان امر الهی درخشیدن آغاز کرد و نامش مکرر از لسان حضرت غصن الله الاعظم به بزرگی و عظمت جاری گردید.

جامعه بهائیان غرب بوجودش مفتخر بود و بذر معرفت الله را در کمال درایت و دانائی بر قلوب مستعد می افشاند و اثمار مفیده ببار می آورد آنی راحت نداشت و با خلق و خوئی رحمانی تمام اوقات خویش را صرف خدمات امریه مینمود و موفق بهدایت نفوس کثیره گردید.

چه بسا از نفوس مختلفه مؤمنه که مادر روحانی خویش را همیشه بخاطر داشتند و خدمات برجسته و رفتار پسندیده او را سرمشق خویش قرار میدادند و هر يك به سهم خویش جزو افراد برجسته جامعه گردیدند از زاینکه در عگا به حضور مبارك حضرت مولی الوری مشرف شد حیات نوینی را آغاز کرد و چون کره نار مشتعل گردید.

---

\*Mrs. Isabella Brittingham

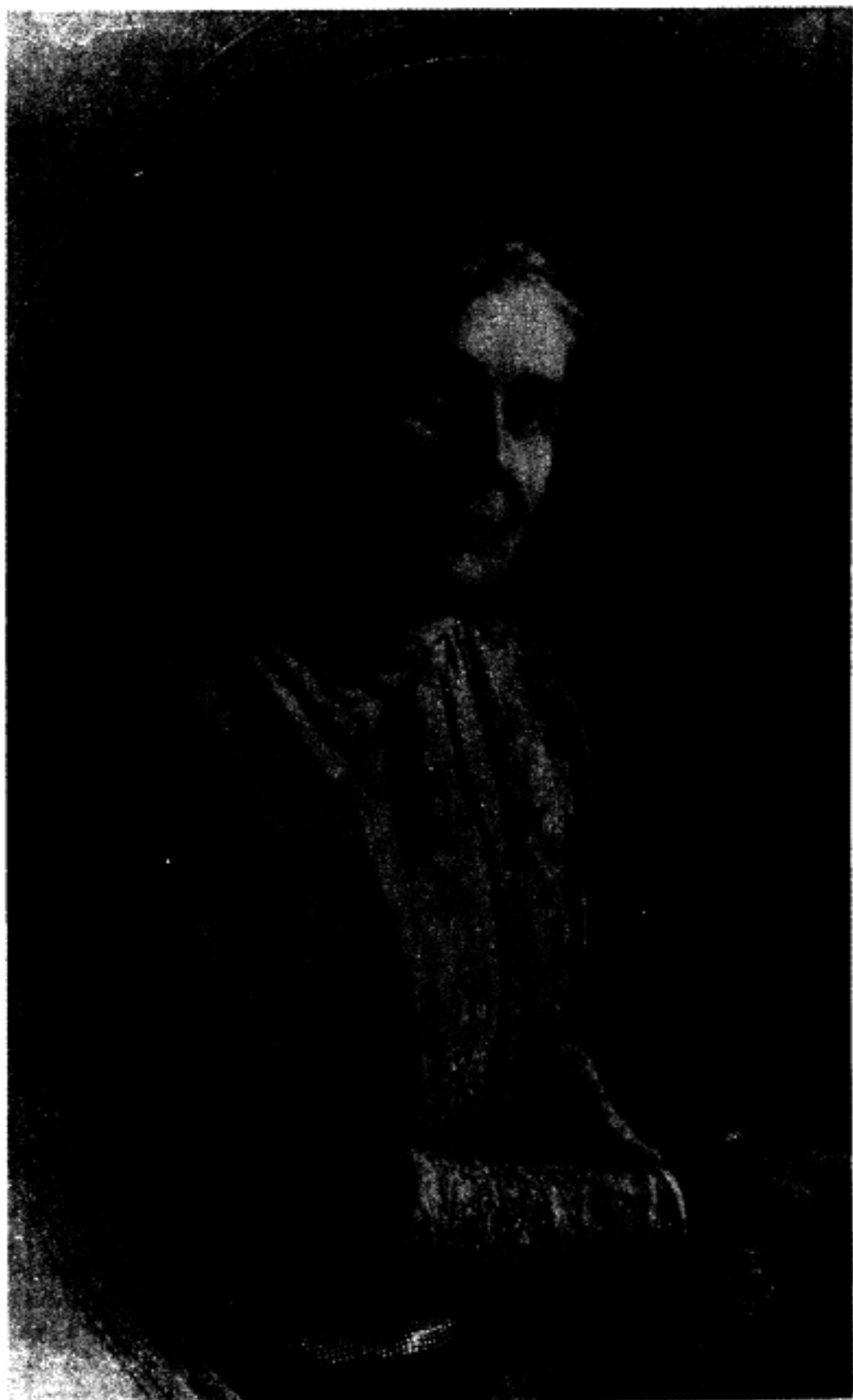
در مراجعت بیانات مبارکه را برای یاران تکرار میکرد و تعالیم و مبادی امرالله را که از هیکل مبارک آموخته بود به احباب الهی و مبتدیان تعلیم میداد.

هنگام تشریف فرمائی حضرت غصن اعظم بآن خطه همواره ملازم رکاب مبارک بود و مورد رضای خاطر مولای مهربان ایامی را در اکلند در بیت تبلیغی میسز گودال بهدایت نفوس مشغول بود و سه سال قبل از مرگش را در منزل مادر رول گذراند و به خدمات امریه و تعلیم مبادی امر الهی میپرداخت بارض اقدس ارتباط کامل داشت و چنان مورد عنایت حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداء بود که بوسیله او الواح احباء امریک را ارسال میفرمودند با جمیع مبلغین که باقصی نقاط عالم هجرت کرده بودند مکاتبه داشت. و با روح ایمانی قوی که داشت و همچنین ارتباط روحانی خویش با مولای مهربانش قلوب یاران رنج کشیده را در نقاط مختلفه عالم تسکین میداد و اغلب نیز به سفرهای مختلفه اقدام میکرد.

متجاوز از هفتاد سال در جهان بزیست و شبی را بدون خدمت امر الهی سر بر بالین ننهاد آنقدر در خدمت آستان مبارک کوشا بود که هیکل مبارک حضرت غصن ممتاز نام او را جزو حواریون حضرت عبدالبهاء ذکر فرمودند.

میسز ایزابل بریتینگهام در ۲ فوریه ۱۸۵۲ در نورس تاون (NORRES TOWN) پنسیلوانیا متولد شد. پدرش قسیس کلیسای اپیسکل بود و جدآعلایش یکی از امضاءکنندگان استقلال ایالات متحده آمریکا از سنین کودکی آثار هوش و ذکاوت فوق العاده او به ظهور میرسید و در جوانی تحصیلات کافیه و تربیت عالیه داشت و در رشته ادبی و فلسفه دینیّه تخصص یافت و در زمره مطلقین و معلمین کتاب مقدس





میسز ایزابل بریتینگهام مبلغه مقتدر و خدوم امرالله

بود و به تدریس مشغول شد. در نوامبر ۱۸۸۶ با دکتر بریتینگهام ازدواج کرد و در سال ۱۸۹۸ در نیویورک اولین نفر از بیست و یک مصدق نخستین دوره جمع مؤمنین بود و دوبار به شرف لقای حضرت عبدالبهاء فائزگردید.

یکبار در سال ۱۹۰۱ و بار دیگر در سال ۱۹۰۹ که در رساله‌ای شرح تشرّف خویش و حکایات روح پروری از آن ایام را نوشته و احساسات عالیّه اش را بیان داشته.

شخصیت بارز وی با معلومات عالی که داشت در سفرهای تبلیغی و تدریس در کلاسهای معلومات امری و نطق‌هایی که در مجامع عمومی مینمود کاملاً ظاهر و هویدا میگردد. همچنین تفسیرات و معانی مشکلات و معضلات و اشارات و بشارات کتب ادیان سابقه را که طبق کتب امریه و اصول دیانت بهائی کتباً و شفاهاً تشریح میکرد جمیع را مجذوب و عده زیادی را در امر مبارک وارد میساخت گرچه خداوند به او فرزندی عطا نکرده بود ولی فرزندان روحانیش زیاد بودند و همگی مجذوب امر الهی آنچنان کوشید و علم امر الهی را در آمریکا برافراشته نگاهداشت و عظمت میثاق را نمایان ساخت که حضرت عبدالبهاء ایشان را "منادی میثاق" خواندند.

در مدت ۲۵ سال که قائم به خدمت بود نوشتجات و مقالات زیادی از خود باقی گذاشت. از قبیل مقاله در توضیح مقام عهد، مقاله در توضیح اسم اعظم، مقاله در اهمیت حقیقت بعضی از رموز کتاب مقدس، مقاله در دلائل جلوه الهیه و کتابی بنام "الهام بهاءالله" که مورد تمجید هیکل مبارک، مرکز میثاق قرار گرفت و امر فرمودند که کتاب دیگری هم نوشته، هر دو را نشر دهد.

در اواخر حیاتش دیگر زمینی نبود بلکه اهل ملکوت بود و تا آخرین دم حیات مشغول به خدمت. حتی در بستر بیماری به مکاتباتش ادامه میداد تا آنکه در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۴ پس از نوشتن یازده مکتوب به فاصله چند دقیقه به عالم بالا شتافت و در ملکوت ابهی جالس شد.

در فیلادلفیا تشییع مجلّی با حضور دوستان بهائی و غیر بهائی متشکل از سفید پوست و سیاهپوست، کلیمی و مسیحی، از او بعمل آمد و ادعیه و سرودهای امری خوانده شد.

چون در رادیوی فیلادلفیا نطقهای متعددی در خصوص امر مبارک و تربیت نفوس ادا کرده بود از رادیو فیلادلفیا خبر صعودش اعلان شد و تجلیل شایانی از ایشان به عمل آمد و مقام روحانی او را ستودند.

## ۱۰ - میسز می ماکسول\* مادر حرم حضرت ولیّ امرالله

در ۱۷ فوریه ۱۸۹۹ میلادی دسته چهار نفری دیگری بشرف لقای حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در سجن عگا فائز گردیدند که می ایس بولز (May Ellis Bolles) که بعداً پس از ازدواج می ماکسول نامیده شد یکی از آن چهار نفر بود که شخصاً احساسات و عواطف خویش را هنگام تشرّف نگاشته که مضمونش اینست:

" در اولین زیارت نه سرور و نه حزن و نه چیز دیگری که بتوان نام برد بخاطر نمیآورم ولی ناگهان باعلیٰ غرف آسمانها پرواز کردم روحم با روح القدس در تماس شد و این قوه مقدّس مرا بسرحدّ کمال رسانید و چون بوجه مبارک نظر افکندم دانستم که بهیچوجه نمیتوانم عظمت مبارک را درک کنم فقط ما میتوانستیم هیکل مبارک را دوست بداریم اطاعت و پیروی کنیم و بدینوسیله پروانه وار گرد شمع جمالش بگردیم... چون بیانات مبارک تمام شد و مرخص شدیم برای چند لحظه بنظر آمد که جان در جسد ما نیست شکر خدای را که دیگر بآن حیات اولیّه برنگشتیم بلکه آرامش و قدرتی عظیم روح ما را احاطه کرده بود... ما مولای محبوبمان را در سجن پرجلالش گذاردیم و خود از برای اطاعت او به حرکت ادامه دادیم تا بنشر امر مبارک و اعلام حقیقت مقدّسه اش به جهانیان مبادرت ورزیم ."

---

\*Mrs. May Ellis Bolles Maxwell



مسیز می ماکسول مادر حرم حضرت ولی امرالله

۲۴ ژانویه ۱۹۴۰ میلادی بود که يك كشتی از نیویورک به طرف امریکای جنوبی حرکت کرد در آن كشتی وجود نازنینی سفر میکرد که بسیاری از دلهای احباء شرق و غرب بدرقه راه آن ناشر نفحات الله بود میسز مکسول که حامل پیام کلمة الله به آن دیار بود بیان مبارك حضرت عبدالجباء را به خاطر داشت که فرموده بودند:

”گرچه جسم من از شما دور است لکن روح و محبت عمیق من همیشه به شما نزدیک است به حدیکه وصف آن به بیان درنمیآید.“  
(ترجمه و مفاد بیان مبارك)

با تأییدات مولای بزرگوار برای ابلاغ کلمة الله و اکمال خدماتش که یکی از مجللترین فصول تاریخ بین المللی امرالله است در ۲۷ فوریه به بوئینوس آیرس قدم گذارده و عامل مهم حرکت او باین نقطه دور افتاده که هنوز امرالله در آن مکان استقرار نیافته بود تلگراف حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه بود که فرمودند: ”از صمیم قلب دیدار زمستانی شما را به بوئینوس آیرس تصویب میکنم.“ (ترجمه و مفاد بیان مبارك)

گرچه در بین راه با همراهی میس جان بولز برادرزاده خود در شهرهای مختلف به ابلاغ کلمه پرداخت و در کشتی نیز به تبلیغ خانم محترمه اش موفق گردید و در ریودوژانیرو که قبلاً نیز بآن نقاط رفته بود با انعقاد محافل نوزده روزه و جلسات محافل و ملاقات با اشخاص مختلف خدماتی انجام داد لیکن اینجا مکانی بود که محل مهاجرت ابدی او بود محلی بود که استقرار رمس مطهرش باعث میشد بذر پاکی در اراضی طیبه و قلوب صافیة افشانده شود و گلهای روحانی آن عالم را معطر سازد در شب ۲۹ فوریه در هتل، شام صرف کرد و افکارش متوجه انتقال رمسین اطهرین در حیفا

بود و در حالیکه تلگراف شادباش ورودش را که از طرف دوستان رسیده بود در دست میفشرد با آرامش بخواب رفت و صبح روز بعد درد شدیدی در سینه اش عارض شد و با وجود اطمینانی که طبیب باعاده صحتش داد بعد از ظهر آن روز دست تقدیر، آن خانم بیمثل روشن ضمیر را از بین دوستان عالم خاکی در ربود و آن روی نورانی که چون ملائکه آسمانی بود چشم از جهان بر بست. علاوه برچین بولز عده ای از احببای سوریّه و اطراف حضور یافتند. در ۲ مارچ او را در آرامگاه ابدی انگلیسها مدفون ساختند و حیات خاکی او همچنانکه با عظمت و جلال شروع شده بود باشکوه و عظمتی بیشتر به مثابه يك مهاجر فی سبیل اللّه خاتمه یافت و بدین ترتیب سند وحدت قطعات خسته عالم را برای ابدیت امضاء کرد اما جملاتی که از فم مطهر حضرت ولی امر اللّه در باره او بیان گردیده مقامش را بهتر روشن میسازد.

امّه موقنه محبوب حضرت عبدالبهاء می ماکسول حواری ممتاز در ملکوت ابهی به اهل ملأ اعلی ملحق شد حیات عنصری و پرارزش مشارالیها که بسی گرانبها و پر از وقایع و حوادث و بی نهایت مبارک بود در نهایت جلال خاتمه یافت بخدمات مقدس مشارالیها افتخار ارزنده شهادت اضافه و اعطاء گردید و تاج و هاج شهادت اکلیل او شد شرکت در نقشه هفت ساله و مبادرت بهجرت در آمریکای جنوبی و فداکاریهای او در این سبیل یکی دیگر از نمونه خدمات پرافتخار اوست جنوبی ترین نقطه ای که در اثر مساعی جمیله مشارالیها از برای امر اللّه پیشرفتهای درخشانی در اثر فداکاریهای او ببار آورد آرامگاه ابدی او نیز گردید آن مقام مبارک نشانه خدمات خستگی ناپذیر این سرباز فاتح بهاء اللّه است

جلسات تذکر شایسته برپا نمایند. امضاء مبارک شوقی."

(ترجمه و مفاد تلگراف مبارک خطاب به احبای آمریکا)

می الیس بولز در ۱۴ ژانویه ۱۸۷۰ در انگل وود (Englewood) نیوجرسی در خانواده ای که اجداد و اعقابش همه آمریکائی بودند تولد یافت پدرش موسوم به جان (John) بولز و مادرش مری (Mary) مارتین بولز و برادرش راندلف (Randolph) بولز بودند و ایام طفولیت را نزد پدر بزرگش که از بانکداران مشهور نیویورک بود گذرانید و برادرش که در ایام صباوت صفاتی گرانبها و قابل ستایش داشت و محبت و اخلاص و اشتیاق به حقیقت جوئی طبیعت اصلی او بود در اواخر حیات بامر مبارک مؤمن گردید مورد علاقه وی بود.

می بولز که از صغر سن دارای مواهب خدادادی و آراسته بحسن اخلاق و سرشت پاک بود پس از طی چهاردهمین مرحله زندگی خود احساس کرد رفتن به مدارس عالی مورد علاقه اش نیست و اظهار داشت که راه دیگر و عالیتری برای کسب علم و معرفت وجود دارد پس بفرانسه که همیشه راجع بآن فکر میکرد و محور سرنوشت حیات او گردید سفر کرد و بتحصیل زبان و ادبیات فرانسه پرداخت و برادرش هم در مدرسه صنایع مستظرفه پاریس مشغول تحصیل گردید مدت یازده سال را در پاریس گذرانید تا آنکه در سال ۱۸۹۸ میلادی پرتو رحمت الهی بر سرش سایه افکند و به شناسائی این آئین اعظم موقت گردید.

می بولز هنگامیکه یازده ساله بود در خواب نور خورشیدی دید بس تابان که برای یکروز چشمانش نابینا بود و بار دیگر در خواب دید که فرشتگان او را با بالهای خویش به فراز آسمان میبرند



چون بنقطه نورانی رسید زمین را زیر پای خویش دید که نگین هائی بر آن افشانده شده که کلمه ای بر آنها نقش بسته او فقط توانست حرف (ب و هـ) را بخواند پس از بیداری در همان وقت بود که احساس کرد این حروف سرنوشت او را تغییر خواهند داد و در رویای دیگر هیکل مبارک حضرت مولی الوری را دید در حالیکه با قیافه شاهانه و پرچال در لباس شرقی با حرکت محبت آمیزی با انگشت مبارک به آن طرف دریای مدیترانه اشاره میفرمودند ابتدا تصور کرده که او عیسی مسیح است لیکن چند سال بعد دانست که ایشان حضرت عبدالبهاء هستند می بولز با مادر و برادرش در پاریس محیط پرحرارت و صمیمانه ای داشتند و دوستانی بسیار خوب در پاریس داشت ولی مریض شد و مدت دو سال ضعف مفرطی بر او احاطه کرد و بستری گردید آن دو سال همان مدتی بود که قبل از آمدن لوا گتسینگر به فرموده حضرت عبدالبهاء قلبش برای انبات بذر حیات آماده گردید و پس از آن زحماتش پایان می یافت و می بایستی که اشک ناراحتی را از گونه بزداید چون میسز فوئب هرست و همراهانش که از دوستان خانوادگی آنها بود بیپاریس وارد شدند و قصد سفر بدره نیل را داشتند می بولز در لوا گتسینگر آتش نهانی دید و پس از تحقیق دانست که آن عده برای زیارت هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء به اعتاب مقدسه میروند پس از تحقیق با ایمانی کامل عزم همراهی ایشان نمود و بشرف لقاء فائز گردید و هنگام عزیمت بیاناتی از لسان مبارک شنیده شد که با اشاره فرمودند:

" می بولز قبلاً در حالتی دیگر و اکنون در کیفیتی دیگر است ناسوتی بود روحانی گردید، زمینی بود آسمانی شد، از عالم تراب بود بجهان ربّ الارباب راه یافت." (ترجمه و مفاد بیان مبارک)

پس از مراجعت به پاریس یگه و تنها به وظیفه خویش که استقرار امر مبارک در پاریس بود پرداخت تا آنکه پس از دو سال عدهٔ احبّای پاریس بانضمام چند تن از احبّای امریکائی که از ارض اقدس مراجعت کرده بودند به ۲۵ الی ۲۰ نفر رسید که می بولز بعنوان مبلغه و معلّم روحانی در رأس آنها قرار داشت.

از نفوس ممتاز و برجسته‌ای که با راهنمایی می بولز در ظلّ امر مبارک درآمدند میتوان مسیو هیپولیت دریفوس اول مؤمن فرانسوی، ادیت مک کی، لورا بارنی، اگنس الکساندر، توماس بریکویل و ادیت ساندرسن را نام برد که نه تنها بوسیله مناجات و کلمات مکنونه که منحصرأ در دست داشت بلکه قوهٔ بیانی که باو اعطاء شده بود موفق باین امور مهمه گردید یعنی بمحض ورود به پاریس خانه نشینی و گوشه گیری او تبدیل به فعالیت و سکوت و آرامش او به گویائی و نطق عجیبی تبدیل گردید و جمعیتی را تشکیل داد که پاریس را از نور خود روشن میکرد چه موهبتی عظیم نصیب آن جمع گردید هنگامیکه در سال ۱۹۰۱ میلادی معلّم روحانی جناب ابوالفضائل بامر مبارک مسافرت به غرب فرمود و مدت یکماه هر روز به آن فرزندان روحانی تعالیم آسمانی می‌آموخت از آن ساعات تاریخی ایادی امرالله اگنس الکساندر چنین مینویسد:

" يك محیط نورانی و پرفشائی بود و قوهٔ الهی چنان بر جلسات پاریس حکفرما بود که هر شخصی خود را از عالم ملک به جهان ملکوت در پرواز میدید."

نویسنده ای وضع آن روزی پاریس را چنین ستوده:

" ای پاریس ای چهار راه جهان چگونه تاریخ تو ورق خورد و اسراری بی‌پایان بقدرت امر ملّیک منّان زمین بایر تو را جنت



میسیز می ماکسول

ابهی کرد و بذر پاکی که در قلوب نوراء افشانده شد ثمراتی شیرین و گلهای جاودان و نازنین بوجود آورد خداوند تاریکی تو را به نورانیته بزرگ تبدیل کرد که راحه آن گلهای معانی مشام جان تو را ای پاریس معطر خواهد ساخت.

موهبت دیگر عشقی بود که می بولز به لواگتسینگر میورزید و او را\* مادر حقیقی خود میدانست شاید یکی دیگر از حوادث حیرت انگیز آن روزی تأیید الهی بود که برای تبلیغ توماس بریکویل نصیب او گردید تابستان سال ۱۹۰۱ میلادی را حضرت عبدالبهاء فرمودند می بولز در پاریس بماند و در صورتیکه فامیلش با این امر موافق نبودند دستور مبارک را اجراء نمود و در همان اوان با جوانی نوارانی و لاغر اندام و زیبا روی که چشمانی پرحرارت و صورتی زیبا و ملکوتی داشت ملاقات کرد با وجود آنکه در جلسه اول می بولز نکری از امر مبارک نکرد روز بعد توماس با هیجانی عظیم بار مراجعه کرده و گفت احساس میکنم مسیح در صفحه ارض ساکن است و آن جوان همچنان چون کره نار مشتعل بود بعدیکه در مدت سه روز مؤمن شد و روز سوم نامه ای تضرع آمیز بحضور مبارک فرستاد در کمال ساده گی و استحکام باین مضمون (خدای من بتو ایمان آوردم مرا ببخش عبد تو توماس بریکویل) غروب همان روز می بین پاکات پستی تلگرافی از هیکل مبارک زیارت کرد که فرموده بودند.

"حال شما میتوانید هر موقع که بخواهید پاریس را ترک کنید."  
و در جواب عریضه آن جوان شیدائی لوحی از قلم مبارک جاری شد که

\* پس از مرگش تلقر شدید داشت و مقاله ای مهیج بیاد او نوشت.

مطلبش اینست: "یا عزیزِی یا بریکول"

در ۸ ماه می ۱۹۰۲ می بولز با مستر ویلیام مکسول که مدت هفت ماه بود بشرف ایمان فائز و قبلاً در مدرسه صنایع مستظرفه تحصیل کرده و بوسیله برادرش او را ملاقات کرده بود ازدواج نمود. مستر مکسول اسکاتلندی الاصل و مقیم مونتریال بود. میسر مکسول در سن ۲۲ سالگی بود که به امریکا مراجعت نمود و در مونترال به نشر نفحات و خدمت امرالله پرداخت و به این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء مفتخر گردید:

"تو زهب خالص بودی که در بوته امتحان افتادی قیام کن کمر همت بر بند و بر خدمت امر الهی قائم شو و به قوت قلب به تبلیغ و پیشرفت کلمه الله در نقاط بعیده قائم شو" (ترجمه)

در فوریه سال ۱۹۰۹ میلادی با شوهر خود بحضور مبارک شتافت و مدت ۶ روز مشرف و با ورقات مقدسه محشور بود و چنانچه خود ایشان فرموده در آن مدت قلیل تعالیم آسمانی را برای خدمت آموخته است.

و چون در اعتات مقدسه برای داشتن فرزندی دعا کرد دعایش مستجاب شد و خداوند در آگوست سال ۱۹۱۰ میلادی دختری به او عطاء فرمود که نامش را مری (Mary) گذاردند و در مجله نجم باختر اعلانی به این عنوان درج گردید:

"گزارش رسیده است که دختر کوچکی خانه مستر و میسر مکسول ساکنین مونترال (کانادا) را متبرک گردانیده است" میسر مکسول عریضه ای به حضور مبارک فرستاد و عرض کرد که خداوند مسئولش را اجابت فرموده و باو دختری عنایت کرده است حضرت عبدالبهاء در جوابش لوحی عنایت فرمودند و باین بیانات مبارکه

مخاطب گردید:

"ای بنت ملکوت نامۀ شما رسید، مضامین شعله افروخته نار محبت اللہ بود، لهذا سبب سرور گردید، نهایت آرزوی تو حصول مولود بود که در عگّاء رجا و التماس نمودی، الحمد للّٰه دعا مستجاب گردید و آرزویت حاصل شد و در گلستان زندگانی، گلی در نهایت ملاحمت و لطافت شکفته گشت، او را به تربیت الهی، تربیت کن تا بهائی حقیقی گردد و به جان بکوش تا از روح القدس تولد یابد ..."

آری پیشگوئی هیکل مبارک به وقوع پیوست و مری که از لسان مبارک روحیه لقب گرفته بود در مدارج کمال ارتقاء یافت و در ایمان و روحانیت سرآمد اقران گردید.

روحیه خانم در سال ۱۹۲۷ میلادی تاج وهاج اختران با مولای توانا حضرت غصن ممتاز را بر سر نهاد و در سال ۱۹۵۲ به عنوان ایادی امراد انتخاب گردید.

در سال ۱۹۱۲ میلادی که حضرت عبدالبهاء پس از پنج ماه توقف در آمریکا به مونترال تشریف بردند چند روز میهمان میسز مکسول بودند و او افتخار خدمت هیکل مبارک را داشت و عده ای مؤمن و غیر مؤمن را به شرف لقاء فائز گردانید.

از آن پس میسز مکسول واسطه انتشار الواح مبارک در آمریکا گردید و در سال ۱۹۱۶ میلادی مأمور ابلاغ پیامهای مبارک به کانونشن آمریکا شد و فرمان تبلیغی مبارک در یکی از جلسات بوسیله او ابلاغ گردید و از این سال به بعد مسافرتهاى خود را به شهرهای مهمه کانادا شروع کرد و نفوس مهمه ای را در ظل شریعت اللّٰه درآورد و مورد عنایت مبارک حضرت عبدالبهاء واقع گردید.

در یکی از الواح، خطاب به آن خادمه ملکوتی فرمودند:

" مولایت تو را در امری تائید خواهد فرمود که ملکه‌های روی زمین در جمیع ازمنه و قرون بر سعادت تو غبطه خورند زیرا محبت‌الله تاج افتخاریست بر فرق تو که جواهر تابان آن در جمیع آفاق درخشنده و نمایان و تلولو و تابش آن در قرون آتیه هنگامی جلوه نماید که آثار الهی منتشر و کلمه‌الله قلب جمیع اهل ارض را احاطه نموده باشد. " (ترجمه و مفاد بیان مبارک)

دوره ولایت فصل جدیدی را در حیات میسز مکسول مفتوح کرد و خدمات دیگر مهمه او شروع شد. در ماه اوت سنه ۱۹۲۵ بامر مبارک حضرت ولی امرالله به اتفاق شوهر برای تبلیغ بسوی اروپا حرکت کرد و مدت دو سال به کمال قوت در شهرهای مهمه آلمان و بلژیک و فرانسه به خدمت پرداخت و سپس به آمریکا مراجعت کرده به ایالات مختلفه مسافرت نمود و به خدمات شایانی موقت گردید در تاریخ ۱۹۲۷ میلادی به حضور مبارک مشرف شد و در اعتاب مقدسه دعاء کرد که به مقام شهادت نائل گردد و این آخرین بار بود که دختر والاگهر خود را میدید چون آن دختر نیک اختر که حضرت مولی الوری او را روحیه لقب داده بودند در آن سال به همسری مولی عزیزش حضرت ولی امرالله درآمده بود و آن تاج افتخار را بر سر گذارده بود مادر در آستانه مبارکه گفت همچنان که ام اشرف فرزندش را در راه خدا داد منم دخترم را به آستان الهی تقدیم میکنم و خود برای خدمت و شهادت حاضر و مهیاء هستم.

چشن چهل ساله تصدیق خود را در پاریس منعقد ساخت و باز هم به آمریکا عزیمت نمود ولی دقیقه ای آرام نمیگرفت در حالیکه کتاب حیات خاکی او به انتهی میرسید فقط یک فصل مظفرانه دیگر در آخرش باقی بود آن هم اجراء گردید و چون در سال ۱۹۲۸ میلادی

به امریکای جنوبی سفر کرده بود این بار برای تجدید دیدار یاران و فتح نقطه بکر دیگر عازم بوئنوس آیرس گردید و به مکان ابدی خود شتافت و افتخار شهادت در سبیل الهی را یافت در تلگراف تقدیری که هیکل مبارک به همسرش مستر مکسول مخابره کردند چنین فرمودند:

" طرح مرقد منورش با شما و بنایش از جانب ما آن در محلی که قاتحانه برای عظمت امر الهی مبارزه کرد و مرکز تاریخی مهاجرتی اهل بهاء و فعالیت یاران باوفا در آینده خواهد بود، بنا خواهد گردید." (ترجمه و مفاد بیان مبارک)

خدماتی که میسر مکسول انجام داد فراموش نشدنی است، او همیشه معتقد بود که روح انسان در اثر خدمت امر، رو به ترقی می‌رود و با همین روح بود که در مونترال در اراضی طیبه بکشت بذری مفتخر گردید که هرگز نظیرش دیده نشده بیش از صد مرتبه بسفرهای تبلیغی مبادرت کرد و مونترال همان طور مرکز اجتماع احباء و زائرین اعتبار مقدسه بود.

در همان اطاقی که هیکل مبارک تشریف داشتند محفل تشکیل میداد و با احباء به ذکر مبارک مانوس بود هرکجا سفر میکرد تأیید مبارک همراهش بود بقدری وجود مبارک حضرت عبدالبهاء در او اثر داشتند که قوه مغناطیسی جلب قلوب نیز توسط او حاصل شده بود او عقیده داشت باید بذر محبت الله را کاشت و میگفت اراضی طیبه را با حرارت محبت، آماده کشت بذر ابهی کنید.

تعالیمی را که جناب ابولفضائل به او داده بود بدیگران تعلیم میداد و با اتکاء به تأثیرات روح القدس قیام به خدمت میکرد. در سال ۱۹۰۲ میلادی شوهرش اولین بهائی کانادائی بود پس از آن



به همت آن مبلغه شهیر، پسر عموی شوهر نیز تصدیق کرد و سپس جمعیت بهائی تشکیل شد و بعد عده دیگری در ظلّ امر درآمدند در آن موقع میسز مکسول در فعالیت‌های امری معروف و در بین اقران ممتاز بود حضرت عبدالبهاء در حق او فرموده‌اند:

"می مکسول بهائی حقیقی است، نفسی برنیاورد و سخنی بر زبان نراند مگر از برای خدمت امرالله هرکس مشارالیه را دید از معاشرت با او خود را در ملکوت ابهی یافت مصاحبت با او اسباب ترقی روح و سرور آسمانی می‌گردد." (ترجمه و مفاد بیان مبارک) بلی بزرگترین هدیه اش به عالم وجود، تبلیغ امرالله بود، زندگی او صرف جذب قلوب و بخشش حیات روحانی شده بود، به میسز رانسوم کهلر نوشته بود. (برای من دعا کن که پناهم رحمت الهی است) او مسحور حیات ابدی بود به کشورهای مختلفه میرفت و با روح پاک مشکبیز خود بارتقاء مقامات روحانی نسل کنونی در ظل تعالیم حضرت شوقی ربّانی مبادرت میکرد و جوانان را مجذوب امرالله میساخت، لجنات جوانان تشکیل میداد و در کانونشها شرکت میکرد علاوه بامور تبلیغی بامور خیریه و تسکین آلام دردمندان و فقراء و بینوایان با نهایت سخاوت و شجاعت مبادرت میورزید او را مادر نژاد لاتین مینامیدند و هر کجا میرفت مادر مؤمنین بود، فرمان مهاجرتی حضرت عبدالبهاء را اجراء کرد به اقصی نقاط شمال شرقی آمریکا سفر کرد و در اقصی نقطه جنوبی به مقام شهادت رسید.

تا قبل از صعود مبارک در عصر رسولی خدمت کرد و پس از آن در عصر تکوین بکمال استقامت و ثبوت و رسوخ و اشتیاق که او را بر هر شخص دیگر ممتاز میساخت قائم بود و از هیچگونه فداکاری با هر گونه رنج و زحمتی که همراه بود کوتاهی نمیکرد

حضرت عبدالبهاء خطاب به او میفرماید:

"سوف یؤیدک علی امر یغبطک به ملکات الدنیا علی مرّ  
الدّهور و الاعصار"

او مادری بود که چنان دختری را تربیت کرد که تاج و هاج  
وصلت مبارک را بر سر گذارد. حضرت روحیه خانم فرمود:

"مادر عزیز\* از او ان طفولیت مانند فرشته‌ای حافظ و راهنمای  
من بوده و من جمیع نعم و مواهب خویش را در حیات مرهون مادر  
خود میدانم"

آن خانم محترمه که حضرت ولیّ امرالله او را اهل ملکوت  
نامیده اند، روحی بود پاک و نوری مجسم نشانه وفا بود صورتی  
آسمانی و ملکاتی ربّانی داشت. بیانش قدرتی ملکوتی داشت معرفت  
و کمال و خدمت و فداکاری شعارش بود. هنگامیکه به مهاجرت جنوب  
آمریکا رفته بود، از گفتن داستان عشق احبّای آنسامان نورانیّتی  
در وجهش نمایان میشد و روح او چون طفلان صغیر و پاکی بود که  
هرگز چون او دیده نشده.

در محافل تذکّرش گفتند می مکسول همیشه زنده است. اعمالش  
قابل تمجید است. روحش از نوادر روزگار است و فرزندان روحانی  
او در سراسر عالم با چشمانی اشکبار از خداوند آمرزگار علوّ  
درجاتش را راجی و در سبیلی که او برای خدمت امر الهی سالک  
بوده از برای شادی روحش قدم می‌گذارند. بالاخره بنای مرقد میسر  
مکسول ساخته شد و بر روی لوحه سنگ آن قسمتی از بیانات  
حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه حکّ گردیده که ترجمه آن اینست:

---

\* قسمتی از بیانات حضرت حرم که در مجله آهنگ بدیع درج گردیده.

”خدمات پرمرارت و مثمر نیم قرن او، بخاطر امری که آن چنان بدان عشق میورزید و به جهت اشاعه و انتشارش به کمال خلوص و از خود گذشتگی کوشید و حیات خود را فدا نمود، او را شایسته و سزاوار تاج پرافتخار شهادت مینماید“

پیام مبارکی، که حضرت ولیّ امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء پس از صعودش خطاب به احبّای ایران فرمودند، دلیل بارزی بر علوّ درجات و عظمت شأن و مقام آن خادم برازنده است.

میفرماید: ”المبلّغة المنقطعة جذوة نار محبة الله و النّاشرة لنفحات الله میسز مکسول قد ترکت وطنها و سرعت الى الاقالیم القاصیه حبّاً بمولاها و شوقاً للنداء بامر ربّها و ملهمها الى ان صعدت الى الرّفرف الاسمی فائزة برتبة الشّهادة فیعاصمة (ارجنتین) العروة القصوی تستبرکن بها طلعات الفردوس فیقطب الجنان هنیئاً لها الكأس الممتلی و المترشح بصهباء موهبة الله فبمثل هذا فلیعمل العاملون بلّغوا عموم الاحبّاء نباء هذا النّصر العظیم.“ شوقی ربّانی

## ۱۱ - میسز\* کراپر ملقب به مریم

"این اولین بار من بود که به اتفاق میسز هرست به حضور مبارك طلعت میثاق مشرف میشدم. پس از آنکه مدتی را در بندر معطل شدیم و طوفان شدید آرام تر شد. به وسیله يك کشتی به طرف حیفا حرکت کردیم. دریا هنوز هم کاملاً ساکت نبود و طوفان ادامه داشت. با سختی و مشقت فراوان وارد حیفا شدیم. دو روز بعد ما را به عگا به محلی که آن طلعت نورا توقف داشتند راهنمایی کردند. چون به بیت مبارك رسیدیم. شخصی با شمع کوچکی که در دست داشت و نور کم رنگ و سایه خفیفی که بر روی دیوار این مکان آرام می افکند. ما را هدایت میکرد.

ناگهان ملاحظه شد که آن نور به خود شکلی گرفت. به نظر رسید که ناگهان در آن نور مهتابی. نور الهی جلوه گر گردیده. آری آن طلعت میثاق بود که در پرتو شمع ظاهر گردید و با آن جامه سپید و موهای نقره فام و چشمان آبی درخشان. در نظر ما چون روحی بود که یکباره عیان شد."

این مضمون قسمتی از جملات زیبائی است که میسز کراپر یکی از چهار نفری که در سال ۱۹۰۲ میلادی به حضور مبارك به اتفاق میسز هرست مشرف شده در نامه هایش نوشته و با آن لحن و گفتار شیرین خواننده را متوجه وجه ملکوتی سرکار آقا مینماید.

میسز کراپر اولین بهائی انگلستان است و از نفوس اولیّه ای

---

\* Mrs. Mary Virginia Thornburgh Cropper



میسوز کراپر ملقب به مریم

است که ظهور جمال اقدس ابهی را شناخت و از لسان مبارک حضرت عبدالبهاء ملقب به مریم گردید و الواحی به افتخارش نازل شده که مقام و منزلتش را می‌نماید. این خانم خوش قیافه، بلند قد زیبا که به مثل ملائکه آسمانی صورتی درخشنده و رحمانی داشت در زیر تاج موهای نقره فام و چشمان آبی آسمانی با جامه‌های رنگین آبی و ارغوانی که بر تن میکرد مانند فرشته‌ای بود که در این عالم ظاهر گردیده و محو جمال و کمال حضرت عبدالبهاء از خود بیخود شده میسر کراپر در سفر مبارک به لندن افتخار آن را داشت که اتومبیل خود را در خدمت هیکل مبارک گذارد و خویشتن را حاضر و مہیای خدمت به آن میهمان عالیقدر سازد.

در اوایل سال ۱۹۰۰ میلادی از خانم فوئب هرست دوست قدیمی خود از کالیفرنیا نامه‌ای دریافت کرد که از دیانت جدید و قابل توجه و معظمی که تعالیمش در دسترس او قرار گرفته بود حکایت میکرد نوشته بود که من میدانم این دیانت جدید بی‌اندازه مورد توجه تو قرار خواهد گرفت هنگامیکه به لندن باز گردم بیش از این با تو در آن باره صحبت خواهم کرد.

میسز کراپر در ضمن آنکه در دائرةالمعارف در جستجوی یافتن اطلاعاتی راجع بحضرت داود بود ضمن ورق زدن صفحات چشمش با اسم مبارک حضرت باب افتاد و از قراریکه خود خانم بعداً در نامه‌ای نوشته میگوید در تاریخ شهادت حضرت باب يك حقیقت مؤثری نهفته بود که مرا چنان بحرکت آورد که بکتابخانه موزه بریطانیا رفتم تا راجع بآن نفس مقدس و تعالیم مبارکه اش اطلاعات بیشتری تحصیل نمایم میسر کراپر در سال ۱۹۰۲ که بحضور مبارک مشرف شد و در آن هنگام که وجود اقدسش چون روحی در

مقابلش عیان گردید به سختی توانست صحبتی کند فقط عرض کرد چقدر باید شکرگذار هیکل مبارک باشیم که افتخار زیارت بما عنایت فرمودید.

فرمودند: نه، شما محبت\* کردید که باینجا آمدید این بیان مبارک، به يك انگلیسی خیلی دقیق و ظریفی بیان شد که روح شنوندگان را به پرواز درآورد و چنانچه خود او بیان کرد.

"از نوریکه از وجه مبارک نمایان و اشعای که از آن روی زیبا و آسمانی تابان بود، ما نور حقیقت را شناختیم."

آن چهار مسافر غربی که با تحمل زحمات فراوان از جبال شامخ و دریاهاى وسیع از ممالک مختلفه گذشته بودند در مقابل روح بیانات مبارکه، که بمثابة خزائن عظیم عالم بود آنهمه سختی را فراموش کردند و این زیارت مقدمه خدمت و تبلیغ آنها گردید و پیام حضرت بهاءالله را باهل عالم رسانیدند باز هم در سال ۱۹۰۶ میلادی بزیارت اعتاب مقدسه رفت و دوباره بزیارت طلعت میثاق مفتخر گردید و توانست اطلاعات وسیع تر و جامعتری راجع بامر مبارک بدست آورد و چون در آن هنگام مترجمینی چند بیانات مبارک را ترجمه میکردند، بیشتر به تعالیم مبارکه آشنا شد و با روح جدیدتری که به کالبدش دمیدند به خدمت بیشتری مؤید و موفق گردید.

این خادمه برازنده باعث تقلیب نفوس کثیره گردید و هم او بود که رسولى بنزد نویسنده بزرگ روسی تولستوی از برای ابلاغ امر مبارک اعزام داشت، همچنان موفق به خدمات در پاریس و لندن و

\* No. You are kind to come

امریکا بود و تماس نزدیکی به عائله مبارکه در ارض اقدس داشت تا آنکه در ۱۵ مارچ ۱۹۲۸ به عالم ملکوت صعود کرد.

او در زندگانی پرافتخارش هرگز از رفع مشکلات و کمک به احبّاء مضایقه نداشت و خود را فدای خدمت عموم کرده بود و در عین حال عقیده داشت که نسل آینده باید در ترویج و انتشار معارف امری بکوشند.



## ۱۲ - لیدی\* بلامفیلد ملقب به ستاره خانم

در آن هنگام که مسیو دریفوس و میس روزنبرگ از حضور مبارک به پاریس مراجعت کردند و با روحی جدید و سرشار از عشق الهی بنشر تعالیم اعظم مشغول بودند لیدی بلامفیلد باتفاق دخترش مری بوسیله یکی از دوستان به ملاقات ایشان رفته و ندای امرالله را از زبان ایشان شنید سپس در مراجعت به لندن با میسز کراپر اولین کسیکه امر مبارک را در لندن منتشر نمود آشنا شده و در تحت توجهات میسز کراپر و میس روزنبرگ که با علاقه مخصوص و عشقی زائدالوصف برای دادن اطلاعات به مبتدیان حاضر بودند به امر مبارک مؤمن شد و دخترهایش مری (Mary) و الینور (Elenor) هم از آن مائده آسمانی بی بهره نماندند و تصدیق این آئین اعظم نمودند و با عشقی بی پایان در جرگه مؤمنین درآمدند. این عشق هنگامی به اعلی درجه رسید که هیکل مبارک دعوت ایشان را پذیرفته و در لندن به خانه آن خادمه برازنده نزول اجلال فرمودند. لیدی بلامفیلد اولین ملاقات خود را با هیکل مبارک چنین نگاشته:

"در ۸ سپتامبر، هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء، وارد لندن شدند. در اولین برخورد سکوتی هیجان انگیز و شوق آمیز، ما را احاطه کرده بود. چون بهیکل مبارک ناظر شدیم، دیدیم جامه سفید در بر و بر روی آن عبای کمرنگ ایرانی پوشیده اند. بر رأس مبارک

---

\* Lady Sara Louise Blomfield

اختران تابان

تاج کوچکی بود که دور آن پارچه لطیف سفیدی از کتان پیچیده شده بود موها و محاسن مبارک رنگ سفیدی داشت که پیدا بود یقوتی سیاه بوده و چشمان آبی درشت ایشان با مژه های بلند سیاه و ابروانی پرپشت جلوه غریبی داشت. وجه مبارک بسیار زیبا و پرشکوه بود. اینها فقط جزئیات شخصیت عنصری مبارک بود آن محبوب عالمیان مسجون بود که صاحب قدرت، دانش، قوت جوانی جاودانی و محبت بعالم انسانی بود. در حالیکه رنجهای طاقت فرسای زندگی و بار سنگینی که در ایام دشوار زندگانی بر دوش داشته از وجه منیرش پدیدار بود. با آغوش باز به استقبال زائرین می آمد و به خوبی مشهود بود که لطف و صفای ظاهره در هیكل مبارک حاکی از جلال و عظمت الهی و آسمانی اوست که از خلال هر يك از کلمات و حرکت و نگاههای نافذ مبارکش پیدا است.

در اوایل جنگ جهانگیر اول با تفاق دخترهایش در پاریس در صلیب سرخ فرانسه در بیمارستان خدمت میکرد و با وجود مسئولیت خطیری که در بیمارستان به عهده داشت هرگز علاقه اش نسبت به امر مبارک کم نمی شد و تا ممکن بود در جلسات حاضر و هر فرصتی را بدست می آورد حضور مبارک عریضه ای عرض میکرد و یا با احبای عزیز در نقاط دیگر مکاتبه مینمود در پایان جنگ نیت مسافرت به حضور حضرت عبدالبهاء را کرد ولی متأسفانه امور بسیاری در وطن مانع این کار شد.

دو سفر به حضور مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه مشرف شد. یکی هنگامیکه صعود حضرت عبدالبهاء هیكل مبارک ولی امر عزیز را بی اندازه اندوهگین ساخته بود آن خانم محترمه شاهد غم درونی آن مولای عزیز بود و در خدمت ایشان به



لیدی بلامفیلد ملقب به ستاره خانم

حیفا سفر کرد و البته این همراهی برای هیکل مبارک بسیار نافع بود.

حضور لیدی بلامفیلد در بیت مبارک باعث سرور و خوشی عائله مبارکه بود. در حیفا مشغول جمع آوری یادداشتهای خود گردید و نیز مقاله ای در شرح صعود، به نام صعود عبدالبهاء و رساله ای در تفصیل آیام اخیره بنگاشت. ۸ سال بعد که دوباره به شرف لقاء فائز گردید یادداشتهای خود را نوشت و برای چاپ فرستاد. بین این دو تشرّف آیامش را در ژنو گذراند و در آنجا بود که تصمیم گرفت تعالیم حضرت بهاءالله را به نحو جامع و مؤثر ابلاغ نماید. تأیید الهی شامل حالش شد و فعالیت تبلیغی را در آنسامان غیر مستقیم تحت عنوان (نهضتی برای صلح اعظم جهانی) شروع کرد و در جلسات هفتگی که در اقامتگاهش تشکیل میداد در حدود صد نفر را تحت این عنوان دعوت میکرد ناطقین را از اطراف و اکناف جهان برای صحبت این مطالب عالیّه دعوت مینمود. گرچه ناطقین به هیچ فرقه ای منسوب نبودند و مستمعین از نژادها و مذاهب مختلفه بودند ولی موضوع نطق در اطراف یکی از تعالیم حضرت بهاءالله دور میزد. لیدی بلامفیلد به عنوان ناظم جلسه موضوع را مطرح میکرد و گاهی از ناطقین بهائی دعوت میشد و غیر مستقیم امر را معرفی میکردند. برخی از حضار شائق شده در آخر جلسه با لیدی بلامفیلد وارد مذاکرات امری میگردیدند و ازمنشأ این تعالیم سؤال میکردند. بدین طریق بذر افشانی شروع شد و کم کم عدّه ای شیفته این آئین اعظم گردیدند و همچنین دیانت بهائی را به اعضای جامعه ملل که در ژنو تشکیل میشد و منظور اصلی او بود شناسانید به طوریکه جامعه ملل از محفل روحانی دعوت کرد که به عضویت آن جامعه درآید ولی آنها به این

شرط می‌پذیرفتند که به امور سیاسی دخالتی نداشته باشند و فقط در قسمتهای دیانتی و اخلاقی شرکت نمایند.

در سال ۱۹۲۰ بود که لیدی بلامفیلد در پایان دوره زیارت خود بوطن مراجعت کرد و ده سال بقیه عمرش را به خدمت و تبلیغ امرالله گذرانید. محافل تشکیل میداد. از میهمانان و زائرین ارض اقدس دعوت میکرد و کتاب چوزن های وی (The Chosen Highway) به معنی شاهراه منتخب را در آن مدت نوشت و تقاضای چاپش را نمود. مدت کسالتش طولانی نبود و در آخرین روز سال ۱۹۲۹ میلادی در سن ۸۰ سالگی در حالیکه روزهای آخر از خوردن و آشامیدن امتناع میورزید به ملکوت ابهی صعود نمود و ساعات آخر را به آرامی گذرانید و با روی بشاش از دنیا رفت.

کتاب و رسائی که از او باقیمانده مورد عنایت و تحسین هیکل مبارک حضرت ولی امرالله قرار گرفته است و اکنون قسمتی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که به افتخار آن مؤمنه مطمئنه شرف صدور یافته زیب این اوراق میگردد.

"ای خانم محترمه از برای تو و دختران محترمه ات نورانیت عالم ملکوت خواستم و علویت جهان لاهوت تا بخدا نزدیک شوید و مادون پروردگار را فراموش نمائید روحی روشن یابید و دلی مانند فضاء و آسمان درخشنده و تابان. امیدم چنانست که باین مقام اعلی برسید تخی بیفشانید که الی الابد برکت مستمر یابد و توده توده خرمن تشکیل دهد...". الی آخر بیانہ الاحلی

لیدی بلامفیلد خانمی بود شجاع و دلیر که در اوایل زندگی اشکالات و آلام زندگانی را با ایمان شکست ناپذیرش به خداوند متعال مرتفع نمود و آن خانم ملکوتی که روحانیت محضه از روی

منیرش نمایان بود چنان در لندن بخدمت مبارك می‌پرداخت و با وجد و سرور زائرین و میهمانان را بحضور مبارك معرفی میکرد که گویا از شدت شوق عوالم دیگری را سیر مینموده دختر لیدی بلامفید صفات عالیّه مادرش را بیان میدارد و مینویسد "او یکی از کنیزان و خادمینی بود که گوئی در تمام قرون و اعصار پیامبران الهی را در دوره خودشان شناخته بود در موقع خدمت در لندن جسماً و روحاً زیبا و شاد بود و تا آخرین روز حیات حالات صورت او که دائماً در تغییر بود هماهنگی روحانی او را ظاهر میکرد.

لباسهای او که کاملاً مطابق مد روز نبود شخصیت او را بدون اینکه عجیب و زننده باشد بخوبی نشان میداد، لباسهای بلند و گشاد وی او را بلندتر از قد طبیعی نشان میداد و همانطور که روح بلند و عالی داشت قدش نیز بلند بنظر میرسید رنگ آبی رنگ مطلوب او بود و روسری آبی رنگ را با لباس خاکستری و مشکی میپوشید هنگامیکه زائرین و میهمانان را بحضور مبارك معرفی میکرد اغلب فریاد میزد عالی نیست؟ عالی نیست؟ و با گفتن این جملات دستهای خود را برای تأکید حرکت میداد.

بعدها نیز هر وقت راجع به پیشرفت امرالله خبری به او میرسید همین جمله را تکرار میکرد آنهاست که این اظهار شادمانی را میشنیدند نمیتوانستند سرور قلبی او را احساس کنند در این موقع چشمان او نشان میداد که چقدر از فقدان احساسات دیگران ناراحت است.

بلی آن خادمه برازنده بارزترین صفاتش شادمانی و خوشحالی بود و تا آخرین دم حیات با این حالت دمساز بود و بمصداق لوح مبارك که بافتخارش نائل شده موفق گردید زیرا روحی داشت روشن و دلی مانند فضا و آسمان درخشنده و تابان.

## ۱۲ - میس\* آلمانو بلاک مهاجر و مبلّغه امرالله در آلمان

هنگامیکه جنگ اول جهانی شروع شد، آلمان یکی از خانمهای آمریکائی که برای اقامت در آلمان از تبعیت وطن خویش صرف نظر نموده بود در آلمان میزیست و در رنج و بلائیکه خواهران و برادران روحانی او را احاطه کرده بود شریک و سهیم بود مجبوراً در زیرزمینهای مرطوب ساکن گردید و گرسنگی خورد از سرما یخ زد و برای خدمت بامر حضرت بهاءالله روحی لاجبأ الفداء قیام عاشقانه نمود و از آنجائیکه در آن ایام پرابتلا احتیاج زیادی برای تأمین غذای روحانی احساس میشد بسیاری از شبها که در محافل تبلیغی شرکت میجست خوراک او و دوستانش فقط منحصر بگذای روحانی بود و بس زمانی که علم امرالله در امریک باهتزاز درآمد و عده ای از خانمهای برجسته و جانفشان بخدمت امر قیام نمودند لوح مبارک ذیل از حضرت عبدالبهاء به افتخار یکی از احببأ آمریکا نازل گردید.

“ راجع\*\* بدکتر فیشر مرقوم نموده بودید که از برای خود معینی یافته و بزودی به آلمان حرکت میکند بحقیقت باید گفت این امه مؤمنه موقنه محبوب ابهی میس آلمان نوبلاک برای این خدمت بسیار مناسب است شما در انتخاب مشارالیها بسیار کار خوبی کرده اید از هر جهت قابل پسند است اما در مورد توقف ایشان در آلمان هرچه ممکن است بیشتر بمانند، بهتر است یک نسخه از هر یک از الواحی که به زبان آلمانی ترجمه شود بارض اقدس ارسال دارید.” (ترجمه بیان مبارک)

\* Miss Alma knobloch

\*\* Phisher

آلما نوبلاک (نوبلاخ) صبیّه کارل نوبلاک و خواهر فانی نوبلاک

و پولین نوبلاک که آلمانی‌الصل و در کانادا میزیستند بود.

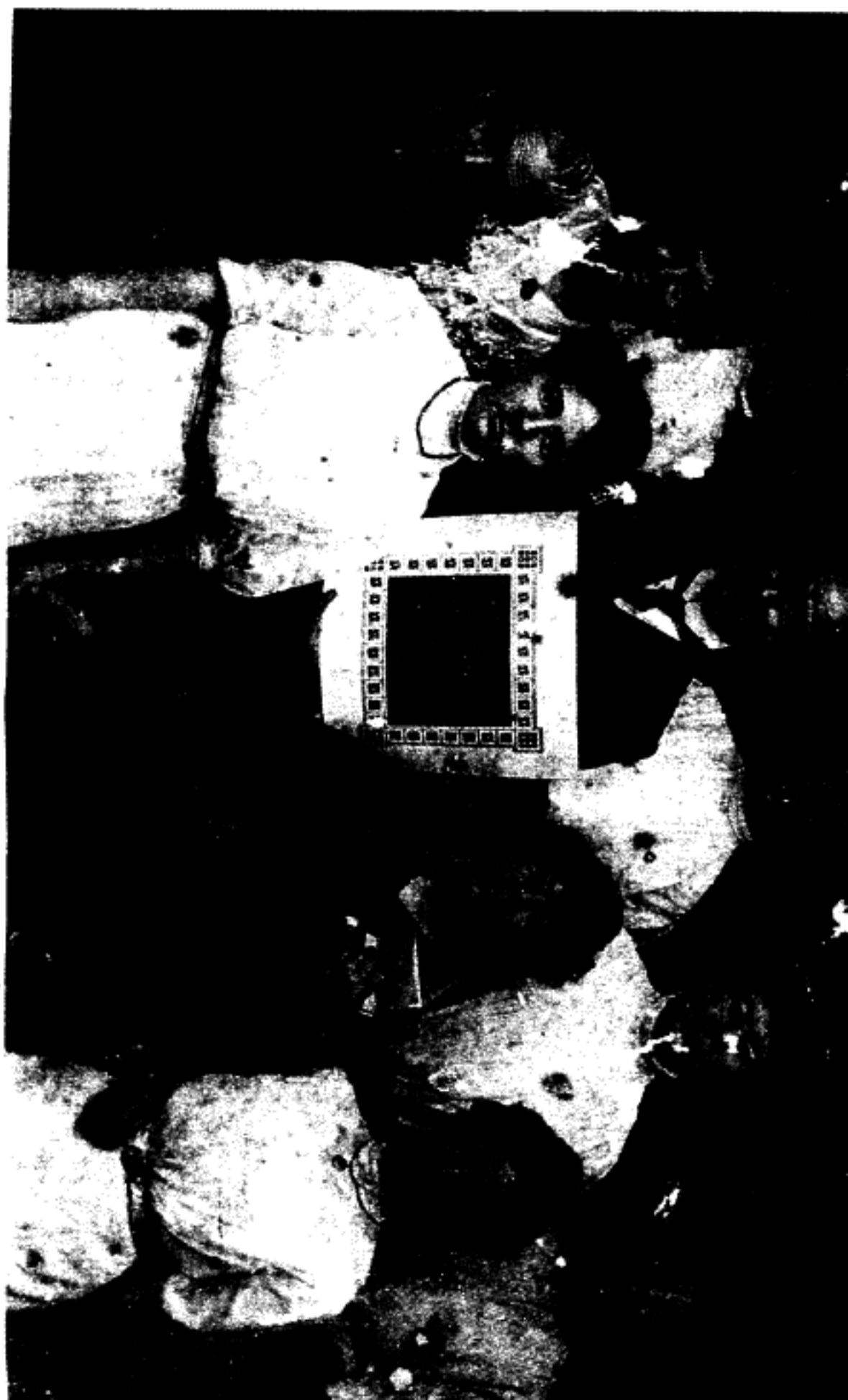
در سال ۱۹۰۲ میلادی بامر مبارک جمال اقدس ابهی آشنا شد و مساعی لانهایه خود را در تبلیغ امر الهی بدستور مبارک در آمریکا و کانادا بکار برد و از طرف حضرت عبدالبهاء روحی لعنایاته الفداء حامل بشارت ظهور حضرت بهاءالله برای آلمان گردید در سال ۱۹۰۷ بود که بصوب آلمان حرکت کرد و ابتداء پیام مبارک را لفظاً و لساناً ابلاغ میکرد تا آنکه باشتوتکارت رفت و منزل علاقمندان با سرور فراوان برای استماع اخبار جانبخش امرالله بروی او باز بود صبح و عصر اجتماعات بزرگی تشکیل میشد و پیام حضرت بهاءالله ابلاغ میگردد.

آلما در آنزمان شخصیت خود را فراموش کرده و با عشق و فداکاری لاینقطع بکار مشغول و مستمعین را شاد و در جلب رضای خاطر مولای حنون میکوشید بزودی بسیاری از جوانان اشتوتکارت و لایپزک و هامبورک و سایر شهرهای آلمان که آن نفس مقدس را ملاقات کرده بودند قیام کردند و با تشکیل محافل تبلیغی آنچه که از آثار الهی موجود بود مطالعه کردند و بسیاری از آنان بمکاتبه با اعضای بیت مبارک پرداختند بتدریج دیانت بهائی در قلوب آن نفوس ریشه دوانید و در اثر مساعی دائمی و مطالعات زیاد محافل روحانیه محلی در چندین شهر آلمان تشکیل گردید و هر یک از آنها با ترجمه آثاری که به انگلیسی در دست داشتند موفق به خدماتی گردیدند.

البته این موفقیت ها باسانی کسب نگردید و آن آلما بود که با صدای ملایم و طریقه پرمحبت و روش آرام خود با مادیات به مبارزه پرداخت تا علاقمندان را بسوی خود جلب کرد و آن تشنگان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



سبیل الهی را ماء حیات نوشانید هرکسی آن وجود برگزیده را مشاهده میکرد روح بهائیت را در او میدید و در موارد بحث به طوری ملایم صحبت میداشت که شنونده را شیفته خویش میساخت.

در زمان جنگ فداکاری بسیار نمود و قدرت عظیم دعاهايش بآن نفوس گرسنه ضعیف قوتی عظیم میداد قبل از آنکه مراجعت به آمریکا کند به اطریش و سوئیس و لندن و پاریس سفر کرد و با احبّاء الهی ملاقات نمود و پس از آن با یاران و فرزندان روحانی خود به مکاتبه میپرداخت و احبّای آلمان را چنان منجذب و مشتعل ساخت که آنها نیز با یاران دیگر اقالیم و انتشار مکاتبات و الواح و آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه شریک و سهیم گردیدند و تأثیر دعاهاى آلمان و برکات جمال اقدس ابهى تحقق یافت و در آلمان محافل روحانیّه کلاسهای درس اخلاق تشکیل گردید و در قرب اسلینگن (Esslingen) بر فراز تپه‌ای بنائی بمنظور مدرسهٔ تابستانه و مرکز اجتماع ساخته شد و یاران از دور و نزدیک برای ملاقات بدان نقطه روی آوردند و چه روز بزرگی بود یومی که مدل مشرق الانکار فعلی شیکاگو را در یکی از محافل برای اولین بار نشان دادند و آن شیفتگان الهی با خوشی و شادمانی بی‌نظیر قرین گردیدند.

میس آلمان در صحبت و بیان دارای جاذبه و مغناطیسی عجیب بود هرگز فرصتی را از دست نمیداد و در هیچ جوابی هم عاجز نمیشد بدعا و مناجات بدرگاه الهی اهمّیت فوق العاده میداد اساس اخوت در اثر ادعیه و کوشش او در آلمان مستحکم گردید و با تشکیل کنسرتها و مجامعی در سالنهای عمومی بشارت ظهور امرمبارک را باطلاع عموم میرسانید و مقصد عالی این امر را آن ناطق زبردست برای نفوس مختلفه بیان و روشن مینمود.



میس آما نوبلاک مهاجر و مبلّغہ امرالّٰہ در آلمان  
آما قبل از مسافرت حضرت غصن اعظم بالمان رفته و قلوب  
صافیہ را برای عشق و علاقه به هیکل مبارک حاضر ساخته بود و  
چون وجود اقدسش به آلمان نزول اجلال فرمود احبّای جانفشان کہ  
به ید آمای عزیز تربیت روحانی یافته بودند با عشق فراوان سر

در قدومش نهادند و خدمات ذیقیمت آلمای خدوم مورد رضای مبارک واقع گردید. هیکل مبارک در لوحی خطاب بمستر و میسز دریفوس میفرمایند:

"در پاریس بمانید و مقاومت نقض اعداء کنید... ملاحظه نمائید میس نوبلاک چون در عهد و میثاق نهایت ثبوت داشت در آلمانیا چگونه موفق شد."

و همچنین در بیانات شفاهیّه مکرّر میفرمودند "آلمان دنیا را بزلزله انداخت و فتوحات عظیمه کرد ولی ما آلمان را بوسیلهٔ یک دختر کوچک اندام فتح نمودیم."

آما در مراجعت بآمریکا تبعیت کشور خود را بازیافت و در آنجا نیز بخدمات امریّه مشغول بود تا آنکه در سال ۱۹۴۲ میلادی در سنّ هشتاد سالگی به ملکوت ابهی شتافت و آن سرباز فداکار بحضور مولای عزیزش در عالم بالا بار یافت. گرچه حکومت جدید آلمان از فعالیت و پیشرفت تشکیلات دیانت بهائی ممانعت بعمل آورد و آثار و کتب و اماکن را مصادره نمود محافل روحانیّه از هم گسیخت لّا بذری که کشته شد هرگز نابود نخواهد شد هنگامیکه مزاحمت خاتمه یافت احبّای الهی تحت سرپرستی حضرت ولی مقدس امرالله از نو قیام کردند و در بوتّه امتحان پاکی خود را بعالمیان نشان دادند و امرالله در آلمان استقرار یافت و به امر مبارک یکی از بزرگترین کنفرانسهای عالم امر در فرانکفورت تشکیل شد و منجر به ساختمان مشرق الانکار در آن اقلیم گردید خاطرات آلمای عزیز با آن همه مصائب که تحمّل نمود در قلوب یاران آلمان و نونهالان آن سامان و فرزندان آینده باقی و برقرار خواهد ماند و صفات فداکارانه و خاضعانهٔ او هرگز از قلوب محو نخواهد شد.

## ۱۴ - میسیز\* ماری رول ملقب به مادر رول

هنگامیکه هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء بفیلا دلفیا تشریف بردند در منزل یکی از اماء الرحمن نزول اجلال فرمودند که سالها بود منزلش مأمن احباء و دوستان و مرکز تجّمع یاران رحمن بود از ایمان و ایقان آن خانم فداکار و از اعمال نیکش خرسند گردیدند چنانچه اغلب میفرمودند که خانه رول خانه بهائی است.

او چنان با انجذاب و اشتعال بخدمت هیکل مبارک پرداخت که عنایات لاتحصای مولایش نسبت باو مورد غبطه دوستان گردید محبوب همه بود و همه او را مادر رول خطاب میکردند و از لسان مبارک هم بهمین نام نامیده میشد و چون در ۱۷ اکتبر ۱۹۴۲ میلادی بعالم بالا صعود نمود حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه تلگرافی فرمودند باین مضمون:

" از صعود مادر عزیز متأثرم خدماتش فراموش نشدنی است بمقام مهاجر جاودان امرالله ارتقاء یافت نزول برکات لاتحصی از برای مشارالیه در افق ابهی سائلم از همدردی صمیمانه خودم شما را اطمینان میدهم. " (ترجمه و مفاد بیان مبارک)

در سال ۱۹۰۰ میلادی ماری رول که خانمی بود ۴۱ ساله و روئی داشت نورانی و نفسی مسیحائی شوهر عزیزش را پس از یک کسالت ممتد از دست داد و با داشتن شش فرزند با مشکلات بیحدی مواجه گردید لیکن از آنجائیکه متشبّث به انجیل و کلیسا بود با

---

\* Mary J. R evell

ایمان به خداوند و معتقدات قلبی خویش با شکیبائی دشواریها را تحمل کرد تا آنکه روزی بوسیله خواهرش پیامی ملکوتی دریافت نمود و پس از تفحص و تجسس دانست و عود انجیل تحقق یافته و مظهر ظهور را شناخت پس از آن بزیارت الواح پرداخت و بیانی را زیارت نمود که میفرماید:

”رفتن بصوب ملکوت سهل و آسانست ولی ثابت ماندن و مستقیم بودن بس مشکل و دشوار.“ (ترجمه و مفاد بیان مبارک)

با زیارت این بیان در بحر تفکر فرو رفت و با خداوند بی انباز برآز و نیاز پرداخت تا آنکه در دل یکشب تار ضمن نیاز بسوی پروردگار نوری تابان در مقابل چشمش عیان گردید که احساس کرد این نور الهی و جلوه یزدانی است سه مرتبه این موضوع تکرار شد و بیشتر باعث هیجانات قلبی و علو روح او گردید اطفالش هم همگی از آن مائده آسمانی مرزوق و قلبشان به نور ایمان منور گردید ناگهان خانه اش بروی همه باز شد و دوستان کلیسائیش را خبر کرد و منزلش را مأمن دوستان و محلّ امید دل شکستگان گردانید هرکس مشکلی داشت به نزد او میرفت و نصائح مشفقانه اش را بگوش جان شنید حرارت محبتش چنان بود که همه را مجذوب خویش کرده بود و او را دوست داشته چون مادری بود مهربان رقیق القلب و ثابت بامرالله و شجاع و فدائی دوستان. او ثروتی نداشت لیکن محبت سرشارش مشام جان اهل امکان را معطر میکرد و خانمهای مبلغین و متقدمین امریکا چون میسزماکسول و میس مارثاروٹ و میسز کهلر چنان مجذوب مغناطیس محبتش بودند که او را چون برگزیده ای دانسته و به ذکر اعمال خیرش میپرداختند ایزابل بریتنگهام سه سال قبل از صعودش را با رول ها



میسز ماری رول ملقب به مادر رول

گذرانید و الیزابت استوارت پس از دوازده سال که در ایران بود بمنزل او رفت و در آنجا بملکوت ابهی صعود کرد و همچنین دکتر مودی و خدمات برازنده دیگر مدّتی را با آنها گذراندند منزلش را مرکز ملاقات احبّاء و کلاسهای درس تبلیغ و ضیافت و جشنها قرار داده بود و احبّاء همچون يك مرکز بهائی از برای توزیع کتب امری استفاده مینمودند تا آنکه حضرت عبدالبهاء در لوحی بافتخارش بیانی به این مضمون فرمودند:

"از خداوند یکتا رجا دارم که این امه موقنه محبوب ملکوت ابهی گردد و از لحاظ دانش و بینش ممتاز در بین اهل ارض و سماء." (ترجمه و مفاد بیان مبارک)

پس از آن دیگر مادر رول روحی بود مجسم و در حقیقت این بیان مبارک جمال اقدس ابهی جلّ ذکره الاعلی که بافتخار یکی از اماء الرحمن فرموده اند:

"قسم\* بجان دوست که اگر پیراهن یوسفی ببویی و بمصر دوستی خدائی درآئی مادر همه مقربین شوی." در حقّ وی صدق میکرد چون عاشقی دلباخته خود را فدای امر محبوب عالمیان ساخت و مادر مؤمنین گردید و او مادر همه بود و همه برای رفع مشکلات باو پناه میبردند حرارت محبّت او بنوع بشر بقدری زیاد بود که همه در گردش جمع میشدند و در عین حال هم موقّق بتبلیغ نفوس میگردید.

\* این قسمت از لوحی استخراج شده که مطلعش اینست "بنام مهربان خدای بخشنده ای مادر نوشته تو را به زبان پارسی مینویسم... قسم به جان دوست" الی آخر بیانہ الاحلی.





از چپ به راست ۱ - ماری جی رول ۲ - اتل سی رول ۳ - جسی ای رول

هنگامیکه برای تأسیس بنیان مشرق الانکار به ویلمت رفته بود بخاطر آورد که یکی از احبّای ایرانی ضمن نامه‌ای درخواست نموده که مادر رول از قبل او دامن مبارک را لمس کند در همان وقت از خداوند رجاء کرد که به این امر موّفق شود پس منتظر بایستاد و آهسته مناجاتی را زیر لب تلاوت کرد ناگاه مشاهده نمود هیکل مبارک از میان جمع به سوی وی آمدند و او بانجام آرزوی برادر روحانیش که در اقصی نقاط ایران بود توفیق یافت گاهی دوستان و احبّاء از او میخواستند که بهترین خاطرات حیات خود را باز گوید يك روز چنین حکایت کرد: " پس از آنکه يك هفته در نیویورک در حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بودم و در جلساتی که تشکیل میشد شرکت داشتم و از اصفاء بیانات مبارک لذّت می‌بردم خداحافظی کرده و باتّفاق دخترم بسمت ایستگاه راه آهن روان شدم ولی قلباً آزرده خاطر بودم چون نتوانستم آنطوری که آرزوی دل و جانم بود به مولایم نزدیک شوم و با او تماس بگیرم بالأخره در ایستگاه متوجّه شدم که دخترم کیف دستی خود را فراموش کرده در مراجعت دیدیم انجمنی برپا است و جمعی نشسته‌اند هیکل مبارک در صدر مجلس جلوس فرموده دو محلّ در طرفین کرسی ایشان خالی است حضرت عبدالبهاء ما را بنشستن دعوت فرمودند. من در قلبم احساس سروری کردم که هرگز وصف آن نتوانم خداوندا با نبودن جا و آنهمه جمعیت چگونه مدّتی آن دو صندلی خالی بود بهیکل مبارکش نزدیک شدم و از مواهبش بهره فراوان بردم و در آخر جلسه هم تسبیحی عنایت فرمودند که بهر يك از احبّاء يك مهره بدهم و اینهم کیفیتی داشت بس شیرین که هرگز فراموش نمیکنم.

صعود مبارك حضرت مولی الوری واقع گردیده بود و حضرت ولیّ امر نازنین بر کرسی ولایت جلوس فرموده بودند نقشه‌ها طرح میفرمودند و فرمان تبلیغی مرکز میثاق را مورد اجراء قرار میدادند مادر رول در آنزمان زنی بود سالخورده که هیکل مبارك او را امر به مهاجرت بنقطه بکری فرمودند بدون درنگ باتفاق دو دخترش باوجود ضعف و کهولت بشهر آردن (Ardon) مهاجرت نمود و با وجود کبر سنّ روش همیشگی خود را ادامه داد و بتبلیغ نفوس پرداخت و در ۱۷ اکتبر ۱۹۴۲ میلادی که موفّق شده بود سه نفر را در ظلّ امرالله درآورد اولین جمعیت بهائی را تشکیل داد و در همان روز در ساعت سه بعد از ظهر احساس نمود که وظائفش را در این جهان به اتمام رسانیده سپس لوح مبارکی را به خاطر آورد که خطاب به یکی از احبّاء فرموده بود:

" وقتیکه از تو چیزی باقی نمانده نه فکری و نه ذکری نه صدائی و نه ندائی فقط بگو یا بهاءالابهی . " (مضمون بیان مبارك)  
 پس جمله یا بهاءالابهی را بر زبان آورد و در سنّ ۸۴ سالگی به ملکوت ابهی شتافت و خدمات ۴۲ ساله اش خاتمه یافت جمعیت بهائی بر گردش حلقه زدند و دعاها خواندند و هر يك از مصدّقین چیزی گفت و بیانی کرد و احساساتی که حاکی از درد و الم از دوری مادر روحانی خود بود بیان میداشت یکی میگفت يك روز با او برای من خاطره ابدیت را در طول حیاتم بجای گذاشت دوّمی میگفت او شخصی بود که باید قطعات عالم را طی کرده تا شبه او را یافت سوّمی اظهار داشت که گرانبهاترین گنج حیات من محبتی است که باو دارم بلی او گنجی بود گرانبها که با وجود ضعف و ناتوانی همیشه شاکر بود و میگفت خداوند بمن اینقدر لطف و

عنایت عطا فرموده که قدرت ثنای او را ندارم محفل تذکر شایسته ای برپا گردید و دوستان هر يك ثنایش گفتند و صفاتش را ذکر کردند و برخی او را ملائکه ای دانستند که به عالم بالا پرواز کرده و عده دیگر از گللهائی که بر مزارش خواهند گذارد و یا پولیکه بنام او بصندوق خواهند پرداخت صحبت میکردند.

بالآخره مادر رول مقام حقیقی خود را یافت و حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه آنهمه لطف و عنایت را در حقش بیان فرمودند. جسی رول (Jessie Revell) و اتل رول (Ethel Revell) دخترانی هستند که بید مبارکش تربیت یافته و در ارض اقدس به خدمات بیت العدل اعظم و احباء الهی مشغول اند و نمونه ای از رفتار مادر عزیز در این عالم هستند.\*

---

\*متأسفانه در این سنه اخیر جسی رول به ملکوت ابهی صعود نمود و دوره خدماتش در عالم خاکی پایان پذیرفت. (مؤلف)  
 اتل رول نیز در سنوات اخیره صعود نموده است. (ناشر)

## ۱۵- گلسرخ بیگم ملقب به فائزه خانم

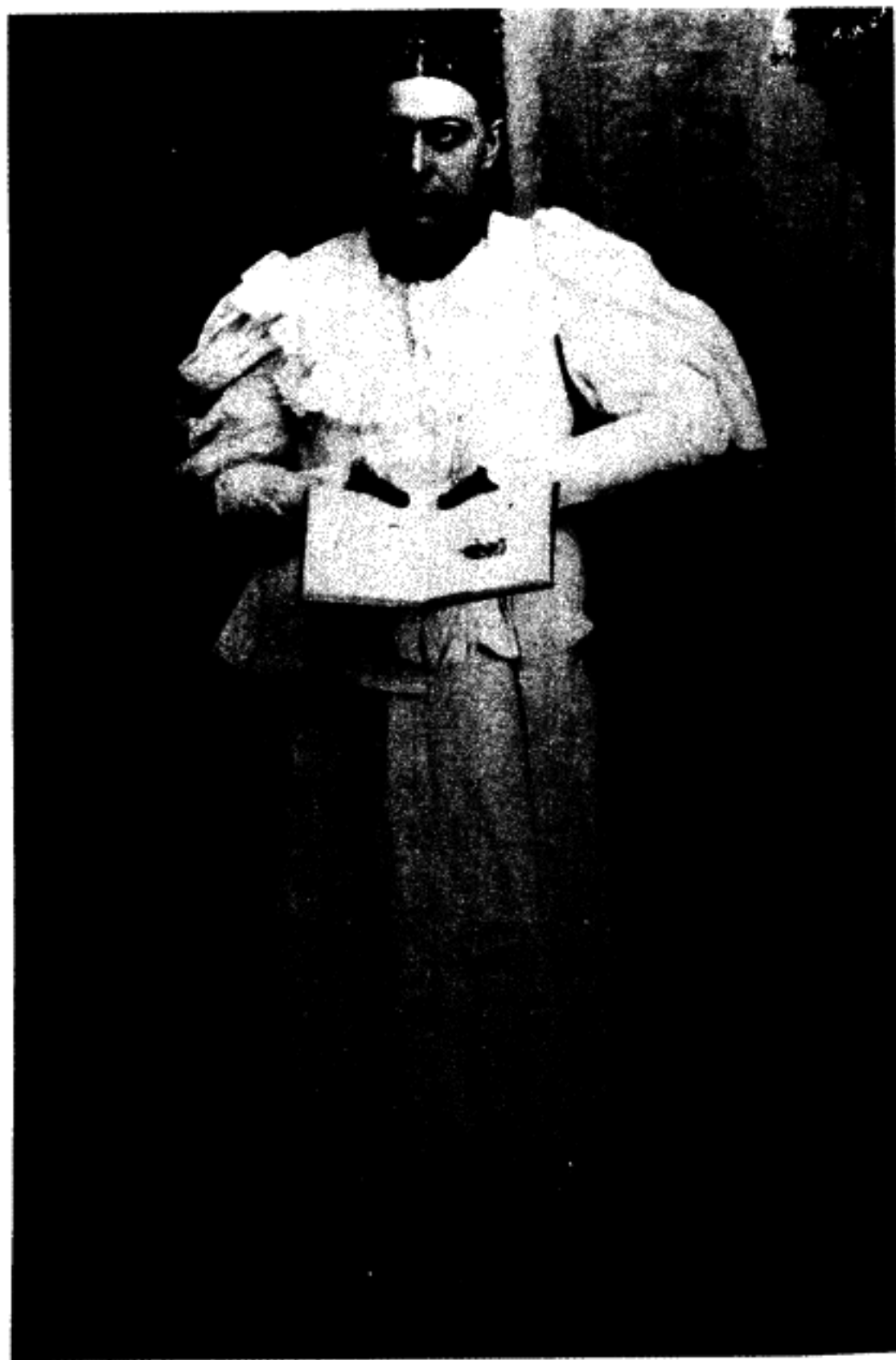
در طهران سر قبرستان باغ فردوس خانمی بلند قد در حالیکه چادر سیاه بر سر و به اتفاق خواهرزاده سیزده ساله و مستخدمه‌اش که کتب امری را در زیر چادر خویش پنهان ساخته بود از محفل به منزل مراجعت میکردند یکی از معاندین که از دیرگاه آرزوی قطعه کرده آن زن شیردل و دلاور را داشت صدای طفلی را شنید که میگفت فائزه خانم به من کمک کنید این بچه‌ها مرا کشتند چون آن خانم مهربان به سمت اطفال رفت دشمن سنگدل هم او را شناخت و از فرصت استفاده نمود یاران خونخوار خویش را فرا خواند و جمع او باش که صدای او را شنیدند که میگفت فاطمه زهرای بهائیان را بکشید هر يك با سلاحی که به دستشان رسید از چوب و سنگ و ساطور و غیره به سمت او هجوم کردند او چون خود را در بند دید اشاره بخوهرزاده و مستخدمه خویش نمود که خود را نجات دهند و سعی کرد که خود را نزدیک منزل رساند در حالیکه زیر پای اعداء کشیده میشد و هر يك زخمی بر او وارد میکردند به جلو رانده میشد.

الفتیه دختر سیزده ساله گریه کنان به سمت خانه نایب محلّ به نام نایب حسین دوید که به واسطه محبت‌هایی که از فائزه خانم میدید همیشه یار و مددکار احباء بود به کمک مادر نایب که الفتیه نماز او را قطع کرد آن مرد قوی را یافتند او با چماق سر نقره اشرار را متفرّق ساخته و جسد نیمه جان فائزه خانم را از زیر پای دشمنان بیرون کشید و خانه‌اش را غارت و آتش سوزی که در صددش

بودند نجات بخشید فائزه خانم به واسطه شکستگی استخوان مدت چهار ماه بستری بود و بعداً از نعمت بینائی چشمی که از ضرت اعداء خونین و مجروح شده بود محروم گردید و همواره به خواهر زاده اش متذکر میشد که تو مرا از موهبت شهادت محروم نمودی و در اثر آن صدمات بود که این کلمات درّیات از فم مطهر حضرت من اراده الله نازل گردید:

” فی الحقیقه در سبیل محبوب آفاق بلایا و محن مالا یطاق دیدی و زحمات شدید کشیدی جسم ضعیف ضرب شدید دید و بنیه ضعیف حمل ثقیل نمود ولی باید ممنون باشید شما ملاحظه مینمائید که این مسجون دمی نیاساید و راحتی نیابد و نفسی بر نیارد مگر آنکه دریای بلا موج زند با وجود این الحمدالله در نهایت روح و ریحانم و سرور و حبور بی پایان ... ” الی آخر بیانہ الاحلی

گلسرخ بیگم دختر باکفایت و درایتی بود که با پدر صد ساله اش آقا میرزا محمد حسین که از سادات امامی و در عهد خود از علمای ممتاز بود در اصفهان ایام میگذرانید آن مرد پاکدل که محبت طلعت اعلی در قلبش جای داشت و هنگام جوانی جزو علمائی بود که به حضور حضرت اعلی در منزل امام جمعه مشرف شده بود به دختر خویش گفت (من خدمت آن بزرگوار رسیده ام جوانی دیدم دارای قیافه ای نورانی با سرعت قلم و علم خداداد دوازده مسئله از حضرتش سؤال کردم اغلب را جواب فرمود و بعضی را به سکوت گذرانید ولیکن من معتقدم اوست قائم موعود من از لعن و طعن به پیروانش بیزارم و از شهادت نورین نیرین در عذاب) آری آن مرد خدای که حضرت ربّ اعلی را شناخته بود و از ترس اعداء ایمانش را کتمان میکرد پس از شهادت آن دونفس مقدّس يك شبانه روز آرام



گلسرخ بیگم ملقب به فائزه خانم  
در لباسی که حضرت ورقه علیا به او عنایت کردند

نگرفت و قرار نداشت و مرتب تکرار میکرد (دو رکن اعظم را شهید کردند).

گلسرخ بیگم به عقد پسر عمویش آسید صادق درآمد بود و شوهر که در نقاشی جلد کتب و قلم زنی مهارت به سزائی داشت به طهران عزیمت کرد و همسر خویش را نزد خود میخواند پدر سالخورده در خلوت خطاب به دختر چنین گفت (آیا نمیخواهی به طهران بروی و از اسرار حق آگاه شوی؟ قائمی که در انتظارش هستی همان جوان شیرازی بود که او را زیارت کردم حال که میگویند رجعت حسینی شده و من دستم از همه جا کوتاه است همتی بنما و تحقیق بعمل آور و مرا نیز آگاه ساز) دختر به پدرش قول موافق داد و چون آن مرد پس از مدت کمی در سن ۱۱۴ سالگی به عالم بالا رفت دختر به طهران آمد و پس از تحقیق به وسیله برادر مؤمنش تصدیق امر مبارک کرد و چون داستان پدر را به حضور مبارک معروض داشت فرمودند که آقا میرزا محمد حسین قلباً مؤمن بوده و آمرزیده شده.

گلسرخ بیگم در خانواده مجتهدین و علماء پرورش یافته بود و در دین اسلام و معتقدات اسلامی بسیار متمسک بود هنگامیکه به شرف ایمان مشرف گردید چون کره نار درخشیدن آغاز نمود و چنانچه خود در مجموعه داستان زندگانی خویش نگاشته در (دوره جاهلیت تکبری فوق العاده داشتم مثل اینکه خداوند هیچ بنده‌ای را جز من نیافریده و از شدت تکبر به هیچ کس سلام و تواضع نمی‌کردم ولو آنکه شوهر باشد) لیکن هنگامیکه قلبش به نور ایمان منور گردید خلق جدید شد و زندگانی گذشته‌اش تغییر کلی یافت در مطالعه الواح و آیات مبارکه و معاونت احباب و خدمت آنان آنی



فراغت نداشت گوهر گرانبھائی را یافته بود میخواست در طبق اخلاص تقدیم شوهر کند لیکن او قبول نمیکرد و شرعاً معاشرت با زنی که از دین خود خارج شده بود حرام میدانست و از زندگانی با او در حذر بود.

آن خانم مؤمنه مبلغین را دعوت میکرد و با او مقابله میکردند لیکن هیچ کس نمیتوانست آن همه بغض را از دل پرکینش خارج سازد و همچنان کینه همسرش را در دل داشت و او را رنج میداد در عوض آن خانم در کمال محبت و خضوع و خشوع رفتار مینمود حتی یکبار که از شدت غضب دستش را به سمت او بلند کرد خانم غیور که قبلاً هرگز به چنین خفتی حاضر نمیشد دست او را بوسید و گفت خداوند چنین دستور فرموده که دست قاتل را ببوسید این رفتار در شوهر مؤثر افتاد و او را به تفکر واداشت و آن شب در خواب مرغ زیبائی با منقاری بلند را دید که بر لب بام نشسته و این آیه قرآن را تلاوت میکند:

”الم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لاتعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين و ان اعبدوني هذا صراط مستقيم“ (سوره ۲۶، آیه ۱-۶۰)  
 آسید صادق بیدار شد و پس از خواب مجدداً این رویا سه بار تکرار گردید پس بر تعجبش افزود و با مهربانی بی سابقه ای همسر خویش را پیش خود خواند و عریضه ای را نوشته در صندوق گذارد و کاغذ سفید\* را به همسرش داد که بحضور حضرت عبدالجبار، بفرستد چون جواب مبارك مطابق سؤال واصل گردید از دل و

---

\* برای اطلاع بیشتر به کتاب درج لئالی هدایت جلد دوم مراجعه شود.

جان مؤمن شد و از قرینه رنجدیده اش پوزش اعمال گذشته طلبید و خدمات او را به دل و جان قبول نمود و او را در راه تبلیغ و خدمت امرالله آزاد گذارد و از لسان حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه به این بیانات مفتخر گردید:

"... تا به حال چنین واقع نشده که نفسی در مقام امتحان از بنده ای از بندگان چیزی طلبد و سئوالی نماید و جواب بشنود اما این عبد نظر به زحمات ضجیع آن جناب و همت بلندش در خدمت مسجونین و اسراء و شماتت اعداء و تحملش از انواع بلاها به سئوالات تو جواب دادم..." الی آخر بیانہ الاحلی

پس از آن بود که زوج مؤمن و مخلص در بحبوحه نقض که احباب از تشرّف محروم بودند از راه مگه و بادکوبه به محضر مبارک شتافتند و مورد عنایات واقع شدند و گل سرخ بیگم ملقب به فائزه خانم از لسان مبارک گردید.

از آنجائیکه طبع شعر داشت و اشعارش را به حضور مبارک فرستاد ایشان پس از عنایات فوق العاده فرمودند:

"اشعار ترا ملاحظه کردم بسیار خوب بود ولی نشر نفحات الله از شعر گفتن بهتر است واعلاء کلمة الله خوشتر..." الی آخر بیانہ الاحلی.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح به افتخار فائزه خانم این بیانات عالیات را میفرمایند:

"ای فائزه ای راضیه از قرار معلوم محقق و مثبت گردید که در نزول بلا و شدت اذیت و جفا و ضرب چماق اعدا و تازیانه اهل بغضاء صبوری و حمل غیوری و شکور پس حال در سبیل الهی از هر جهت امتحان دیدی و ثابت و راسخ ماندی و این مشقت

و محبت سبب قربیت درگاه الهی گردید لهذا به خطّ خود بتو نامه نگارم. شکر کن خدا را که چنین ضربی شدید یافتی و بچنین بلائی جدید افتادی و در کمال استقامت چوب و چماق و گرز و دگنک را مقاومت نمودی این چوب نبود توپ نبود آشوب نبود رحمت بود عنایت بود موهبت بود زیرا در سبیل حضرت احدیت بود راه حقّ را از این جام سرشار بسیار باید سرمست شد قدح بدست گشت می پرست شد از باده انگوری هر گورخری نشئه ای یابد ولی اگر نفسی از این صهبای وفاء خوشی و شادمانی یابد کاری کرده است جناب آقا سید صادق را تحیت این مشتاق ابلاغ دار اگر وقتی از این جام نصیب یابد از حالا نوش جان باد و البهاء علیک ع

این بیانات احلی با آن جملات شیرین و زیبا مصائب فائزه خانم را در راه جمال اقدس الهی نشان میدهد و بشارت صدماتی نیز به آسید صادق فرمودند که آن هم تحقق یافت و دچار شتم و ضرب اعداء شد.

ولی آن زوج مؤمن را اشتعال افزوده گردید و بیشتر قائم به خدمت گردیدند فائزه خانم یکبار هم به اتفاق جناب ابن ابهر به حضور مبارک شتافت و هنگام مراجعت در خدمات امریه سعی وافر مبذول داشت بشهرهای ایران مسافرت کرد و اعلاء کلمة الله نمود چندین بار قصد جانش کردند ولی اراده الهی چنین نبود هنگام گرفتاری احبّاء بحضور شاه عریضه داد و با عده ای از خانها از هیئت حاکمه دادخواهی کرد او بحضور رجال مملکت پذیرفته شد و با وسائل مختلفه دفع شرّ او باش نمود و از حضور مبارک تشویق و تمجید گردید با خانهای اشراف معاشرت میکرد و بعضی از ایشان را به حقیقت نزدیک و به امرالله مؤمن ساخت.

فائزه خانم درس تبلیغ میداد و به تشکیل جلسات میپرداخت بکمک مسجونین میرفت در گرفتاری ابن ابهر بنام خواهر بخدمتش پرداخت و در آزادی او از حبس نایب السلطنه سهم به سزائی داشت.

هنگام خرید و ساختمان مشرق‌الاذکار عشق‌آباد خانه و اثاث را فروخت و هدیه به مشرق‌الاذکار کرد و مفتخر بلوح مبارکی گردید که خطاب به شوهرش فرمودند "... مبادا گمان کنی که طرفه العینی از خاطر روی بلکه دائماً در قلب حاضری ... امة‌الله المنجذبه ورقه موقنه فائزه را تحیت ابلاغ دار در خصوص بیع خانه و صرف مشرق‌الاذکار فی‌الحقیقه همت فائزه نمودید و در درگاه احدیت یقین است که مقبول و مرغوب و محبوب گردید بسیار این عمل مبرور سبب سرور گردید که اماء‌الرحمن چنین جانفشانند و در انفاق مال و جان از جمله فداکاران ... " الی آخر بیان‌ه الاحلی .

خدمات و جانفشانیهای آن خادمه امرالله پس از مرگ شوهر پانزده سال ادامه داشت و با آنکه رو بضعف و پیری میرفت از خدمات عاشقانه غفلت نمیکرد و به تبلیغ نفوس و خدمت یار و اغیار میپرداخت چه بسا اطفال را بجای طفل خویش به تحصیل واداشت و چه مواهب و عنایاتی از مولای عزیزش دریافت نمود و چون اشعار و قصائدش بحضور انور میرسید عنایات بیشتری در حقش نازل میگشت خدمات عاشقانه اش مورد رضای الهی بود و در الواح متعددی که داشت او را میستودند و میفرمودند امة‌الله فائزه فی‌الحقیقه بر عهد و میثاق ثابت است بلی هنگامیکه جمال بروجردی در طهران میزیست فائزه خانم از دوستان او بود و قبل از نقض در هر کار با او شور مینمود ولی هنگامیکه علم نقض بلند کرد فائزه خانم چون زر خالص از بوتۀ امتحان رخ بنمود و در

نوشتجاتش او را بنام پیر گفتار ذکر کرد و از او دوری جست.

از اعمال ناقضین میثاق هم در رنج بود و در کمال ایمان و ایقان متمسک بعهد و میثاق هنگامیکه در سن ۷۴ سالگی در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در طهران صعود کرد در نهایت ایمان بود و آن شب را تا صبح به تلاوت الواح و مناجات گذرانید به حدیکه مستمعین را دچار حیرت ساخت و او افتخار این را داشت که از جمال اقدس ابهی و سرکار آقا و حضرت غصن ممتاز الواحی متعدّد داشته باشد فائزه خانم دو خواهرزاده خویش را که در اواخر بواسطه فوت والدین نزد او بودند با روح قوی امری تربیت نمود الفتیه خانم خواهر کوچکتر را به عقد برادرزاده شوهر خویش\* درآورد که به خدمات امریه موفّق است و خواهر دیگر نوظهور خانم را برای خدمت فاضل\*\* شیرازی که در امر مقام ارجمندی داشت انتخاب کرد و آن دختر مؤمنه موقنه اقتران با جناب فاضل را پذیرفت و تا آخر حیاتش در خدمات تبلیغی و امری موفّق بود و باوجود پیش آمدن امتحانات الهیه که ضربه بزرگی برای او بود با حسن خاتمه از جهان رفت و خدمات بی‌شائبه و رنجهای زندگانی گذشته‌اش خاتمه پذیرفت اکنون در بین ما کسانی هستند که از فرزندان روحانی آن مؤمنه مخلصه میباشند و زحمات او را در تعلیم و تبلیغ بخاطر دارند نوظهور خانم هم از حضور حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله دارای الواح مختلف است که او را تشویق به خدمت می‌نمایند و از خدماتش تمجید می‌فرمایند.

\* میرزا خلیل خان مهربان.

\*\* جناب آقا شیخ ابراهیم از علمای بزرگ اسلام بوده و از لسان حضرت عبدالبهاء ملقب به فاضل شیرازی گردید.

## ۱۶- عصمت خانم ملقب به طائره

در طهران در خانه مهر علیخان نائب نسقچی باشی زنجانى در سالهای اخیر حیات جمال اقدس ابهی زنى در حبس شوهر اغلب اوقات را میگذرانید و در بند دشمن دل به جمال لایزالى آن معبود یکتا خوش داشته بود و با او راز و نیاز میکرد.

روزها میگذشت و طائره آن طیر خوش سخن که سه اولاد هم داشت در حبس شوهر بسر میبرد و یا مورد ضرب همسر ظالم که دشمن سرسخت احبّاء الهی بود و از هیچ زجرى نسبت بآنان فروگذار نمیکرد قرار میگرفت او میخواست که آن مؤمنه موقنه به سب و لعن مولای عزیزش پردازد و از دیانت بهائی تبرّی کند ولی آن زن شجاع که دارای ملاحظت جوانی و طبیعی نیکو و بیانی پرحلاوت بود در حبس اشعار نغز میسرود و در وصف مولای عزیزش غزلها انشاء مینمود شوی بدطینت برای اجرای منظور خود به وسائل مختلفه متشبّث شد و حتّی قصد کشتن او را نمود ولی موفق نگردید مکرّر او را آزاد مینمود و هنگام خلاصی که چند روزی بیش بطول نمیانجامید از نو بحشر و نشر با احبّاء قیام میکرد و زبان به تبلیغ امرالله میگشود چنانچه برادر را که دو سال از وی کوچکتر بود به شرف ایمان نائل گردانید و با آن آتشی که در دل افروخته داشت با بیان شیرینش همه را مفتون خویش میگردانید بالأخره شوهرش از این جهان رفت و آن مؤمنه موقنه از سنّ سی و یک سالگی زندگی نوینی را با برادر مؤمنش شروع کرد.

در سال ۱۲۸۲ قمری در خانواده میرزا اسمعیل خان مستوفی



### عصمت خانم ملقب به طائره

از اهل آشتیان دختری به وجود آمد که نامش را عصمت گذاردند مادر او حبیبه خانم دختر حکیم سیمای اصفهانی بود که مردی دانشمند و طبیب و دارای طبیعی نیکو بود که به دختر خویش هم از این نعمت خدادادی بهره کافی داده بود عصمت بدون آنکه خود بداند پدر بزرگی داشت فاضل که مؤمن بحضرت اعلی و جمال اقدس ابهی بود و دانی او ابوالبرکات هم به این امر اعظم مؤمن گردید و چون پدر عصمت هنگامیکه هفت ساله و برادرش پنجساله بود از این جهان رفت تحت سرپرستی پدر بزرگش به سن رشد رسید آن بزرگوار عصمت را بسیار عزیز میداشت و دائیش ابوالبرکات برای او معلم سرخانه آورد و سواد فارسی و مقداری عربی را فرا گرفت کم کم قریحه

شعری نیز در او قوت گرفت و اشعاری نغز سرود و طائره تخلص نمود پس از چندی پدربزرگش صعود کرد و چون به سن سیزده سالگی رسید حبیبه خانم دختر را به عقد مهر علیخان قسی‌القلب در آورد پس از عروسی طائره ملاحظه نمود که چند نفر بهائی در خانه شوهر زندانی هستند و شوهرش بایزاء و آزار آنان می‌پردازد زن جوان که دارای قلبی رؤف بود شوهر را از این رفتار منع میکرد و کم کم در خود حبی نسبت به این آئین اعظم احساس مینمود.

در همین اوقات بود که ابوالبرکات که به واسطه ظلم و جور اعداء در لباس درویشی به هندوستان گریخته بود بازگشت و به منزل آنها آمد و چندی نگذشت که طائره را به چشمه آب حیات رسانید و قلبش به نور ایمان منور شد و به حشر و نشر با احباب مشغول گردید شوهر و کسانش از ماجرا آگاه و او را در حبس و بند انداخته مانع معاشرت با احباب میگردیدند.

ولی حال دیگر از بند رهائی یافته بود و با سه طفل و برادرش میزیست آزادانه زبان به تبلیغ می‌گشود و اشعار نغز میسرود و در مجالس مختلط امری حاضر میشد و با کمال رشادت کل را از بشارات طلوع نیر اعظم مطلع می‌ساخت.

او اغلب بحضور مولای عزیزش حضرت عبدالبهاء عرایضی عرض میکرد و مورد عنایت هیکل مبارک بود با مسافرینی که از غرب بدیدار احبباء ایران می‌آمدند معاشرت میکرد و در عین حال هم معاشرت و جلسات بحث و تبلیغی با خانمهای اعیان شهر را فراموش نمیکرد نامه‌هایی باحببای غرب مینوشت و جواب دریافت میداشت و با فرستادن عکسهائی روابط امریه را با دوستان سایر ملل محفوظ نگه میداشت.



دائماً مشغول خدمات امری و بیانات تشویق آمیز در جلسات خانمها بود دختر بزرگتر او هم چون مادر گرفتار شوهری ظالم گردید ولی طائره خانم با بردباری و تحمل زحمات زیاد موفق گردید دامادش رضا خان سرتیپ ملقب به وثوق نظام را تقلیب و در ظلّ امر مبارک درآورد دختر دوم محبّ السلطان گردید که خدماتش در امر واضح و عیانست و دختر سوم به تحصیلات پرداخت و زبان انگلیسی و فارسی را بخوبی آموخت ولی در سن هیجده سالگی به مرض حصبه از این جهان رفت و مادر خود را در رنج و غم فراوان باقی گذارد.

از آن پس طائره خون دل میخورد و رنج میبرد مدت پنج سال در این جهان زیست و دقیقه ای از نشر نجات و تبلیغ امر حضرت منّان غافل نگردید تا در سال ۱۲۲۹ قمری آن بلبل گلشن الهی خاموش گردید و از تغنی بازماند و به ملکوت ابهی شتافت.

از هیکل مبارک حضرت غصن اعظم لوحی در تسلیت بازماندگان و طلب مغفرت آن مظلومه نازل گردید و دستور فرمودند محافل تذکّر شایسته ای جهت ایشان ترتیب داده شود در محافل تذکّر الواح متعدّد تلاوت گردید که یکی از آنها زیب اوراق میگردد.

کنیز عزیز جمال مبارک ورقه منجذبه طائره علیها بهاءالله الابهی ای سرگشته و سودائی جمالقدم غزل قربانی بدقت مطالعه گردید فیالحقیقه فصیح است و بلیغ بدیع است و ملیح حقّ با آنانست که از قرائتش منجذب گشتند و راه بکوی دلبر مهربان جستند از آه و فغان عاشقان است که ملکوت حسن و جمال آن معشوق مهربان واضح و عیان گردد امید از الطاف حضرت رحمن چنانست که تائید روز بروز تزئید یابد تشنگان را عذب فرات هدایت دهی و بی نصیبان

را به بحر بی پایان دلالت نمائی و عليك البهاء الابهی. ع ع

غزل قربانیه او بسیار زیبا و مطلعش اینست:

عید است و به قربان تو من جان کنم امروز

دشواری مردن به خود آسان کنم امروز

پیش تو کنم جامهٔ جان پاره و خود را

یکباره خلاص از غم هجران کنم امروز

"از اقدامات مهمهٔ طائره علاوه بر تجدّد گرائی و پوشیدن لباس بلند به سبک زنان غرب و برانگیختن خانمهای روشن فکر به ترویج فکر آزادی و بیداری نسوان برای احقاق حقوق مسلوبه و تشویق به تأسیس مدارس دخترانه و قیامش در تأسیس مدرسهٔ خصوصی نوباوگان بسرودن اشعار و نوشتن مقالاتی پرداخت. مبنی بر تربیت و ترقی نسوان که با حمایت و پشتیبانی شوهر ثانوی خویش میرزا مصطفی خان نوری فرزند مفتاح الملك که در اقبالش بامر مبارك سهم بسزائی داشت به جریدهٔ ایران نو فرستاده میشد. لذا شهرت فوق العاده کسب کرد و اشعارش را عموم در مجامع و معابر میخواندند بخصوص مجاهدین هنگام انقلاب میخواندند. مضافاً بر همه آن مساعی بی‌اعتناً به خصومت و عناد اغیار و مخالفتهای نزدیکان ملاقاتی با مستر ریمی و مستر اسپرک از احبّای امریک ترتیب و تقاضا نمود محرومیتهای زنان ایران را بگوش امریکائیان برسانند و در جلسه‌ای متشکل از چند خانم آزادیخواه و دو سه نفر از آقایان و آن دو مسافر محرمانه حاضر و عکسی برداشتند که در مراجعت به حضور مبارك برند و در موقع وداع طائره گردنبنند صدفش را باز کرد و به ایشان داد تا از طرف خواهران ایرانی بیکی از زنان خدوم امریک هدیه کنند. گرچه این



از چپ به راست: ۱- مصطفی خان ۲- میس لیلیان کپس ۳- دکتر سارا کلوک ۴- دکتر سوزان مودی ۵- طاهره خانم

اقدامات در کمال احتیاط صورت گرفت ولی جمعی در حال اعتراض به معاشرت زن و مرد شیشه های منزلش را شکستند و مدت دو ماه در خانه بسته و رفت و آمد مقطوع بود ولی پس از مدتی نامه‌ای از مستر ریمی رسید حاکی از آنکه با اجازه از هیکل مبارک محرومیتها و احتیاجات نسوان ایران را در مجمع نمایندگان ۲۴ شهر که در واشنگتن تشکیل بود بیان کرده و گردنبنند را هم با تصویب عموم به میسز بریتینگهام تقدیم و قرار مکاتبه با خواهران ایرانی را گذاشته‌اند. لذا از آن به بعد طائره اقداماتش را متوجه غرب ساخت و باب مکاتبات مفتوح و لوحی از هیکل مبارک واصل و لجنه ارتباط شرق و غرب تأسیس شد و بالأخره چون امةالبهائم دکتر مودی داوطلب خدمت به زنان ایران شد و به طهران وارد گردید برای تأسیس تشکیلات نسوان و کلاسهای دکتر مودی به حضور مبارک عرض و مورد تصویب واقع شد.

اقتباس از تاریخ ظهورالحق جلد هشتم

## ۱۷ - ربابه خانم ملقب به طاهره حرم جناب

### شیخ علی اکبر قوچانی

در قوچان فتنه تازه ای بپا شده بود ظالمان دست تطاول گشوده و جور و جفای بی حدی نسبت بخانواده جناب شیخ علی اکبر که از اجله علماء و شیفته آئین اعظم بود وارد آوردند حضرت عبدالبهاء خصائل آن بزرگوار را چنین بیان میفرمایند:

"جناب شیخ علی اکبر فی الحقیقه در نهایت خلوص است و مقصدی جز خدمت امرالله ندارد و جانفشانست و فارغ از قید و جهان مفتون دلبر آفاق است و مجنون محبوب عالمیان" اعداء به آن خانواده ظلها مجری میداشتند چنانکه از ملاقات با دوستان و خروج و دخول محروم بودند علماء بر ضد آن مظلومان هر روز حکمی صادر میکردند و فتوایی میدادند به حدیکه اهل خانه را متوحش و مضطرب ساختند تا بالأخره رئیس خانواده را از خانه دور و سرگشته بلاد کردند.

آن روز همه جا در پی شیخ بودند و به منظور قتلش او را تعقیب میکردند اعضای خانواده در اضطراب بودند و از ترس بر خود می لرزیدند صدای رجّاله و اوباش که در خیابان ها حرکت می کردند و بر آن مجتهد بزرگ لعنت می فرستادند به گوش آنها میرسید مادر سالخورده که از برای پسر عزیزش در نگرانی شدید بسر میبرد عروس خود را از منزل بیرون فرستاد تا از اوضاع مطلع شود و خود لرزان و گریان در پشت در منزل منتظر ورود فرزند عزیزش گردید پس از ساعتی حرم آقا شیخ علی اکبر به منزل

مراجعت کرد و به مادر اطمینان داد که هنوز آن شخص بزرگوار را نیافته اند و متواری است ولی هنگامیکه وارد اطاق گردید بوی سوختگی بمشامش رسید پس از جستجو دانست که طفل عزیز و جگر گوشه اش که در هنگام اضطراب او را فراموش کرده بودند در زیر کرسی بآتش افتاده و در حال سوختن است طفل سوخته را روی دست گرفته ولی جرأت آن نبود که از خانه خارج شود و یا خود را به طبیبی رساند فرزند فریاد دلخراش برمیکشید ولی راه چاره مسدود بود... پس از چند روز والده شیخ علی اکبر فوت کرد و آن مظلومه را تنها گذارد ولی جناب شیخ بالأخره در سال ۱۲۲۱ هجری قمری پس از چند سال را در سفر گذراندن و تشرّف به حضور مبارک و تقاضای شهادت کردن به خراسان بازگشت و اعداء به مقصود خویش رسیدند و در بازار مشهد آن شخص بزرگوار را در حالیکه برای اطفال خود مشغول خریدن لباس و کفش بود از پای درآوردند و به آرزوی قلبی خود که شهادت در راه محبوب بود رساندند و بانفاق جان در سبیل رحمن او را فائز گردانیدند لذا آن بزرگوار با اکلیل جلیل فدا از اینجهان رخت بر بست ولی آن زوجه مهربان و سه طفل صغیر در این جهان پهناور یگه و تنها باقی ماندند و ایشان را یارای خروج از منزل نبود حتی تهیه قوت برای اطفال کاری بود بس مشکل فقط احبّای الهی بودند که شبانگاه بر پشت بام رفته آهسته مقداری خوراک به آن اطفال می رساندند در حالیکه مادر ستم دیده اطفالش را که چون بید می لرزیدند در آغوش می فشرد صدای نعره و دشنام او باش را میشنید و بر رنج و غمش افزوده میگردید چندین لیالی و ایام را با چنین وضعی گذراندند تا بدستور محفل مقدّس روحانی چندی در مشهد بسر بردند و سپس به علّت ضوضای مجدّد بطهران نقل مکان کردند.



ربابه خانم ملقب به طاهره حرم جناب شیخ علی اکبر قوچانی  
ربابه خانم دختری بود که در سال ۱۲۹۶ قمری در قوچان در منزل  
پدری متولد شد که دوستدار علم و دانش بود پدر در منزل مکتبی  
برای تربیت و تعلیم اطفال ترتیب داده و بآنها خواندن و نوشتن  
فارسی و عربی می‌آموخت بنابراین دختر از سن پنجسالگی در نزد  
پدر به تحصیل خواندن و نوشتن پرداخت و چون دوازده ساله شد

تقریباً فارسی و عربی را بخوبی میخواند و کلیه احکام اسلامی را انجام میداد هنگامیکه به بیست سالگی رسید بزبان عربی تسلط داشت بحدیکه میتوانست کتب عربی را به فارسی ترجمه کند روز و شب را در مطالعه کتب دینی بسر میبرد و خود را برای ظهور قائم که در انتظارش بود حاضر و آماده میساخت تا آنکه شبی در خواب دید که شخصی بر آنها وارد شد و گفت من یکی از اصحاب قائم هستم و آمده ام که تو را بظهورش بشارت دهم با اضطراب از خواب برخاست و خوابش را تعبیر بقرب ظهور نمود و منتظر گردید آقا شیخ علی اکبر از نجف اشرف با حکم اجتهاد وارد قوچان شد و اختران بین آندو صورت گرفت سه یا چهار سال بیشتر از زندگی آرام آنها نگذشته بود که آنشخص محترم بامر مبارک مؤمن و موقن گردید و علناً در حوزه درس خویش طلاب را بشناختن ظهور الهی دعوت میکرد لذا از آن پس ایام را در تبعید گذرانید و سرگردان بلاد بود تا آنکه روزی بخانه برگشت و ایمان قلبی را بقرینه خویش باز گفت و ظهور حضرت اعلی و جانبازان قلعه طبرسی و سرگونی جمال ابهی و مقام حضرت سرالله را برای او تشریح کرد و چنین گفت:

ترك مال و ترك جان و ترك سر      در طریق عشق اول منزل است  
و چون کیفیت شهادت حضرت طاهره را بیان داشت از همسر خویش خواست بآن وجود مقدس تأسی کند و در اثر اقدام مبارکش مشی نماید این آرزو تحقق یافت و آن خانم محترمه آتشی از عشق الهی در دلش افروخته گردید که نه تنها شهادت شوهر و نه سوختگی فرزند و نه سرگردانی و بیخانمانی هیچیک او را از خدمت بامر مولایش باز نداشت و از آن پس او را طاهره لقب دادند



و در میدان خدمت و تبلیغ قدم گذارد و از فم مطهر حضرت عبدالبهاء بعنایات لاتحصی مفتخر گردید.

در طهران در منزل قائم مقامی\* خانواده‌ای زندگی میکردند که بامر محفل مقدّس روحانی از خراسان باین محلّ نقل مکان نموده بودند این خانواده رنج‌دیده که عبارت از يك مادر و سه طفل بودند در نهایت استقامت و شکیبائی ایّام را میگذراندند مادر به تربیت پسرهایش میپرداخت و خدمات امریه و تشکیل محافل و تدریس عربی و تربیت جوانان به روح امری پیشه او بود.

طاهره زنی بود با جثّه كوچك و سیاه چشم که هوش و نکاویت فطری از دیده گانش نمایان بود علی رغم آنهمه عذاب و رنجی که دیده بود قلبی داشت روشن و منیر و بلاء در سبیل خدا را شهد و انگبین میدانست و ابدأ اظهار رنج و درد نمیکرد در حقیقت گفته شوهر عزیزش را بخاطر داشت که در نامه‌ای بدوستان چنین نگاشته بود: ای عزیزان روحانی جای شما بسیار خالی است در چشیدن کأس بلاء و جام تلخ شیرین ابتلای باصفا از دست ساقیان بدقهر پرخاش جو. اهرمن خو و شیطان رو که به صد هزار عشوه و ناز و غمزه و طنّاز مینوشانند چقدر شیرین است این شهد فائق و چه لذیذ و گواراست این کأس رائق غمزداست و روح افزا مرده را زنده کند و پژمرده را روح تازه بخشد. (از کتاب صدرالصدور تألیف جناب رستگار)

آری آن زن پاك طینت هم بهمسر شهیدش تأسی میجست و از نوشیدن کأس بلاء دلشاد بود بزندگانی بسیار ساده راضی و ایّام میگذراند و طفل سوخته‌اش عبدالحسین را که از نعمت بینائی

\*میرزا آقا خان قائم مقامی از اولاد قائم مقام فراهانی و از خادمین مخلص و مشهور و باسقاوت امر الهی بوده است.

محروم شده بود تربیت روحانی و جسمانی میکرد او را به مدرسه تربیت فرستاد هوش و ذکاوت فطری که از پدر دانشمند و مادر فطن در نهاد طفل بود باعث شد که به تحصیلاتش ادامه دهد و باعث حیرت استادان گردد.

مادر رنجدیده دل به سه پسر خویش خوش داشته بود و از موفقیت‌های آنها دلشاد بود و اوقات را به خدمت و تبلیغ امرالله و تعلیم اطفال و جوانان میگذراند تا آنکه به مرض حصبه مبتلا گردید و در سال ۱۲۴۸ هجری قمری به ملکوت ابهی صعود نمود و آن ورقه زکیه را در گلستان جاوید مدفون ساختند چندی نگذشت عبدالحسین جوان پاکدل چون که از نعمت بینائی محروم بود در سال ۱۲۱۲ شمسی با اتومبیلی تصادف کرد و او نیز به مادر مهربان و پدر شهید خود پیوست.

آن خانم محترمه از عالم بالا شاهد واقعه شوم دیگری نیز بود فرزند دل‌بندش مهندس عباس شهیدزاده که جوان لایق و در خدمات دولتی و امری موقت و مؤید بود در قیام ماه ۱۲۲۶ شمسی به دست دشمنان در ساحل دریا بقتل رسید و به والدین خویش پیوست مهندس شهیدزاده مورد عنایت فوق‌العاده مولای حنون حضرت ولی امرالله بود و هنگام شهادت پدر نیز حضرت مولی‌الوری بشارت به آتیه درخشان و موفقیتش در خدمات امری فرموده بودند.

آن چهار روح مؤید در عالم ملکوت دست در دست یکدیگر نهادند و به تسبیح و تهلیل حق متعال و مولای بزرگوار پرداختند چون در بلایای وارده بمظاهر ظهور شریک و سهیم بودند و به سهم خویش از کأس بلایا جرعه‌ها نوشیده در پیشگاه الهی سرافراز و مفتخر بودند.

## ۱۸- دکتر سوزان مودی ملقب به امة الاعلی

ورود دکتر مودی به ایران سال فراموش نشدنی و فرخنده ای بود پائیز غم انگیز رو به انتها میرفت و طلّیعه زمستان زیبا نمایان میگردید هوا بسردی میگرائید و درختان برگهای زرد خود را بدور افکنده خویشتن را برای پوشش سفید آسمانی و استقبال فصل جدید آماده میساختند خانمهای ایرانی هم از موهبت آسمانی بی بهره نبودند چون میهمانی داشتند فرشته خوی و رحمانی مقدمش را عزیز میداشتند و گرمی او از نزد مولای عزیزشان میآمد و بوی عبدالبهاء را به مشام یاران میرساند مگر نه آنکه حضرت مولی الوری به او فرمودند "در هر حال با شما خواهم بود" به استقبالش شتافتند و آن یار عزیز را در آغوش پرمهرشان فشردند اشکها ریختند از شادی فریادها برآوردند شور و انجذاب مستقبلین یاران رحمن خطّه ایران چندان بود که آن خادمه برازنده که از آنست کره ارض به عزم کمک و مساعدت نسوان بهائی به شرق قدم میگذارد به هیجان آمد و اشک شادی فرو ریخت و داستان محبتهای دوستان را به مملکت خویش نگاشت و حضور مولای عزیزش عرض کرد و آن خاطره را چون درّی گرانبها در ضمیرش محفوظ داشت که هرگز از نظرش محو نمیگردید.

سوزان مودی در ۲۰ نوامبر ۱۸۵۱ میلادی در یک خانواده محترم و برجسته ای پای بعرضه وجود گذاشت و به کسب معلومات پرداخت و پس از طی تحصیلات مقدماتی و علوم و معارف روحانی و دیانتی وارد دانشگاه طب نیویورک گردید ولی پس از چندی که

والدینش از عالم خاکی پرواز کردند باتفاق برادرش بشیکاگو رفت و بتحصول موسیقی پرداخت و علم طب را موقتاً ترک کرد پس از مدتی نام خود را در دانشکده صنایع مستظرفه ثبت کرد و نقاشی و مجسمه سازی را شروع نمود بالأخره در دارالعلم های صنایع مستظرفه فیلادلفیا و پاریس به تکمیل هنر خود پرداخت و استادی گردید ماهر و پرارزش ولیکن ندای وجدانی به او امر میکرد خدمت بافراد انسانی را پیشه خویش سازد و علم محبوب خود را دنبال کند پس بسوی دانشگاه طب شیکاگو روی آورد تا بدرجه دکترا نائل آمد در شیکاگو بود که ابهت و جلال آئین اعظم الهی را دید و احکام و دستورات مبارکه را پسندید و آن داروی شفابخش را برای علاج دردهای بشری مؤثر دانست تا آنکه پس از تحقیقات کامل به حقانیت این آئین اعظم در سال ۱۹۰۲ میلادی مقرّر و معترف گردید در آن هنگام زنی بود ۵۲ ساله و از علم و هنرهای مختلفه برخوردار و از فیض ایمان و ایقان بهره داشت و در اثر تعلیمات مادر روحانی خود مسیز بریتینگهام که چون فرشته ای بر او نازل و تعالیم مبارک را در دسترسش گذارده بود بخدمات شایانی موقّق گردید و در شیکاگو اولین کلاس درس اخلاق را برای تعلیم باطفال بهائی بنیاد نهاد و بهمت او و یاران دیگر محلّ بنای مشرق الانکار ویلمت تعیین و نقشه اش بحضور مبارک ارسال گردید تا آنکه برای مراقبت در امور طبّی و بهداشتی و تعلیم و تربیت نسوان بهائی از طرف مولای عزیز حضرت عبدالبهاء عازم ایران گردید و در حضور مبارک درس استقامت و صبر و سکون را آموخت و تعلیمات ایستادگی در مصائب و تحمل سختیها را از حضور مبارکش گرفت و خویشتن را برای خدمت باستانش مهیاء گردانید و در ۲۶ نوامبر ۱۹۰۹



دکتر سوزان مودی ملقب به امه الاعلیٰ

میلادی خاک ایران به قدمش مزین گردید و مدت پانزده سال به خدمات پرارزشش ادامه داد.

چون طبیبی بود حاذق و قابله ای ماهر و دارای صفات پسندیده صبح ها در یکی از بیمارستان های پایتخت در خدمت بیماران بی بضاعت و عموم طبقات بود و بعد از ظهرها در مطب شخصی از دوستان و احباء پذیرائی میکرد به دل و جان به خدمت نسوان ایران میکوشید تا از حضور مبارك لقب امه الاعلی گرفت و در روزنامه های ایران از او تجلیل و تکریم بی نهایت نمودند و او همچنان گزارش خدماتش را به دوستان غرب مینوشت و احساسات درونی را با خدمت ارزنده ای که انجام میداد ظاهر و آشکار میساخت و از سپاسگزاری مردم و احببای الهی دلشاد بود.

دکتر مودی گرفتاریهای زنهای ایرانی را از لحاظ بهداشت و فرهنگ و وجود حجاب و نداشتن مدرسه و مریضخانه با محافل ملی آمریکا در میان گذاشت و راه چاره خواست و خود در عین حال خدمات تربیتی را از خاطر نبرد و به تأسیس مدرسه تربیت همت گماشت و کلاسهای درس اخلاق روز جمعه را برای تربیت روحانی اطفال بهائی ترتیب داد و به همت او لجنه خدمات اطفال تشکیل گردید و خویشتن نیز بسرکشی کلاسها پرداخته و آنها را بوضع مطلوبی درآورد و در این خدمت خانمهای دیگری را نیز از آمریکا بایران دعوت نمود که برای انجام آن خدمات عالی و برجسته شریک و سهیمش گردند اول میس لیلیان کیپس (Miss Lillian Kappes) را نام می بریم این دختر جوان و جذآب در سال ۱۲۹۰ شمسی برای اداره امور مدرسه تربیت به ایران آمد و در عین جوانی در سن ۲۰ سالگی به مرض تیفوس پس از ۹ سال خدمت صعود کرد و نامش از

لسان مبارک جزو حواریون حضرت عبدالبهاء ثبت گردید.

و پس از آن میس جنویو کوی (Genevieve Coy) که او نیز پس از زیارت مولایش برای تدریس به ایران آمد و پس از چندی مراجعت کرد دکتر در ادبیات بود و در آمریکا موفق به خدمات شایسته‌ای گردید و آخر حیات را در مهاجرت نقاط دور گذرانید و در رودزیا سالیزبوری افریقای جنوبی صعود کرد.

دکتر سارا کلاک (Dr. Sarah Clock) در ایران ماند تا در سال ۱۲۰۱ به ملکوت ابهی صعود کرد مقام ایشانهم در جای خود محفوظ و خدماتش مورد رضای الهی است.

اما الیزابت استوارت مدّت (Elizabeth Stewart) سیزده سال با دکتر مودی بود و به عنوان معاون با او کار میکرد و به معیت او بامریکا بازگشت و مدتی را در خانه پرمحبّت رول گذرانید و به خدماتی مفتخر گردید و در آمریکا صعود نمود.

آن نفوس برگزیده از هستی و راحتی خویش گذشتند و بخدمت دوستان پرداختند و در اثر مساعی امة‌الاعلی بود که جامعه بهائیان ایران بتعلیم و تربیت نفوس زیادی موفق گردید و تعدادی افراد فاضل و دانشمند بجامعه تقدیم نمود در سال ۱۹۲۵ دکتر مودی باتفاق الیزابت استوارت از راه حیفا که به حضور مبارک مشرف شده بود وارد نیویورک گردید و در آمریکا با وجود آنکه ۷۵ سال از عمرش میگذشت روحاً جوان و فعال بود و بتحصیل زبان اسپرانتو پرداخت و یکی از کسانی است که یکسال در خانه رول بود و با روح و ریحان با آنها زندگی کرد و در انتظار بود که وضع خدمات او در ایران سر و صورتی گیرد و اشکالات اندکی رفع شود تا آنکه در سال ۱۹۲۸ میلادی پیام حضرت ولسی امرالله را

دریافت نمود که فرمودند امید هست که بتواند دنباله اقدامات تاریخی خود را در ایران ادامه دهد با وصول این پیام مبارک در حالیکه ۷۷ سال از سنش میگذشت باتفاق میس ادلید شارپ که در کالج کلرادو سانفرانسیسکو فارغ التحصیل گردیده و به تدریس تعلیم و تربیت مشغول بود و با کمال خلوص دعوت دکتر مودی را برای اداره مدرسه تربیت پذیرفت و پس از تشرّف بحضور مبارک حضرت ولیّ‌امرالّٰه و اصفاء بیانات محبت‌آمیزش که در قلب او جای گرفت و آن خادمه جوان را برای هرگونه مشقّتی حاضر و مهیاء فرموده عازم ایران گردید و آن خادم برازنده سپید موی چون فرشته بایران بازگشت و دوباره با استقبال گرم و صمیمیت دوستان پرمحبتش که با هدایای گل و شیرینی فراوان مقدمش را تهنیت گفتند روبرو شد و خدمات باهره را از سر گرفت و به فعالیت خویش ادامه داد تا آنکه در ۲۲ اکتبر ۱۹۲۴ میلادی در سنّ ۸۲ سالگی بملکوت ابهی صعود نمود و در گلستان جاوید مدفون گردید تشییعی که از او بعمل آمد بسیار مجلّل بود دختران مدرسه تربیت با صف منظم و دسته‌های گل پیاده راه پیمودند و او را مشایعت کردند و در محافل تذکّرش داد سخن دادند و از سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی او داستانها گفتند.

اگر بخواهیم سجایا و صفات برجسته دکتر مودی را شرح دهیم جز فرشته آسمانی چیز دیگری نتوانیم گفت او نفسی بود که باوجود داشتن خانواده و دوستان و تحصیلات عالی و هنرهای گوناگون و مقام علمی از وطن خود که از تمدّن ظاهری کاملاً برخوردار بود گذشت و وظائف وجدانی و دیانتی خویش را بر همه مقدّم داشت و فرمایش مولایش که فرموده بود " شما استقامت کنید



من با شما هستم\* در گوشش طنین خوشی داشت و هنگام بروز حوادث بیاد آن حیات جدید می‌یافت.

او مهربان متواضع و خوشرویی بود و آن صفات برجسته او را فرشته‌ای ساخته بود که حضرت عبدالجباء خطاب با او فرمودند:

"الحمد لله تو مؤید بخدمتی و در امور بسیار زحمت میکشی"

حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه در صعودش فرمودند:

برگزیده مولای بیهمتا از طلعات فردوس در ملکوت ابهی محسوب خدمات باهره متوالیه اش سلسله روابط معنویه خاور و باختر را ایجاد نمود و ثابت و مستحکم ساخت عموم مراکز امریه مجامع تذکر کماینبفی منعقد سازند امین امین پانصد تومان بالنیابه از این عبد صرف بنای مرقد منیرش بطرزی بدیع نماید\*

وجود میس شارپ\* عزیز که در بین ما چون شمعی فروزان است و به خدمات بی‌شائبه برای احبّاء و محفل ملی بهائیان ایران مشغول است و همچنین مادر مهربانش مسیز شارپ که روز ۲ اردیبهشت ۱۳۲۷ بملکوت ابهی صعود نمود و هرگز یاد او از دل جامعه نسوان طهران محو نخواهد شد همه خاطرات خوش و خدمات برجسته امة‌الاعلی دکتر مودی را در اذهان زنده و پاینده میدارد.

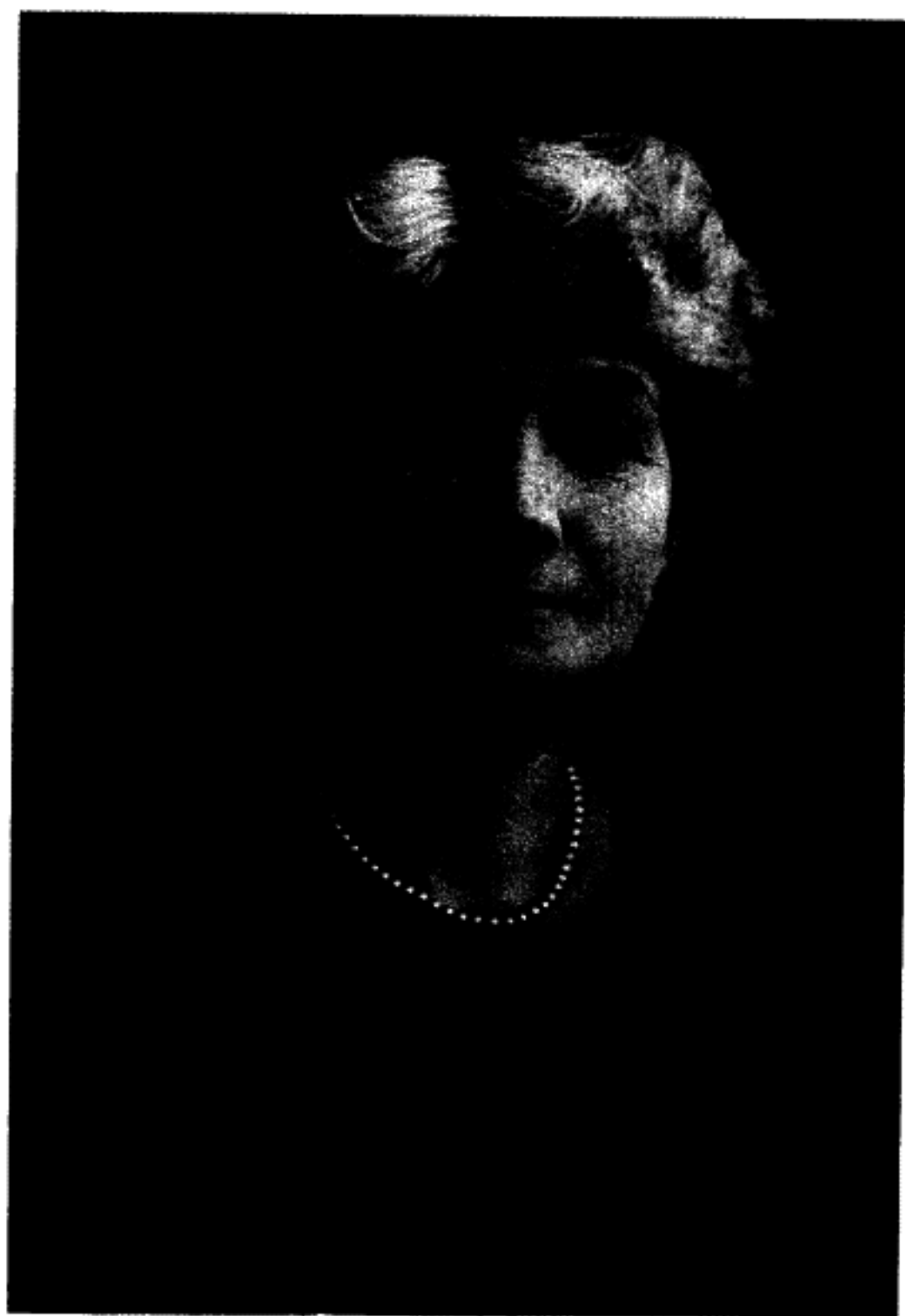
---

\* میس ادلید شارپ اخیراً به ملکوت ابهی صعود نمود. (ناشر)

## ۱۹- میسز کلارادان مهاجر و مبلّغه امرالله در قاره

### استرالیا

در آن زمان که امرالله در خطه امریک سریعاً رو به پیشرفت بود و ید غیبی الهی بذر محبت الله را در قلوب صافیّه مردمان آن سامان می‌کشت میسز مکسول به دستور مبارک در سال ۱۹۱۶ میلادی فرمان تبلیغی را در یکی از جلسات کانونشن ابلاغ نمود و در آن جلسه و سایر احباء قیام عاشقانه نمودند و ترک اوطان کرده به نقاط دور و نزدیک هجرت نمودند و در اثر جانفشانی‌های آن مؤمنین مخلص بود که علم یا بهاءالابهی در اقصی نقاط عالم و جزایر دوردست مرتفع گردید و فداکاری‌های افرادی چون میسز مکسول میس مارتاروت و ماریون جک و اگنس الکساندر نمونه بارزی از روح شجاعت و فداکاری است که در آن جلسه تاریخی به کالبد شرکت کنندگان کانونشن دمیده شد مسز کلارادان (Mrs. Clara Davis Dunn) و شوهرش جان هاید دان (Jhon Henry Hyde Dunn) که از احباء دوره اولیه امر بودند نیز با وجود آنکه در آن جلسه روحانی حضور نداشتند این ندای الهی را لبیک گفتند و اقدام به سفری نمودند که به علت آن سفر تاریخی ملقب به فاتح روحانی قاره استرالیا گردیدند. مستر دان در آن هنگام که ندای امرالله از سانفرانسیسکو برخاست به شرف ایمان نائل گردید و در واشنگتن امر الهی را به کلرادیسوس ابلاغ نمود و در ظل امرالله درآمد و در جلساتی که در سانفرانسیسکو در سال ۱۹۱۲ با حضور مبارک تشکیل شد شرکت جسته و بیشتر شیفته امرالله شدند و خاطرات خوش آن شرفیابی



میسز کلرادان مهاجر و مبلّغه امرالله در قاره استرالیا

در قلب کلارا باقیماند به طوریکه یاد آن او را تا آخر حیات مسرور می‌ساخت و پس از مراجعت هیکل مبارک کلارا به همسری مستردان درآمد و در سانفرانسیسکو متفقاً به خدمت امرالله پرداختند و منزل خود را محلّ اجتماع و جلسات پرروح و ریحان احبّاء الهی و طالبان حقیقت ساختند هنگامیکه قرار بود فرمان مبارک در کانونشن تلاوت گردد میسر دان احساس کرد که برای انجام وظائف امریه باید در آن جلسه حاضر شود لیکن پدر خانواده با جملاتی محبت آمیز وضع مالی خود را به او گوشزد کرد و او نیز در نهایت عجز و تسلیم از آن سفر خودداری نمود ولی در دل خویش اندک زمانی غافل نمیشد تا بلکه به اجرای نقشه موفق گردد پس از چندی آن زوج فداکار تصمیم نهائی خویش را گرفتند و با اندک سرمایه‌ای عازم استرالیا گردیدند و در مجلات نجم باختر آن روزی ثبت گردید که این زوج فداکار هنگامیکه کمتر از یک لیره انگلیسی پول داشتند با همت و استقامت و توکل و انقطاع رفع موانع کردند و در یکی از روزهای آپریل ۱۹۱۹ میلادی در سیدنی از کشتی قدم به خاک استرالیا گذاشتند.

مستردان به محض ورود مریض شد ولی میسر دان شغل پیدا کرد و مدتی زندگانی را اداره نمود پس از آنکه مستردان بهبودی یافت در یکی از بزرگترین مراکز توزیع شیر شغلی بدست آورد و مبالغ قابل ملاحظه‌ای عاید آنها شد.

از آنجائیکه وضع شغلی او ایجاب میکرد به تمام نقاط آن قاره سفر کرد و در عین مسافرتهاى شوهر بود که میسر دان غافل ننشسته حتی المقدور با شوهر همراه گردید و به کمک یکدیگر در

مجامع و جلسات صحبت کردند و ندای امرالله را به تمام شهرهای بزرگ استرالیا و تاسمانیا و نیوزلاند رسانیدند بطوریکه خدمات ایشان مورد رضای مبارک حضرت ولیّ امرالله واقع شده و لوحی به افتخار ایشان صادر گردید که حاکی از رضایت خاطر مبارک بود در نیوزلاند موفّق به دیدار خانمی به نام میس مارگارت (Miss Margaret Stevenson) استونسن گردیدند که او مدت نه سال بود در آن سامان موفّق به ایمان گردیده بود و تنهایی به تشکیل محافل و مجالس و تبلیغ امرالله مشغول بود حضور ایشان باعث سرور آن یگانه فرد مؤمن گردید و با تشکیل جلسات سخنرانی و محافل عمومی خدمت بزرگی انجام گرفت در آپریل ۱۹۲۲ میلادی بود که کلارادان پس از يك سفر طولانی به محلّ اقامت خویش بازگشت و چون میدانست در آن نقطه کسانی هستند که مشتاقند تعالیم مبارک را بیاموزند به تبلیغ و تعلیم پرداخت و آنقدر کوشش و مجاهدت نمود که اولین محفل روحانی را در سیدنی تشکیل داد و از آنجائیکه دقیقه‌ای آرام نداشت قصد هجرت به دیار دیگر کرد و مراتب را حضور حضرت ولیّ امرالله عرض کرد ایشان فرمودند تا تشکیل محفل ملیّی باید در سیدنی بماند پس به اطاعت از دستور مبارک اقدام به تبلیغ و ازدیاد محافل کرد بالأخره موفّق به تشکیل محفل روحانی ملیّی استرالیا در سال ۱۹۲۴ میلادی گردید و خود نیز به عضویت اولین محفل انتخاب شد میسر دان معتقد بود که مهاجرین باید وظائف خود را در صفوف و خطوط جبهه انجام دهند و از عضویت در محافل و لجنات خودداری کنند ولی این

انتخاب باعث شد که او در محفل ملی نیز خدماتی انجام دهد.

در فوریه سال ۱۹۴۱ میلادی فادر دان (Father Dunn) شوهرش به ملکوت ابهی شتافت و میسر دان که او را نیز مادر دان می‌نامیدند به خدمات تبلیغی ادامه داد و مدت شش ماه و یکسال و دو شش ماه دیگر را در چهار نقطه مختلفه گذرانید با آنکه به دستور مبارك در يك قسمت مجزائی از حظيرةالقدس سیدنی اقامت کرد و به نشر نفحات الله و تبلیغ امرالله همچنان مشغول بود و چنان مورد رضاری خاطر مبارك واقع گردید که در ۲۹ فوریه ۱۹۵۲ میلادی هیکل مبارك او را به مقام ایادی امرالله انتخاب فرمودند.

آن نفس مقدس که جز خضوع و خشوع و شادمانی روحانی از خود بروز نمیداد تا آخر حیات که در حدود نود سال بود مؤید و موقت به خدمات شایسته‌ای گردید و مورد عنایات مولای عزیز حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله گردید مراجعات هیکل مبارك و مکاتبات استرالیا بوسیله او انجام میشد و او بود که محور امور بود خلق و خوی رحمانی او هرگز از خاطرها محو نخواهد شد و روی خنداناش را همه بخاطر سپرده‌اند.

مادر دان خدماتش را از دوره میثاق شروع کرد و تا دوره ولایت ادامه داشت و پس از صعود مبارك نیز چندی زیست و پس از حضور در مراسم افتتاح مشرق الانکار سیدنی پس از طی يك دوره بیماری طولانی آن فاتح روحانی در ۱۸ نوامبر ۱۹۶۰ به ملکوت ابهی شتافت هیئت مجلله ایادی امرالله در ارض اقدس علیهم بهاءالله خطاب به محفل روحانی ملی آمریکا چنین فرمودند " با کمال تأثر صعود ایادی امرالله کلارادان عضو برازنده

جامعه بهائی آمریکا را اعلام میداریم آن متصاعده الی الله به اتفاق هایدان (همسرش) دعوت حضرت مولی‌الوری را در اجرای فرمان تبلیغی اجابت نموده و با قیام خود آوازه امر الهی را باقصی نقاط جهان رسانیدند و طی متجاوز از چهل سال در مهاجرت خدمات فراموش نشدنی بی‌مانندی انجام دادند مقتضی است در مشرق‌الانکار محافل تذکری منعقد نمایند این پیام را به حضرات ایادی امرالله و محافل ملیه ابلاغ نمائید. امضاء ایادی امرالله (ترجمه)

## ۲۰- میس ماریون جک \* ملقب به جنرال جک



در روز ۲۵ مارچ ۱۹۵۴ میلادی در صوفیه پایتخت بلغارستان يك مهاجر شجاع و فنا ناپذیر و مثل درخشان مهاجرین امرالله به ملکوت ابهی صعود نمود که بیش از ۲۴ سال به عنوان مهاجر فی سبیل الله خدمت کرد در روز ۲۹ مارچ از طرف هیکل مقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا

لعبودیة الغداء تلگرافی بمحافل ملیة کانادا و امریکا باین مضمون مخابره شد:

"از فقدان ماریون جک آیت ابدی شجاعت که در درگاه حضرت عبدالبهاء محبوب و معزز و برای نسل حاضر و آینده در خاور و باختر مثالی بارز و در ثبوت و جانفشانی و انقطاع احدی به جز مارتاروت که دارای مقامی بی نظیر و عدیل است بر او تفوق نیافته محزونم خدمات جلیله بلاانقطاعش در طول قریب به نیم قرن در امریکای شمالی و جنوب شرقی اروپا که در تاریکترین و خطرناکترین مرحله جنگ بین الملل دوم باعلی ذروه کمال رسید الی الابد زینت بخش صفحات تاریخ معاصر بهائی خواهد بود روح

\*Miss Marion Elizabeth Jack



مظفر و منصورش حال در ملکوت ابهی با گروه برگزیده اقران و امثال مارتاروت، لوا گتسینگر، می مکسول، هایدان، سوزان مودی، کیت رانسوم کهلر، الابی، دروتی بیکر محشور و مألوف میباشد رموس این نفوس مقدسه که در اطراف و اکناف کره ارض هونولولو، قاهره، بوئنوس آیرس، سیدنی، طهران، اصفهان، طرابلس و اعماق دریای مدیترانه پراکنده و متفرق است شاهد ناطقی بر عظمت و وسعت جامعه بهائیان امریکای شمالی در دو عصر رسولی و تکوین دور بهائی در سبیل مهاجرت است مقتضی است به اتفاق محفل ملی کانادا و لجنه تبلیغ اروپا محفل تذکری در خور مقام آن متصاعده الی الله در مشرق الاذکار منعقد نمایند.

به کمال اشتیاق مایلیم به مجرد اینکه مقتضیات ارتفاع بنای شایسته در آرامگاه آن امه الهی فراهم شود در پرداخت مصارف با محافل ملیه ایالت متحده امریکا سهیم و شریک گردم این مرقد جلیل سبب برکت ابدیه برای کشوری خواهد بود که هم اکنون به شرف قرب جوار مدینه مقدسه محل اعلان امر حضرت بهاءالله مفتخر میباشد. (ترجمه)

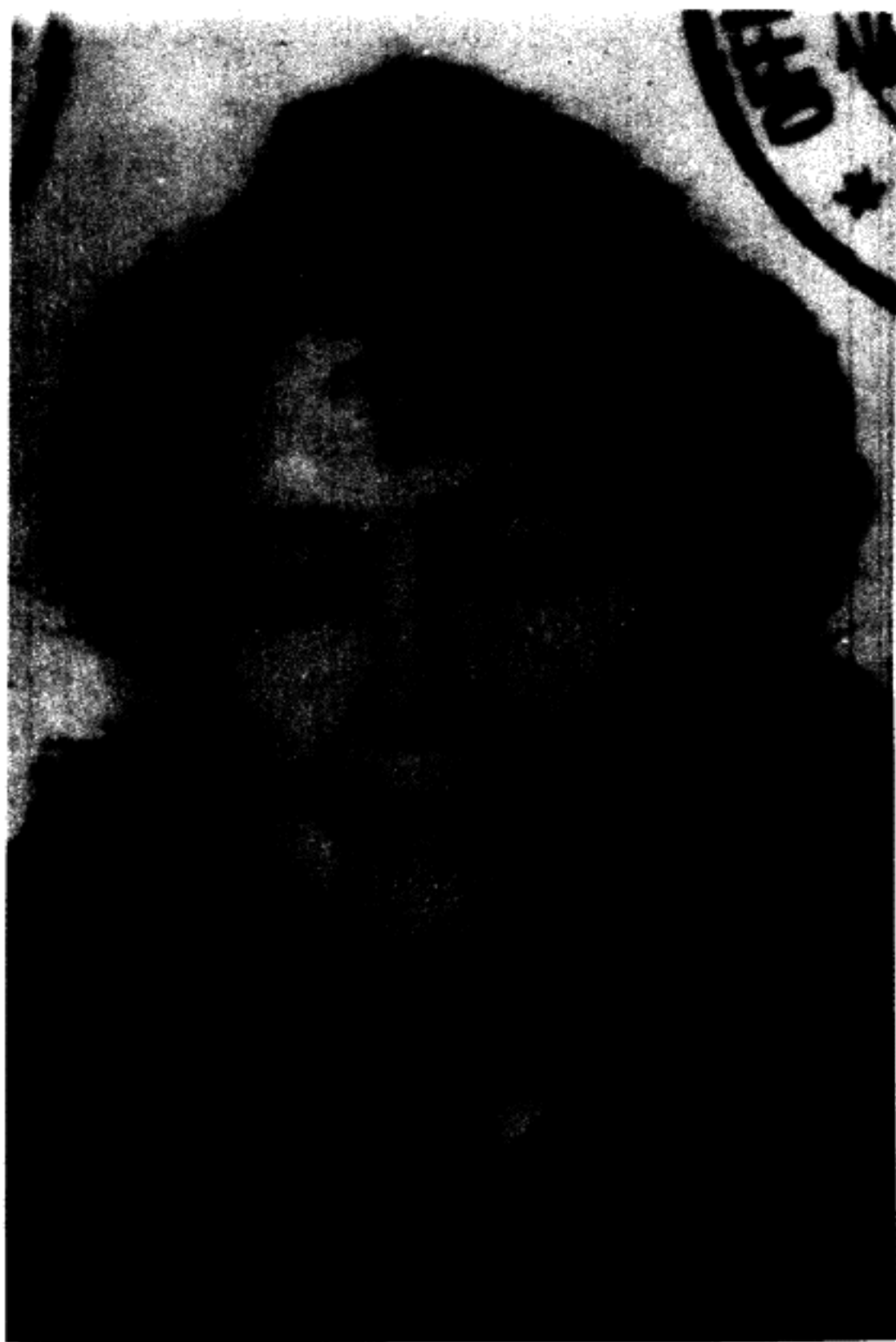
در سال ۱۸۶۶ میلادی در خانواده بزرگی از کانادا دختری پای به عرصه وجود گذارد که نامش را ماریون گذاردند و پس از گذراندن دوره تحصیلی معلومات خود را در ممالک فرانسه و انگلستان و به خصوص تحصیل هنر و موسیقی را در فرانسه دنبال کرد هنر مورد علاقه اش نقاشی مناظر طبیعت بود که در آن فن مهارت یافت و هنوز هم آثار زیبای او در ارض اقدس موجود می باشد.

برای اوگین بار در عهد میثاق در پاریس به امر مبارک آشنا

شد و تصدیق آئین اعظم نمود پس برای اولین بار در سال ۱۹۰۸ میلادی در عگا به حضور مبارک غصن اعظم مشرف شد و مدت شش ماه به تعلیم زبان انگلیسی بنواده‌های مبارک مشغول بود و در ضمن اوقات فراغت را به نقاشی می‌پرداخت در سال ۱۹۱۴ به امریکا مراجعت کرد و او یکی از نفوسی است که به ندای مبارک حضرت مولی الوری پاسخ داد و برای شرکت در نقشه آسمانی مهاجرت به آلاسکا و ترنتو و مونترال و بسیاری از ایالات دیگر قیام و مهاجرت کرد و همچنین مدتی را در گرین ایگر به خدمت امر و تعلیم در مدرسه تابستانه و نقاشی پرداخت و همه حاضرین را مجذوب مغناطیس وجود خویش گردانید.

چون پدرش جنرال بود حضرت عبدالبهاء او را جنرال جک لقب دادند در حقیقت سربازی بود فداکار که در جبهه‌های مختلف عالم به دستور آن مرکز عهد اقوم به خدمت می‌پرداخت تا آنکه در سال ۱۹۲۰ میلادی به حیفا مراجعت کرد و پس از استماع بیانات مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه و زیارت اعتاب مقدسه به صوفیه پایتخت بلغارستان مهاجرت کرد و بقیه ایام حیات را تا صعودش در آنجا گذراند.

در سالهای اولیه به کمال قوی به خدمت امر مشغول بود جلسات متعدد تبلیغی تشکیل میداد و حاضرین جلسه از دکتراها و پرفسورها و نفوس برجسته و مهم بودند چندین بار در مدارس تابستانه آلمان شرکت کرد و همچنین در وین و بوداپست حاضر و به تبلیغ امر مبارک قیام نمود همینکه جنگ دوم جهانی شروع شد و همه کشور را تخلیه کردند هیکل مبارک ولی امرالله پیشنهاد



میس ماریون جک ملقب بہ جنرال جک

فرمودند که به سوئیس یا محلّ مطمئن‌تری برود ولی رجاء کرد که اجازه فرمایند چون سربازی فداکار در پست خویش باقی ماند و با مقرّری جزئی که برایش میرسید ایّام را میگذراند لیکن در ایّام اخیر به علّت مشکلات جنگ مقرّری او مرتّب نمیرسید ولی او با رنج شدید و زحمت و محرومیّت با کبر سنّ و کسالت جسمانی در محلّ خود باقیماند و قطعاً دلیل اینکه از لسان مبارک ملقب به جنرال گردید همین استقامت و پایداری او بود.

در تمام ایّام جنگ با وجود اشکالات به خدماتی بسیار ارزنده مشغول بود ولی به محض آنکه پرده آهنین روابط او را با دنیای خارج قطع کرد کمتر کسی به علّت ترس در مجامع او حاضر میشد و یا با او ارتباط داشت فقط يك نفر از محصلین جوان بود که به وسیله او تبلیغ شده بود و با او مکاتبه و ارتباط داشت و هر هفته یکبار از او نامه دریافت میکرد تا روزی رسید که آن خانم ملکوتی در آخرین نامه خود به او نوشت:

” به امید دیدار در ملکوت ابهی ”

تا آن روز مکاتباتش همیشه مسرّت انگیز بود و هرگز آثار غم و یا عدم رضایت از او مشاهده نمیشد به حدّی که کنسول انگلیسی او را رفیق ما مینامید و محصل جوان او را تا سرحدّ امکان دوست داشت زیرا به راستی بهائی حقیقی بود.

آن جوان هنگامیکه میخواست عازم امریکا گردد در سال ۱۹۴۰ میلادی اطّریش را ترك نمود و به صوفیه رفت تا بهر نحوی که شده مادر روحانی خود را زیارت کند ماریون جک به واسطه مضیقه مالی به هتل ارزانتری نقل مکان کرده بود اطاق او که چون

موزه‌ای پر از عکسها و کتب و مجلات زینت بخش هتل بود به اطاق بسیار کوچکی که گنجایش دو نفر را نداشت تبدیل شده بود لذا در سالن هتل ملاقات به عمل آمد و چون از نقشهٔ مراجعت به امریکا از طریق بحر اسود و ادسا و روسیه و راه آهن سرتاسری کشور با اقیانوس کبیر و ژاپون و بالأخره امریکا با او صحبت کرد و آن روح مجسم را دعوت نمود که با او به وطن برگردد و قول صریح داد که در این سفرها دوست شفیق و پرستار عزیزش باشد لیکن آن خادمهٔ امرالله دعوت او را ردّ کرد و گفت من از حضور مبارك رجاء کردم که در آن مواقع سختی که حزب نازی بلغار را لگدمال میکرد تاراج مینمود و هر روز امکان کشته شدن بود در این جا بمانم این وظیفهٔ من است من هرگز نه به سوئیس نه به امریکا و نه به وطن بر نمی‌گردم.

ماریون جک نمونه‌ای بود از عشاق الهی که هر کس او را میدید چه پیر و چه جوان تحت تأثیر محبت و عشق او نسبت به امر مبارك و مولای محبوب واقع میگردد.

زیبائی آسمانی او و دانش روحانی او اخلاق ربّانی و تبسم ملکوتی او همه را مجذوب خویش مینمود و او را جکی عزیز میخواندند و تحت تأثیر خوشحالی باطنی او به چشمان درخشان و لبخندهای زیبای او که مبین آن بود که چه وجود ارزنده‌ای است خیره میشدند و او را نظاره میکردند. یکی از دوستان در بارهٔ او نوشته:

" اگر هر يك از ما میتوانستیم آن نورانیت و سروری را که ماریون جک داشت به عالمیان عرضه بداریم تا به حال بیشتر مردم

جهان اقبال به این آئین اعظم کرده بودند.

بلی او در انجام مقاصدش بسیار سعی و جاهد بود مبلّغ‌ای بود که از دانش و کمال و جمال و خُلق آسمانی بهره کافی داشت.

گرچه با ندانستن زبان بلغاری تبلیغ نفوس قدری مشکل مینمود و میبایستی خطابات مبارکه به فرانسه ترجمه میشد و از فرانسه به آلمانی و انگلیسی و سپس به وسیله شخص دیگری از آلمانی و انگلیسی به بلغاری ترجمه گردد لذا این کار را انجام میداد و یکنفر آنها را به زبان بلغاری ترجمه میکرد و با وجود روحانیتی که در وجودش بود نوشتجاتش موجب جذب قلوب میگردد چون در بلغارستان تمام مذاهب اجازه فعالیت نداشتند هنگام جنگ ماریون جک مجبور شد محافل تبلیغی را قطع کند و کمتر کسی به ملاقات او موفق میشد با وجود آنهمه مشکلات و مزیقه مالی باز هم روحش شکست ناپذیر بود حضرت ولیّ امرالله در ۱۷ جون ۱۹۵۴ به محفل ملی بهائیان بریطانیا مرقوم فرمودند:

“ در سر يك پست باقی ماندن تحمّل و فداکاری و سختی کردن و به تنهائی به رنج و بلا و زحمت دچار شدن تا مشعل فروزان حضرت بهاءالله در اعلى قُلل عالم مرتفع نگاهداشته شود وظیفه حقیقی هر مهاجری است به خاطر آورید ماریون جک را که متجاوز از بیست سال در کشوری که زبان آنها را هرگز به خوبی نیاموخت و در عین آنکه زمان جنگ بود و بمباران و تخلیه شهر و بالنتیجه فقر و کسالت ادامه داشت معهدا از پُست خود منفک نگردید و آن خاک را بوجود خود که هر ذره‌ای از آن را فدای امر

بهاء‌الله کرد متبرک ساخت و بقایای گرانبهایش در آن سرزمین باقی و برقرار ماند شاید احباء آگاه باشند که این عبد شخصاً در زمان جنگ بیش از چند بار از مشارالیها خواستم که به سوئیس که محل امن‌تر است برود و از آن نقطه که پشت خط دشمن است حرکت کند با کمال عشق رجا کرد که اجازه دهم پُستش را ترك نکند و با رجای او موافقت شد یقیناً روش ماریون جک باید در نظر هر مهاجری مجسم گردد. (ترجمه و مفاد بیان مبارک.)

همچنین در ۲۴ ماه می به افتخار لجنه تبلیغ اروپا این بیانات را میفرمایند:

"هنگامیکه به مراکز اروپا راجع به امر مهاجرت ابلاغی میفرستید به یاران الهی مثل اعلاى حیات ماریون جک را یادآور شوید جوان و یا پیری را هرگز نمیتوان یافت که بیش از این مهاجر ملهم و روح مجسم بی‌نظیر قدم در عرصه تبلیغ گذارده باشد برای بیش از سی سال با قلبی مریض و بسیاری کسالت‌های دیگر در پُست خود باقیماندن و اکثراً در نهایت درجه فقر به سر بردن و نداشتن حرارت و لباس و نبودن غذا و نرسیدن پول و هیچ يك از اینها مانع خدمات امری نگردیدن کاریست بس مشکل.

او در زیرزمین‌های سرد بدون حرارت و هوا غذاء و لباس در چندین ماه با نهایت شجاعت در پایتخت بلغارستان ماند تا جنگ تمام شد بعداً با پای پیاده به تبلیغ امر الهی اقدام کرد این عبد مجدّانه از او خواست که با شروع جنگ از بلغارستان بسوئیس برود زیرا او تبعه کانادا بود و ماندنش مواجه با خطر بزرگ و محرومیت‌های عظیم ناشی از جنگ لیکن التماس کرد که اصرار

نورزم و اطمینان داد که علاقمند است با فرزندان روحانی خود بماند و تا آخرین نفس از حیات ذیقیمت خود در آنجا باقیماند. به محض ارتفاع پرچم امر مرقد منورش مزار ملی و زیارتگاه عمومی خواهد گردید و روز به روز بیشتر مورد علاقه و احترام خواهد شد.

من فکر میکنم که هر بهائی و مخصوصاً نفوسی که ترك وطن کرده و برای خدمت رفته‌اند باید ماریون جك را بشناسند و ناظر به او باشند و وجه خود را متوجه آن نفس نفیس و آیت خلوص و تقدیس نمایند" (ترجمه و مفاد بیان مبارک).

پس از بیانات فوق دیگر ما را یارای آن نیست که آن مظهر انقطاع را بستائیم و یا سخنی گوئیم در روز یکشنبه ۲ جولای ۱۹۵۴ میلادی با شرکت بیش از دویست نفر از احباء امریکا در سالن مشرق‌الانکار محفل تذکر شایسته‌ای منعقد و در حالیکه روح پر فتوحش در جلسه حاضر بود از او تجلیل فراوان گردید و از انقطاع و ایمانش سخن راندند و گفتند او مصداق این بیان حضرت مولی‌الوری گردید که فرمودند:

"عنقریب به فیض مدارار و تأییدات ملکوت اسرار نفوسی مبعوث خواهند شد که شب و روز به خدمت امر قیام نمایند".



## ۲۱- خدیجه سلطان ملقب به عمه قزی خانم

در کاشان یکی از امام‌الرحمن چنان مقبول درگاه جمال اقدس ابی‌واقع گردید که هیکل مبارک در الواحی که به افتخار مادرش (حاج عمه خانم) نازل فرمودند از او نیز اظهار رضایت کامله را فرمودند و پس از آن از کلک مطهر میثاق مفتخر به الواحی گردید که قسمتی از آن اینست:

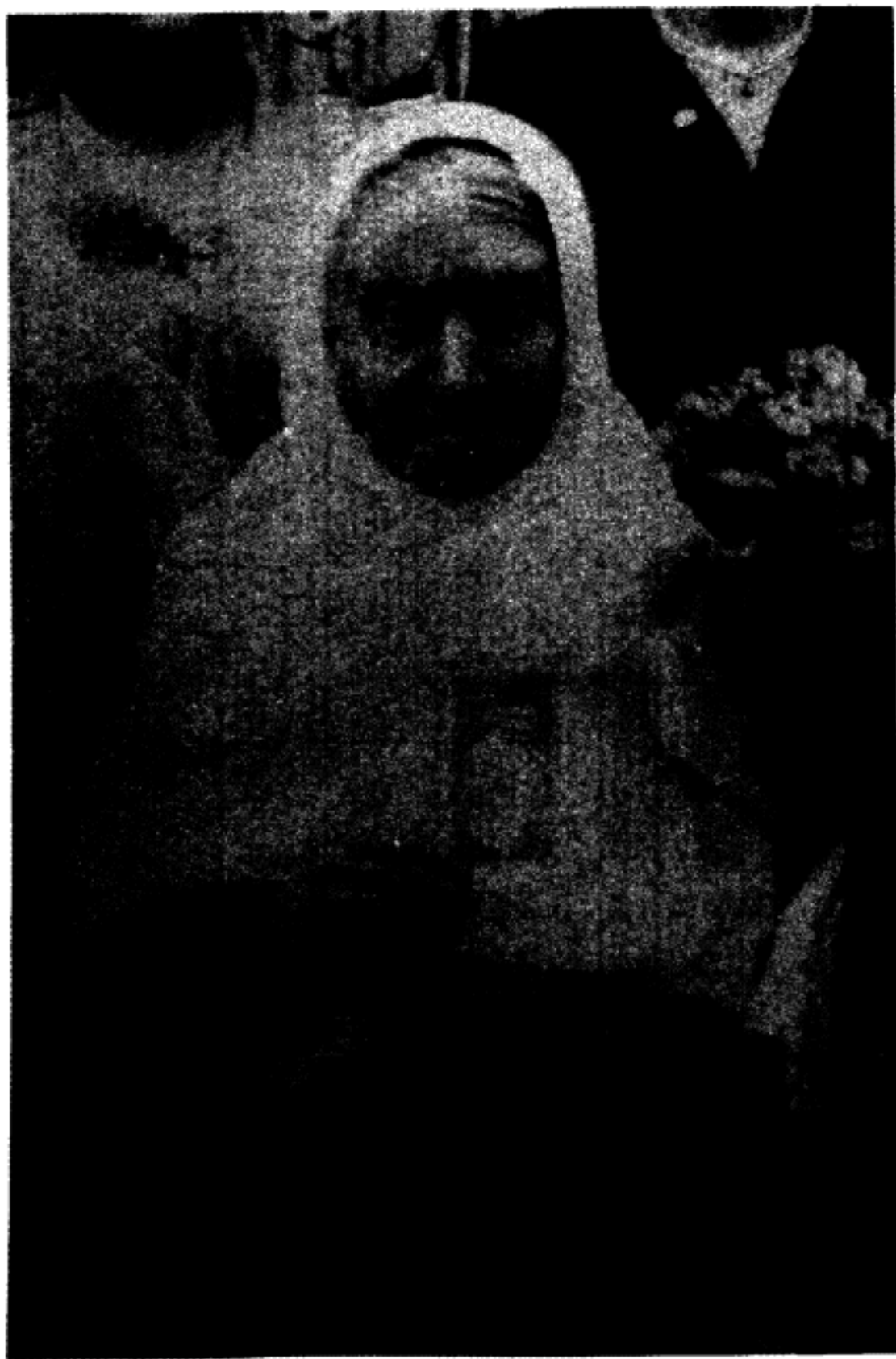
"ایتها الورقة الناطقه به ثناءالله شکر کن حضرت موفق حقیقی و موید معنوی را که بیابانها پیمودی و کوه و دشت و دریا قطع کردی و گاهی چون گردباد بیابان بادیه پیما گشتی و گهی چون سیل مرشک مشتاقان از فراز کهسار به نشیب دشت و صحرا دویدی تا به کعبه مقصود رسیدی و به مقام محمود آرمیدی و اشعه آیات کبری دیدی و مولع شعله نور و لمعه طور را در سدره سینا مشاهده نمودی هنیئاً لك ثم هنیئاً لك پس به شکرانه این فضل بی منتهی در این کور عظیم زبانی بگشا که چون شعله نار قلب یار واغیار هر دو را بسوزد و بگدازد و کار عالمی بسازد..." الی آخر بیانہ الاحلی .

پس از نزول این بیان مرکز میثاق ورقه موقنه عمه قزی خانم زبانی گشود گویا و چون شعله نار قلب یار و اغیار هر دو را بسوخت و حجبات را بر انداخت و به خدماتی نائل شد که پس از گذشت سالها هنوز هم متقدمین امر او را به خاطر دارند و خاطره نیک او باقی است.

خدیجه سلطان به فرموده حضرت عبدالبهاء " بنت اکبر عمه

خانم در سال ۱۲۶۹ هجری قمری در کاشان تولد و نشو و نما یافت و علاوه بر آنکه از نداشتن پدر مؤمن در رنج بود و در مصائب مادر شریک و سهم بود به اصرار پدر پیر به عقد پسر عموی خویش آقا محمدرضا که او نیز مانند پدر از دشمنان امر مبارک بود درآمد و پس از آنکه هشت طفل را از دست داد پسری به نام عبدالحسین برایش باقیماند که او در ظلّ امر مبارک درآمد و اولاد و احفادش از خادمین امرالله هستند.

آن خادم برارزنده از خدمت به امرالله غافل نبود و با ترس و وحشت در خفا مشغول خدمت به آستان الهی گردید و لساناً و عملاً قیام به نشر تعالیم مبارک نمود و چون حرم کاشانی جمال ابهی او را که دختر عمّه ایشان بود عمّه قزی خطاب میکرد این نام بر او باقیماند حتی دوستان خدیجه سلطان را عمّه قزی خانم بزرگ و خواهر کوچکترش بیگم سلطان را عمّه قزی خانم کوچک خطاب میکردند و آندو خواهر پس از سکونت در طهران هر دو موفق به خدمت بودند عمّه قزی خانم زنی بود مؤمن و مخلص و مهربان دستگیری به فقراء و مستمندان شعارش بود و رسیدگی به حال احبّای دست تنگ عادت او چنانچه مشهور است از مقرّری که برای مخارج منزل و مخارج شخصی دریافت میداشت قسمت بیشتر را به مصرف احبّاء بی بضاعت میرساند خدمت محبوسین را که به طهران میآوردند و در انبار گرفتار بودند از خدمات برجسته او است شوهرش از کنیز خانه پدر او حاج ملا علی اکبر قبل از اقتران دختری داشت به نام شیرین و آن دختر در دامن پرمهر زن پدر دوشیزه ای گردید نیکوکار و مؤمن آن دو به کمک یکدیگر دور از چشم



خدیجه سلطان ملقب به عمّه تزی خانم

پدر به دیدار زندانیان میرفتند و سینی‌های خوراک و اغذیه به منازل احباء فرستاده میشد شیرین نیز با این صفات گرانبها مورد الطاف جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء واقع گردید.

عمه قزی این خانم فداکار چون به حضور حضرت مولی الوری مشرف شد به اتفاق پسرش سر بر آستان مبارک نهاد و شکر الطاف الهی بجای آورد و مورد عنایات لاتحصى گردید و در مراجعت بیش از پیش اقدام به خدمت امرالله نمود و لسان تبلیغ بگشود و بخدمت فقراء و مستمندان پرداخت که این یکی از سجایای برجسته مادرش بود.

در ایام حیات شوهر زندگانی او سراسر رنج و غم بود از طرفی ظلم شوهر و خویشان و از سمتی جور اعداء همه را با روئی گشاده و آغوش باز پذیرفت و هرآن منتظر و مترصد که فردی را محتاج به کمک بیند و به مساعدتش برخیزد.

عمه قزی خانم در طهران رکنی از ارکان تشکیلات بود و به اتفاق خواهر به عضویت محفل اماءالرحمن درآمد و موفق به خدمات لاتحصى بود چون در سال ۱۲۴۴ قمری صعود کرد خانم اهل بها که زمام امور را در کف با اقتدار خویش داشتند در دستخطی مرقوم فرمودند "صعود ایشان دلهای اهل سرادق را پرخون نمود و عیون ساکنین حرم انس را از سیل سرشک چون جیحون ساخت همچنین فرمودند:

"خدیجه سلطان محبوب القلوب این مهجوران بود...

همواره در خدمات کلمه علیا مشوق اهل هدی بود مروج آثار صدق و تقوی مقبول ساحت اقدس بود و منظور نظر هیکل مقدس." و پس از اظهار تأثر و تألم اهل بیت مبارکه فرمودند:

” کذلک همایون غصن سدرهٔ بقاء حضرت ولیّ امرالله روحی  
 لاحبّائه الفداء در اعتاب مقدّسه رحمانیه آن نفوس مقدّسه را  
 تأییدات متتابعه خواستند و تسلیّ جان و آسایش وجدان طلبیدند  
 و از برای آن متصاعده به ملکوت ابهی التجای فضل و مغفرت  
 کردند که خدایا خدیجه سلطان به ملکوت احسان پرواز نمود در  
 بحبوحهٔ فردوس و جنانش مأوی ده و غریق بحر عفو و غفرانش  
 کن مورد بخشش بی‌پایان نما و عنایت و رحمت شایان بخش و مقعد  
 صدق عطاء فرما و در ظلّ سدرهٔ منتهی مأوی ده ...“ الی آخر

این مناجات مبارک حضرت ورقهٔ علیا دلیل بارزی بر عظمت  
 مقام آن مؤمنهٔ مخلصه در عالم بالا است و اعظم موهبتی از برای آن  
 نفس زکیّه و فداکار است.

## ۲۲- بی بی فاطمه ملقب به درویشة رفسنجانی

در آسمان رفسنجان ستاره‌ای درخشید که نورش قلوب تیره و تار را تابناک ساخت و اشعه نور محبت الله که وجودش را مشتعل ساخته بود بر نفوس کثیره‌ای که در ظل امر الهی دچار ظلم و جور اعداء گردیده بودند بتابید و ایشان را از کثرت ایذاء و اذیت آن اعداء لدود برهانیید به حدیکه از مشاهده روی پرنورش محبوسین و مجروحین در غلّ و زنجیر به شوق و شغف آمده درد خویش را فراموش میکردند آن زن دلیر و شجاع با لطف و مرحمت مخصوص به خویش به خدمت ایشان میپرداخت و تهیه خوراک و لباس و نظافت ایشان را امری ضروری و واجب میدانست.

چون قریحه‌ای خوش و طبعی نیکو داشت با گفتن اشعار آبدارش دل مظلومین را شاد میساخت مظلومینی که به فرموده مولای مهربان بلاء را موهبتی عظیم دانسته و از نزول آن بر وجود خویش شاد و مستبشر بودند و بر خود می‌بالیدند.

فاطمه خانم معروف به بی بی فاطمه دختر آقا محمد طاهر از خانواده طاهری رفسنجانی است که دارای قریحه‌ای خوش و طبعی روان بوده و در بدیهه سرائی سرآمد اقران و در شعر درویشه تخلص مینمود چنانچه به نام درویشه رفسنجانی مشهور گردید و شعرای نامی اشعارش را ستوده‌اند.

درویشه به وسیله جناب آقا محمد علی ملك التجار که اصلاً یزدی و ساکن رفسنجان بود و در رأس خانواده طاهری قرار داشت به این آئین اعظم گروید و چون شعله نار وجودش از محبت الهی

مشتعل گشت و زبان به تبلیغ گشود.

شوهر اوّل او میرزا محمّد حسین ساعت ساز بود که از او دختری به وجود آمد به نام رخساره که بعداً به عقد و ازدواج ناصرالدوله پسر عموی ناصرالدینشاه درآمد.

درویشه بعد از فوت شوهر به حباله نکاح محمّد کریم خان کلانتر رفسنجان درآمد و از دو پسری که از او به وجود آمد به نام عیسی خان و یحیی خان عیسی خان به امر مبارک مؤمن گردید و به مادر مؤمنه مخلصه اش در خدمات امریه کمک و مساعدت نمود.

قلب صاف چون آئینه آن زن مهربان محلّ انس و مهر احبّاء ستمدیده بود و افراد نگون بخت رنج کشیده بیچارگان را ملجاء مهربان بود و فقراء و مستمندان را درمان ده پررأفت و شفقت او به تبلیغ امرالله میپرداخت و تا آخرین دم به خدمات امریه و خدمت دوستان الهی مشغول بود و با روحی پر فتوح به عالم بالا صعود نمود.

این دو بیت شعر نمونه‌ای از اشعار اوست:

دوش دیدم دلبرم گیسو بدوش انداخته

زان بدوش انداخته خلقی بجوش انداخته

هر شکنج تار مویش حاجتی سازد روا

حاجت ما را چرا در پشت گوش انداخته

## قسمت چهارم دوره ولایت

۱ - میس مارتاروت\* سرحلقه مبلّغین و مبلّغات

“الورقة الزکیه و المبلغة الشهیره آیه الانقطاع مشعل الحُب والوداد مثال الشجاعة و الوفاء قرة العیون اهل البهاء ماراتاروت قد صعدت الی اعلى رفارف الخلد استقبلها اهل الملاء الاعلى بنداى مرعى بك یا فخر المبلغین و المبلغات احسنت احسنت یا من انفتت بكلیتك انجذابا الی ملكوت رب الآیات البینات طوبى الف طوبى لك من هذه المقام المشعشع المتعالی الباذخ المنیع بلغوا عموم الاحباء لزومیته انعقاد اجتماعات خصوصیه فی عموم الولايات مدة اسبوعین کاملین اعزازاً لمقامها الکریم. “شوقی ربانی”

این بیانات احلی پس از صعود فردی از احباء الهی از لسان مبارک جاری گردید که در لوح منیع قرن او را به خطاب نفس منقطعه زکیه و قبسه نار محبت اللّه مخاطب و مفتخر فرمودند و همچنین در الواح متعدده صعود آن آیت هدی را بزرگترین ضربه ای از زمان صعود حضرت عبدالبهاء تا کنون بر پیکر تشکیلات تبلیغی نه تنها در آمریکا بلکه در تمام نقاط دنیا وارد آمده می‌شمارند.

میس مارتاروت کسی است که مصداق بیان مبارک حضرت عبدالبهاء به این مضمون که فرموده اند “هر کس که خود را فراموش کرد جهان و جهانیان را بدست آورد.” واقع گردید او وجود خویشتن را فدای عشق الهی و محبت عالم انسانی نمود و با عشق حقیقی مبرا از

\* Miss Martha Louise Root





میس مارتاروت سر حلقهٔ مبلغین و مبلغات

خودخواهی و جبن در مقابل شکوه و جلال شخصیت‌های عظیم پنج قارهٔ عالم ظاهر گردید و تعالیم الهی را به ایشان ابلاغ کرد و اغلب آنها را مفتون امر اعظمش نمود.

شخصیتی که استادان و دانشمندان عالی مقام کشورهای مختلفه با احترام از او یاد میکردند و ابواب تصور عالییه و سلاطین عالم به رویش مفتوح بود و نفسیکه با نهایت فراست با توماس مازاریک Thomas Masaryk، ادوارد بنش Edvard Benes، ملک فیصل پادشاه عراق، شاهزاده پل Prince Paul، شاهزاده اولگا Princess Olga، از یوگسلاوی و هاکن پادشاه دانمارک و همچنین پادشاه نروژ و بسیاری دیگر از شخصیت‌های مهم عالم ملاقات کرد و اسباب مسرت خاطر آنها شد و همچنین رفیق و شفیق ماری ملکهٔ رومانیا گردید.

مارتاروت آن‌خانم محترمه و نفس مخلصه و فداکاری که منقطعاً مبادرت به تبلیغ امر الهی می‌نمود با هرکس ملاقات کرد عشق و محبت بی‌حسابش باعث جذب قلوب آنها گردید کسی نبود که از دیدار وجود مقدّسش مراتب محبت و احساسات قلبی او را احساس نکرده باشد.

او چون حامل پیام سلطان ملکوت برای سلاطین عالم بود طرز رفتار و گفتارش با جلال و ابهتی آمیخته بود که جاذب قلوب بود و جملاتی را ادا میکرد که عقاید او را مبرهن می‌ساخت او می‌فرمود همیشه باید هنگام ملاقات اشخاص چیزی را بآنها هدیه کرد خواه گل باشد خواه شیرینی ولی دعا کنید که آنها هدیهٔ عظیم‌تری از شما قبول کنند که آن پیام الهی است.

میس مارتاروت در دهم اگوست ۱۸۷۲ میلادی در ریچ وود

اوهایو در خانوادهٔ يك مهاجر آمریکائی تولد یافت و بعداً آن فامیل به پنسیلوانیا نقل مکان کردند و آنجا منزلگاهی بود که او پس از هر سفر به آنجا برمیگشت و اندکی می‌آسائید پس از آنکه در شهر کمبریج Cambridge اسپرینگس Springs از مدرسه اوپرلین دیپلمه شد وارد دانشگاه شیکاگو گردید و پس از اتمام دانشگاه به شغل معلمی و خبرنگاری پرداخت يك روز در رستورانی با یکنفر مسافر بهائی مصادف شد و نام حضرت بهاءالله را شنید و از آنوقت انوار هدایت الهی بر وجهش پرتو افکند و ستارهٔ اقبالش درخشیدن گرفت تا در سال ۱۹۱۲ حین مسافرت حضرت عبدالبهاء به آمریکا موفق گردید بواسطه ارتباط با عالم مطبوعات جلسه ای مرکب از چهار صد نفر روزنامه‌نگار برای استماع بیانات مبارک تشکیل دهد و در سال ۱۹۱۹ بود که فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء را مبنی بر هجرت و انتشار امر در بلاد لبیک گفت و سفیر وحدت عالم انسانی گردید و به مسافرتهاى خود در سراسر عالم مبادرت نمود و در کشتی که به امریکای جنوبی حرکت میکرد سکنهٔ کشتی را دعوت کرد و از عظمت امرالله ایشان را مستحضر ساخت و در مدن و دیار ولوله انداخت و هنگام مراجعتش سرکار آقا به او فرمودند:

"حقیقتاً مبشر ملکوت و منادی میثاق و جانفشانی و با جمیع ملل مهربانی و بذری میافشانی که سنین متوالیه هزاران خرمن از آن برداشته خواهد شد و درختی مینشانی که تا ابد برگ و شکوفه و ثمر بدهد و سایه‌اش روزبروز انبساط خواهد یافت"

(ترجمه و مفاد بیان مبارک)

پس از مراجعت از امریکای جنوبی سفرهای خود را به اروپا و افریقا و آسیا و استرالیا شروع کرد و پیام امرالله را به وسیله

رادیو و روزنامه به اطراف عالم انتشار داد و سیل شدید مقالات و گفتارهایش راجع به این امر نازنین در بلگراد، آتن، استکهلم، عاصمه ایسلند، بلژیک، ادرنه روان گردید در سال ۱۹۲۶ پیامی به ضمیمه کتاب بهاءالله و عصر جدید برای علیا حضرت ملکه رومانی که به واسطه حوادث و مصائب وارده در گوشه انزوا در قصر بخارست مهموم و مغموم بسر میبرد فرستاد و علیا حضرت ملکه به حدی منجذب مطالب و مضامین آن گردید که بلافاصله او را به قصر خویش دعوت کرد و از امرالهی مستفسر گشت و چنان تأثیری از این ملاقات حاصل که آن ملکه معظمه در همان سال چه در مجامع خصوصی و چه در جلسات عمومی راجع به این ملاقات به کرات اشاره و اقبال خویش را باین آئین واضح و آشکار ساخت.

میس مارتاروت هشت مرتبه در قصرهای مختلف و زیبای آن ملکه نیک اختر پذیرفته و به ملاقاتش نائل گردید شرح ملاقاتهایش را به محفل ملی آمریکا نوشت و در مجلات نجم باختر درج گردید در پنجم اکتبر ۱۹۲۷ که ملکه به واسطه مرگ شوهرش که در جولای آن سال اتفاق افتاده بود با تمام افراد خانواده در حال عزا در یکی از قصرهای تابستانی بسر میبرد و هیچکس به اجازه ملاقاتش نائل نمیگردید میس مارتاروت به حضورش پذیرفته شد و ملکه در مقابل فامیل از عظمت امر مبارک و اعلاناتش در جرائد و آرزوی تشریف و اظهار تشکر از احبای آمریکا از محبت‌ها و هدایای آنان با آن تبسم ملیح و چشمان درخشان که داشت و در لباس سیاه زیباتر مینمود صحبت داشت.

میس مارتاروت هدیه‌ای بس گرانبها از طرف احبای مشهد (ایران) تقدیم ملکه کرد چون چشمش به آن لوح مبارک حضرت

بهاء الله که با حسن وجه تذهیب گردیده بود و در وسط مزین و متبرک به دستهای از شعرات مبارک جمال ابهی بود افتاد بسیار منقلب شد و از مارتاروت و دوستان شرقی خود عمیقانه تشکر کرد و گنجینه‌ای را که به او داده شده بود نام گوهر رخشان نهاد و گفت آنقدر این هدیه برای من عزیز است که با دل و جان به حفظ آن همت می‌گمارم و تصمیم دارم آن را قاب کنم و در گوشه آن نیز عکس حضرت عبدالبهاء را قرار دهم.

ملکه نیز در قصر دیگر خود در سال ۱۹۲۸ هدیه‌ای گرانبها به میس مارتاروت داد که مارتاروت آن را تقدیم مشرق‌الانکار کرد به نفع ساختمان مشرق‌الانکار به فروش رسید و در سال ۱۹۲۱ به وسیله فردی از احباء که آنرا خریداری کرده بود به محفظه آثار سپرده شد اکنون این سنجاق گرانبها و زیبا که از هدایای ملکه به مارتاروت میباشد در محفظه آثار مبارکه در حیفا باقی است و نشانه‌ای از ایمان اولین ملکه‌ای که به همت و قدرت میس مارتاروت در ظل امر درآمده میباشد.

در اوائل سنه ۱۹۲۰ آن مبلغه شهیره به مملکت ایران آمد و ضمن ملاقات خواهران و برادران ایرانی و زیارت اماکن متبرکه راجع به شرح حیات حضرت طاهره که در حقیقت میتوان گفت روح آن نابغه و شهید عهد حضرت اعلی به طور عجیبی با روح او ارتباط داشت مطالعه نمود و در ملاقات با احبای ایران شور و نشوری غریب در دلها انداخت و همه را حیران روحانیت و نورانیت خویش نمود و رود آن مبلغه جلیله به ولایات ایران و استقبال و مشایعت بی‌نظیری که با قلوبی ملو از عشق و محبت دوستان هر

سامان نسبت به او ابراز میشد وجود عزیزش را از شدت عشق و شکرگذاری به درگاه جمال ابهی به گریه و امیداشت نطق‌های مهیجی که دائر بر تشویق نسوان و نونهالان و احبای خدوم الهی ادا فرمود قلوب را شیدائی آن خواهر عزیز نمود و با ترنم سروده‌های امری و کف زدنهای متوالی ابراز شعف و سرور می‌کردند و در راهها و بیابانها و شهرها احباء و مستقبلین تکبیر الله ابهی و ندای یا بهاءالابهی را بلند کردند میس مارتاروت موفق به زیارت اماکن متبرکه در ایران و تشرّف بیت مبارک شیراز گردید و هنگام تشرّف اثری از خضوع و خشوع و ایمان از خود باقی گذاشت که تا ابد فراموش نمی‌گردد در چندین موضع قبل از ورود به آستانه مبارک سر بر زمین نهاد جبینش را بر خاک سائید و اشک عشق و حسرت فرو ریخت چنانچه انقلاب شدیدی در همراهان ایجاد نمود سپس در آستانه بیت مبارک سرشک از دیده جاری ساخت و درها و دیوارها را بوسید و بوئید و نام عموم خواهران و برادران روحانی غربی و ملکه رومانیا را بر زبان آورد و از برای پانصد نفر نمایندگان کانونشن آمریکا از درخت نارنج مغروسه بید مبارک حضرت اعلیٰ برگ چیده با پست ارسال داشت و در مدت سه ماه که در ایران بود چنان بذر محبتش در قلوب احباء انبات گردید که هنگام فرقت همه گریستند.

میس مارتاروت با خود کلکسیون از عکسهای سلاطین و امرای مختلفی که الواح مبارک به آنها خطاب شده از قبیل الکساندر تزار روسیه، ناپلئون سوم، پاپ پی نهم ناصرالدین شاه، ملکه ویکتوریا و همچنین ملکه رومانیا که از بزرگان معاصر

بود همراه داشت با همان روح حضرت طاهره و جناب بدیع با هرگونه زحمت و سختی به خدمت امرالله قیام کرد چنانچه هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در حقیقت فرمودند:

"این خانم محترمه امه الله المقربه مارتاروت که سجایا و اوصافش در صفحات اوراق مسطور و مثبتوت و نزد یاران شرق و غرب هر دو معروف و مشهور در این سنه اخیره بی معین و دلیل منقطعاً عن الجهات وحیداً فریداً با مزاجی علیل و بضاعتی مزجاة به دیار بلغار و صقلاب بشتافت ... " الی آخر بیانه الاحلی میس مارتاروت علاوه بر ملاقات پادشاهان و شاهزادگان و رؤسای جمهور به ملاقات دانشمندان و پروفیسورهای بزرگ همت گماشت و وسائل ترجمه کتاب بهاءالله و عصر جدید را به زبان یونانی و وسائل نشر آن را در ممالک مختلفه فراهم نمود و تمام اماکن متبرکه خارج از ایران را نیز زیارت کرد.

و به سمّت نماینده دیانت بهائی در کنفرانس بین المللی اسپرانتو به معیت لیدیا زامنهوف در جلسات آن حضور یافت و در تمام نقاط و ممالک به دادن کنفرانسهای تشویقی برای احباب و جلسات تبلیغی برای اهل عالم قیام نمود تا آنکه در سال ۱۹۲۶ میلادی در حالیکه سلامت جسمی او متزلزل شده بود برای ملاقات دوستان محبوب و فامیل ارجمندش به امریکا سفر کرد و در سال ۱۹۲۷ اقدام به سفرهای تبلیغی به سانفرانسیسکو و هونولولو و از آنجا با کشتی به ژاپون حرکت کرد و با اجازه ناخدای کشتی يك ساعت با مسافرین به محاوره امری پرداخت و ندای امر را به گوش اهل کشتی که ده ملت مختلف و مذاهب مختلفه بودند و چندین

جوان و پروفیسور ژاپنی که به وطن برمیگشتند رسانید در توکیو و شانگهای هم به فعالیت پرداخت و در آنوقت که ژاپون و آمریکائی‌های مقیم آن زیر آتش دشمن بمباران میشدند و یا از شدت زلزله و زمین لرزه همه در اضطراب بودند ندای امرالله را به گوش مردم خاور دور رسانید و پس از چهار ماه به طرف سیلان و هندوستان حرکت کرد و مدت پانزده ماه در هند توقف کرد و به فتوحات باهره موفق گردید کتاب طاهره را که یکی از بزرگترین خدمات او بود در هند به چاپ رسانید و به دانشگاههای شمال هندوستان رفت و ندای امرالله را به سمع متنفذین برهما و هندو رسانید و با سخنان پرحرارت خود هزاران هزار جوان مرقی را مجذوب امرالله و شیفته خویش کرد به استرالیا و نیوزیلند هم رفت و فعالیتهای خویش را ادامه داد.

پس از آن سفرهای طولانی و موفقیت آمیز در سال ۱۹۲۹ به سمت وطن حرکت کرد در هونولولو که حد فاصل نیمکره شرقی و غربی عالم است به علت کسالت مجبور به ترك کشتی گردید. و در این مکان بود که پس از چند ماه کسالت روح پرفتوحش در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۹ از عالم خاک به جنان تابناک صعود فرمود.

لسان مبارك حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء همواره به نعت و ثنای آن مبلغه مخلصه امرالله ناطق بود و در خطابههای مبارك به احبای شرق و غرب نام او را با تجلیل ذکر فرموده و خدماتش را میستودند و روح محویت و فنائی را که در او جلوه گر بود به عالمیان شناسانیده و در توقیع مبارکی فرمودند:

یاران مظلوم و ستمدیده ایران را بشارت و تسلیت و



اطمینان دهید و سفارش و تأکید نمائید که جمعاً و منفرداً به تضرع و مناجات مشغول گردند و به شکرانه نعمای موعوده الهیه پردازند و تحقق مواعید الهیه را کاملاً سریعاً مسئلت نمایند زیرا علامتش باهر و آثار اولیّه اش ظاهر و لامع گشته و سرحلقه مبلّغین و مبلّغات و سرور خادمین و خدمات شهیره آفاق امة الله المقربه مارتاروت به فتح مدائن قلوب لیلاً و نهاراً مشغول و به جنود تائید مؤید... الی آخر بیانہ الاحلی

خدمات میس مارتاروت را در ترجمه و نشر کتب نیز هیکل مبارک تمجید فرموده اند کتاب شرح حال حضرت طاهره و ترجمه و طبع آثار امری به خصوص بهاء الله و عصر جدید به زبانهای ایرلندی، چکسلواکی، یوگوسلاوی، یونانی، فنلاندی، نروژی و مجارستانی همه از یادگارهای ذیقیمت اوست.

آن مظهر حبّ و وداد و آن عاشق و واله پروردگار که از لسان مبارک به القاب قبسه نار محبّه الله، ورقه زکیّه، مبلّغه شهیره آیه انقطاع، مشعل حبّ و وداد، مثال شجاعت و وفا، قره عیون اهل بهاء مفتخر گردید بالأخره پس از بیست سال فعالیت بلاانقطاع در هونولولو در سنّ ۶۷ سالگی به ملکوت ابهی صعود نمود و روح پرفتوحش از عالم بالا ناظر عنایات مبارکه لاتحصی حضرت ولی نازنین امرالله گردید که به احبّای آمریک بیانی باین مضمون فرمودند:

”محبّان و تمجید کنندگان بی شمار مارتاروت در سراسر عالم بهائی از فقدان جسمانی این امة الله شجاع و قهرمان با من سوگواری نمود مجنّده و اهل ملاء اعلی در مقامات علیاء ارتقاء او را به ممالک اخری و اتّصال به ارواح مقدّسه لایفنی هلهله گویانند

و مشارالیهها را که از ایادیان متقدم دوره میثاق است که در قرن اول بهائی خلق گردیده تجلیل میکنند و نسل حاضر معظم الیهها را اولین و عالیترین ثمره عصر تکوین دیانت مقدس حضرت بهاءالله می‌شناسند.

دستور دهید مجالس تذکر شایسته در مشرق الاذکار به افتخار کسیکه اعمالش نورانیت فناپذیر بر جامعه بهائی آمریکا افکنده منعقد گردد.

ناگزیرم که با محفل ملی در مخارج بنای یادگاری در مقام برجسته‌ای یعنی محل تلاقی شرق و غرب که او جمیع قوای خود را بیدریغ وقف هر دوی آنها کرد اشتراک نمایم. شوقی ربّانی میس مارتاروت سرّ موقّیّت خود را در تبلیغ میدانست و از آنجائیکه مبلّغی بود مبرز برای پیشرفت در امور تبلیغی به احبّاء چندین نکته را توصیه فرمود که ذکر میگردد.

۱- مناجات و تلاوت آیات در هر صبح و شام را فراموش نکنید.

۲- در مزید قوه روحانیّه خویش بکوشید.

۳- در هنگام تبلیغ منقطعاً اقدام نمائید و خود را فراموش کنید.

۴- در مطالعه کتب و فرا گرفتن آیات و تعالیم مبارکه در هر روز کوشا باشید.

۵- تعالیم مبارکه را به مورد عمل گذارید و به عمل تبلیغ کنید.

۶- سرّ موقّیّت استادان زبردست در امر تبلیغ توجه بدرگاه

الهی و تضرّع و تبتّل در خلوت است.

۷- هنگام تبلیغ خویشتن و اطراف خود را تمیز و پاکیزه نمائید حتی با گُل و لاله محل را بیارائید و با کمال محبت حقیقی او را پذیرائی کنید تا عوامل خارجی نیز به شما کمک کند.

۸- برای تبلیغ میلیونها نفوس از صمیم قلب دعا کنید تا مؤید و کامیاب گردید.

۹- از روزنامه و رادیو و مجلات و دادن کتابچه‌های حاوی مطالب امری و عناوین مختلفه استفاده کنید و مبتدی‌ها را از صمیم قلب دوست بدارید و در حقّشان دعا کنید و بالأخره روش و سلوک حضرت عبدالبهاء و خطابات مبارکه را فراموش ننمائید تا موفق گردید.

## ۲- علیا حضرت ماری ملکه رومانیا فخر ملوک و ملکات

حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فدا پس از تصدیق ملکه رومانیا و قصد تشرّفش در توقیعی فرمودند:

”پرتوی از اشعه ساطعه از این بقاع منوره مطهره علیا بر قلب پاک و ضمیر منیر حضرت ملکه رومانیا بیفتاد و آن ملکه نیک اختر را به سوی کوی جانان رهسپار کرد ولی فئه غافله سیاسیون به شهادت کتبی خود آن ملکه را مانع و حائل از حصول این غایت قصوی و مقصد اسنی گشتند و هر چند حضرتش به این حسرت و آرزو از عالم ادنی به ملکوت اعلی بشتافت ولی اعلانهای مهیجه سبعاش که بعضی به خطّ و امضاء خود مسطور مدوّن است زینت بخش کتب امریه و نشریات یاران در اقالیم غربیه و یادگار ابدی از آن فخر ملوک و ملکات عالم باقی و برقرار.

یصلینّ علیها طلعات الفردوس فی الجنّة العلیا و یطوفنّ حولها ملائکةالقدس فیالرّفرف الاسمی علیها و علی من یقتفی اثرها من الملوک والسلاطین آلاف التّحیة و الثّناء من ربّها و خالقها و ملهمها بدوام ملکه و ملکوته.”

این بیانات مبارکه در حقّ ملکه‌ای شده که بدون هیچ ملاحظه و یا ترسی پس از یافتن مظهر الهی به اهل عالم صلاح و آئین اعظم را به دنیا شناساند و چنین نوشت.

آئین بهائی منادی صلح و سلام است و مروج حسن تفاهم در بین انام سالکان وادی حیرت را که در راه امید پویانند در آغوش خود گرفته و در ظلّ واحد مجتمع ساخته بیانش مصدّق ادیان الهیه



علیا حضرت ملکہ رومانیہ فخر ملوک و ملکات

است و مبدأش موافق معتقدات سابقه هیچ بابی را سدّ ننماید و هر سبیلی را مفتوح گذارد.

در حینی که قلبم از مخاصات متمادیه پیروان مذاهب عدیده محزون و روح از حمیة جاهلیة آنان خسته و آزرده بود نظرم به تعلیمات امر بهائی افتاد روح حقیقی حضرت مسیح که بسا از نفوس آنرا ندانسته و نشناخته‌اند از آن تعالیم ظاهر و پدیدار گشت این تعالیم جوهر وفاق است نه اختلاف آمید است نه قطع رجاء مهر است نه بغضاء اطمینان اعظم است. لمن فی الانشاء.

علیا حضرت ماری ملکه‌ای که از لحاظ کمال صوری و معنوی در بین زمامداران عصر خود ممتاز و مورد احترام بود دختر بزرگ دوک ادینبورک بود که از طرف پدر نواده ملکه ویکتوریا ملکه انگلستان و از طرف مادر نوه الکساندر دوم تزار روسیه بود که هر دو جدش به نزول الواح از طرف حضرت بهاءالله مفتخر شده‌اند شوهر او فردیناند پادشاه رومانیا بود.

ملکه نیکوخصال دارای مقامات عالی و کمالات بی‌حدّ بود در سال ۱۹۲۶ میلادی در ایّامی که به واسطه محروم شدن پسرش از ولایت عهدی بسیار اندوهگین بود کتاب بهاءالله و عصر جدید را توسط فخر مبلّغین و مبلّغات مارتاورت دریافت کرد و از استماع کلمةالله تسلی خاطر یافت و او را طلبید و گفت من معتقدم که این تعالیم درمان دردهای امروز عالم است و عریضه‌ای به ساحت اقدس حضرت ولی امرالله معروض داشت و اظهار خشوع و خضوع و عبودیت نمود به طوریکه هیکل مبارک در یکی از الواح میفرماید: "اسرار لدنی در آن رساله منطبع و انوار شناسائی از آن

منعکس رائقه عبودیت کبری از مضمونش متضوع و آثار خلق جدید از فحوای آن ظاهر و باهر<sup>۲</sup> سپس ملکه شرح تصدیق خود را به وسیله اعلاناتی خطاب به عموم اهل عالم در جرائد اروپا و امریکا با عکس و امضای خود به چاپ رسانید و مارتاروت را هشت بار در قصور مجلل خود پذیرفت و در سال ۱۹۲۱ با دخترش ایلینا قصد طواف اعتاب مقدسه را کرد و وارد حیفا شد ولی مخالفین سیاسی او مانع از تحقق آرزوی قلبی او گردیدند ملکه از این واقعه بی‌نهایت متأسف شد و درجه یأس خود را به مارتاروت نوشت.

و در آخرین ملاقاتش با مارتاروت در بخارست از ترجمه کتاب بهاءالله و عصر جدید به زبان رومانی که به دستور ملکه عزیز انجام شده بود اظهار مسرت کرد و چند روز بعد آخرین اعلان تبلیغی خود را برای جلد ششم عالم بهائی فرستاد و اعلان کرد:

"بیش از هر زمان در این اوان که جهان مصادف با چنین سرگردانی و اضطراب است باید با استقامت در عقیده قائم و به آنچه علت اتفاق است متشبث شویم نه آنچه سبب انشقاق و جدائی است برای هدایت نفوسیکه طالب روشنائی هستند تعالیم بهائی مانند نجم درّی است به سوی موقّیّت کامل و اطمینان و صلح و خیرخواهی نوع انسان" اعلانات هفتگانه ملکه عالیقدر و شناسانیدن دیانت عظیم جهانی بهائی به عالمیان و اظهار ایمانش در نزد جمیع دوستان و کلمه الله ابهی<sup>۳</sup> را بر زبان آوردن همگی عظمت روح او را نمایان میسازد و ارسال پیام محبت‌آمیزش به ارض اقدس حکایت از مراتب خضوع و خشوع بی‌حدش مینماید با ایمان و اقبالش بشارت

و بیانات مبارکه جمال اقدس الهی تحقق یافت و نگین اسم اعظم زینت بخش دست سلاطین گردید و ندای یا بهاءالابهی در قصر ملوک مرتفع گردید و آثار قلم اعلی به دست آن ملکه فاضل و دانشمند رسید ملکه ای که دارای ذوق سرشار هنری و کارهای دستی و به فرموده حضرت ولی امرالله نویسنده ای معروف و تألیفاتش مورد توجه مردم اروپا و امریکاست میس مارتاروت روی زیبا و چشمان محبت آمیز ملکه را که چون آئینه روشن و درخشان بود ستوده و در وصفش نگاشته است که روح ملکوتی او که در وجودش متلئلا بود او را یک هنردوست واقعی و دوستدار زیبایی و حقیقت نشان میداد مارتاروت میگوید هر کجا او بود شکوه و جلال هم بود او دوست داشتنی ترین و برجسته ترین و محبوبترین ملکه های آن زمان بود کمالات معنوی او را از حیث ظاهری حتی از طرز لباس پوشیدنش که همیشه طرح آنها را خود تهیه میکرد ظاهر و هویدا بود و در بیننده اثر کلی داشت و رنگهایی را که انتخاب میکرد با یکدیگر هم آهنگی کامل داشت و او را زیباتر بلکه چون روحی که با لباس ظاهر شده نشان میداد خوش سلیقگی ملکه از زیبایی قصرهایش نمایان بود کتابخانه اش به بهترین وجهی در قصر خودنمایی میکرد همه جا گلهای رنگارنگ در ظرفهای طلائی دیده میشد در اطاق خوابش که به وضع خاصی تنظیم شده بود توده هائی از گل سنبل وجود داشت.

گل های لاله و گل سرخ و یاس هوا را معطر ساخته بود ملکه چون نویسنده زبردستی بود هر روز صبح دو ساعت در کتابخانه به کار نوشتن میپرداخت و علاوه بر وظیفه ای که مقام ملکه بودنش



ایجاب میکرد وظائف دیگری از قبیل وظائف فامیلی، وظائف امور خیریه داشت که می‌بایستی به آنها رسیدگی میکرد.

ملکه بعد از آنکه کتاب خود را به نام "داستان زندگانی من" *The Story of My Life* به اتمام رسانید و منتشر شد از تمام دنیا نامه‌هایی دریافت کرد از امریکا جمیع طبقات از پیر و جوان و عالم و عامی زن و مرد همه به او نامه نوشتند و او را تمجید کردند.

در یکی از ملاقاتها روزی ملکه با خنده به مارتاروت گفت همیشه شما به دیگران هدیه میدهید من مایلم که امروز به شما هدیه‌ای بدهم لذا سنجاق سینه‌ای که دو بال از نقره و طلا داشت با نگین‌های الماس کوچک بسیار قیمتی و یک مروارید بزرگ که در میانش جای داشت به مارتاروت هدیه کرد که آن هدیه ذیقیمت را مارتاروت به مشرق‌الانکار ویلمت بخشید و به نفع ساختمان حراج شد و یکی از احباء آن را به قیمت قابل توجهی خرید و در سال ۱۹۲۱ به حیفا برد و تقدیم محفظه آثار بین‌المللی نمود که تا قرون و اعصار باقی است آن سنجاق که از زمان قدیم متعلق به مادر بزرگ ملکه رومانیا ملکه روسیه بوده در دارالآثار خواهد ماند.

ملکه ماری در اواخر حیات که شوهرش فردیناند را از دست داده بود بسیار غمگین و آزرده دل به نظر می‌رسید مخصوصاً اینکه طلیعه جنگ هم پیدا شده بود. روزی آن ملکه نیک اختر که بسیار تنها بود بیکی از دوستانش چنین گفت:

"من هنوز می‌نشینم و ابرهای سیاه را که در آسمان پیدا شده می‌بینم و برای صلح دعا میکنم. چه کسی جنگ را میخواهد؟"

من آرزو دارم قبل از شروع جنگ دیگر بمیرم - بالأخره به آرزوی خویش رسید و قبل از جنگ جهانگیر دوم در حالیکه سختی‌ها و مشقات زندگی او را درمانده کرده بود پس از چند ماه کسالت در جولای سال ۱۹۲۸ میلادی روح پرفتوحش عروج نمود و به کرّوبیان عالم بالا پیوست تجلیلی که هنگام تشییع از او گردید بی‌نظیر و کاملاً در خور آن تاجدار بود او در حالی از این عالم رفت که مظهر ظهور را شناخته بود و هیچگونه سبحاتی او را از تقرّب به درگاه الهی منع نمی‌کرد او اوّلین ملکه در روی زمین بود که به امر مبارک اقبال نمود.

هیکل مبارک به عموم احبّای امریکا و کانادا تسلّیت فرمودند و به دخترش ملکه یوگوسلاوی نیز مراتب اندوه خویش را بیان فرمودند در ۲۵ جولای ۱۹۲۸ که اوّلین محفل تذکّر وی در واشنگتن تشکیل گردید دسته گل بسیار بزرگ و زیبایی از طرف محافل ملیّه امریکا و کانادا به آنجا فرستاده شد و در آن محفل احترامی را که لائق اوّلین ملکه بهائی که خدماتش در عالم امر بی‌سابقه بوده مجری گردید و رضای مبارک از خدمات بی‌شائبه آن فخرالملوک والملکات که نامش تا ابد باقی است ذکر گردید.

### ۳- میسز کیت رانسوم کهلر مبلّغه عظیم بین‌المللی\*

هرگاه احبّای الهی به اصفهان رفته و به زیارت مرقد نورین نیرین مشرف شوند در آن مکان مقام دیگری را نیز می‌بینند که بر روی لوحه سنگ آن چنین نوشته: (ترجمه) (بیاد کیت رانسوم کهلر محبوب متولد ۱۸۷۸ میلادی که سال ۱۹۲۲ حیات گرانبهایش در راه امر مبارک در موطن حضرت بهاء‌الله در اصفهان فدا شد) بلی هرگز خاطره صعود میسز کهلر را که در روز ۲۲ اکتبر اتفاق افتاد احبّای ایران فراموش نمی‌کنند و از یادآوری آن واقعه غیرمنتظره دچار غم و اندوه میگردند ولی با زیارت تلگراف مبارک تسلی خاطر می‌یابند و این است ترجمه تلگراف مبارک مورخه ۲۰ اکتبر ۱۹۲۲ که به افتخار احبّای ایران نازل شده.

“حیات گرانبهای کیت در موطن اصلی حضرت بهاء‌الله در سبیل جانفشانی به امر محبوب فدا گردید مشارالیه‌ها در خاک ایران و به خاطر ایران با نهایت شهامت و عزمی راسخ و فداکاری و صداقتی تزلزل ناپذیر با قوای ظلمت به مقابله و مبارزه پرداخت عموم خواهران و برادران بی‌پناه او در ایران از فقدان آزادی‌بخش دلیر خویش سوگوارند.

یاران امریک مفتخر و مباهی‌اند که خاطره اولین شهید ممتازشان را در جمع خود زنده و جاوید نگاه میدارند. این عبد بر اثر جدائی عنصری این همکار ارجمند و مشاور

---

\* Mrs. Keith Ransom Kehler

صدیق و یار با وفا غرق دریای غم و حسرتم. به محافل محلّیه مربوطه تأکید میکنم مجالس تذکّر شایسته ای به یادبود کسی که خدمات بین‌المللی‌اش او را به مقام ممتازی در بین ایادی امر حضرت بهاء‌الله ارتقاء داده است برپا نمایند. امضاء مبارک

میسز کیت در سال ۱۸۷۸ میلادی در آمریکا متولّد شد و به محض شنیدن ندای الهی امر مبارک را لبیک گفت و چون تحصیلات عالی داشت به فرمودهٔ هیکل مبارک حضرت ولیّ امرالله قیام به خدمت و تبلیغ امرالله کرد و ادامهٔ تحصیلات را که مایل بود مقامات بالاتری را احراز کند به دستور مبارک ترک نمود و چندی در آمریکا و چین و ژاپن و هندوستان به خدمات تبلیغی اشتغال ورزید و چون مبلغهٔ شهیری بود و نطق و بیان فصیح و شخصیت عالی داشت از طرف جامعهٔ بهائیان آمریکا برای انجام عمل بزرگی که سالها در نظر داشتند انتخاب شد و آن وجود مقدّس برای تقویت و ایجاد وحدت روحانی بین شرق و غرب و تحقّق وحدت عالم انسانی مبادرت به این امر مبرم ورزید و در اگوست سال ۱۹۲۲ پس از مدّت ۲ سال که در چین و ژاپن مشغول خدمت امرالله بود به ایران وارد شد و مورد استقبال دوستان شرقی گردید و برای انجام مأموریت خویش متجاوز از یکسال به وسائل ممکنه تشبّث جست و با مصادر امور ملاقات‌ها کرد و به مقامات مسئول کشوری نامه نوشت البته جواب مساعد می‌شنید ولی هر بار به واسطهٔ پیش‌آمدی سبیل موفقیت ممنوع می‌گردید و دوباره مجبوراً به امید فراوان فعالیت‌های خویش را دنبال میکرد و به آنها ثابت میکرد که اصول عقائد بهائی احترام به حضرت رسول اکرم و قرآن



میسیز کیت رانسوم کهلر مبلغه عظیم بین المللی

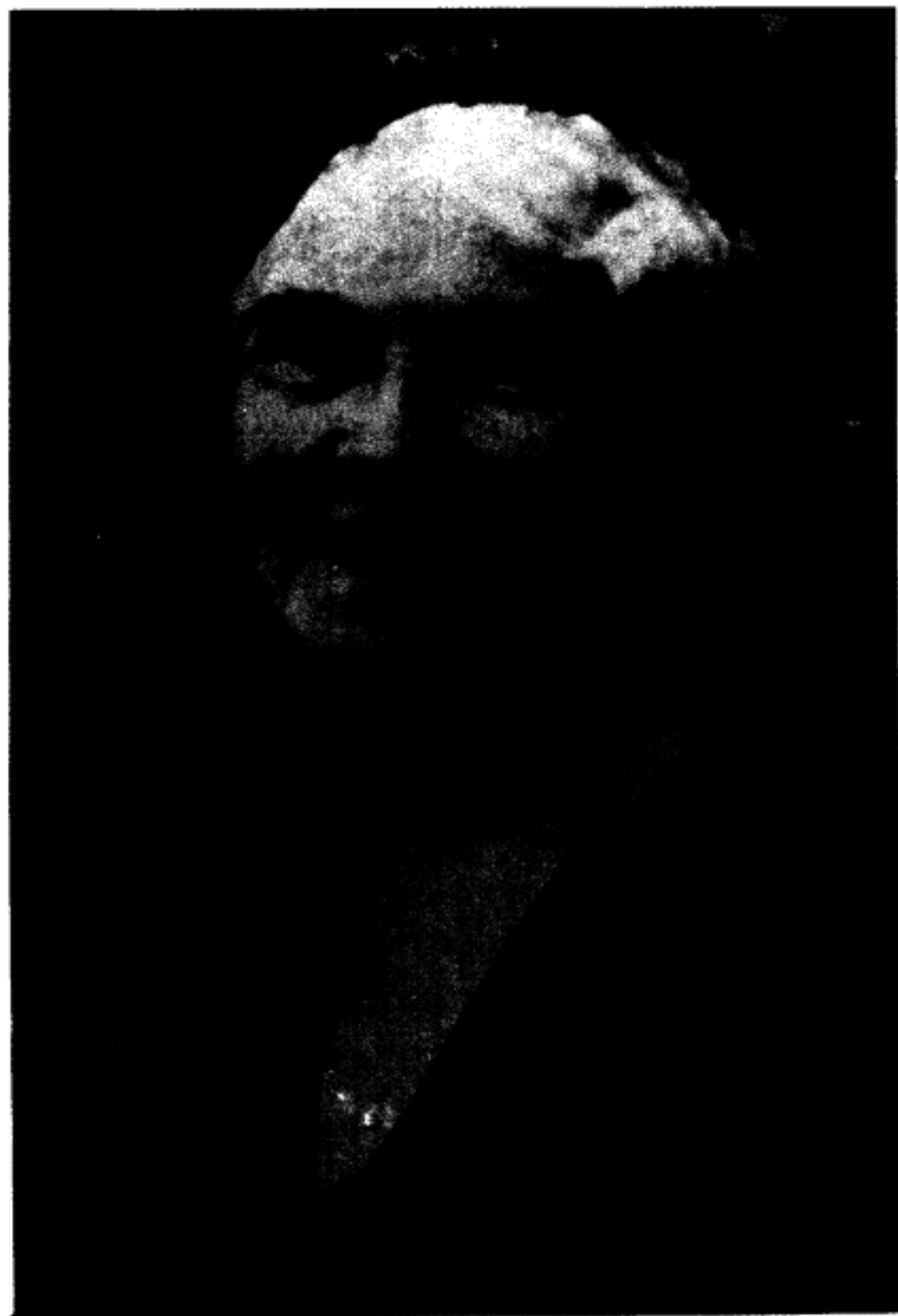
مجید است و دوستی ائمه اطهار از معتقدات آنان است به حسب ظاهر از اولیای امور قول مساعدت میگرفت ولی کم کم متوجه شد که با عدم موفقیت مواجه گردیده این ناکامی در روح پاک و لطیفش تأثیر عظیمی گذارد و او را افسرده و ناتوان ساخت.

گزارش کارها و ملاقاتهای خویش را به حضور مبارک میفرستاد و مرتباً طی تلگرافی اقدامات خویش را به محفل ملی آمریکا ارسال میداشت.

این مبلغه باوفا و پرحرارت موجب تشویق و ایجاد محبت در بین یاران ایران گردید و در طهران و ولایات به ملاقات احباء و ایراد نطق و خطابات در محافل و مجالس پرداخت و افتخار آن را داشت که مبلغه عظیم بین المللی نامیده شود احباء بیانات شفاهی مبارکه را به یاد آوردند که میفرمودند عنقریب خواهران و برادران روحانی از غرب به شرق وارد شوند و در پیشرفت امرالله شما را یاری کنند بلی او خود را برای خدمت و یاری احباء ایران حاضر و آماده ساخته بود.

در تبریز و میلان و سیسان جلسات پرشوری تشکیل گردید و احبای الهی هیجانانگیزی را از دیدار آن یار روحانی ابراز داشتند و سپس به قزوین و طهران مراجعت کردند هرگز طهران چنان استقبال گرمی را از هیچکس نکرده بود آن روز روز تاریخی و بزرگی بود.

باوجود آنکه میسز کهلر در مسافرت به ایران جسماً ضعیف و ناتوان شده بود ولی از فعالیت دست برنمیداشت و برای انجام مأموریت عظیم خود کوشش میکرد اما در اثر مخالفتهای معاندین



میسز کیت رانسوم کهلر مبلغه عظیم بین المللی

امر رشته تمام فعالیتها و ثمرات آن گسیخت و غم و اندوهی بی‌پایان در آن خادمه مخلصه و مبلغه شهیره شجیعۀ امرالله پیدا شد و همین مساعی خستگی ناپذیر و فداکاریهای شبانه روزی از برای ملاقات احباء و ایراد خطابات حرارت آمیز در مجامع بهائیان ایران موجب تضعیف قوای جسمانی او گردید به درجهای که هنگام سفر به اصفهان بسیار ضعیف به نظر میرسید استقبال جمعیت بهائی اصفهان و اطراف آن که تا چندین فرسنگ بیرون شهر آمده و در محلی به نام قلعه نوشیروان اجتماع کرده بودند بسیار تأثیر عمیقی در آن خادمه امر الهی گذارد دسته‌های گل بود که تقدیم حضورش میگردید و صدای هلهله و شادی فضا را پر کرده بود همگی تکبیر الله ابهی را با صدای بلند اداء کرده و آن خانم جلیل‌القدر را در آغوش پرمهر و محبت می‌فشرده و لی افسوس که آن میهمان عزیز در اصفهان به مرض آبله دچار گردید و تارهای لطیف وجودش به دست تندباد اجل سپرده شد و روح پرفتوحش به ملکوت جلال پرواز کرد و آن یار عزیز که نمونه کاملی از فداکاری و ایمان بود مردانه با اراده قوی با ظلمت و جهل و نادانی جنگید و جان خویش را برای این جهاد مقدس بداد و در سن ۵۵ سالگی صعود نمود و اولین شهید بهائیان آمریکا در ایران گردید و محفل روحانی طهران این خبر حزن‌انگیز را به حضور مبارک مخابره کرد و مراتب اندوه قلوب یاران را که در سوز و گداز بودند عرض کرد پس از دریافت پیام مبارک محافل تذکری برپا و از مقام اعظمش تجلیل گردید و در روزنامه‌ها و جرائد آمریکا خبر صعود آن خانم محترمه منتشر شد و به دستور هیکل مبارک اکنون او در جوار



مرقد نورین نیرین آرمیده است. پس از این واقعه مؤلمه و شهادت آن مبلغه شجیهه احباء ایران همه گریان و نالان بودند مخصوصاً احبای اطراف اصفهان و شیراز که دست اجل مهلت نداد و به زیارتش نائل نشدند اشکها ریختند و هیاهو کردند و هنوز هم بنای مرقدش را که به دستور هیکل مبارک ساخته شده زیارت میکنند و بیاد آن خاطره ناگوار غم میخورند.

این بیان مبارک از کلمه مطهر حضرت ولیّ امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء پس از صعود میسز کهلر در اصفهان به افتخار احبای آن سامان نازل گردیده.

"امةالله الشّهیره مسیز رانسوم کهلر الناشره للواء امر ربّها فی مشارق الارض و مغاربها:

يستقبلوها اهل ملاء الاعلى به اباريق القدس و اكواب من رحيق الفردوس و يصلّين عليها هياكل الصّافين و الكروبيين فى الجنة الاولى طوبى بها الف طوبى بشرى لمن اقتدى بها و سلك فى منهجها و عرف قدر خدماتها و مجهوداتها حبّاً لله ربّ العالمين."

#### ۴- لیدیا\* زامنهوف مبلّغه شهیر و مروّج زبان اسپرانتو

"از صمیم قلب تجلیل عمومی از لیدیا زامنهوف شجاع را توصیه می‌کنم خدمات درخشان، استقامت، محجوبیت، فداکاری پایدار و کمال لیاقت او شایسته آن است که جامعه بهائیان آمریکا از مقامش تقدیر نمایند" امضاء مبارک شوقی (ترجمه مفاد بیان مبارک) این بیان مبارک خطاب به احبّای آمریکا هنگامی نازل گردید که کشور لهستان معرض حملات جنگ دوّم جهانی قرار گرفت و لیدیا زامنهوف آن مبلّغه شهیر که تا آخرین دقایق حیات شجاع و به فکر سعادت و سلامت نوع بشر بود در سال ۱۹۴۲ به اتفاق برادر و خواهر و بستگانش و سایر یهودیان ورشو به قتلگاه قتل Ghetto فرستاده شدند و ابتداء برادر و خواهرش را با تیر مرگبار به قتل رساندند لیدیا چند روز بعد کاملاً ۱۸ سال از تصدیقش به امر مبارک میگذشت در کوره مرگ یهودیان سوزانیده شد.

این خبر وحشت اثر به حضور مولای مهربان رسید و بیانات فوق نازل گردید و قلوب عموم احبّاء آمریکا از استماع این خبر جان گداز خونین شد و جملگی در تحسّر و تأثر فرو رفتند چون یکی از عزیزترین و محبوبترین و خدومترین کنیزان الهی را از دست داده بودند.

یا بهاءالابهی هل من مفرّج غیرالله قل سبحانالله هوالله کل عبادله و کلّ بامرّه قاعون.

این بیان مبارکی بود که در گوش دل و جان لیدیا زامنهوف در



لیدیا زامنهوف مبلغه شهیر و مروج زبان اسپرانتو

آخرین ساعات حیات طنین انداز بود و از آنجائیکه درک میکرد آخرین لحظات حیاتش به سرعت نزدیک میشود در ایمان و ایقان و شجاعت و شهامت و مقابله با رنجهای چهره‌ای تابان داشت و به علت شوق به تعالیم الهی و نیل به اهداف آسمانی با صورتی درخشان و روحی پرفتوح به مکان لامکان پرواز کرد.

هنگامیکه محقق شد زندانیان کلیمی محکوم به فنا هستند اسپرانتیست‌های غیر یهودی ورشو به نزد وی رفته و پیشنهاد نجاتش را از این ورطه هولناک و سوزان نمودند او اباها کرد و خواست که به اتفاق فامیلش به ملکوت رب جلیل پرواز کند که مبادا جان دوستانی که در صدد نجاتش بودند به مخاطره افتد و همچنین برادر و خواهر عزیزش را در چنین وضعی تنها نگذارد و با کمال شجاعت به دوستان خویش چنین گفت:

"بین من و دیگران تفاوتی نیست من مطمئن هستم با مرگ من و یهودیان بانیان این عمل شنیع در درگاه الهی به عذابی الیم دچار خواهند شد."

لیدیا کوچکترین فرزند والدینش بود که در ورشو لهستان در ۲۹ ژانویه ۱۹۰۴ میلادی متولد شد والدینش یهودی آزادی‌خواه بودند و فرزندان خود را با تربیت عالی بزرگ کردند خواهر و برادر دکتراي خود را گرفتند و لیدیا دانشنامه و دکتراي حقوق را از دانشگاه ورشو گرفت پدرش دکتر لودویک ال زامنهوف Dr. Ludwik Lazar Zamenhof مخترع معروف لسان اسپرانتو بود و مادرش کلارا زیلبرنیک Klara Zilbernik شریک زندگانی و معین شجاع از برای خانواده‌ای بود که نمونه‌ای از کانون عشق و محبت برای جامعه بشریت بودند در این محیط عالی بود که فرزندان به روح وحدت و اخوت پرورش یافتند

لیدیا در سالی که دکترای خود را گرفت در عوض ورود به امور حقوقی مصمم شد به تعلیم و تدریس زبان اسپرانتو مبادرت ورزد در این کار موفقیت کامل یافت و استادی عالی‌مقام گردید و در کنگرهٔ بین‌المللی اسپرانتو در شهر لاهه هلند تدریس نمود و در بسیاری از کشورهای اروپائی نیز به مسافرت و تدریس این لسان پرداخت به طوری که بعد از پدرش که مؤسس این لسان بود حائز مقام دوم گردید پدرش مردی بود دانشمند و متفکر و با شخصیت هنگامیکه لیدیا ۹ ساله بود با پدرش مصاحبه‌ای به عمل آمد او اظهار داشت که من به نهضت بهائی بی‌نهایت علاقمند هستم زیرا یکی از نهضت‌های بزرگ جهان است که برای تحقق وحدت عالم انسانی ظاهر گردیده و نوع بشر را به محبت به یکدیگر تعلیم میدهد و همچنین در جای دیگر گفت "من به شخصیت حضرت عبدالبهاء و آثار مبارکه نهایت احترام را قائم و در وجود مبارکش که بزرگترین بانی نیکی در عالم بشریت است عظمتی آسمانی می‌بینم" دکتر زامنهوف بالأخره با محبتی حقیقی نسبت به امر مبارک از جهان رفت و از آنجائیکه فامیل زامنهوف شهرتی بسزا داشتند میس مارتاروت ایادی امرالله و سرحلقهٔ مبلغین و مبلغات از این فرصت استفاده نمود و با آنها تماس گرفت و لیدیا یگانه شخصی بود که در آن فامیل کاملاً مؤمن شد و در زمرهٔ بهائیان درآمد.

در سال ۱۹۲۶ در موقع پرده بردای از بنای یادبود دکتر زامنهوف در ورشو که از طرف بهائیان میس مارتاروت به سمت نمایندهٔ رسمی جامعهٔ بهائی حضور یافت لیدیا به او گفت به نظر من اسپرانتو یگانه زبانی است که در آتیه بهائیان میتوانند آنرا

بیاموزند و این همان زبان مورد نظر نهضت بهائی که عظیم‌ترین و مترقی‌ترین ادیان امروزیست میباشد پس از چند ماه هشتمین کنگره بین‌المللی اسپرانتو در ادینبورگ اسکاتلند منعقد گردید و در دوّم اگوست همانسال کانونشن اسپرانتو از طرف جامعه بهائیان به منزله شعبه‌ای از آن کنگره تشکیل گردید که در آن جلسه میس مارتاروت به عنوان نماینده رسمی راجع به دیانت بهائی و قدرت نافذهاش سخن گفت و لیدیا زامنهوف هم در آن جلسه حضور داشت همچنین در شهر ادینبورگ در سال ۱۹۱۲ که حضرت مولی‌الوری در حضور اسپرانتیست‌ها خطاب‌ه ایراد فرمودند لیدیا زامنهوف برای اولین بار به عنوان يك فرد مؤمن به دیانت بهائی حضور داشت و چنان مشتعل به نار محبت‌الله گردید که برای خدمت به امرالله و جانفشانی در سبیلش به تحصیل زبان انگلیسی پرداخت و از آن به بعد هدف او در مقصد عالی که تبلیغ امرالله و تعلیم زبان اسپرانتو باشد گردید و به ترجمه آثار مقدسه و الواح مبارکه که از قلم مبارک حضرت ولیّ امرالله نازل میگردد مباردت ورزید و کتب بهاءالله و عصر جدید و همچنین خطابات مبارکه در پاریس، دیانت جهانی World Religion به قلم حضرت شوقی ربّانی، لوح مبارک لاهه نازله از قلم حضرت عبدالبهاء و ادعیّه بهائی منتخباتی از الواح مبارکه و صایا، کتاب مفاوضات، کتاب ایقان و کتاب گسترش تمدن جهانی Unfoldment of World Civilization به قلم حضرت ولیّ امرالله را به زبان اسپرانتو ترجمه کرده و همچنین کتاب بهاءالله و عصر جدید و کلمات مکنونه را به زبان لهستانی ترجمه کرد و همچنین مقالاتی مفید به لسان اسپرانتو و انگلیسی در جراید معروف عالم انتشار داد که ترجمه از کتب

فوق الذکر بود.

لیدیا با اقبال به امر مبارک و خدماتی که انجام داد دچار مصائب بی‌پایان گردید و آن منجذبه به جمال رحمن مورد ظلم بعضی از خویشان قرار گرفت و او را خائن به دیانت موسی معرفی کردند و به فحش و ناسزا و اذیتش پرداختند لکن به قدری عشق او به خدا عمیق و آسمانی بود که تا دم واپسین ثابت و استوار بود و در مقابل مخالفت اعداء قائم ماند و هر آن بر شوق و ذوق و خرات و خدمتش در سبیل جمال اقدس ابهی افزوده میگردید تا در سال ۱۹۲۷ به امر مبارک حضرت ولی‌امرالله و دعوت محفل ملی آمریکا و کانادا مسافرتی به آن دیار کرد و شروع به تعلیم لسان اسپرانتو در آمریکا نمود و بسیاری از افراد را به آن زبان آشنا ساخت و همچنین به وسیله رادیو و در مجامع بزرگ و دانشگاه‌های عظیم و کلیساها و معابد در آن خطه به ایراد نطق راجع به امر بهائی مبادرت کرد و با هزار و پانصد نفر از افراد برجسته در مدت کوتاه اقامت خود در آمریکا تماس گرفت و برای آشنائی مردم آمریکا به امر مبارک در اثر مساعی خستگی ناپذیرش پیروزی‌های درخشانی پس از پیروزی حاصل نمود و نام نیکی از خود در صفحات تاریخ باقی گذارد.

یکی از شاهکارهای او ترجمه تاریخ نبیل به زبان اسپرانتو بود که به معاونت مالی يك نفر آمریکائی صورت گرفت و این موفقیتی بود بسیار بزرگ که نصیب او گردید.

این خانم محترمه گرچه اخلاقاً منزوی و محجوب بود ولی به قصد اعلاى امرالله دائماً با جمعیت‌های بزرگ در تماس بود و در حالیکه به واسطه زجرها و عذاب‌هایی که آن زمان به ملت کلیمی وارد

می‌آمد رنج میبرد و آثار غم و اندوه در وجهش نمایان بود هنگامیکه اسم حضرت بهاء‌الله برده میشد معجزه‌آسا قیافه و شخصیتش تغییر می‌یافت و آن پشهٔ بینوا شاهین توانا میگردید و درخشندگی مخصوص در چشمانش هویدا میشد و با صدائی لرزان به مباحثات تبلیغی و خدمت به عالم انسانی می‌پرداخت مخصوصاً هنگامی رویش نورانی‌تر میشد که ذکر زیارت اعتاب مقدّسه و لحظات گرانبھائی را که در محضر مقدّس ورقه علیا و مذاکره با حضرت ولیّ امرالله و راز و نیاز با خدای بی‌همتا در اعتاب مقدّسهٔ علیا گذرانده بود به خاطر می‌آورد و از بهجت و سرور وجه منیرش غرق در نور میگردید بهائیان آمریکا همیشه آن زمانی را که آن مبلّغهٔ شهیره روی نیمکت گرین ایگر جالس بود و به دستور مولای عزیزش که فرموده بودند:

”در امور محوّله تعجیل کن که وقت میگذرد“ می‌اندیشید و گونه‌اش گلگون میگردید به یاد می‌آوردند بلی او باید تعجیل میکرد و موفق هم شد.

در سال ۱۹۲۸ به وطن بازگشت چون تصمیم داشت با برادر و خواهرش در مصائب شرکت جوید گرچه اوایل جنگ بود و انقلابات عظیمه‌ای در پیش او به وظائف تبلیغی خود مشغول و عده‌ای را به امر مبارک مشرف گردانید و ندانسته به وقایعی که در انتظارش بود به دستور مبارک معجلاً ترجمهٔ تاریخ نبیل را که آخرین ترجمه در حیاتش بود به اتمام رسانید و در آخرین نامه مورّخه ۱۸ اگوست ۱۹۲۹ میلادی به احبّای آمریکا نوشت: (حال در لهستان با من پنج نفر بهائی هست باوجود تعداد کم نهایت سرور از برای ما ایجاد گردیده است) و همچنین در آن نامه از نیت خود



برای حضور در کنگره ملی اسپرانتو و سپس سفری برای چند هفته به هلند شرحی نگاشت لکن هرگز نه آن کنگره تشکیل شد و نه آن سفر انجام پذیرفت زیرا دو روز بعد از ارسال آن مکتوب بود که لهستان معرض ظلم و ستم نازی‌ها گردید و آن خادمه برازنده در چنگ شان اسیر شد و با کمال شجاعت و تضرع و ابتهالی که در قلب به درگاه الهی داشت و همگی آن را در زمان حیاتش مشاهده کرده بودند وجودش در کوره آدم‌سوزی مشتعل گردید.

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه در پیام دوم خود خطاب به احبای آمریکا فرمودند:

"مشارالیهما قطعياً لایق آنستکه برای خدماتی که با نهایت وفاداری و فداکاری به امر مبارک نمود همیشه به خاطر آید مرگ او خسرانی بس عظیم است زیرا وی قادر بود با تسلطی که بالسنه مختلفه داشت در کشورهای متعدده به تبلیغ امرالله و خدمت به دین الله مفتخر گردد چقدر وحشتناک است تفکر چگونگی عروج روح مبارکش از جسد عنصری و صعودش به ملکوت ابهی."

(ترجمه و مفاد بیان مبارک)

## ۵- میس الامارتا بیلی\* مهاجر شجیع و نمونه امرالله

در یکی از روزهای سال ۱۹۱۲ میلادی در شیکاگو انجمنی برپا بود دوستان الهی و یاران رحمن گرد مولای مهربان نشسته اصفاء بیانات چون شهادت مینمودند و وجه منیرش را زیارت میکردند که یاران کالیفرنیا هم رسیدند تا از این خوان الهی بهره گیرند و هیکل بی‌مثالش را بستایند الّا بیلی عزیز و دوست‌داشتنی هم به اتفاقاً کوپر و هلن گودال و همچنین مادر روحانی عزیزش لوا گتسینگر همگی وارد شدند و جملگی جان را از زیارت آن دلبر جانان مشکبار نمودند چه فرخنده روزی بود و چه مبارک ساعتی الّا بیلی هرگز نتوانست کیفیت آن تشرّف را بازگوید فقط دو سال قبل از مرگش بود که پس از چهل سال کیفیت آن واقعه تاریخی را بیان کرد که چگونه در دیدار اوّل مسحور زیبایی روی چون مه مولای عزیزش گردیده و او هیچ وقت کلماتی را نیافت که آن ذات یکتا را توصیف کند و یا بستاید پس از احوالپرسی فرمودند که از دیدن او مسرورند و فرمودند: "اوه الّا بیلی الّا بیلی الّا بیلی الّا بیلی... هیکل مبارک نام او را به کرار میفرمودند و الّا بیلی که سراپا گوش بود درک کرد که گویا ایشان با تمام قوا سعی دارند که تأثرات درونی خویش را در قالب کلمات اداء فرمایند بلی همینطور بود ایشان می‌فرمودند:

"الّا بیلی فرزندانم تو به زحمت خواهی افتاد باید تحمل داشته

---

\*Miss. Ella Martha Bailey



میس الامارتا بیلی مهاجر شجیع و نمونہ امرالہ

باشی رنجهای بسیاری خواهی دید و به دردهای زیادی مبتلا می‌شوی و زندگی تو در راه امر و به سختی خواهد رفت"

الآبیلی هنگامیکه این جملات را اداء میکرد انسان معمولی نبود بلکه روحی بود مجسم که ارتباط حقیقی با عالم بالا داشت چون فرشته‌ای بود که در بستر بیماری غنوده و خود را به ابدیت نزدیک میدید و چنین ادامه داد "حضرت عبدالبهاء با فهماندن این جملات به من نیروی عظیمی داد گرچه به ظاهر وعده تحمل فرمود لیکن در حقیقت نیروی ایمان بخشید و مرا بر آن داشت که احساس کنم چه قوت ملکوتی و نیروی آسمانی در وجود مقدّسش نهفته است"

الآ مارتا بیلی روز ۱۸ دسامبر ۱۸۶۴ در تکزاس متولد شد و هنگامیکه کودکی بیش نبود خانواده‌اش به کالیفرنیا نقل مکان کردند در سنّ دو سالگی بود که دچار فلج اطفال گردید و پس از بهبودی یکی از پاهای او برای همیشه فلج باقیماند چون در هنگام کودکی به ورزش خیلی علاقمند بود بالأخره توانست به اسب سواری و چند ورزش که مناسب حالش بود بپردازد لذا کم‌کم رو به بهبودی رفت و نشاط خود را بازیافت و تحصیلاتش را به پایان رسانید و از آنجائیکه آرزوی خدمت به جامعه بشری از سنین کودکی در نهادش نهفته بود رشته تعلیم و تربیت را انتخاب کرد و به برکلی Berkeley رفته سالها در مدرسه ابتدائی به تدریس پرداخت هنگامیکه در سال ۱۹۲۴ بازنشسته شد تا اینکه سلامت خود را بازیابد مک کین لی رئیس مدرسه طی نامه تشکرآمیزی به او نوشت که من از شدت تأثر نمی‌توانم این نامه را ختم کنم فقط باید مجدداً بگویم که چه خدمت پرارزش و گرانبهائی را انجام دادید و دوستی شما توأم با شجاعت و ایمان بود چگونه در آینده

الهام بخش همگی ما است .

عکسهائی که از جوانی او باقیمانده دلیل به زیبایی اوست  
زیبائی جسم با زیبایی روح توأم بود او با قلبی چون آئینه از  
لواگتسینگر فنا ناپذیر درس روحانی گرفت و به مقام ایمان نائل  
شد و به اتفاق مادر روحانیش از حضور مبارك فیض موفور برد.

الابیلی در بین احبّای سانفرانسیسکو بسیار محبوب بود و  
اولین رئیس محفل بهائیان برکلی بود و مدت بیست سال به این  
سمت انتخاب شد و به خدمت تبلیغی و روحانی پرداخت تا آنکه  
روزی اطلاع یافت که حضرت ولیّ امرالله ارواحنالاحبّائه الفداه  
مایلد آقای رابرت گیولیک Robert Gulick و خانمش به مهاجرت  
افریقا بروند او هم آرزوی این منقبت را در دل پرورانید ولی از  
شدت تواضع خود را قابل چنین خدمت بزرگی نمیدانست پس از  
آنکه مسرت آنها را از همراهی باخود دریافت بسیار خوشحال شد  
ولی یکباره ابری از غم چهره‌اش را پوشانید و گفت من سربار آنها  
نمی‌شوم بالأخره مراتب را به حضور مبارك عرض کردند و جواب  
عنایت شد که بیلی را به‌مراهی خودتان بپذیرید او ابتدا برای شرکت  
در جشن ساختمان ام المعابد غرب که در سال ۱۹۱۲ پایه‌گذاری شده  
بود و بیلی فقط زمین آنرا دیده بود به شیکاگو رفت و سپس در  
کنفرانس تبلیغی بین‌القارات در آمریکا شرکت کرد و از آنجا با  
روحي تازه و تصمیمی قوی رفتن خود را به افریقا اعلام داشت و  
پس از مراجعت به برکلی با جسمی سالم و روحی جدید خود را  
آماده حرکت ساخت ولی متأسفانه چند روز بعد به مرض ذات‌الریه  
بستری شد و مدتی را در بیمارستان گذراند و پس از آن از  
عضویت کلوب زنان برکلی استعفا داده در یکی از آسایشگاههای

خصوصی باقی‌ماند تا سلامت خود را بازیافت و تصمیم گرفت از کالیفرنیا به سواحل بربری و به افریقای شمالی برود ولی دوستان اظهار داشتند که به این هجرت زندگی او کوتاه میشود و مصائب بی‌شماری می‌بیند او باخنده جواب داد که او برای فدا کردن وجودش چنین اقدامی را نمیکند بلکه حرکت کردن و خدمت کردن را بر ماندن در منزلی که او را پرستاری میکنند ترجیح میدهد بالأخره در ۱۴ جولای ۱۹۵۲ میلادی کالیفرنیا را ترک گفت و دیگر بازنگشت.

روز بعد وارد نیویورک شد و به آپارتمان ایادیان امرالله آقایان خادم و موسی بنانی رفت فردای آن روز بود که به زمین خورد و رنج فراوان دید ولی چون شکستگی در استخوانهایش ایجاد نشده بود مسافرتش را طبق نقشه‌ای که تهیه کرده بود ادامه داد محلّ اقامت بعدی در رم بود گرچه پرفسور ماریو فیورنتینی کمک‌های ممکنه را به او کرد ولی بدبختانه در رم هم زمین خورد و مجبور شد که مدتی حرکتش را به تعویق اندازد بالأخره از پای نشست و با ماسک اکسیژن توانست مسافرتش را ادامه دهد روز ۲۰ جولای بود که با هواپیما به تریپولی رسید و دو نفر از بهائیان به استقبالش رفته ورودش را تهنیت گفتند و او را با شکوه و جلال وارد تریپولی کردند.

مدت دو سال بود که ال‌بیلی در تریپولی بسر میبرد ولی به واسطه زمین خوردنهای پی در پی قوایش را از دست داده بود احبّاء و دوستان به زیارتش می‌شتافتند خانم شوکت علی فرج‌الله از او مراقبت میکرد ولی او شخصاً متأسّف بود که با ضعف قوای جسمانی قادر به خدمتی نیست ولی وجود او در آن نقطه مهاجرتی

منشاء اثر بود ملاقاتها حاصل میشد و محبتش در دل همه مسافرین و مجاورین جای داشت تا آنکه در تاریخ ۲۶ اگست ۱۹۵۲ میلادی در ساعت هشت شب به عالم بالا شتافت در حالیکه تا ساعتی قبل دو نفر از احبای فیزان و مصری در کنارش بودند و مناجاتهای عربی و انگلیسی تلاوت میکردند.

جمعیت پرمحبتی بودند همه گریان بودند یکی از دوستان مصری به جسدش نزدیک شد و پیشانی او را بوسید و گفت خداحافظ الابیلی عزیز و مهربان.

در ۲۰ اگوست هیکل مبارک تلگرافی به این مضمون مخابره فرمودند:

"از درگذشت مهاجر شجاع و نمونه امرالله بسیار محزونم به پاس خدماتش تشییع باشکوهی انجام دهید" امضاء مبارک شوقی (ترجمه و مفاد تلگراف مبارک)

بالآخره با قلبی اندوه‌بار او را در قبرستان دولتی مدفون ساختند و در مشرق‌الاذکار شیکاگو اعضای محفل برای ترقی و تعالی روحش دعا کردند.

آن فرشته آسمانی که به میهمان نوازی و محبت مشارالبنان بود و اصالت و خون‌گرمی از مشخصات آن برگزیده بود و همیشه حاضر به خدمت و برای نوشاندن آب حیات به تشنگان ملل مهیاء بود با آنهمه صبر و شکیبائی که مخصوص خود او بود از نظرها پنهان گردید و دوستان را قرین احزان ساخت سنگهای مراقدی چند در نقاط مختلفه جهان قرار گرفته‌اند که در تلگراف مبارک پس از صعود ماریون جک ذکر گردیده است الابیلی هم یکی از آنها است که در این نقطه جهان سنگ مزارش خودنمایی میکند.

حضرت ولیّ امرالله سه نفر را مأمور ساختند طرحی برای ساختمان مرقدش که انشاءالله روزی به گلستان جاوید بهائی منتقل گردد تهیه و بنا نمایند و از بیانات مبارکه معلوم گردید که مقامش در ردیف ماریون جک و دروتی بیکر قرار گرفته و خدمات ممتدّ او با آنها برابر است و مانند آن فدائینی که به مقام شهادت رسیدند و بقایای هر يك در نقطه از نقاط عالم قرار گرفته او هم در طرابلس مدفون و مقام شهادت را دریافت داشته است.

الآبیلی با عمل شجاعانه‌ای که انجام داد با آنهمه ضعف و زمین خوردنهای پی در پی برای اجرای فرمان مبارک ترك وطن نمود و خود را برای شهادت حاضر ساخت و مفتخر به این بیان احلی گردید که هیکل مبارک ضمن پیامی به کنفرانس دهلی که مشحون از لطف و محبت نسبت به آن فدائی بود فرمودند:

"مرگ دلیرانه الآبیلی ۸۸ ساله که به منظور بیداری قارهٔ افریقا رتبهٔ شهادت را پذیرفت برای جامعهٔ بهائیان آمریکا افتخار بزرگی است".

ترجمه و مفاد بیان مبارک



## ۶- دروتی \* بیکر ایادی برازنده امرالله

از صعود جانگداز و نابهنگام دروتی بیکر ایادی برازنده امرالله و مروّج فصیح البیان تعالیم الهیه و حامی ثابت قدم مؤسّسات امریه و مدافع دلیر اصول و مبادی آئین الهی قلوب محزون و متأثر است خدمات باهره متمادیه اش بر افتخارات سالهای اخیر عصر رسولی و سنین اولیه عصر تکوین دور بهائی افزوده است از صمیم قلب برای ارتقاء روح آن متصاعد الی الله در ملکوت ابهی دعاء میکنم منتسبین را به عواطف قلبی و موفور این عبد اطمینان دهید روح پرفتوحش مشمول الطاف و عنایات لانهایه الهی است مقتضی است محفل تذکری شایسته مقام و خدمات جاودان او در مشرق الانکار منعقد سازید. امضای مبارک شوقی (ترجمه بیان مبارک)

این بود مضمون بیان مبارکی که در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۴ میلادی به افتخار احبای امریکا شرف صدور یافته واقعه اسفناک ۱۰ ژانویه و سقوط هواپیمای جت انگلیسی در دریای مدیترانه جزیره البا Elba باعث شد که عالم بهائی از خدمات روحانی دروتی بیکر آن خادمه فاضله و ایادی امرالله محروم گردد و با حدوث این واقعه آن شخص مدیر و معلّم که در اوج قدرت خود در خدمت امرالله بود و خدمات بهی‌ریایش در عالم امر مورد نظر مولای مهربان واقع شده بود در قعر اقیانوس مدفون گردد.

قلم از بیان درجه حزن و المی که احبای الهی را در سراسر دنیا فرا گرفت عاجز است ولی باید دلخوش بود که زندگی پرارزش

---

\* Dorothy Beecher Baker

و معلوم از خدمات آن بهائی حقیقی در کسانیکه این واقعه را شنیدند اثرات زیادی داشت و با صعودش هم نام امرالله را به گوش قریب و بعید رسانید و با اعلان این واقعه به دنیا بدون شك عدّه كثیری از نفوس برای اولین بار نام بهائی را شنیدند.

دروتی بیکر در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۸۹۸ میلادی در شهر نیوآرک Newark در ایالت نیوجرسی متولد شد هاریت بیکر استو Harriet Beecher Stowe مادر بزرگ دروتی و مؤلف کتاب کلبهٔ عمو تم می باشد که پس از اعلائی امرالله در آمریکا به امر مبارک مؤمن شد و در سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ میلادی در آن سامان فعالیت های امری و غیر امری مینمود و هر روز برای خدمات و تشکیل محافل و تبلیغ نفوس سعی وافر میداشت و جملگی او را مادر بیکر خطاب میکردند هنگامیکه دروتی دختر کوچکی بود و هنوز والدینش مؤمن نبودند (اواخر تصدیق امر مبارک را کردند و در زمرهٔ احبای فعال آمریکا درآمدند) مادر بیکر از اینکه مبادا نوهٔ عزیزش بهائی نباشد بر خود میلرزید و به دوستانش میگفت:

"من دروتی را تربیت خواهم کرد او باید طفل روحانی من باشد اگر نوهٔ من تربیت بهائی نشود من به حضرت بهاءالله وفادار نبوده ام." اینقدر این موضوع را تکرار کرد تا بالأخره به آرزوی قلبی خویش فائق آمد و حضرت عبدالبهاء هنگامیکه دروتی دختر چهارده ساله ای بود به نیویورک تشریف آوردند و او به حضور مبارکش مشرف شد این زیارت تا آخر حیات به خاطر دروتی مانده بود و آن را بهترین خاطره حیاتش میدانست و همیشه آنرا ذکر میکرد و در آن روز چنان جان و روانش از انفاس رحمانی طراوت یافت که تا آخرین دقایق حیات قائم به خدمت بود و آنی راحت نداشت.



دروتی بیکر ایادی برازنده امرالله

آن روز جلسه‌ای روحانی و رحمانی عده‌ای گرد جمال نورانی حضرت عبدالبهاء جمع بودند و از بیانات آن مظهر جلال و کمال لذت میبردند که مادر بیکر به اتفاق نوه‌اش که دختری بود محجوب و خجالتی اذن حضور خواست و وارد شد دروتی از کثرت خجلت بغض گلویش را میفشرد و رویش گلگون گردید و قدرت پیش‌آمدن را نداشت هیکل مبارک وضع ناگوارش را ملاحظه فرمودند و بدون آنکه کلمه‌ای بر زبان رانند اشاره به صندلی پهلوی خویش فرمودند و به او توجهی نفرمودند تا آنکه آن دختر توانست کم‌کم حال طبیعی خود را باز یابد و در صندلی جالس گردد کم‌کم برخورد مسلط شد و بیانات مبارکه را استماع نمود پس از ختم جلسه حضرت عبدالبهاء مادر بیکر را احضار فرمودند و بیان داشتند: "که من تو را خواستم که بگویم نوه تو دختر من است و باید او را برای من تربیت کنی." (مفاد بیان مبارک)

بلی آن روز هنگام تولد ایمانی دروتی بود از آن پس تعالیم الهی را با روح و قلب آموخت و همواره آرزویش این بود که بتواند اوقات خود را حصر در خدمت امرالله نماید پس از چندی عریضه‌ای حضور مبارک عرض کرد و رجای آن کرد که به خدماتی نائل شود فوراً لوحی از ساحت مبارک دریافت داشت که فرمودند برایش دعا میکنند تا آرزویش برآورده شود.

دروتی هنگامیکه از کالج فارغ‌التحصیل شد مدت دو سال به تدریس پرداخت و در تابستان سال ۱۹۲۱ با فرانک بیکر Frank Baker ازدواج کرد که ثمره ازدواج آنها دو پسر به نامهای مایتاس و ویلیامز می‌باشد که هر دو در ظل امرالله به خدماتی نائل شدند و فرانک بیکر شوهر او در فعالیت‌های تبلیغی و خدماتش پشتیبان او

بود لذا با لسانی گویا و کلامی نافذ به اطراف و اکناف جهان سفر کرد و موفق به فتح و ظفر بی‌پایان گردید.

به کشورهای انگلستان، اسکاتلند، ایرلند، نروژ، سوئد، بلژیک، هلند، دانمارک، ایتالیا، لوگزامبورگ، فرانسه، سوئیس، اسپانیا و پرتقال سفر کرد و علم امرالله را در آن اقالیم برافراشت و به کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی رفت و مدت یکسال امر مبارک را در نود کالج برای جوانان از نژادهای مختلف تشریح کرد.

و در مکزیك، گواتمالا، هندوراس، سالوادور، پاناما، جامایکا، کستاریکا، پرتوریگو، کوبا، ونزوئلا، کلمبیا، پرو، پاراگوئی، برزیل و آرژانتین بیش از هر جا به نطق و خطابه در مجامع و مدارس و جمعیت‌ها پرداخت و هشت مرتبه این سفرهای تبلیغی را به آن دیار تجدید نمود و اهل آن سامان را بشارت به ظهور رحمن داد در اقلیم کانادا نیز علم امر را برافراشت و شهرهای مختلف آن شاهد سخنرانیها و خطابات دلنشین او بودند در سال ۱۹۲۷ به عضویت محفل روحانی ملی آمریکا انتخاب شد و با سمت ریاست محفل مدت چهار سال انجام وظیفه کرد و در سال ۱۹۵۲ از طرف مولای حنون حضرت ولیّ امرالله به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافت و به امر مبارک در کنفرانسهای چهارگانه بین‌القارات شرکت کرد و پس از ختم کنفرانس دهلی به دستور مبارک دو ماه در هند و برمه و ژاپن مشغول خدمات روحانی بود تا آنکه فرمان مبارک را مبنی به هجرت به گوش جان شنید و برای امتثال دستور مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنا لِعبودیه الغداه از لندن عازم آمریکا گردید که وسائل هجرت خویش را برای یکی از نقاط دور افتاده جهان فراهم سازد و در روز دهم ژانویه در حالیکه ۵۲ سال از عمر مبارکش میگذشت با سقوط هواپیما در دریای

مدیترانه به عالم بالا صعود کرد و در دل دریای بیکران مدفون گردید و دلها را سوزان و چشمها را گریان گردانید.

دروتی بیکر ستاره‌ای بود که درخشیدن گرفت و اقصی نقاط را روشنی بخشید و یکباره از نظرها غائب گردید او روئی داشت نورانی و خلقی آسمانی و رحمانی همیشه معتقد بود که آینده‌اش باید با گذشته متفاوت باشد لذا با شوق و ذوقی زائدالوصف تصمیم به خدمت می‌گرفت و خالصانه قیام میکرد و موقت میشد او یکی از خدمتگزاران عالم انسانی شناخته میشد چون هر کس به نزدش می‌شتافت با روح دیگر وارد عالم جدید می‌گردید هنگامیکه در مدارس تابستانه حضور می‌یافت جوانان او را احاطه میکردند و از حلاوت بیانش لذت می‌بردند از آنجائیکه قلبی داشت صافی و همیشه در حال توجه به درگاه باری بود دوستان برای موققت در خدمات امریه ادعیه خاصه او را می‌خواستند و او هم با تلاوت آیه هل من مفرج غیرالله حاجت آنها را بر می‌آورد.

کسانیکه در کنفرانسهای چهارگانه شرکت کردند و نطق‌های او را که از قلب برمیخواست و بر دل می‌نشست شنیدند اغلب برای خدمات عالیّه قیام کردند در هنگام خطابه در کنفرانس کامپالا در مقابل سیاهان پیش رفت و گفت دوستان عزیز مایلم دست يك يك شما را بفشارم و در آغوشتان گیرم و چشمانتان را ببوسم میدانید چرا؟ برای اینکه مولای محبوب شما را نور بصر خود خوانده است بلی تشرّف اول او به حضور حضرت مولی الوری و تشرّف دومش به حضور حضرت غصن ممتاز او را چنان شیفته محبت الله گردانیده بود که هنگام صحبت او قلبها در طپش بود و چشمها گریان و روحها متوجه عالم بالا می‌گردیدند و برای خدمت و جانفشانی و پیشرفت

امرالله آماده میشدند.

دروتی قلبش مسرور بود و رویش شادان ملکوتی بود آسمانی بود برای دیدار محبوب دائماً قلبش در طپش بود ولی دستور فرمودند که به خدمت پردازد و به جنوب آمریکا رود فوراً اجابت کرد و موفق شد. هنگام تضرع و ابتهال مدت چند دقیقه از خود بیخود میشد قلبش از آتش محبت الله در احتراق بود آرزوی جز سوختن و محو شدن نداشت در امرالله خود را قطره میدانست نور ابهی از جبینش باهر بود و صفا و محبت از رفتارش ظاهر آرزوی فدا داشت و صعود به عالم بالا هنگام تشرّف در سال ۱۹۵۲ میلادی در اعتبار مقدسه در روضه مبارکه گفت: "آیا ارواح مقدسه مرا خواهند خواند؟" وقت آن رسید و آن پروانه دلسوخته را به ملکوت ابهی خواندند و آن روح عزیز فاتحانه پرواز نمود.

در روز ۱۹ فوریه تمام محافل آمریکای مرکزی و جنوبی و اقالیم دیگر به یاد او محفل تذکر برپا ساختند و خدماتش را ذکر کردند چه یادبودی بالاتر از اینستکه تمام مؤمنین او را مانند مادر و خواهری دوست دارند و بر اثر اقدامش مشی میکنند و همیشه می بینند که چطور دروتی شانزده سال از عمر عزیزش را صرف خدمات تبلیغی کرده و بالاخره طیّ این سفرها جان عزیزش را بداد. بلی دروتی بیکر در زمره افرادی قرار گرفته که نامشان از لسان مبارک حضرت ولیّ امرالله در ردیف جانبازانی محسوب شده است. که خود را فدای خدمت نمودند و بقایای آنها در نقاط مختلفه عالم مانند هنولولو، قاهره، بوئنوس آیرس، سیدنی، طهران، اصفهان، طرابلس و این رس مطهر در اعماق دریای مدیترانه پراکنده و متفرّق است.

## ۷- سید بیگم ملقب به معلمه خانم

هنگامه عجیبی بود در اصفهان ضوضائی شروع شده بود و به قتل احبّاً قیام کرده بودند هدف اصلی آنها قتل دو برادر مبلغ و شاعر بهائی نیر و سینا (این دو برادر صدمات بی‌پایان در راه امر اعظم دیده و خدمات نمایان نموده‌اند) بود.

به منزل آنها هجوم کردند اموال را به تاراج بردند و هرچه دیدند شکستند و منهدم ساختند ولی آن دو برادر را نیافتند چون ایشان از منزل گریخته و پس از رنجهای فراوان خود را به طهران رسانیده بودند.

جناب سینا را دختری بود به نام بیگم که در تاریخ هجری ۱۲۵۵ هجری شمسی در سده اصفهان تولّد یافته و هوش و فراست از همان اوان کودکی از ناصیه‌اش هویدا بود در سنّ دوازده سالگی با قلب حسّاسش شاهد این مشقّات و سختی‌ها و ترس‌ها و وحشت‌ها بود چون آن خانواده به طهران وارد شدند و در محله باغ فردوس ساکن گردیدند جناب نعیم که آثار نکاوت را در ناصیه وی بدید به تعلیمش پرداخت او خواندن و نوشتن را آموخت و همچنین شهید فی‌سبیل‌الله شیخ عبدالمجید فروغی هم زبان عربی را به او تعلیم داد تا آنکه آن دختر با نکاوت توانست مکتب خانه‌ای دائر و به تدریس نونهالان بهائی مشغول شود در آن هنگام با وجود آنکه وضع داخلی آنها نامرتّب بود و زندگی پرمشقتی داشتند او چون مردان قائم به خدمت و تعلیم و تربیت نونهالان را شائق بود تا آنکه در مدرسه تأییدیّه دوشیزگان وطن که به سرپرستی منیره خانم ایادی اداره میشد به تدریس زبان عربی مشغول گردید و سپس در مدرسه تربیت بنات انجام وظیفه میکرد که او را به





سید بیگم ملقب به معلمه خانم

نام خانم عربی میخواندند در همان زمان بود که با جناب محمد علی اصفهانی ازدواج کرد و دارای دو پسر و سه دختر گردید.

چند سال گذشت تا آنکه آن خانم خدوم را از عشق آباد برای تدریس در مدرسه دخترانه دعوت کردند و به اجازه محفل مقدس روحانی با عائله اش عازم عشق آباد گردید و از اینجا دوره خدماتش صفحه تازه ای را آغاز کرد و ورود به مدینه عشق عشق افزون از گذشته را در وجودش مشتعل گردانید و فرموده حضرت ورقه علیا تحقق یافت که در دست خط مبارک که مطلعش اینست *ایتها الورقة الثابتة بعهد الله* چنین فرمود:

”... از آستان مقدس و عتبه مبارکه مخصوصاً رجا و استدعا نمودم که آن امه موقنه را موفق بر خدمت و تبلیغ فرماید تا در انجمن اماء الرحمن به آنچه آرزوی دل جانست خالصاً منجذباً منقطعاً عامل گردید و به ثنای مالک امکان ناطق و ورقات موقنات را به جذب و وله آورید...“ *الی آخر بیانہ الاحلی*

و از آن پس چون ستاره ای در بین جمع بدرخشید علاوه بر تعلیم و تشویق اماء الرحمن و ایراد خطابات در مجامع و محافل به تبلیغ و تبشیر امرالله پرداخت و از قریحه شعری که در وجودش نهفته بود استفاده کرده و گاه گاه اشعاری عاشقانه در وصف حضرت مولی الوری میسرود و اغلب آن را به حضور مبارک میفرستاد.

از *کلك مطهر* حضرت عبدالبهاء و خانم اهل بهاء و هم چنین حضرت غصن ممتاز الواح متعددی دارد.

یکبار پس از ارسال چکامه ای حضور حضرت مولی الوری به این بیانات احلی مفتخر گردید:

”ای سلیله آن شخص جلیل نامه باچکامه هر دو وارد فصیح است

و بلیغ بدیع است و ملیح بی شک و شبهه دختر آن اختری و ثمر آن شجر وارث ایمان و ثبوت برپیمان آن سروری الحمدالله که آن درخت بهشتی چنین سرنوشتی داشت که چنین باروبری از او به ثمر آمد.

حضرت سینا سینای نارمحبّت الله بود و الحمدالله تو قبسه آتشبار.

پس از صعود مبارک خدمات برجسته آن برگزیده الهی که او را معلّمه خانم مینامیدند به آستان حضرت غصن ممتاز الهی واضح و روشن است در آن اوان بود که برای تشویق و تحریض احبّاء آنسامان قد علم کرد و یگه و تنها در بین اماء الرّحمن به تدریس و تبلیغ مشغول گردید مدت بیست و چهار سال در مدرسه دخترانه عشق آباد مشغول فعالیت بود تا آنکه روزی فرا رسید که تغییرات مهمی در آن خطّه به وجود آمد و مدرسه تعطیل گردید.

در سال ۱۳۱۶ شمسی که رجال و دانشمندان دستگیر گردیدند آن خانم محترمه را که جزو ارکان اماء الرّحمن بود نیز به همراه ایشان محبوس کردند.

او تنها زنی بود که در بند افتاد و به زجر و عقوبتش پرداختند ولی از بوته امتحان چون زر خالص خارج گردید و تمام شکنجه ها را تحمل نمود و مدت هفت ماه هزار گونه عقوبت را قبول کرد و جز پوست و استخوان از او باقی نماند تا آنکه به وسائل مختلفه و زحمات اخوی زاده هایش که از ایران درخواست آزادی او را کردند مشارالیها به ایران سرگون گردید ابتدا به مشهد و پس از نه ماه به طهران وارد گردید و با وجود ضعف و ناتوانی که در اثر سختیها و مشکلاتیکه در محبس دیده بود رنگ و رویش به زردی گرائید و در جواب سئوال احبّاء از وضع و علّت آن همه رنج هیچ نمیگفت و به جنبانیدن سر اکتفاء میکرد با این

اوصاف در طهران هم به تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله پرداخت و مدت چهار سال آخر حیاتش را در طهران با خلق و خوی رحمانی به خدمت گذرانی و همه را مفتون و مجذوب خویش گردانید و از رنج گذشته سخنی بر زبان نراند. بالأخره روزی آمد که به واسطه عارضه سکتة مدت دو هفته بستری گردید و در سن ۶۶ سالگی در سنه ۱۲۲۱ شمسی به عالم بالا شتافت و روحش قرین آسایش و آرامش جاودانی گردید و خانواده‌ای که از او باقیماند همگی در خدمت امرالله و مهاجرت موفق گردیدند.

هیکل مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه در حق او این چنین فرموده اند:

“... این عبد آن کنیز ابهی را فراموش ننماید و در اکثر احوال از ربّ منان مسئلت نماید که امه موقنه را در کف حمایت خویش محفوظ و مصون بدارد و به آنچه رضای او است مؤید فرماید.”

آری در اثر ادعیه مبارکه مولای عزیز و خانم اهل بهاء بود که آن کنیز الهی موفق و مؤید شد و در سبیل امر حضرت رحمن دچار حبس و زجر اهل ضرّ و عدوان گردید.

## ۸- منیره خانم حرم جناب ابن ابهر ایادی امرالله

میرزا محمد تقی ابهری فرزند آقا میرزا عبدالرحیم که از علماء و مشایخ ابهر بود در دوران طلوع امر مبارک در زمره مؤمنین آندوره درآمد و از لسان مبارک به ابن ابهر معروف گردید و در معارف بهائی پرورش یافت و در مقام ایادی امرالله آن مرد دانشمند و فاضل موقت به سفرهای تبلیغی گردید و چندین بار مورد ایذاء و آزار اهل عدوان قرار گرفت تا در سال ۱۲۰۸ هجری قمری که مدت دو سال در حبس نایب‌السلطنه در طهران محبوس گردید و احبّاء الهی و اماءالرحمن آن زمان جانفشانی نمودند و با محبت و صمیمیتی بی‌حصر در خدمتش کوشیدند و خانمهای محترمه‌ای چون فائزه خانم و آقا بیگم و نیره خانم ابرار و سوسن باجی که زن مستی بود و خادمه باوفای امر حضرت یزدان به عنوان خواهران او به محبس رفته و به خدمتش می‌پرداختند.

فائزه خانم در استخلاص ایشان سهم به سزائی داشت و به اتفاق احبّای دیگر مخارجی متحمل شد و ایشان نجات یافت و به حضور مبارک شتافت این چندمین بار بود که جناب ابن ابهر مشرف میشد تا آخر حیات یازده مرتبه گرفتار شد و یازده مرتبه هر بار پس از هر گرفتاری به اعتاب مقدسه تشرّف جست سفر اخیر هنگامی انجام یافت که طلعت ابهی صعود فرموده بودند و به امر مبارک حضرت عبدالبهاء که چند مرتبه تکرار فرمودند باید منیره خانم دختر ایادی امرالله علی قبل اکبر را به همسری انتخاب کند آن مرد فاضل که سنوات زیادی را در این عالم طی کرده بود و قصد

داشت آزادانه به خدمت امرالله پردازد امر مبارک را پذیرفت و چون مخارج عروسی را هیکل مبارک عنایت فرموده بودند با برگزاری جشن مفصلی که به امر مبارک سه شبانه روز ادامه داشت فقرا اطعام شدند و دوستان و احبّاء الهی پذیرائی شایانی گردیدند.

ایادی امرالله و فاضل ارجمند جناب حاج ملا علی اکبر شهمیرزادی که از لسان مبارک به علی قبل اکبر لقب یافته است و حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه در وصف آن مؤمن بالله فرموده اند:

" گریبان به محبت الله چاک فرموده و در سبیل عشق چالاک شد سرگشته و سودائی شد و مشهور به شیدائی "

از ازدواجش با فاطمه خانم دختری به وجود آمد که نامش را منیره گذاردند حقیقتاً روی منیری داشت و زیبا از آنجائی که پدر بزرگوارش بیشتر ایام را در حبس میگذرانید و از روز سوم عروسی به بعد دفعات متعدده در حبس افتاد و به فرموده مبارک غصن اعظم الهی "کار به جائی رسید که هر وقت ضوضاء بلند میشد جناب علی قبل اکبر عمامه بر سر مینهاد و عبا را در بر میکرد و منتظر میشد که عوانان برانگیزند و فراشان بریزند و چاوشان به سجن و زندان برند."

آن دختر پاکدل از اوان کودکی به مصائب وارده آشنا شد و بارها به معیت مادر به زندان انبار رفت و پدر را با غل و زنجیر مشاهده نمود ولی بالأخره روزی رسید که آن تضییقات اندکی آرام یافت و پدر به کاشانه خویش بازآمد و چهار طفل دلبنده را در آغوش گرفت و مادر را که با وجود نداشتن ایمان به امر مبارک در تمام مصائب وارده صابر و شاکر بود مورد لطف قرار داد و در اواخر حیات به دختران خویش فارسی و عربی را تعلیم فرمود



منیره خانم حرم جناب ابن ابهر ایادی امرالله

منیره خانم پس از تحصیل در مکتب پدر نزد دکتر لطف‌الله خان حکیم زبان انگلیسی را هم آموخت چنانچه در سن شانزده سالگی دختری بود زیبا و پرمعلومات و مؤمن و مخلص و حاضر به خدمت امرالله که به عقد ابن ابهر درآمد منیره خانم با داشتن آن چنان پدری و این چنین شوهری در خانواده‌ای که اهل علم بودند و در ایمان واله و شیدائی تربیت یافت و هدفش خدمت به آستان مبارک بود و در شرائط و محیط آنروزی ایران که برای نسوان خدمتی جز تعلیم و تربیت میسر نبود بالأخره به آرزوی خویش رسید و از آنجائی که شوهر اغلب در بند بود مادر به کمکش شتافت و در آن هنگام که مدرسه دخترانه با وضع مناسب در طهران وجود نداشت مدرسه‌ای به نام تأئیدیۀ دوشیزگان وطن تأسیس نمود و دختران رجال مملکت و اشخاص برجسته را به آن مدرسه منحصر به فرد کشانید و معلمانی چون خواهرهای خویش و دختر شیخ‌الرئیس و خانم حجازی و باهره خانم دختر ایشان که در مکتب پدر بزرگ تحصیل کرده بود و همچنین معلمه خانم برای تدریس زبان عربی در تحت نظامت قدسیه خانم اشرف جمله را دعوت نمود و همگی با یکدیگر با خلق و خوی رحمانی به تربیت اطفال پرداختند و پس از چندی هم که مدرسه تربیت بنات (در سال ۱۳۲۹ هجری قمری مدرسه تربیت بنات تشکیل گردید) نیز در نقطه دیگر شهر افتتاح یافت منیره خانم به کار خویش ادامه میداد.

گرچه به حسب ظاهر آن مؤسسه يك مدرسه بهائی نامیده نمیشد ولی در حقیقت همه واقف به مقام تربیتی آن بودند و روح بهائیت در آنجا حکمفرما بود از آنجائی که کسالت شوهر ناشی از مشقات وارده و نابینائی چشم که در اثر ضربه‌های قنذاق تفنگ بر





عکس دسته جمعی دوستان، منیره خانم همسر ایادی امرالله ابن ابهر نفر سوم از راست دیده می‌شوند.

سرش ایجاد شده بود در این موقع شدت یافت منیره خانم از ادامه خدمت در مدرسه مجبوراً خودداری کرد و به خدمت شوهر و در عین حال به خدمت ام‌الله پرداخت و یک بار هم به اتفاق سه طفل به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف شد و مدت ۵۲ روز از فیض لقاء مرزوق بود و این تشرّف مقارن با اوقاتی بود که هیکل مبارک از سفرهای دور مراجعت فرموده بودند و احبّاء و عائله مبارک در شادی و شادکامی می‌زیستند.

در سال ۱۲۲۷ قمری ابن ابهر صعود فرمود و باهره خانم دختر ایشان هم مدتی بود که به ازدواج دکتر مسیح ارجمند درآمده بود پس آن خانم محترمه زندگانی خود را با دو پسر خویش از سر گرفت و در عهد ولایت موفق به خدماتی که برای نسوان ایرانی میسر بود گردید یکی از پسرها که به خرج هیکل مبارک برای تحصیل به بیروت رفته بود به اخذ دکترای طبّ موفق و در پاریس توقف نمود و فرزند دیگر که جزو محصلین اعزام به اروپا از طرف دولت ایران بود علاوه بر اخذ دکترای طب در مراجعت به مقامات عالیّه مملکتی نائل گردید و او بود که سه سال اخیر زندگی مادر مهربان را که با ناراحتی توأم بود تحمل کرد و به پرستاری مادر پرداخت تا آنکه در سال ۱۲۲۶ شمسی آن خانم خدوم و مهربان به ملکوت ابهی شتافت.

منیره خانم به عضویت محفل اماءالرحمن که در آن زمان تشکیل میشد درآمد و در خدمت به آستان الهی آنچه مقدور بود کوتاهی نکرد. عضویت لجنات موجوده مرتّب و تبلیغ را هم به عهده داشت و چون رکنی از ارکان تشکیلات اماءالرحمن بود به تشکیل جلسات و تشویق احبّاء می‌پرداخت و از رسیدگی به حال

دوستان و زنان محتاج به کمک و معاضدت کوتاهی نمیکرد و از آنجائیکه خوش صحبت و بسیار مهربان بود هنگام اداره مدرسه همه شیفته اش بودند و با آن خُلق رحمانی والدین اطفال و معلّمها را به خود جلب میکرد و مدّت سه سالی را که کسالت داشت به یاد مشقّات پدر عزیز و شوهر مهربانش بود و از مصائب گله و شکایت نداشت تا آنکه روح بزرگش مفارقت فرمود.

او همیشه مورد رضای حضرت عبدالبهاء و حضرت غصن ممتاز بود و الواحی از کَلک مطهّر به افتخارش نازل گردید و عنایات لاتحصی نسبت به پدر و شوهر فداکارش فرموده اند و همچنین او را در وظائف محافل روحانیّه اماءالرّحمن راهنمایی و هدایت نمودند و همچنین حضرت مولی الوری برای تشکیل مدرسه تأییدیّه او را تمجید فرموده اند و به این بیانات اعلیٰ مفتخر گردانیده اند.

طهران امةالمقرّبه منیره خانم صبیّه حضرت ایادی علی قبل اکبر و اجزاء مدرسه تأییدیّه علیهنّ بهاءالله الابهی.

### هوالله

ای کنیزان عزیز جمال ابهی نامه ای از آن امةالله منیره والده باهره رسید دلیل بر آن بود که الحمدالله اجزاء مدرسه تأییدیّه موفق در خدمتند و سعی در ترویج معارف بین اماءالرّحمن امروز نشر علوم و تدریس فنون و تعلیم اطفال ذکور و اناث از اعظم اساس این قرن مبین و عصر عظیم است و هر کس در آن اقدام نماید در درگاه اسم اعظم مقبول و مقرب و در قلوب ملاءعلی محسوب و مسجّل و در السنّ جمیع طوائف مذکور و مشتهر است خدمتی اعظم از این نه زیرا جهان به علوم و فنون روشن و تابان گردد... الی آخر بیانه الاحلی .

## ۹- ملیحه خانم ذبیح خادمهٔ جانفشان امر الهی

در سوئیس در یکی از بیمارستانهای ژنو آن روز غم افزا که نسائم پائیزی بوته‌های زیبای گل را به این سو و آن خم میکرد و گلبرگهای معطر آن عروسان دلربا را که چندی زیب چمنستان سرسبز روح افزا بودند به اطراف پراکنده میساخت صبح هنگام یکی از بیماران جوان که خانمی بود ایرانی و چند روزی بیش نبود که در آن مکان بستری می‌بود چشم بگشود و طبیب مخصوصی و پرستارانش را نزد خویش خواند و آغاز گفتار کرد که:

”امروز یکی از برادرانم که در اروپا است نزد من خواهد آمد لیکن هم اکنون احساس میکنم آمادهٔ رفتن به دنیائی هستم که چون چشم بر هم می‌نهم زیبایی و جلال و عظمتش را می‌بینم چه عالمی است عالم بالا و چه جهانی است دنیای ابدی و ازلی“ سپس آن خانم ملکوتی در حال مشاهده از عالم اخری با آنان صحبت داشت و بشارت دنیای جدیدی که در ظلّ دیانت مقدّس حضرت بهاءالله در آن وارد میشد برای اطّمایش بیان کرد ولی آنها هرگز چنین تصوّر نمی‌کردند که سراج عمرش به این زودی به خموشی رود چون آثار و علائم مرگ در وی مشاهده نمیشد ولی بیمار با یقین مبین اظهاراتش را تکرار کرد و گفت اگر برادرم به موقع نرسد جسد مرا به دفتر بین‌المللی ژنو بسپارید.

بلی پیش بینی آن روح مجسم تحقّق یافت و ملیحه خانم ذبیح آن خادمهٔ برازنده که عمرش را در راه خدمت و تبلیغ امرالله گذرانده بود در آن روز پائیزی سال ۱۲۲۸ شمسی در سنّ ۴۲



ملیحه خانم ذبیح خادمةٔ جانفشان امر الهی

سالگی در حالیکه محیط بیمارستان در غم و اندوه فراوان فرو رفته بود با شادمانی و فرح و سربلندی و افتخار جسد عنصری را ترک گفت و بدین وسیله آخرین ابلاغ تبلیغی خویش را به کارکنان بیمارستان نمود برادر رنجدیده از فقدان خواهر تأثر عمیق یافت و به محض ورودش در بیمارستان کنفرانسی از اطباء و کارکنان بیمارستان تشکیل یافت و جملگی در سالن بیمارستان حضور یافته از سیر در عالم ملکوتی و حالت سرور بیمار در حال مرگ و علت آن و بالأخره امر مبارک سنوالاتی کردند و کلمة الله به آنها ابلاغ گردید.

و چون احباء ژنو مراتب صعود آن امه الهی را به حضور مبارک معروض داشتند پیام مبارک نیز واصل گردید که فرمودند:

"از صعود خادمه جانفشان امر الهی بی نهایت متأثرم و برای ترقی درجات و علو روح پرفتوحش دعا مینمایم به برادرش اطمینان دهید." امضاء مبارک شوقی

در سال ۱۲۸۵ شمسی در طهران در خانواده ذبیح که از اعقاب حاج محمد اسمعیل ذبیح برادر حاج میرزا جانی هستند دختری به وجود آمد که نامش را ملیحه گذاردند دختر در آن خانواده مؤمن به نشو و نما میپرداخت که در سن چهار سالگی پدرش را از دست داد مادر عزیزش منور خانم که از طرفی نوه ام الاولیاء و همچنین نواده حاج اسمعیل ذبیح بود اطفال صغیرش را در دامن پرمهر پرورش داد او مادری بود مؤمن و خدوم و مهربان و رشید و شجاع و فداکار با تمام سختیها و مصائب وارده به مبارزه پرداخت و اطفالش را در ظل امرالله تربیت کرد ملیحه چنان دختری شد که برادران و خواهرش به وجودش میبالیدند.

در مدرسه تربیت دخترانه به تحصیل پرداخت و پس از اتمام دوره متوسطه بلافاصله برای تدریس استخدام گردید مدت ده سال به این شغل شریف اشتغال داشت و در عین حال کسب فضائل رحمانی و معنوی مینمود تا آن که با سعی و جدیت خود و مطالعه آثار مبارکه در عین آنکه نزد جناب وحید کشفی تعلّم میکرد و آثار حضرت باب و جمال اقدس ابهی را می‌آموخت به آموختن زبان انگلیسی نیز پرداخت و هنگامیکه خانواده آنها به علت شغل شوهر خواهر به آذربایجان منتقل گردیدند در آن مکان وجود مؤثری در خدمات امریه بود و به اتفاق مادرش بذر امرالله را در قلوب صافیه میکاشت و به تعلیم جوانان و نونهالان میپرداخت بدین لحاظ پیشنهاد مدیریت مدرسه‌ای را پذیرفت و در آن حال که شاغل پستی بود بس شریف در تشکیلات امریه شرکت میجست و چون شمع فروزان در جمع احباب پرتو افکن بود پس از مراجعت به طهران در کلاسهای خصوصی تحصیلات حسابداری عالی و بانکداری را نمود و به استخدام بانک ملی درآمد و در اثر کرداری و لیاقتی که داشت اول زنی بود که در بانک ملی بازار دارای مقام و شخصیت بارزی گردید هنگام فراغت را به خوض و غور در آثار الهی میگذرانید و در جامعه بهائیان طهران یکی از زنان برجسته بود که شعارش تبلیغ و خدمت و هدف و آمالش نیل به این مقام اعزّ اعلی بود علاوه به عضویت لجنه جوانان ملی و محلی عضو لجنه ارتباط شرق و غرب و لجنه ترجمه آثار و لجنه ترقی نسوان و لجنه خدمات اطفال نیز بود و در همه لجنات عضو فعالی به شمار می‌آمد و با تمام قوا فعالیت میکرد.

چون بیانی داشت بسیار ملیح و دارای معلوماتی کافی و

محفوظاتی عمیق به تدریس مشق نطق در کلاسهای نوجوانان مشغول گردید و همچنین در اثر دادن کنفرانسها و نوشتن مقالات مختلفه که در جلسات قرائت میگردید در پیشرفت و ترقی اماءالرحمن ایران سهم به سزائی داشت.

با تمام این خدمات در جلسات خصوصی و دوستانه نیز به تبلیغ نفوس و اعلان امر الهی میپرداخت و عموم را به این آئین اعظم آشنا میساخت.

ملیحه خانم که دختری بود مهربان و خوشرو و مؤمن و فداکار همیشه با برادرش متصاعد الی الله مهندس عزت الله ذبیح که او نیز از افراد برجسته کشور ما و دو سال از او بزرگتر بود يك زبان میگشت و میگفت:

” هر چه هستیم و هر چه شده ایم و هر چه خواهیم شد همه از برکت ایمان و لطف و صفای باطن و تحمل ناراحتیها و صدمات و راز و نیاز و ناله های سحرگامی مادرمان به حضرت کردگار است. آری ملیحه خانم دوران جوانی را به هدایت مادر نیک نهادش که يك فرد بهائی حقیقی و دارای شهامت اخلاقی بود و مربی بسیار خوبی برای اطفال خود و نونهالان بهائی به شمار میرفت به خدمت پرداخت و چنان کرد که محبوب قلوب شد و یکی از معلّمات اولیّه نظم بدیع در ایران گردید مادر در تعلیم اطفال احبّای پارسی نژاد مجاهدت میکرد و دختر به تعلیم نوجوانان بهائی میپرداخت و از

(مهندس عزت الله ذبیح فردی بود فاضل و دانشمند و در تعلیم و تربیت جوانان و تبلیغ نفوس مساعی جمیله مبذول داشته و مورد عنایات لاتحصای حضرت ولی امرالله بوده است)



آن همه معلومات مکنونه درونش ایشان را بهره‌مند میساخت.

پس از بازگشت از تبریز زمانی رسید که به اتفاق مادر به شرف لقای مولای عزیزش فائز گردید و مدت یک ماه را در اعتاب مقدسه به تضرع و تبتّل گذرانید مدت کمی از ازدواج مبارک می‌گذشت حرم مبارک امة‌البهاء حضرت روحیه خانم نظر به سوابق خدمات مشترک امری که به اتفاق مسیز ماکسول با مهندس ذبیح برادرش در فرانسه و آلمان داشتند کمال لطف و محبت را نسبت به آن خادمهٔ برازنده ابراز داشته و او را مورد لطف قرار دادند و مقدمات زبان فارسی را نزد او آموختند.

هدیه‌ای که ملیحه خانم از حضور مبارک برای جوانان کشور ما آورد تأسیس مدرسهٔ تابستانه در ایران بود و هیکل مبارک خطاب به او فرمودند که از وظائف لجنهٔ جوانان تأسیس مدرسهٔ تابستانه است هیکل مبارک دستورات اکیدی برای ترقی اماءالرحمن بیان فرمودند.

و همچنین نگهداری چند طفل بدون سرپرست که ملیحه خانم و منور خانم هر دو در آن خدمت مهمّ سهم بسزائی داشتند نظر مبارک حضرت روقه علیا را جلب کرد و از خدمات ایشان تجلیل نمودند و هیکل مبارک دستور فرمودند که این خدمت ادامه یابد چنانچه پس از مراجعت آنها به ایران لجنهٔ دارالتربیه تشکیل گردید و آن منظور جلیل به صورت عمل درآمد.

احبّای الهی و کسانیکه در ژنو به قبرستان سن ژرژ میروند بناهای متعددی را می‌بینند که بر روی قبور گذشتگان و بزرگان آن کشور ساخته شده ولی در شاهراه آن گورستان هنگام عبور بنای سفید رنگی نظر عابریں را جلب میکند و بی‌اختیار بر آن نظر می‌افکنند. این

مقبره به صورت نه ۹ ترك ساخته شده که در روی سنگ آن ترجمهٔ بیان مبارك حضرت بهاءالله (جعلتُ لك الموت بشارة كيفَ تحزن منه) حکّ گردیده و در میان آن کره ای قرار گرفته که روی آن نیز این جملهٔ به انگلیسی نوشته شده ( کرهٔ ارض يك وطن واحد است.) این بنای مرقد بسیار زیبا و جالب و جاذب است به حدیکه احبّاء الهی نام آنرا مبلغ صامت گذارده و برای هدایت نفوس اوراق و جزوه‌های تبلیغی را در مکانی که در آن محلّ تعبیه شده قرار میدهند و عابرین بدان وسیله از تعالیم اعظم امر الهی مطلع میشوند این مرقد متعلّق به ملیحه خانم ذبیح است که چه در حیات عنصری و چه هنگام مفارقت عالم جسمانی به تبلیغ و تبشیر امرالله میپرداخت و اکنون هم مرقدش نیز به این امر مهمّ اختصاص دارد.

يك سال قبل از صعودش در کانون نشنی که به منظور ترقی نسوان و اماءالرحمن در طهران تشکیل شده بود ریاست انجمن را به عهده داشت در اثر زحمات پی در پی و کار مداوم چند روزی با ضعف بنیه‌ای که سالها به آن مبتلا بود به کلی از پای درآمد و بستری گردید و در همان اوقات نیز مام مهربانش را از دست داد و این ضربهٔ روحی اخیر به حدی بود که به کلی ناتوان گردید و پس از يك سال برای معالجه عازم فرنگ گردید و بهبودی حاصل نمود و تجدید قواء کرد و به خدمات در شهرهای مختلفه سوئیس پرداخت و در دل احبّای جانفشان آن نقاط جای گرفت و شمع هر انجمن شد و با بروز لیاقت و نبوغش مایهٔ حیرت اروپائیان گردید و همواره با حرم مبارك در مکاتبه بود و ایشان پیام مکرمت و محبّت حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفدا را به او ابلاغ میفرمودند تا آن که دچار کسالت ناگهانی گردید و پس از چند روز که در بیمارستان بستری بود در حالیکه نامه‌ای را که از حضرت روحیه خانم

دریافت داشته بود در دست داشت به ملکوت ابهی شتافت.

آن خانم فداکار و فاضله دانشمند از بین اماءالرحمن غائب گردید لکن یاد او و خدماتش و همچنین مقبرهٔ زیبایش که مبادی امر را اعلان میدارد باقی و برقرار است.

این خانم محترمه جزو مؤسّسین درس اخلاق تحت نظر دکتر مودی در مدینهٔ منورهٔ طهران بود و عمر خویش را به خدمت و تبلیغ و تعلیم و تربیت اطفال و جوانان در ولایات و نقاط مختلفهٔ ایران گذرانده و چون ستاره‌ای درخشان در آسمان امر الهی متلئلاست و نشانه‌ای از ایمان و تقوی و صفت پسندیده در آن خانوادهٔ جلیله میباشد.

۱۰ - میسز کلارا شارپ\* عنصر فداکار جامعه آمریکا در  
مهد امرالله

"اطمینان داریم زحمات طولانی و توأم با جانفشانی خانم کلارا شارپ که با نهایت گرمی مورد تقدیر ولی محبوب امرالله بوده اکنون در ملکوت ابهی اجر جزیل خواهد یافت نظربه خدماتی که این عنصر فداکار جامعه آمریکا مدت ثلث قرن در مهد امرالله انجام داده ایادی امر میل دارند آرامگاهی برای مشارالیها بسازند. صمیمانه ترین تسلیت همدردی ما را به دختر او ابلاغ نمائید." ایادی امرالله  
این تلگراف از طرف هیئت ایادی امرالله از احبای ایران پس از صعود مسیز شارپ صادر گردیده و دلیل موفقیت روحانی آن متساعد الی الله میباشد.

در روز دوازدهم اردیبهشت سال ۱۲۲۷ شمسی احبای ایران شاهد تشییعی بودند با منتهی درجه زیبائی خود ظاهر گردیده و اشعه زرین آفتاب کائنات را زینت بخشیده بود تشییع کنندگان تابوت خانمی را حمل نمودند که سالهای قبل ترك وطن و لانه و کاشانه کرده و برای امتثال دستور مولای عزیزش به ایران وارد و قیام به خدمت عاشقانه نسبت به خواهران و برادران شرقی خود نمود.  
خانواده شارپ در مكزيك زندگی میکردند میسز کلارا شارپ خانمی بود خوش روی و مهربان و در عین حال هنرمند که پس از اتمام دوره تحصیلات متوسطه به تحصیل علم موسیقی نیز پرداخته

---

\*Mrs. Clara Sharp



میسیز کلارا شارپ عنصر فداکار جامعه آمریکا در مهد امرالله

بود و در بین دوستان چون شمع روشنی بخش جمع بود و جملگی از معاشرت با او که نمونه شادابی و محبت و صفا بود لذت فراوان میبردند او هیجده سال بود که در مکزیک سکونت داشت ثمره ازدواج او دختری به نام ادلید Miss Adelaide Sharp که در حین سفر به تکزاس تولد شد و او را در دامان پرمهرش پرورش داد و از آنجائیکه خود پای بند دیانت مسیح بود آن دختر هم دارای ایمانی راسخ و متشبث به مذهب گردید. بعدها که آن خانواده سرپرست خود را از دست دادند و در ایالت کلرادو Colorado ساکن گردیدند میسز شارپ که در باره ادیان مختلفه تحقیق میکرد با خانمی از احبای امریکا ملاقات نمود که تعالیم جدید را به او گوشزد کرد و به زودی روح تازه در کالبدش دمیده شد و با اشتعال و انجذابی بی‌نهایت تصدیق امر مبارک نمود.

از آن پس هرگاه در جلسات حاضر میشد و آیات الهی را تلاوت میکرد با خود می‌اندیشید که باید گوهر گرانبهائی را که یافته است به دختر عزیزش نیز عرضه بدارد ولی متأسفانه میس ادلید حاضر نمیشد کلمه‌ای راجع به این آئین اعظم استماع نماید حتی از خواندن کتبی که مادرش گاه و بیگاه در قفسه یا کشوی میز او قرار میداد امتناع میورزید میسز شارپ بازم وظیفه مادری خود را فراموش نکرد یکبار دیگر هنگامیکه دخترش به علت کسالت به سفری کوتاه میرفت یکی از کتب امری را در چمدانش جای داد.

ادلید شارپ در گوشه تنهائی آن کتاب را مطالعه کرد و بر حقانیت امر الهی معترف گردید مادر مهربان که به آرزوی قلبی



لجنة اتحاد شرق و غرب مييسيز كلارا شارب نفر چهارم از راست ديده مي شود.

خویش یعنی هدایت یگانه فرزندش موفق شده بود با انجذابی بیشتر قیام بر خدمت و تبلیغ امرالله نمود و خانه خود را به روی مبلغین و مبلغات امرالله گشود لذا دخترش در تعلیم و مبادی امرالله تحقیق و تدقیق بیشتری نمود و نظم بدیع جهان آرای الهی را به خوبی آموخت.

تقریباً دو سال از تصدیق ادلید شارپ به امر مبارک میگذشت و در همان کالج مشغول تدریس در رشته تعلیم و تربیت بود پیشنهادی از طرف دکتر مودی مبنی بر سفر او به ایران برای تعلیم و تربیت نونهالان و سرپرستی مدرسه تربیت بنات دریافت نمود که آن را با مادرش در میان گذارد و مادر مؤمن و فداکارش با روی گشاده عزیمت دختر را قبول کرد. لذا در سال ۱۹۲۸ میلادی میس ادلید شارپ به اتفاق دکتر مودی حضور مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنافداه مشرف شد و پس از آنکه مدتی از فیض حضور مولای مهربان مستفیض گردید و درس استقامت و فدا گرفت با دستوراتی کافی به ایران آمد و پس از دو سال هم مادر عزیزش به او پیوست و در کشور مقدس ایران متوطن گردید.

میسز شارپ با آن روی و خوی رحمانی در مدرسه تربیت بنات به تدریس زبان انگلیسی مشغول گردید همچنین پس از تعطیل مدرسه خانه خود را به روی یار و اغیار گشود و به تعلیم نفوس پرداخت خانه آنها خانه مهر و محبت بود و دوستان بر گرد آن خانم مهربان که چراغی فروزان و باعث نورانیت هر انجمنی بود حلقه زده کسب معلومات مینمود هنگام بروز مشکلات و موانع که بدون شك با هجرت و توطن در ایران با شرایط آن روزی بسیار زیاد بود استقامت و توکل و ایمان در وجهه میسز شارپ به قسمی



هویدا میشد که باعث حیرت عموم می‌گردید.

کسانی که به خانه میسز شارپ قدم می‌گذارند در آن منزل روح ایمان را می‌دیدند و به علو مقام این آئین اعظم پی می‌بردند که چگونه آن دو نفس مقدّس در ظلّ تعالیم الهی پروانه‌وار حول خواهران و برادران ایرانی خود گردیده و معلومات مکتسبه خود را بی‌دریغ به آنها تقدیم می‌دارند.

میسز شارپ هرگز دستور مولای خود را که فرموده بود آنها در ایران بمانند فراموش نکرد و تا آخر حیات در این کشور باقیماند و در اواخر ایّام با آنکه دچار شکستگی استخوان گردید و قادر به حرکت نبود باز هم مانند روحی مجسم در حالیکه هرگز تبسم از لبانش محو نمی‌شد و موهای نقره فامش او را چون فرشته‌ای جلوه‌گر مینمود بر صندلی چرخ‌دار جالس و به واردین خوشآمد میگفت و همچنان با خُلق و خوی رحمانی با متانت و وقار و نظم و انضباط مخصوص به خود چون ستاره‌ای میدرخشید.

هنگامی که چشم از این جهان فروبست دختر مهربانش که حاضر نمی‌شد مادر عزیزش را ترك گوید به دستور محفل مقدّس روحانی طیّی برای شرکت در کنفرانس بین‌القارات به آمریکا عزیمت کرده بود ولی دوستان يك دل که او را چون مادری دوست میداشتند در کنارش بودند. میس ادلید شارپ پس از دریافت تلگراف خبر مرگ مادر با يك دنیا تأثر به ایران بازگشت در حالیکه تنها غمخوار و یگانه مونس زندگانی خود را از دست داده بود به خدمات خود ادامه داد.

حضرت ولی امرالله بارها جانفشانی و ازخود گذشتگی میسز

شارپ را در حضور زائرین ستوده‌اند و عنایات مخصوصهٔ هیکل مبارک نسبت به آن خانم روحانی به حدّی بود که مقام او را در ردیف نسوان فداکار امر حضرت بهاءالله قرار داده‌اند احبّای ایران به خصوص طبقهٔ نسوان طهران هرگز خاطرهٔ آن مادر مهربان را فراموش نمی‌کنند و هرگاه به منزل آنها قدم می‌گذارند آن روح ملکوتی را با تبسم مخصوص خود در آن مکان حاضر می‌بینند.

## ۱۱ - میسیز املیا کالینز\* خانم ملکوت

احباء الهی که به زیارت اعتاب مقدسه نائل میشوند در حرم اقدس باب عظیم و زیبائی را می بینند که تاج آن مزین به اسم اعظم است و هنگام ورود به روضه مبارکه باید از این باب بگذرند نام این در باب کالینز است.

دوستان عزیزى که در کنفرانس عظیم فرانکفورت و استکهلم شرکت کردند خانم سپید موی و سپید روئی را زیارت میکردند که به نیابت هیکل مبارک در کنفرانسها حاضر بود و در فرانکفورت هنگام زیارت شمایل مبارک جمال اقدس ابهى در مقابل زائرین ایستاده با لبخند ملیحی به ایشان خوش آمد میگفت و با عطر ایشان را متبرک میساخت این خادمه برازنده میسیز کالینز بود همچنین زائرین ارض اقدس چون بنای ساخته شده مسافرخانه غربی و چندین تأسیس دیگر و اماکن را می بینند که در آن مقامات خودنمایی میکنند می دانند که آنها از یادگارهای میسیز کالینز است.

بلی زائرین مقامات متبرکه آن روح مجسم و فرید را دیده اند و احباء الهی در سراسر دنیا نام او را شنیده اند او همان خادمه یگانه و بی همتا و عاشق و شیدائی مولای اهل بها است فرشته سپید موی که حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در جواب عریضه وی که هرگز\*\* فرستاده نشده او را خانم ملکوت نام نهاد و در بیانی دیگر اشاره فرمود که به تأسیس بنیانی در این جهان

---

\* Mrs. Amelia E. Collins

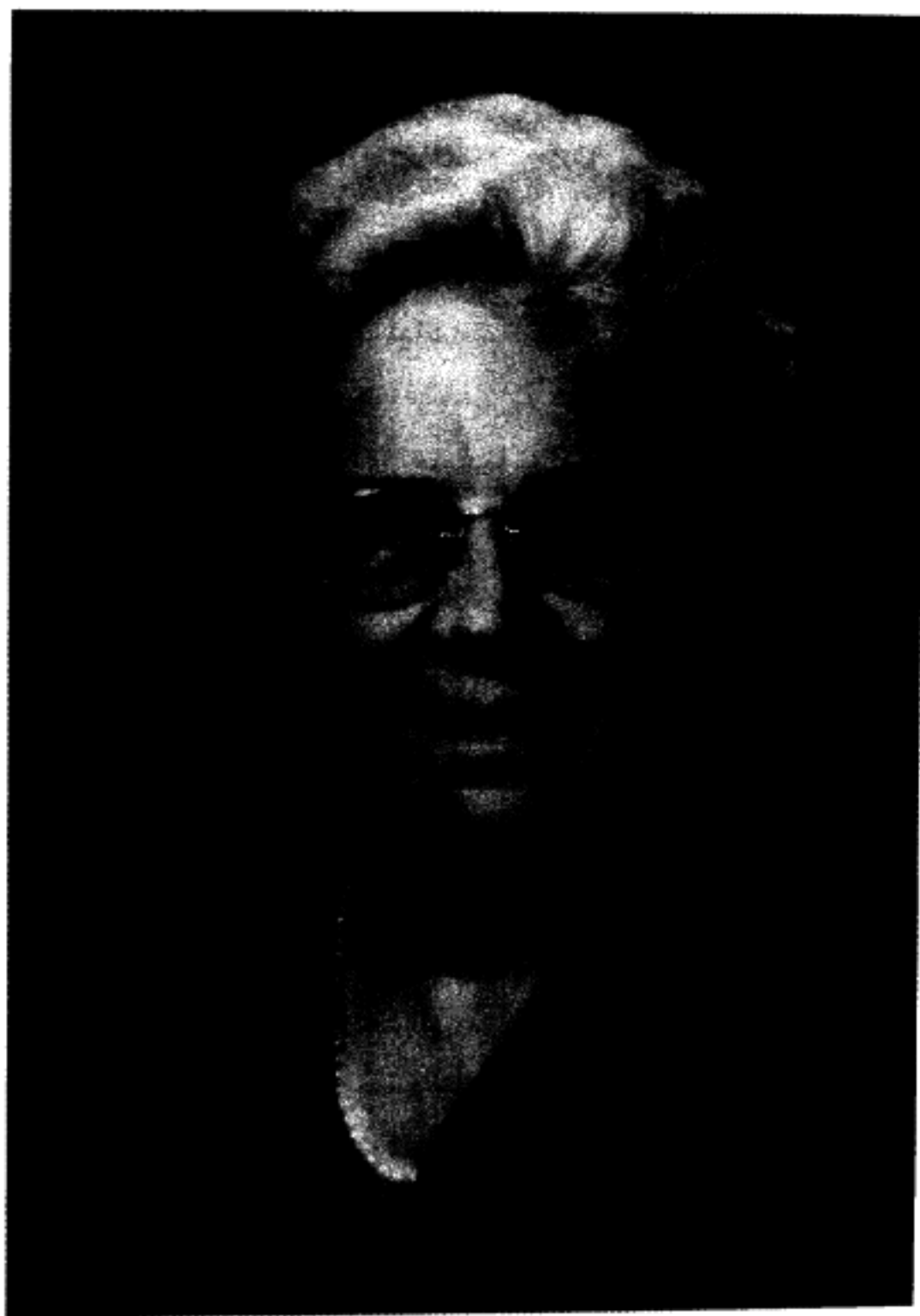
\*\* املیا کالینز نامه را به حضور مبارک نفرستاده موقتاً به اخذ جواب گردید.

مؤید میگردد که الی ابدالاباد باقی و برقرار خواهد ماند.

او همان املیا کالینز است که عشقی ملکوتی به مولای مهربان حضرت غصن ممتاز داشت و در دل وجود اقدسش را چون فرزندی دوست می‌داشت و همچون مولائی او را پرستش میکرد و در مقابلش خود را محو و فانی می‌دانست و همچنین هیکل مبارک می‌فرمودند که روز به روز در قلب مولای مهربان عزیزتر میگردد او با آن همه تواضع و فروتنی با آن همه لطف و محبت و صمیمیت چون مادری مونس و انیس وجود مبارکش بود و داستان جفای ناقضین و غم‌های درونی ناشی از رفتار ناکثین را با او در میان می‌نهادند و هنگامی هم واقع شد که هر دو گریستند ولی پس از صعود مبارک غم فراق چنان داغی بر دلش نهاد که هر وقت با دوستان یکدل تنها بود اشک حسرت فرومی‌ریخت و می‌گفت چرا حضرت ولی امرالله رفت و من رنجور را گذاشت.

آن قدر چرا چرا فرمود و درونش از شعله آتش فراق بسوخت که در روز اول سال ۱۹۶۲ میلادی در حالیکه چون فرشته‌ای در بستر بیماری غنوده و لبخندی آسمانی بر لب داشت روحش به مقامات عالیه عروج نمود و به زیارت مولای عزیزش نائل گردید مولائی که از او راضی بود او را دوست میداشت و خطاب به او بیانی به این مضمون فرموده.

”فی‌الحقیقه در روح محبت و روحانیت قدوه احباب و سرمشق اصحابید اقدامات جلیله و اثرات حسنه و خدمات عظیمه تبلیغیه و استحکام دعائم شریعة‌الله که شما مجری می‌دارید کلّ شایسته مدح و ثنا است.“



میسز املیا کالینز خانم ملکوت

پس از صعودش هیئت مجلّه ایادی امرالله در ارض اقدس پیامی به این مضمون به عموم بهائیان ارسال داشتند.

“با نهایت تأسّف صعود املیا کالینز ایادی بسیار محبوب و عزیز و نیکوکار برجسته امرالله را به اطلاع عموم بهائیان عالم می‌رسانیم معاضدت و محبت و اخلاص دائم آن متصاعده الی‌الله نسبت به حضرت ولی امرالله طی مشکل‌ترین دوره زندگی هیکل مبارک املیا کالینز را به عنایات مخصوصه آن حضرت یعنی محبت و احترام و اعتماد کامل و افتخار شرکت مستقیم در امور امری مرکز جهانی متباهی نموده خدمات ممتازّه ایشان در هر یک از میادین خدمت در عالم بهائی فراموش نشدنی است.

ابتیاع زمین مشرق‌الانکار آینده در کوه کرمل و اعانات کریمانه ایشان که موجب تسریع ساختمان چهار ام‌المعابد در چهار قاره جهان گردید و خرید حظائر قدس و موقوفات ملی و کمک‌های مستمر ایشان در زمینه مساعی و مجهودات تبلیغی در میادین داخلی و همچنین در نقاط مختلفه جهان از جمله تبرعات نفیسه آن نفس جلیل بوده است.

تأکید میشود که محافل ملیه به یاد آن متصاعده الی‌الله که تا آخرین نفس سرمشق درخشانی در خدمات مداوم خود نسبت به امرالله بوده محافل تذکر مخصوصاً در مشارق‌الانکار منعقد سازند: این پیام را با پست هوائی به حضرات ایادی امرالله و محافل ملیه ابلاغ نمائید. امضاء ایادی امرالله

املیا کالینز در سال ۱۸۷۲ میلادی در شهر پتیسبورک ایالت پنسیلوانیا از پدر آلمانی و مادر امریکائی تولّد یافت پدرش

کشیش لوتران بود و خود او هم قبل از ایمان عضو آن کلیسیا بوده تا آنکه در سال ۱۹۱۹ میلادی در آمریکا به امر مبارک اقبال نمود و شیفته این آئین اعظم گردید و بر خدمت امر الهی قیام عاشقانه نمود به حدیکه مقرب درگاه حضرت مولی الوری و انیس همدم حضرت غصن ممتاز شد.

در سال ۱۹۲۲ میلادی به اتفاق شوهرش که مؤمن نبود به حضور مبارک حضرت ولی امرالله مشرف گردید و شوهر مؤدب وی نیز محب امرالله و شیفته هیکل مبارک گردید و بنا به توصیه او بنای مسافرخانه غرب را املیا کالینز تمام کرد و یادگاری از خود باقی گذارد.

املیا چنان ایمان و اشتیاقی به امر مبارک داشت که پس از تشریف بیش از پیش شیدائی و دلباخته گردید و در اثر انقطاع و انجذاب وی بود که شوهرش پس از مرگ به فرموده مبارک به خلع غفران مزین گردید و فرمودند روحش در ملکوت ابهی مستغرق انوار سرور و حبور است و همچنین برحسب خوابی که دیده بود پدرش از داخل صندوق به پا خاست خانم اهل بها آن را به آمرزیده شدن پدر به علت ایمان و خلوص دختر تعبیر فرمودند.

املیا چون از حضور مبارک مرخص گردید وجود ممتازی شد که چون کره نار مشتعل بود به حدیکه هیکل مبارک خود را برایش چون برادری خواندند که همیشه از اعماق قلب برای او دعا میکنند.

بنا به فرمایشات پرمهر و مملو از محبت مولای عزیز املیا موفق به خدمات فائقه تبلیفی گردید و به مسافرتها عیدیه پرداخت و یاران عزیز امریکای جنوبی را در بحبوحه جنگ و سختی روح

بخشید و پای در بیابانهای لم یزرع و صحاری گذاشت.

در سال ۱۹۲۴ چون به عضویت محفل ملی آمریکا و کانادا درآمد از کثرت تواضع و فروتنی درخواست کرد که احباء او را انتخاب نکنند ولی دستور مبارك چیز دیگری بود پس اطاعت کرد و در عضویت محفل باقی ماند و منتظر آن گردید که کوچکترین اشاره ای راجع به خدمتی و یا خرید اماکن و یا تقدیم اعانه و تبرّعی به ارض اقدس از طرف هیکل مبارك نمایان گردد و فوراً اقدام نماید تبرّعات کریمانه او به حدّ اعلی رسید و این اکلیل جلیل نصیبش شد که در موقع ضروری قیام فوری و عاشقانه به جهت ارتقاع مؤسّسات امریه در شرق و غرب می نمود و هیکل مبارك در بیانات خود فرمودند که احدی از رجال و نساء در ایام ولایت بدان مقامیکه املیا کالینز رسید نائل نگردیده.

در سال ۱۹۴۷ در پیامی به آن خادمه برارنده فرمودند که فی الحقیقه به وجودش افتخار میکنند و به پاس خدماتش نه برای تشویق بلکه برای ارتقاء مقامش در زمره ایادیان تسعه برای خدمت ولی امر نازنین انتخاب گردیده است.

در سال ۱۹۴۹ به کشورهای اروپائی سفر کرد و به فرموده مبارك به انتشار امرالله و استحکام مؤسّسات الهیه در مراکز مهمه اروپا پرداخت و فصل دیگر در تاریخ خدمات بین المللی او باز گردید. در سال ۱۹۵۱ میلادی از طرف هیکل مبارك پس از دیداری از احباء مصر و ترکیه به حیفا احضار و نائب رئیس شورای بین المللی گردید.

املیا کالینز یار و شفیق میسز مکسول بود هنگامی که میسز



مکسول از آمریکا قصد سفر آخر و فوز به مقام شهادت را داشت  
املیا را در آغوش گرفته بوسید و درخواست نمود که از حضرت  
روحیه خانم محافظت نماید.

ماه ها و روزها گذشت و املیا انیس و همدم حضرت حرم گردید  
و از طرف هیکل مبارک مأمور شد که مزار مادرش آن شهیدهٔ شجیهه  
را بنا نماید و با وجود مشقّاتی که در راهش بود موفق گردید.

یادای امرالله جناب فیضی در کتاب خانم ملکوت ذکر خاطره هائی  
از آن امهٔ موقنه فرموده اند که در اعماق دل اثر میگذارد مخصوصاً  
اینکه املیا کالینز اغلب میفرمود من از الواح مبارکه این جمله  
الواح وصایا را آموختم که میفرماید.

"باید شوقی افندی را نهایت مواظبت نمایند که غبار کدر و  
حزنی بر خاطر نورانش ننشینند و روز به روز فرح و سرور و  
روحانیتش زیاده گردد.

"آن چه در زندگانیم انجام دادم هر کلمه ای که گفتم هر قدمی  
که برداشتم و هر رأی که در محفل دادم و هر سفری که نمودم اول  
فکر آن بود که آیا این اقدام و گفتار سبب سرور قلب محبوب من  
هست یا نه"

میسز کالینز در عین آن که به خدمات عاشقانه می پرداخت  
تبرّعات کریمانه اش را هم برای ساختمان مقام اعلی و مشرق الانکار و  
حظائر قدس و مخارج مهاجرین و اعزام مبلغین و چاپ کتب امریه و  
طبع رسائل تبلیغی بالسنه مختلفه جهانی در جزائر شمالی و جنوبی  
و پاسفیک و سراسر آمریکا و افریقا و اروپا و بلاد دیگر دنیا تقدیم  
مینمود و همچنین بسا از افراد بدون اینکه بدانند این کمکها از

کیست مقرریهای او را دریافت میکردند این همه لطف و محبت را کسی جز مولایش نمی‌دانست و پس از صعودش ایادیان امر از قرائت اوراق وی دریافتند که چه خدمات ارزنده‌ای انجام داده و در مدت بیست و پنج سال که حتی لباس و کفش برای خود نخریده و در نهایت اقتصاد در يك اطاق میزیسته چگونه تمام دارائی خود را با طیب و عشقی حقیقی برای خدمت به هیکل مبارک مصرف می‌داشتند و خاطر عزیزش را شاد میکرد چه هنگامی که در امریکا و چه زمانیکه در ارض اقدس بود با يك اشاره کافی بود بذل جان و مال نماید ولی بذل جان را مولای عزیز نپذیرفت و در جواب اینکه املیا کالینز پرسید من به کجا مهاجرت کنم فرمود جای تو اینجا است.

ولی هیکل مبارک هدایای او را با دل و جان می‌پذیرفت و بیاناتی محبت‌آمیز در حقش می‌فرمود.

آن خانم خدوم پس از مرگش هم تبرعات خویش را در وصیت نامه‌اش نگاشت و پس از گشودن آن ملاحظه گردید که مبلغ قابل توجهی هم برای مخارج مشرق‌الانکار فرانکفورت اختصاص داده است خوشا به حال او که چنین مقامی را احراز کرد و مورد عنایات مخصوصه هیکل مبارک قرار گرفت حتی آخرین بار هنگام خداحافظی فراق ابدی را گوشزد فرمودند "میلی محزون مباش میلی محزون مباش" این جملات را که خبر از فراق ابدی میداد به قسمی بیان فرمودند که املیا هیچگاه فراموش نمیکرد.

صورت زیارتنامه‌هایی که از  
یراعهٔ جمال اقدس ابهی به افتخار  
بعضی از اماء موقنه مندرج در این کتاب  
عزّ نزول یافته است

زيارتنامه حرم حضرت نقطه اولی که از قلم جمالقدم نازل شده

### هوالمعزی المحزون

ان يا قلم قد اتتك مصيبة كبرى و رزية عظمى التي ناحت  
بها اهل الفردوس الاعلى والجنة العليا بها سعدت الاحزان الى ان  
بلغت اذيال رداء الرحمن طوبى لقاصد قصد خدمتها في حيوتها و  
زارها بعد صعودها و عروجها و لامة قصدت مقامها و تقربت الى الله بها  
البهاء المشرق من افق غرتي الغراء و النور الظاهر اللائح من  
سما اسمى الابهى عليك يا ثمرة سدره المنتهى و الورقة المباركة  
النوراء و انيسة من ابتسم بظهوره ملكوت البقاء و ناسوت الانشاء  
نشهد انك اول ورقة فازت بكأس الوصال في الوثاق و اخر ثمرة  
اسلمت روحها في الفراق انت التي ذاب كبدك و احترق فؤادك و  
اشتعلت اركانك في بعدك عن الحضور في مقام جعله الله مشرق آياته  
و مطلع بيناته و مظهر اسمائه و مصدر احكامه و مقر عرشه يا  
ورقتي و عرف جنة رضائي انت في الرفيق الاعلى و المظلوم يذكرك  
في سجن عكا انت التي وجدت عرف قميص الرحمن قبل خلق  
الامكان و تشرفت بلقائه و فزت بوصاله و شربت رحيق القرب من  
يد عطائه نشهد ان فيك اجتمعت آليتان قد احيتك آية الوصال في  
الاولى و اماتك آية الفراق في الأخرى كم من ليل سعدت فيه  
زفراتك في حب الله و جرت عبراتك عند ذكر اسمه الابهى انه كان  
معك و يرى اشتعالك و انجذابك و شوقك و اشتياقك و يسمع حنين  
قلبك و انين فؤادك يا ثمرة سدرتي في مصيبتك ما ج بحرا الاحزان و  
هاجت ارياح الغفران اشهد ان في الليلة التي سعدت الى الافق

الابهى و الرفيق الاعلى و يومها قد غفرالله كلّ عبد سعد و كلّ امه  
 سعدت كرامة لك و فضلاً عليك الآ الذين انكروا حق الله و ما ظهر  
 من عنده جهرة كذلك اختصك الله يا ورقتى بهذا الفضل الاعظم و  
 المقام الاسبق الاقدم طوبى لك و لزائريك لمجاوريك و لطائفيك و  
 لمن توسّل و يتوسل بك الى الله انت التى بمصيبتك ناح الحور و  
 تكدّرت اوراق سدره الظهور انت التى اذا سمعت النداء الذى ارتفع  
 من لسان مالك ملكوت الاسماء قد اقبلت اليه و اجتذبتك على شأن  
 كادان يخرج الاختيار من كفك يا ورقتى يا ايها الطائرة فى هواء  
 حبنى و المتوجّه الى وجهى و الناطقة بثنائى قد انزلنا لك ذكراً لا  
 تمحوه شئون القرون و لا ظهورات الاعصار انا خلّدنا ذكرك من  
 قلمى الاعلى فى الصحيفة الحمراء التى ما اطلع بها الا الله موجد  
 الاشياء و ذكرناك فى هذا اللوح بما يذكرك به المقربون و يتوجّه  
 الى رمسك الموحدون طوبى لك و نعيماً لك و لمن يحضر تلقاء قبرك  
 و يتلو ما انزله الوهّاب فى المآب.

## زيارتنامه حضرت مريم كه زيارتنامه

حضرت طاهره هم هست

قد نزل للتي سميت بمریم انها اشتعلت بنار حب ربها قبل  
ان تمسها و انا سترنا شأنها في حيوتها فلما ارتقت الى الرفيق  
الاعلى كشف الله الحجاب و عرفها عباده و من اراد ان يزور الطاء  
الكبرى التي استشهدت من قبل فليزور بهذه الزيارة.

### بسم الله العلى الاعلى

ان يا قلم الاعلى ما اخذك السرور في ايام ربك العلى الاعلى  
لتغن به على افنان سدره المنتهى بنعمات البهاء ولكن مستك  
المصيبة العظمى اذا ضج بين الارض و السماء ثم اذكر ما ورد عليك  
من شئون القضاة ليجرى دموع من في لجج الاسماء في هذه  
المصيبة التي فيها اهتز الرضوان و تزلزلت الاكوان و اضطربت  
حقايق الامكان و بكى عين العظمة على عرش اسمه الرحمن و قل:

اول رحمة نزلت من سحب مشية ربك العلى الابهى و اول  
ضياء اشرق من افق البقاء و اول سلام ظهر من لسان العظمة في  
ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى و الكلمة العيا و الدرة النوراء  
و الطلعة الاحديه في جبروت القضاة كيف اذكر مصائبك يا ايتها  
الورقة الحمراء تالته من سقوطك عن شجرة الامر سقطت اوراق  
سدره المنتهى و انكسرت افنان دوحه البقاء و يبست اغصان شجرة  
الطوبى و استدمت قلوب الاولياء و اصفرت وجوه الاصفياء و  
تشبكت افئدة الاتقياء في الجنة المأوى و ناح روح الامين على  
محضر الكبرياء و صاحت سكان الارض و السماء انت التي كنت

لوجنة الاماء شامة الهدى و لجبين التقوى غرة الغراء و بك شقت  
سبحات الاوهام عن وجه الاماء و بك زينت هياكلهن بطراز ذكر مالك  
الارض و السماء انت الّتى اذا سمعت نداء اللّٰه ما توقفت اقل من آن  
و سرعت اليه منقطعة عما سواه و امننت به و بآياته الكبرى و  
عرفت مظهر نفسه فى ايامه بعد الذى فزع فى السموات و الارض  
الاالذين امسكهم يد ارادة ربك العلى الابهى و نجاهم من غمرات  
النفس و الهوى انت الّتى كنت غريبة فى وطنك و اسيرة فى بيتك  
و بعيدة عن ساحة القدس بعد اشتياقك و ممنوعة عن مقر القرب بعد  
شوقك و توجهك انت الّتى لم تزل حركتك ارياح مشية ربك الرحمن  
كيف شاء و اراد و ما كان لك من حركة و لا من سكون الا بامرهِ و  
اذنه طوبى لك بما جعلت مشيتك فانية فى مشية ربك و مرادك فانيا  
فيما اراد مولاك انت الّتى ما منعتك اشارات اهل النفاق عن نير  
الافاق و لا اعراض الشقاق عن مالك يوم التلاق و قد وفيت الميثاق  
فى يوم تشاخصت فيه الابصار و انفض الفجار عن حول مظهر نفس  
ربك المختار الا قليلا من الاخيار فاه فاه فى مصيبتك منع القلم عن  
الجريان و مرّت روائح الاحزان على اهل الجنان و بها انفصلت  
اركان كلمه الجامعة و ظهرت على صور الحروفات المقطعات فى اوائل  
سور الكتاب و بها اخذ العقول حكم القيود فى عالم الجبروت و  
ليس الهيولا ثوب الصورة فى ملكوت القضاء فو ححك يا ايّتها  
الورقه البقائيه صعب علىّ بان ارى الدنيا و لا اراك و اسمع هدير  
الورقاء و لا اسمع نغماتك فى ذكر ربك العلى الابهى تالّهُ بحزنك  
حزنت الاشياء عما خلق فى ملكوت الانشاء و لبس مطالع الاسماء  
اثواب السودا فكيف اذكر يا حبيبة البهاء ايام الّتى فيها تغنيت

على الافنان بفنون الالحن فى ذكر ربك الرحمن و بنغماتك فى ثناء  
ربك العزيز المنان ارتفع حفيف سدره البيان و هدير ورقاء  
العرفان و خرير ماء الحيوان و هزيز ارياح الجنان و زقاء ديك  
العرش فى ذكر ربك العزيز المستعان انت التى بتسبيحك سبّح كل  
الوجود ربه العزيز الودود و بعدك تكلكت الورقاء و ركدت الارياح  
و خبت مصابيح الفلاح و جمدت مياه النجاج عمت عين ما شهدت فى  
وجهك نضرة الرحمن و ما بكت بما ورد عليك من الاحزان و خرست  
لسان لا يذكرك بين ملاء الاكوان فيا بشرى لايام فيها تحركت على  
الشجرة و تغنيت عليها بايات الاحديه و استجذب به فؤاد كل امة  
خاشعة خاضعة التى ارادت ربها بوجهة ناضرة ضاحكة مستبشرة  
فواحزنا لتلك الايام التى فيها غطى وجهك و ستر ظهورك و منع  
لقائك. فآه آه يا ايتها الورقة الاحديه و الكلمة الاولى و السانجة  
القدميه و الثمرة الالهيه و الطلعة العمائيه و الاية اللاهوتيه و الروح  
الملكوتيه فى مصيبتك منعت البحار عن امواجها و الاشجار من  
اثمارها و الايات من انزالها و الكلمات من معانيها و السماء من  
زينتها و الارض من انباتها و المياه من جريانها و الارياح من هبوبها  
و انى لو اذكر رزاياك على ما هى عليها لترجع الوجود الى العدم و  
يرتفع صرير قلم القدم لم ادراى رزاياك اذكره بين ملاء الاعلى. اذكر  
ما ورد عليك من احبائك او ما ورد عليك من اعداء الله رب الآخرة و  
الاولى انت التى حملت فى سبيل مولاك ما لا حملته امة من القانتات  
و به جرت دموع القاصرات فى الغرفات و خررن حوريات الفردوس  
على وجه التراب و عررن رؤسهن طلعات الا فريدوس يا ورقه  
الحمراء بمصيبتك تغبر وجه الظهور و بدل السرور و اضطربت



اركان البيت المعمور و طوى رق المنشور.

فآه آه بمصيبتك قبل كل الوجود من الغيب و الشهود حكم  
الموت بعد الحياة و لبس مشية الاوليه رداء الاسماء و الصفات و  
لما انصبت رزاياك على نهر الاعظم الذى كان مقدساً عن الالوان  
تفرقت و صارت اربعة انهار و اخذته الالوان المختلفه والحدودات  
العرضيه فلما القيت على ركن الأول من كلمة التقوى تاخرت فيها  
حرف الاثبات لحزنها و استقدمت حرف النفى و ظهر منها ما احترق  
به قلب البهاء و كبد البهاء فلما قرئت على النقطة الاوليه صاحت و  
اضطربت و تزلزلت الى ان تنزلت و ظهرت على هيئة الحروفات فى  
الصفحات فلما سمعت نقطة العلم ضجت و ناحت و اختلفت و تفرقت  
و فصلت و ظهرت منها علوم متفرقات و مظاهر مختلفات و بها  
استكبرن مرايا على الله فى يوم فيه شهد كل الذرات بان الملك لله  
الواحد المقتدر القهار تالله بما ورد عليك من اعدائك كاد ان  
تستبق العدل فضل ربك و القهر رحمة التي سبقت كل الاشياء فآه  
آه يا كلمة البهاء و المستشهد فى سبيل البهاء كم من ليالى بكيت  
على الفراش شوقاً للقاء البهاء و كم من ايام احترقت بنار الاشتياق  
طلباً لوصال البهاء و توجهاً الى وجه البهاء الذى لا يرى فيه الا الله  
العلى الاعلى و انك انت ما اردت من وجهه الآ وجه ربك و يشهد بذلك  
اهل ملاء الاعلى ثم اهل جبروت البقا عمت عين ما شهدت فيك آية  
التوحيد و ظهور التفريد. يا ايها المذكور بلسان البهاء تالله حكم  
التأنيث يخجل ان يرجع اليك يا فخر الرجال طوبى لك يا  
مظهرالجمال طوبى لك بما طهرك الله فى ازل الازال عن شبهات اهل  
الضلال و حفظك عن الزلزال و انه لهو العزيز المتعال و اليه يرجع

حكم المبدء و المال اشهد بانك كنت ورقه لم تزل حركتك ارياح  
 مشية الله و ما اخذتك اشارات اهل النفاق الذين نقضوا الميثاق و  
 كفروا بالله مالك يوم الطلاق طوبى لامة آنست بك و سمعت ذكرك و  
 تمسكت بحبل حبك و استقربت بك الى الله موجدك و خالقك و التي  
 ما ذاقت حبك خالصا لوجه ربك انها صارت محرومة من عناية التي  
 اختصك الله بها و الجنة لمن اقبل اليك و بكى عليك و زارك بعد  
 موتك يا ايها المستوره في اطباق التراب ان جسدك وديعة الله  
 العزيز الوهاب في بطن الارض و روحك استرقى الى الافق الابهى و  
 الرفيق الاعلى اللهم يا الهى و ال من و الاها و عاد من عاداها و  
 انصر من نصرها و ارزق من زارها خير الدنيا و الآخرة و ما قدرته  
 للمقربين من خلقك و المخلصين من بريتك و انك انت مالك الملوك و  
 راحم المملوك و فى قبضتك ملكوت ملك الارض و السماء تفعل ما تشاء  
 لا اله الا انت رب العرش و الثرى و رب الآخرة و الاولى سبحانه اللهم يا  
 الهى اسئلك بمظهر نفسك العلى الاعلى و بظهوراتك الكبرى و بآياتك  
 التى احاطت الارض و السماء ثم بهذا القبر الذى جعلته اوعية حبك و  
 مقر ورقة من اوراق سدره ظهورك بان لاتطردنى عن بابك و  
 لاتجعلنى محروما عما قدرته لاصفيائك اى رب اسئلك بك و بها و  
 بمظاهر الاسماء كلها بان لاتدعنى بنفسى و هوائى و لاتجعلنى من  
 الذينهم اعترضوا عليك و اعرضوا عنك فى يوم الذى فيه استويت  
 على عرش رحمانيتك و تجليت على كل الاشياء بكل اسمائك  
 فاشربنى يا الهى من سلسبيل عرفانك و كوثر عنايتك لاجعل  
 منقطعاً عما سويك و مقبلاً الى حرم وصلك و لقاك و انك انت  
 المقتدر على ماتشاء لا اله الا انت المتعالى العزيز الوهاب اى رب

اسئلك بنار التي اشتعلتها في صدر هذه الورقة التي تحركت من  
 ارياح مشيتك و نطقت على ثناء نفسك بان تشتعل قلوب عبادك من  
 نار حبك لينقطعن عن الذينهم كفروا و يقبلن الى وجهك ثم انزل يا  
 الهى على و على عبادك المنقطعين و احبائك الثابتين خير الدنيا و  
 الآخرة ثم اغفر لنا و لابائنا و امهاتنا و اخواننا و اخواتنا و  
 ذرياتنا و ذوا قرابتنا من الذين آمنوا بك و بأياتك و كانوا مقراً  
 بوحدانيتك و معترفا بفردانيتك و مدعناً بامرك و ناطقاً بثنائك و  
 انك انت الذى لم تزل كنت قادراً و لا تزال تكون حاكماً لا يمنعك  
 اسم عن اسم و لا صفة عن صفة كل الاسماء خادمة لنفسك و طائفة  
 فى حولك و منقادة لسطنتك و خاشعة عند ظهور آثار قدرتك و  
 خاضعة لدى بوارق انوار وجهك و انك لم تزل كنت و تكون مقدساً  
 عن خلقك و بريتك و بذلك يشهد نفسى و كل الذرات و كينونتى و  
 كينونات من خلق بين الارضين و السموات لاله الا انت المقتدر  
 المتعالى العزيز المنان.

## زيارتنامه ورقه عليا، آسيه خانم حرم حضرت بهاء الله

هوالمعزى المسلى الناصح العليم

يا قلم قد جاء كرة بعد اخرى ما اخذت به الاحزان اهل البهاء الذين آمنوا بالله مالك الاسماء و فاطر السماء و طاروا باجنحة العرفان فى هواء الايقان و اعترفوا بما نطق به لسان العظمة فى الامكان يا قلمى الاعلى قد اتتك مصيبت ناحت بها سكان الفردوس الاعلى و الجنة العليا و الذين طافوا العرش فى الصباح و المساء اسمع ندائى ثم اذكر المصيبة التى بها احاطت الهموم اسمى القيوم و انهزم بها الصبر والاصطبار و تفرقا فى الديار قل اول روح به ظهرت الارواح و اول نور به اشرقت الانوار عليك يا ورقة العليا المذكورة فى الصحيفة الحمراء انت التى خلقك الله للقيام على خدمة نفسه و مظهر امره و مشرق وحيه و مطلع آياته و مصدر احكامه و ايدك على شان اقبلت بكلك اليه اذ اعرض عنه العباد و الاماء و سمعت ندائه الاحلى و اجبته و كنت معه فى كل الاحوال الى ان هاجرت من ارض الطاء الى الزوراء و من الزوراء الى ارض السر و منها الى هذا السجن الذى سمي بكل الاسماء من لدى الله فاطر السماء و كنت فى الليالى و الايام فائزة بلاقائه و ناظرة الى وجهه و طائفة حول عرشه و سامعة ندائه و ساكنه فى بيته و متمسكة بحبله و متشبثة باذيال رداء كرمه و فضله الى ان جاء القضاء بما كان مكتوبا فى كتاب الله رب الاخرة و الاولى و حملت شدائده الى ان

انفقت روحك فى سبيله امام وجهه طوبى لك يا امتى و يا ورقتى  
المذكورة فى كتابى و المسطورة من قلمى الاعلى فى زبرى و الواحى  
اشهد انك شربت رحيق العرفان من كأس البيان و صبرت فيما ورد  
عليك من البأساء و الضراء فى سبيل الله منزل الايات و مظهر  
البيئات و نشهد انك آمنت به و بكتبه و رسله و ما انزله من سماء  
مشيته و هواء ارادته افرحى فى هذا الحين فى المقام الاعلى و  
الجنة العليا و الافق الابهى بما ذكرك مولى الاسماء نشهد انك فزت  
بكل الخير و رفعت الله الى مقام طاف حولك كلّ عزّ و كلّ مقام  
رفيع قد كنت نائمة على الفراش و كان قائماً على خدمتك الغصن  
الاعظم و من دونه الاغصان ثم ذوى القربى و الاماء اللائى كن من  
اهل سرادق العصمة ثم اللائى جعلهن الله من اوراق سدره امره و  
اثمار شجره فضله و كان الاغصان يدخلون عليك بسلام و يخرجون  
بازكار و زفرات و اسفات و بعد صعود روحك نزلت عبراتهم و  
صعدت زفراتهم و ناح كل ذى قلب و ذى مقام عند ربك مالك الارضين  
و السموات فاه فاه بحزنك حزن اهل خباء المجد و فسطاط الفضل  
و ذرفت عيون اللائى طفن حول العرش بمصيبتك ظهر الفزع الاكبر  
و ذرفت الابصار تلقا وجه ربك المختار و نحن المقرّبات على شان  
ناح بنوحهن اهل الجنة العليا و الفردوس الاعلى و الملاء الابهى  
الذين طافوا فى ازل الازال حول ارادة ربهم مالك المبدء و المال. يا  
ورقة العليا قد بدل بحزنك اليوم بالليل و الفرح بالحزن و  
السكون بالاضطراب الى ان احاطت الاحزان من فى الامكان بما حزن  
الاسم المكنون و السر المحزون و القيوم الذى فدى لنفسه القائم

امام الوجوه يا قلم اصبر لان الاحزان خذت الغيب و الشهود ضع ما  
 كنت عليه و قل مقبلا الى الله مولى الاسماء و فاطر السماء الهى الهى  
 اسئلك بحزن اصفياك و دموع اوراقك و الاحزان التى بها ذابت  
 الاكباد فى البلاد بان تغفر عبادك و امائك الذين ذكروها بما نزل  
 من سماء عنايتك و فم ارادتك اى ربّ ترى الهموم احاطت مظهر  
 اسمك القيوم و الاحزان اهل سرادق مجدك و عظمتك اسئلك  
 بزفراتهن و عبراتهن فيما ورد عليك فى ايامك بان تنزل على اهل  
 بيتك ما تسكن به افئدتهم و تستريح به انفسهم لئلا يعملوا ما يريد  
 على حزنك فى ايامك ثم اغفر كل امة وردت بيتك و ناحت فيما ورد  
 فى هذا اليوم الذى غيره قضائك و حزن اوليائك و اصفياك ثم ايد  
 عبدك الحاضر الذى كان قائماً على خدمتك و شريكاً فى مصائبك و  
 ناطقاً بثنائك ثم اغفر اللهم الامة التى سافرت و الذين هاجروا من  
 ديارهم الى ان حضروا و سمعوا ثم رجعوا ثم الذين ارادوا فضلك و  
 مواهبك و جودك و عطايك انك انت المقتدر على ما تشاء لو تريد  
 لتجعل الحزن فرحاً فى مملكتك و كينونة الهم سروراً بين عبادك  
 لاله الا انت الغفور الكريم ثم اسئلك مرة اخرى يا اله الاسماء  
 بنفوذ امرك و احاطة مشيتك و اسرار كتابك و ما جرى من قلمك  
 الاعلى فى صحفك و زبرك بان تغفر فى هذا اليوم عبادك و امائك  
 كلهم و كلهن الذين اقبلوا اليك و فازوا بذكرك و قاموا على خدمتك  
 انك انت الغفور الكريم و العطوف الرحيم لاله الا انت العلى  
 العظيم.

از الواح مبارکة حضرت بهاء الله  
به افتخار حضرت ورقه عليا بهائيه خانم

### هوالباقى

كتاب من لدنا للتي سمعت و فازت و انها تورقت من هذا الاصل  
القديم ظهرت باسمى و ذاقت رضائى المقدس البديع سقيناها مرة  
من فى الاحلى و اخرى كوثرى اللميع عليها بهائى و عرف قميصى  
المنير.

## زيارت نامه جناب اخت عليها بهاء الله

اول ذكر خرج من لسان هو العظمة و الكبرى عليك يا ايتها الورقه  
العليا و المشرقة من افق الامر في ايام الله مالك الاسماء اشهد انك  
اقبلت الى الافق الاعلى و فزت بما لا فاز به اكثر الوري و اشهد انك  
حملت الشدائد و البلايا في سبيل الله فاطر السماء و كنت في الامر  
على شان ما اخذتك في الله لومه اللائمات و لا اعراض المشركات  
طوبى لك و لمن حضر مقامك و ارادك بما ظهر من قلم الله العلى  
الابهى الذى حبسه الظالمون في حصن عكاه و اشهد انك اسلمت  
الروح في الفراق بعد ما كنت مشتعله بنار الاشتياق في ايام الله مالك  
يوم التلاق سحقا لقوم ما عرفوا شأنك و ما شربوا كأس ذكرك و  
نعيمنا لمن يذكرك بما ذكرك به الله في الصحف و الالواح.



## زيارتنامه امّ الاولياء مادر آقا محمد كريم عطار

طوبى للامّ التي سميت بلسان مالك الاسماء بامّ الاولياء و نذكرها  
هذا الحين ليكون عزاً و شرفاً و زخراً لها عند الله ربّ العالمين  
الذكر اللائح من افق الملكوت و النور الساطع من افق سماء الجبروت  
عليك يا امتى و ورقتى و الناطقة بذكرى و المقبله الى افقى و  
الطائره فى هوائى و المتمسكة بحبلى و المتشبثة بذيل عنايتى و  
رحمتى انت التي اقبلت الى الافق الاعلى اذ اتى فاطر السماء بملكوت  
الاسماء و سمعت اذا ارتفع صرير القلم الاعلى و سرعت الى بحر  
العرفان اذ توقف معشر العلماء و الامراء طوبى لك يا امّ اوليائى و  
المشفقة على ادلائى اشهد ان قلبك كان مطلع محبت الله و لسانك  
مصدر ذكره و صدرك منظره طوبى لامة اقبلت اليك و ذكرت ما نزل  
من سماء مشية ربك الرحمن اذ صعدت الى الرفيق الاعلى و سكنت فى  
جوار رحمة ربك مولى الورى و ربّ الاخره و الاولى طوبى لارض  
تشرفت بجسدك و فازت بلبقائك اشهد انك آمنت بالله اذ كفر به  
اكثر من العباد و شربت رحيقى المختوم باسمى القيوم اذ منع عنه  
اكثر من فى البلاد انت التي ما منعتك الضوضاء و ما حجبتهك البغضاء  
نطقت بذكر ربك الى ان سعد روحك الى مقام ما اطلع به الا الله  
مولى الاسماء و فاطر السماء قد كنت فى حيوتك فى بيت ارتفع فيه  
ذكر الله مقصود الورى و ربّ العرش و الثرى انت التي فزت بآيات  
ربك قبل صعودك و بعده قد سبقتك الرحمه و احاطك الفضل و كان

النور يتحرك امام وجهك و استقبلك حين صعودك قبيل من الملائكة  
و الروح يشهد بذلك من عنده امّ الكتاب البهاء عليك و على اولك و  
آخرك و ظاهره و باطنك و رحمة الله و عناياته الهى الهى اسئلك  
بالاكباد التى قطعت فى سبيلك و ذابت فى هجره و بالاجساد التى  
طارت فى حبك و بالوجوه التى توجهت الى وجهك و بنفحات وحيك  
فى ايامك و ظهورات قدرتك فى ملكوتك و جبروتك بان تكتب لمن  
زار امتك من قلمك الاعلى خيرا لخرة و الاولى ثم اغفره يا الهى  
بفضلك و كرمك و طهره يا مقصودى عن العصيان باسمك الرحمن  
انت الذى باسمك الغفور ماج بحر الغفران فى الامكان و باسمك الكريم  
اشرقت شمس الكرم من افق العالم اسئلك بانوار وجهك بان تغفر  
عبادك و كفر عنهم جريراتهم و خطيئاتهم ثم اقبل منهم يا الهى ما  
عملوا فى ايامك و قاموا على خدمة اوليائك و اصفياك انك انت  
المقتدر على ما تشاء و فى يمينك زمام الاشياء لاله الا انت العزيز  
الوهاب.

## فهرست منابع

- ۱ - کتاب دور بهائی و الواح مختلفه دیگر از حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه
- ۲ - ایام تسعه
- ۳ - تاریخ حرم مبارک حضرت نقطه اولی و خانواده مبارک از جزوه خطی متعلق به جناب افنان در شیراز
- ۴ - تاریخ نبیل
- ۵ - تذکره الوفاء
- ۶ - کواکب الدرّیه
- ۷ - ظهور الحقّ
- ۸ - تاریخ شهدای یزد
- ۹ - تاریخ بیضا
- ۱۰ - بهجت الصدور
- ۱۱ - شاهراه منتخب
- ۱۲ - جزوه خطی فائزه خانم
- ۱۳ - جزوه تاریخی منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء
- ۱۴ - خاطرات نه ساله عکا
- ۱۵ - اقلیم نور
- ۱۶ - رحیق مختوم
- ۱۷ - محاضرات
- ۱۸ - مجلّات دوازده گانه عالم بهائی
- ۱۹ - خانم ملکوت

- ۲۰ - تذکره شعرای قرن اول بهائی
- ۲۱ - مجلات سالیانه نجم باختر
- ۲۲ - مجلات مختلفه اخبار امری
- ۲۳ - مجلات مختلفه آهنگ بدیع
- ۲۴ - تاریخ صدرالصدور
- ۲۵ - در موارد بعضی از نسوان از بستگان آنها
- ۲۶ - زیارتنامه‌ها از لجنه استنساخ آیات

خانم حضرت اعلیٰ ۱۷  
 آقا شیخ ابراہیم رک فاضل شیرازی  
 آقا میرزا محمدحسن (آخ اکبر ابھی)  
 رک محمد حسن برادر بزرگتر  
 جمال قدم  
 آگنس الکساندر (میس) فاتح روحانی  
 ژاپن ۲۵۸ . ۱۹۴ . ۱۳۰  
 آلاسکا ۲۶۶  
 آلمان (آلمانی) ۲۱۵-۲۰ . ۱۹۹ . ۷  
 ۲۵۸ . ۲۴۵ . ۲۶۶  
 آلمانی (زبان) ۲۷۰  
 آلمان نوبلاک (میس) مبلغ امر بهائی  
 در آلمان ۲۱۵-۲۰ . ۷  
 آمریکا (قارہ) ۱۶۵ . ۱۶۳ . ۱۲۴  
 آمریکای شمالی ۲۶۴-۵  
 آمریکای شمال شرقی ۲۰۱  
 آمریکا جنوبی و شمالی ۱۹۲  
 آمریکای مرکزی و جنوبی ۲۲۷ . ۲۲۵  
 آمریکای جنوبی ۲۰۰-۱ . ۱۹۰-۱  
 ۲۵۹ . ۲۸۲  
 آمریکائی (احباء . بھائیوں) ۱۲۹  
 ۲۴۲ . ۲۱۵ . ۱۹۴ . ۱۹۲ . ۱۶۶ . ۱۴۲  
 ۲۱۲-۲ . ۲۰۶ . ۲۸۸-۹ . ۲۸۴ . ۲۷۲  
 ۲۵۸ . ۲۵۰ . ۲۲۱  
 آنتون خان عکاس ۱۸۱  
 آہنگ بدیع (مجلہ) ۲۰۲  
 آیۃ الانقطاع رک (میس ماتاروت)  
 آیات قرآنیہ ۵۰ . ۲۴  
 آیۃ (ہل من مفرج غیر اللہ) ۲۰۶

آ

آبادہ ۱۴۴ . ۱۴۴  
 آبلہ (مرض) ۲۰۴ . ۴۱  
 آتن ۲۸۴  
 آثار قلم اعلیٰ ۲۹۶  
 آذربایجان ۲۴۲  
 آرامگاہ ابدی انگلیسی‌ها ۱۹۱  
 آردن ۲۲۷  
 آرژانتین (آرجنتین) ۲۲۵ . ۲۰۲  
 آزادی از قیود ۲۴  
 آزادی بخش دلیر  
 رک کیت رانسوم کھلر  
 آسیا ۲۸۲  
 آسید صادق (آقا سید صادق) ۲۲۲  
 ۲۲۵  
 آسیہ خانم حرم حضرت بہاء اللہ  
 ملقب بہ ام الکائنات - نواب - ورقہ  
 علیا ۱۲۲ . ۹۵ . ۷۵-۹۰ . ۵  
 ۲۷۲ . ۱۲۷  
 آشتیان ۲۲۹  
 آفریقا- آفریک ۲۶۱ . ۲۱۷ . ۲۸۲ . ۱۲۹  
 آفریقای شمالی ۲۱۸  
 آفریقای جنوبی ۲۵۵  
 آقا بیگم ۲۲۲  
 آقا خان صدر اعظم (میرزا)  
 رک صدر اعظم  
 آقا خان قائم مقامی (میرزا) ۲۴۹  
 آقا میرزا علی پدر خدیجہ سلطان

## اختران تابان

۲۵۰۲۶	احسن القصص
	اخت (حضرت) رك سارا خانم
۱۰۰۹	اختران تابان (كتاب)
۲۸۴۰۹۲	ادرنه
۲۶۹	ادسا (شهر)
۲۱۰	ادعيه بهائي
	ادلید شارپ (میس) دختر كلارا شارپ
۲۵۲-۲۰۲۵۰۰-۲۵۶-۷	
۲۸۲	ادوارد بنش
۱۹۴	ادیت ساندرسن
۱۹۴	ادیت مك كی
۲۱۰	ادینبورگ (شهر)
۱۶	اذان
۲۶۰	ارتفاع مؤسّسات امریه
	ارجنتین رك آرژانتین
۷۴	اردستان
۱۸۱	ارسطو خان (دکتر)
۴۲	ارسی (نام اطاق)
	ارض الخاء رك خراسان
۲۷۲	ارض السر
۲۷۲	ارض الطاء
۱۸۴۰۱۷۰۰۱۶۱۰۱۲۶۰۲۱	ارض اقدس
۲۶۲۰۲۲۸۰۲۱۵۰۲۱۲۰۲۰۸۰۱۹۴	
۲۶۲۰۲۶۰۰۲۵۸۰۲۵۵۰۲۹۵۰۲۶۵	
	اروپا - اروپ - اروپائیان - جنوب
۱۴۴۰۱۳۱۰۱۲۹۰۱۰۸	شرقی اروپا
۲۹۶۰۲۸۲۰۲۷۱۰۱۹۹۰۱۶۰۰۱۵۴	
۲۶۰-۱۰۲۴۶۰۲۴۰۰۲۲۸	
	ازل رك یحیی ازل

اینها الشقیقة العزیز رك بهائیه خانم

## الف

۲۰۲۰۲۴	ائمه اسلام. ائمه اطهار
۱۰۷۰۱۰۴-۵	ابا بصیر
۱۴۰۱۱	ابطال
	ابن ابهر ایادی امرالله (جناب) ۸
۲۲۶-۸۰۲۲۲-۱۰۲۲۵	
	ابن خال (جناب افنان حاجی میرزا
۱۲۱	محمد علی)
	ابوالبركات (دائی عصمت خانم)
۲۲۹-۴۰	
	ابوتراب اشتهااردی (شیخ)
۵۰۰۴۷-۸۰۲۱	
	ابوالحسن خان مشیرالملک (میرزا)
۵۸	داماد سلطان خانم
۱۵۴-۵۰۱۰۲	ابوالفضائل (جناب)
۲۰۰۰۱۹۴۰۱۷۴۰۱۶۱	
۱۲۴۰۱۱۲	ابراهیم نهری (میرزا)
	ابوالقاسم افنان (آقا سید) پسر آقا
۴۰	میرزا حبیب
۲۲۲	ابهر
۱۵۲	اتابک
	اتل روزنبرگ (میس) پیشاهنگ
	مهاجرین امرالله در انگلستان
۱۵۸-۶۰۱۲۴۰۷	
۲۲۸۰۲۲۵	اتل رول (دختر مادر رول)
۱۹	احمد (فرزند حضرت اعلی)
۵۲۰۴۸۰۲۴	احمد احسانی (شیخ)

۲۸۲		۲۴۲	اسپراك (مستر)
۲۶۸ . ۲۱۸	اطريش		اسپرانتو (زبان) - اسپرانتيسست ها
۲۶۱	اعزام مبلّغين	۲۰۶ - ۱۱ . ۲۸۷ . ۸	
۲۲۹	اعظم اساس اين قرن مابين	۲۸۲	اسپرینگس
	اعلانات مهیجه سبعة (اعلانات	۲۲۵	اسپانيا
۲۹۵ . ۲۹۲	هفتگانه)	۲۵۸ - ۶۲ . ۱۲۹ . ۷	استراليا (قاره)
۱۰۹	افنان (جناب) يزد	۲۸۸ . ۲۸۲	
۱۵۵	اقيانوس اطلس	۲۵۵ . ۲۸۴	استكهلم
۱۵۵ . ۲۶۹	اقيانوس كبير	۵۲	اسدالله فرهادی (ميرزا)
۹۷	اقليم نور (كتاب)	۲۹۴	اسرار لدنی
۱۸۴ . ۱۶۸ - ۹ . ۱۶۶	اكلند (شهر)	۲۲۵ . ۲۱۰ . ۱۹۷	اسكاتلند
۲۶۵ . ۱۶۲ . ۸	الا مارتا بيلي (ميس)	۲۱۸	اسلينگن
۲۱۴ - ۲۰			اسماعيل خان مستوفی آشتیانی
۲۱۴	الا کوپر	۲۲۸	(ميرزا)
۲۲۱	البا (جزيره)		اسماعيل وزير (ميرزا) پدر خانم
	الفتیه خانم (خواهرزاده فائزه خانم)	۹۵	حضرت بهاء الله
۲۲۷ . ۲۲۹		۱۰ . ۹	اشراق خاوری
۲۹۴ . ۲۸۶	الكساندر دوّم تزار روسيه	۲۱۶	اشتو تكارت
۲۲۲	الم اعهد (سوره يس)	۱۰۶ - ۷ . ۱۰۴	اشرف (سيد)
۲۶۱	الواح وصايا	۷۵	اشعيا
۱۸۶	الهام بهاء الله (كتاب)	۶۴	اصحاب بدر
۲۵۵ . ۲۲۴	اليزابت استوارت	۱۲۵	اصحاب رايت سودا
۲۰۹	الينور (دختر ليدی بلامفيلد)	۲۴۸ . ۶۴	اصحاب قائم
	الورقة الزكيه	۶۰ - ۲	اصحاب قلعه زنجان
	رك مارتاروت	۷۵	اصحاب اشعيا
	المبلغة الشهيره	۱۱۲ . ۷۱ . ۶۸ - ۹ . ۲۰	اصفهان
۱۷۱	اليوت (شهر)	۲۶۵ . ۲۲۰ . ۱۵۰ . ۱۲۶ . ۱۲۴ - ۶	
	ام اشرف	۲۲۷ - ۸ . ۲۰۴ - ۵	
	رك عنبر خانم	۱۵۰	اصل شهادت
	ام الاولياء		
	رك حوا خانم		
	ام الذكر		
	رك والده حضرت اعلى		
	ام السلمه		
	رك طاهره		

۱۶۹ پاناما  
 اولین بهائی انگلستان رک کراپر  
 اولین مؤمن انگلیسی  
 رک توماس بریکویل  
 اولین مؤمن فرانسوی  
 رک هیپولیت دریفوس  
 اولین مؤمن کانادائی  
 رک ویلیام ماکسول  
 ۲۹۸ اولین ملکہ بهائی  
 اولین و عالی‌ترین ثمره عصر تکوین  
 رک مارتاروت  
 اولین رئیس محفل بهائیان برکلی  
 رک الامارتا بیلی  
 اولین شهید بهائیان امریکا در ایران  
 رک میسیز کیت رانسوم کهلر  
 ایادی امرالله ۲-۲۶۲، ۲۰۹، ۲۲۱  
 ۲۵۸، ۲۲۲، ۲۲۵  
 ایادیان متقدم دوره میثاق (از)  
 رک مارتاروت  
 آیتها الشقیقة العزیز رک بهائیه خانم  
 ایران (احباء) ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۲  
 ۳۵۴، ۳۴۸، ۳۰۵  
 ایران نو (جریده) ۲۴۲  
 ایرلند ۲۲۵  
 ایرلندی (زبان) ۲۸۹  
 ایزابل بریتنگهام (میسیز) مبلغه  
 مشهور و مقتدر و خدوم امرالله  
 ۷، ۱۲۴، ۱۶۸، ۶-۱۸۲، ۲۲۲  
 ۲۵۲، ۲۴۴

امّ العیلمه رک بی‌بی روحانی  
 امّ الکائنات رک آسیه خانم  
 امّ المعابد غرب ۱۵۶  
 امّ المؤمنین رک فاطمه بیگم والدہ  
 حضرت اعلیٰ  
 امّ المؤمنین غرب رک لواگتسینگر  
 امام جمعه اصفهان ۱۱۲  
 امام جمعه زنجان ۵۶، ۵-۱۰۴  
 امة الاعلیٰ رک سوزان مودی  
 امة البهاء رک میسیز دریفوس  
 امة البهاء رک روحیه خانم  
 امة الله شجاع وقهرمان رک مارتاروت  
 امّ عبدالبهاء رک آسیه خانم  
 املیا کالینز (میسیز) خانم ملکوت  
 ۸، ۶۲-۲۵۵  
 امّ نقطه اولیٰ رک فاطمه بیگم  
 امیر (حضرت) ۹۶  
 امین امین ۲۵۷  
 انجیل (کتاب) ۱۶۲، ۲-۲۲۱  
 انقطاع ۲۶۴، ۲۵۹  
 انگلیس، انگلستان، انگلیسی  
 ۷، ۱۲۹، ۱۲۱، ۱۳۴، ۴-۱۵۳، ۹-۱۵۸  
 ۱۶۱، ۲۵۶، ۲۹۴، ۲۲۵  
 انگلیسی (زبان) ۲-۱۶۱، ۲۱۶، ۲۷۰  
 ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۴۳، ۳۵۲  
 انگل وود ۱۹۲  
 اوهایو ۲۸۲  
 اول من آمن رک ملاحسین بشروئی  
 اولین کنگره بین‌المللی بهائی در



۲۲۵	برزیل
۲۱۶-۷	برکلی (شهر)
۲۲۵	برمه
۲۸۸	برهما و هندو و هندو (متنقدین)
	بریتینگهام (میسز)
	رک ایزابل بریتینگهام
۱۸۶	بریتینگهام (دکتر)
	بریکویل رک توماس بریکویل
۲۰۶ . ۱۶۱	بریطانیای کبیر
۱۵۶	بستون
۱۰۹-۱۰ . ۴۸-۵۰	بشرویه (شهر)
۹۹ . ۹۶ . ۸۴ . ۶۶ . ۵۲ . ۴۱ . ۲۶	بغداد
۲۹۲	بقاع منوره مطهّره علیا
	بقیة الله رک خدیجه بیگم
	بقیة البهائم رک بهائیه خانم
۱۰۶-۷	بقیة السیف
۵۴	بقعه امامزاده احمد
۹۸	بقعه بی بی زبیده
	بلامفیلد (لیدی) رک لیدی بلامفیلد
۲۲۵ . ۲۸۴ . ۱۹۹	بلژیک
۲۶۶ . ۲۶۴	بلغارستان (بلغار)
۲۸۷ . ۲۶۹-۷۱	
۲۷۰	بلغاری (زبان)
	بلقیس رک خورشید بیگم
۲۸۴	بلگراک
۱۵۴	بمبئی
۲۲۷ . ۲۶۵ . ۲۰۰ . ۱۹۰	بوئنوس آیرس
۲۶۶	بوداپست

۲۸۴	ایسلند
۲۲۵	ایتالیا
۲۱۰ . ۴۱	ایقان (کتاب)
۲۱	ایام تسعه
	ایلیانا ملکه یوگوسلاوی دختر ملکه رومانی
۲۹۵	

ب

	باب الباب رک ملاحسین بشرویه
۲۲۴	بادکوبه
۲۲۵	باده انگوری
۲۲	بارفروش
۴۳	بازار مرغ
۲۲	باغ ایلخانی
۲۹	باغ جنت (در طهران)
۲۲۸ . ۲۲۹	باغ فردوس (محلّه)
۶۴-۵	باغ کلانتر
۲۴۲	بانکداری
۲۴۲	بانک ملی
۲۲۸-۹ . ۲۲۶	باهره خانم
۱۵۸	بَت (شهر)
	بتول عذراء رک خدیجه بیگم
۲۶۹	بحر اسود
۲۹۵ . ۲۸۴	بخارست
۲۹	بدشت (قریه) نزدیک شاهرود
۱۲۵ . ۵۵ . ۵۲ . ۲۷ . ۲۱	
۲۸۷	بدیع (جناب)
۲۶	بدیع (کتاب)
	بزرگ وزیر نوری (میرزا)

## اختران تابان

بیگم (سید) دختر جناب سینا ملقب  
 به معلمه خانم، خانم عربی ۸  
 ۲۲۷ . ۲۲۸ - ۲۱

بیگم کوچک خانم خاله حاجی میرزا  
 جانی کاشانی ۷۲ - ۴۰۵

بیگم سلطان دختر کوچک حاج عمه  
 خانم ۲۷۴

پ

پاپ پی نهم ۲۷۶

پادشاه نروژ ۲۸۲

پاراگوئی ۲۲۵

پارسی نژاد (اطفال احبای) ۳۴۴

پاریس ۱۶۴ . ۱۶۰ . ۱۵۲ - ۴ . ۱۲۹

۲۰۹ - ۱۰ . ۲۰۷ . ۱۹۹ . ۱۹۶ . ۱۹۲ - ۴

۲۲۸ . ۲۶۵ . ۲۵۲ . ۲۲۰ . ۲۱۸

پاسفیک ۳۶۱ . ۱۶۹

پاناما ۲۲۵

پتیسبورگ ۳۵۸

پچو (قلعه) ۵۰

پرت سعید ۱۵۲

پرتقال ۲۲۵

پرتوریگو ۲۲۵

پرتستان (احباء) ۱۳۱

پرو ۲۲۵

پروفیسور ژاپنی ۲۸۸

پسر کلانتر ۲۲ - ۴

پلیس کاتاکا (رودخانه) ۱۷۱

پنسیلوانیا ۳۵۸ . ۲۸۲ . ۱۸۴

بہائیان امریکا رک امریکائی  
 بہائیکہ خانم، ایتھا الشقیقہ  
 العزیزہ بقیۃ البہاء و ودیعتہ، ثمرہ  
 سدرة المنتہی، جوہریکتا، حضرت  
 خانم، خانم عزیز، خانم اہل  
 بہاء، سراج الملاء الاعلی، فاطمہ  
 ورقہ علیا، شقیقہ عبدالبہاء  
 ثمرہ ازلیہ سدرة المنتہی  
 یگانہ یادگار شجرہ طوبی

۱۲۷ . ۷۶ . ۶ - ۸۸ . ۷۹ - ۹۰ . ۱۲۲ . ۸ - ۱۲۷

۲۲۲ . ۲۲۰ . ۲۱۲ . ۲۷۶ - ۷ . ۲۲۱ . ۱۲۱

۲۷۵ . ۲۵۹ . ۲۴۵

بہاء اللہ و عصر جدید (کتاب) ۲۸۴

۲۹۴ - ۵ . ۲۸۹ . ۲۸۷

بہجت الصدور (کتاب) ۱۰۲

بی بی روحانی ملقب بہ روحانیہ  
 بشرئی ۱۱۱ . ۱۰۹ . ۶

بی بی کوچک ورقہ الفردوس خواہر  
 جناب باب الباب ۱۰۹ . ۴۷ - ۹ . ۶

بی بی فاطمہ ملقب بہ درویشہ  
 رفسنجانی ۲۷۸ - ۹ . ۷

بی بی کوچک رک ورقہ الفردوس  
 بیت العدل اعظم ۲۲۸

بیت مبارک حضرت اعلی (شیراز)  
 ۲۸۶

بیت خواجہ عبود ۱۲۲

بیداری نسوان ۲۴۲

بیداری قارہ افریقا ۲۲۰

بیروت ۲۲۸

- ۲۱۶ تکزاس  
 ۲۵۰ . ۲۸۲ توماس مازاریک  
 ۱۹۶-۷ ۱۹۴ توماس بریکویل  
 ۲۸۸ توکیو  
 ۲۰۷ تولستوی نویسنده روسی  
 ۲۵۴ . ۱۷۸ تیفوس (مرض)

ث

ثمره رك زهرا خانم دختر مریم

ج

- ۲۲۵ جامایکا  
 ۲۶۲ جامعه بهائی (بهائیان) امریکا  
 ۲۴۸ - ۹ . ۲۲۰ . ۲۰۶ . ۲۰۰ . ۲۹۰  
 ۲۱۲ جامعه ملل  
 ۱۹۱-۲ جان بولز  
 ۱۹۰ جان بولز (میس)  
 جان هایدان (همسر میسیز کلارادان)  
 ۲۶۲-۲ . ۲۶۰ . ۲۵۸  
 ۱۵۲ . ۴۵ جدّه  
 ۲۹۵ جراید اروپا و امریکا  
 ۱۶۲ جزایر بریطانیا  
 ۲۶۱ جزایر شمالی و جنوبی  
 جزیره البّا رك البّا (جزیره)  
 ۲۲۸ . ۲۲۵ جسی رول دختر ماد رول  
 جمال بروجردی رك پیرکفتار  
 جواد (حاج میرزا) پسرخال اعظم ۴۵  
 ۲۶ جواد برقانی (ملا)  
 ۱۲۰ . ۲۵ جواد کربلانی (حاج سید)  
 جواد کرمانی (حاج سید) مبلغ و

- پولین نوبلاک خواهر آلمان نوبلاک ۲۱۶  
 پیرکفتار (جمال بروجردی) ۲۲۶  
 ۲۲۴ پیراهن یوسفی  
 ۲۹۰ پیشرفت در امور تبلیغی  
 پیمبر اکرم رك رسول اکرم  
 ۱۴۴ . ۶۸ پیمبر (ساله)

ت

- ۱۲۹ تاجیک  
 تاریخ نبیل زندی ۲۱-۲۹ . ۲۲ . ۲۵  
 ۲۱۱-۱۲  
 ۲۶۱ تاسمانیا  
 ۲۲ تاگر  
 ۲۴۵ . ۲۰۲ . ۶۴ . ۴۵ تبریز  
 ۱۶ تجلی  
 ۲۵۸ تبرعات نفیسه  
 ۲۶۰ ترکیه  
 ۱۲۹ ترك  
 ۲۶۶ ترنتو  
 ۲۱۸ تریپولی  
 ۲۸۹ ترجمه و نشر کتب  
 ۲۴۶ ترقی نسوان  
 تزار روسیه رك الکساندر دوم  
 ۲۸۶ تشویق نسوان  
 ۱۰۹ تعلیم نسوان  
 ۱۲۹ تغلیس  
 تقی قزوینی (حاجی ملا) حجة الاسلام  
 امام جماعت . عمو و پدر شوهر  
 ۵۲ . ۲۷ قرّة العین

## اختران تابان

- ۲۶۹ حروف اثبات
- حروفات حی، حروف حی ۲۷ . ۲۵
- ۸۷ . ۴۴ . ۴۲
- ۲۶۷ حروفات المقطعات
- ۲۶۹ حزب نازی بلغار
- حجّت (جناب) ۷ . ۵ - ۶۲ . ۵۶ - ۱۰۶ . ۵۹
- ۲۴۲ حسابداری عالی
- حسن (میرزا) همسر شهربانو ۱۲۰
- حسن مجتهد (آقا سید) ۵۰
- حسنعلی خال (حاج میرزا) ۴۲
- حسین پسر حضرت عبدالبهاء ۱۲۸
- حسین (میرزا) پسر جناب حجّت ۵۸
- حسین بشرویه (ملا) باب الباب - اول
- من آمن ۹ . ۲۸ - ۵۱ . ۴۸
- حصبه (مرض) ۲۵۰ . ۲۴۱
- حسن عگا رک سجن عگا
- حضرت خانم رک بهائیه خانم
- حضرت خال اعظم
- رک علی (حاجی میرزا سید)
- حظائر قدس ۲۶۱ . ۲۵۸
- حظیره القدس سیدنی ۲۶۲
- حکومت قاجاریه ۱۰۱
- حکیم سیمای اصفهانی ۲۲۹
- حمامه کرمانی رک شهربانو
- حمیده رک علویه خانم حرم ملاعلی
- جان شهید
- حواریون حضرت عبدالبهاء ۱۲۱
- ۲۵۵ . ۱۹۱ . ۱۸۴ . ۱۷۷ . ۱۲۴
- حوّا خانم (ملقب به ام الاولیاء) خانم

- دانشمند رک جواد کربلانی
- جنرال جک رک ماریون جک
- جنگ دوم جهانی (جنگ بین المللی دوم - جنگ جهانگیر دوم) ۲۶۴
- ۲۰۶ . ۲۹۸ . ۲۶۶
- جنوب شرقی اروپا ۲۶۴
- جنوب امریکا ۲۲۷
- جنویوکوی (میس) ۲۵۵
- جهاد ۶۱
- جین بولز رک جان بولز
- جیحون (رودخانه) ۲۷۶
- چ
- چاپ کتب امریه ۲۶۱
- چکسلواکی (زبان) ۲۸۹
- چوزن هایوی رک شاهراه منتخب
- چین ۲۰۰ . ۱۲۱
- ح
- حاجی ایمان ۱۰۶ - ۷
- حبس نایب السلطنه ۲۲۲ . ۲۲۶
- حبیبه خانم ۲۲۹ . ۲۴۰
- حاجیه خانم رک شمس جهان بیگم
- حجازی (خانم) ۲۲۶
- حرم اقدس ۲۵۵
- حرم کاشانی جمال ابهی رک گوهر خانم
- حرم حضرت اعلی رک خدیجه بیگم
- حرم حضرت خال اعظم
- رک فاطمه خانم ملقب به عمّه حاجی
- حرم آقا شیخ علی اکبر رک ربابه خانم

ملقب بہ ورقۃ الفردوس) ۵۰  
 خدیجہ سلطان (دختر عمہ خانم) ۱۱۷  
 خدیجہ سلطان ملقب بہ عمہ قزی  
 خانم بزرگ خواہر بیگم سلطان  
 عمہ قزی کوچک همسر آقا محمد  
 رضا از دشمنان امر مبارک ۷  
 ۲۷۲-۷

خدیجہ سلطان شہید منشاء همسر  
 حاج علی نقی ۶ . ۷-۱۴۶  
 خدمت مسجونین (محبوسین) ۲۲۴  
 ۱۰۱ . ۲۷۴  
 خراسان ۹-۲۸ . ۲۱ . ۴۹ . ۵۱ . ۱۲۵ . ۲۴۹  
 خطبات مبارکہ در پاریس ۲۱۰  
 خلیل خان مہربان (میرزا) ۲۳۷  
 خواہران (برادران) ایرانی ۲۴۲  
 ۲۸۵ . ۲۴۴

خود را فراموش کرد ۲۸۰  
 خورشید بیگم (ملقب بہ شمس الضحیٰ)  
 بلیس (۷۱-۶۸ . ۷۲ . ۴-۱۱۲)  
 ۱۲۷  
 خیابان علاء الدولہ ۱۸۱  
 خیراللہ (دختران) ۱۵۲  
 خیرالنساء

رک فاطمہ بیگم و خدیجہ بیگم  
 خیرۃ الاماء رک بہائیت خانم

ل  
 دارالآثار ۲۹۷  
 دارالحکومہ ۱۴۲ . ۲۸

حاجی میرزا محمد عطار ۶۹ . ۶  
 ۲-۱۰۱ . ۲۴۲ . ۲۷۷  
 حیدر علی (حاجی میرزا) ۱۰۲  
 حیفا ۱۵۲ . ۱۶۱ . ۱۷۰ . ۱۹۰ . ۲۰۴ . ۲۱۲  
 ۲۶۰ . ۲۹۷ . ۲۹۵ . ۲۸۵ . ۲۶۶ . ۲۵۵

خ

خاتون جان خانم (حرم میرزا ہادی  
 فرہادی) ۵۲-۴ . ۲۸ . ۵  
 خادم (جناب) ایادی امراللہ ۲۱۸  
 خادمہ جانفشان امرالہی  
 رک ملیحہ خانم ذبیح

خاک ایران ۲۹۹  
 خال اعظم رک علی (حاجی میرزا سید)  
 خانم اہل بہا رک بہائیت خانم  
 خانم عربی رک بیگم (سید)  
 خانم ملکوت رک امیلیا کالینز  
 خانم ملکوت (کتاب) ۲۶۱  
 خانم ہای اشراف (اعیان) ۲۴۰ . ۲۳۵  
 خانہ رول ہا (خانہ بہائی) ۲۵۵ . ۲۲۱  
 خانوادہ ذبیح ۲۴۲  
 خانوادہ شارب ۲۴۸  
 خانوادہ فرہادی ۶۶

خدیجہ بیگم حرم نقطہ اولی و صبیہ  
 آقا میرزا علی بتول عذرا . حرم  
 اعلیٰ . عصمت کبری . حرم نقطہ  
 ضلع نقطہ . عفت ربانی ۱۵۰ . ۵

۲-۱۷ . ۲۰-۶ . ۴۰-۲۶۴  
 خدیجہ خانم (خواہر بی بی کوچک

## اختران تابان

- دورهٔ ولایت ۱۴۰۸، ۱۹۹۰، ۲۶۲، ۲۸۰-۲۱۰  
 دیانت جهانی (کتاب) ۲۱۰
- ذ  
 ذئب ۱۱۲  
 ذات الریه رک مرض ذات الریه  
 ذبیح (مهندس) رک عزت اللہ ذبیح
- ر  
 رابرت (پیشخدمت سیاهپوست)  
 اولین بهائی امریکائی از نژاد  
 سیاه ۱۵۲  
 رابرت (مُبرت) گیولینگ ۲۱۷  
 رادیو ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۱۱  
 رادیوی فیلادلفیا ۱۸۷  
 راندال (خانم) ۷-۱۷۶  
 راندلف بولز ۱۹۲  
 رانسوم کهلر رک کیت رانسوم کهلر  
 رب الجنود (حضرت بهاء اللہ) ۷۵  
 ربابه خانم (ملقب به طاهره) حرم  
 جناب شیخ علی اکبر قوچانی  
 ۲۴۵، ۹-۲۴۷
- رجال ۱۱  
 رجعت حسینی (حضرت بهاء اللہ) ۲۲۲  
 رحیق مختوم (کتاب) ۸۰  
 رخساره (دختر بی بی فاطمه) ۲۷۹  
 رستمعلی رک زینب  
 رسول اکرم (حضرت) ۲۰۰  
 رضاقلی (میرزا) برادر صلبی جمال  
 مبارک ۹۱، ۹۶

- داستان زندگانی من (کتاب) ۲۹۷  
 دان (مستر) رک جان هاید دان  
 دان (میسز) رک کلرادان  
 دانشگاه (طب) شیکاگو ۲۸۲  
 دانشگاه (طب) نیویورک ۲۵۱  
 دانشگاه کالیفرنیا ۱۵۲  
 دانشکدهٔ صنایع مستظرفه ۲۵۲  
 دانمارک ۲۸۲، ۲۲۵  
 داود (حضرت) ۲۰۶  
 درج لئالی هدایت (کتاب) ۲۲۲  
 درخت نارنج ۱۷، ۲۸۶  
 دروازهٔ یوسف آباد ۱۸۱  
 دروتی بیکر ایادی برازندهٔ امراللہ  
 ۸-۲۶۵، ۴-۲۲۰، ۷-۲۲۶  
 درویشة رفسنجانی رک بی بی فاطمه  
 دریای مدیترانه ۱۹۲، ۲۶۵، ۲۲۱  
 ۲۲۷، ۲۲۵  
 دریفوس (مستر) هیپولیت اولین  
 مومن فرانسوی ۱۵۲، ۱۹۴  
 ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۰  
 دریفوس (میسز) لورا بارنی ۱۹۴  
 ۲۲۰  
 دفتر بین المللی ژنو ۲۴۰  
 دوک ادینبورک (پدرماری ملکه رومانی)  
 ۲۹۴  
 دولت ایران ۲۲۸  
 دور بهائی ۲۶۵  
 دور اعز جمال ابهی ۸۸  
 دور همیشاق ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۸۲، ۲۶۲، ۲۹۰

۲۹۲-۴ . ۲۸۲	رومانیا
۲۸۲	ریچ وود اوہایو
۹۸	ری (شہر)
۲۴۴ . ۲۴۲	ریمی (مستر)
۱۹۰	ریودوژانیرو

ز

	زامنہوف (دکتر)
	رک لودویک ال زامنہوف
۲۵۵	زبان اسپرانتو
۱۰۶ . ۱۰۴ . ۵۹ - ۶۱ . ۵۶ - ۷	زنجان
۲۴۴ . ۶۸	زنان ایرانی
	زنی امریکائی رک لیلیان کپیس
۲۷۲	زوراء
۲۵	زوجة حاج عبدالمجید شیرازی
۴۷ . ۲۴ - ۵	زوجة سید کاظم
	زوجة میرزا ہادی فرہادی
	رک خاتون جان خانم
۶۶ . ۲۲ - ۲	زوجة کلانتر
۹۲ - ۴	زہرا (دختر مریم) ملقب بہ ثمرہ
	زہرا بیگم (خواہر حرم حضرت اعلیٰ)
۴۰ - ۲ . ۵	
	زیارت نامہ ورقہ علیا (آسیہ خانم)
۷۹ . ۸	حرم حضرت بہاء اللہ
۲۷۲ . ۹۰	
	زیارتنامہ حرم حضرت نقطہ اولیٰ
۲۶۴ . ۲۱ . ۸	(از قلم جمال قدم)
	زیارتنامہ حضرت مریم و طاہرہ
۲۶۶ . ۲۹ . ۸	

	رضاخان سرتیپ (ملقب بہ وثوق نظام)
۲۴۱	داماد عصمت خانم
۲۷۸ . ۷	رفسنجان . رفسنجانی
۱۱۲	رقشا
	رسم مطہر حرم حضرت بہاء اللہ
	رسم پسر حضرت بہاء اللہ (غصن اطہر)
۷۹	
۱۹۰	رسمین اطہرین
۲۱۸	رہ
۲۹۴	روح حقیقی حضرت مسیح
	روحیہ خانم (حضرت) حرم حضرت ولی امر اللہ
۲۰۲ . ۱۹۷ - ۹	
۲۶۱ . ۲۴۵ - ۶	
	روحانیہ روحانی (روحانیہ بشری)
	رک بی بی روحانی
	رودزیاسالیزبوری (آفریقائی جنوبی)
۲۵۵	
	رودخانہ پلیس کاتا کا (ملقب بہ نور)
۱۷۱	
۲۹۱ . ۲۸۴	روزنامہ
۲۰۹	روزنبرگ (میس)
۲۹۴ . ۲۸۶ . ۲۶۹	روسیہ
۲۵۵ . ۲۲۷ . ۱۲۱ . ۷۹	روضہ مبارکہ
	روز قیامت
	رک قیامت
۲۰۰	روح انسان
۱۵۶	روح منقطع
	رول (میسیز) مادر رول . رول ہا
	خانوادہ رول رک ماری رول
۲۹۵	رومانی (زبان)

## اختران تابان

۲۵۵	سالیس بوری
۱۶۶. ۱۶۴. ۱۱۱	سانفرانسیسکو
۲۱۷. ۲۸۷. ۲۶۰. ۲۵۸. ۲۵۶. ۱۶۸	
	ساره خانم حضرت اخت خواهر
۲۷۶. ۹۵-۸. ۶	حضرت بهاء اللہ
	ستاره خانم رک لیدی بلامفیلد
	سجن عگا. سجن مبارک. سجن اعظم
۱۶۶. ۱۲۲. ۷۱	حسن عگا
۲۷۶. ۲۷۲. ۲۶۴. ۱۸۸	
۲۲۸	سده اصفهان
	سراج الملاء الاعلیٰ رک بهائیه خانم
	سرحلقه مبلغین و مبلغات
	رک مارتاروت
	سرقبر آقا (مرقد منور حوا خانم
۱۰۲	ام الاولیاء)
۴۵	سفر حج
۲۲۵. ۲۲۱	سقوط هواپیما
۷۲	سل (مرض)
۱۲۷. ۱۱۲-۲. ۶۹-۷۲	سلطان الشهداء
	سلطان خانم (حرم حضرت حجّت)
۵۶-۸. ۵	
۱۵۲	سلطنت مسیح
۷۸	سلیمانیه
۲۴۵	سن ژرژ (قبرستان)
۲۹۷. ۲۸۵	سنجاق (گرانبها)
۱۲۱	سنی (احباء)
۲۲۵	سوئد
۲۷۱. ۲۶۸-۹. ۲۱۸	سوئیس
۲۴۶. ۲۴۰. ۲۲۵	

۲۷۶. ۹۸. ۸	زیارتنامه جناب اخت
	زیارتنامه ام الاولیاء (مادر آقا محمد
۲۷۷. ۱۰۲. ۱۰۱. ۸	کریم عطار)
۵۱	زیارتنامه جناب باب الباب
۲۷۲	زیارتگاه عمومی
	زین العابدین (آقا میرزا) همسر زهرا
	بیگم خواهر خانم حضرت اعلیٰ
۵۹-۶۲. ۵	زینب (ملقب به رستم علی)
	زینب طایفه بهائی
	رک فاطمه بیگم از شهدای هنرا
	زیبنده خانم (دختر ثمره خانم ونوه
۹۴	مریم)
	ژاپن ۱۲۰. ۲۶۹. ۸. ۲۶۹. ۱۲۰. ۲۲۵. ۲۰۰. ۲۸۷
۲۸۸. ۱۶۹	ژاپنی (خدمه)
۲۴۵. ۲۴۲. ۲۴۰. ۲۱۲	ژنو
	س
۲۲۰	سادات امامی
۲۵۵. ۲۴۲	سارا کلاک (دکتر)
	سارا فارمر (میس) مؤسس گرین ایگر
۱۷۵-۷. ۱۷۱-۲. ۱۲۴. ۷	
۱۴۲-۳	ساری
۲۶۱	ساختمان مقام اعلیٰ
۱۶۸. ۱۵۶	ساختمان مشرق الانکار
۲۸۵. ۲۴۶. ۲۲۰. ۱۷۰	
۲۱۷	ساختمان ام المعابد غرب
۲۹۲	سالکان وادی حیرت
۲۲۵	سالوادر



شمس الضحیٰ رك خورشید بیگم  
شمس جهان بیگم (شاهزادہ خانم فتنہ  
ورقۃ الرضوان) ۲۲ . ۵ . ۷-۶۴  
شورای بین المللی ۲۶۰  
شوکت علی فرج اللہ (خانم) ۲۱۸  
شهربانو دختر برادر حضرت بہاء اللہ  
۱۲۷  
شهربانو ملقب بہ حمامہ کرمانی ۶  
۱۱۹-۲۱  
شہید ثالث رك تقی قزوینی  
شہید عہد حضرت اعلیٰ رك طاہرہ  
۲۲۶  
شیخ الرئيس شیراز ۴۵ . ۴۳ . ۴۱ . ۲۱ . ۱۷  
۶۹ . ۵۷-۸  
شیرین خانم (خواہر خاتون جان خانم)  
۵۵  
شیرین (دختر ہمعصر خدیجہ سلطان)  
۲۷۶ . ۲۷۴  
شیخہ ۲۷  
شیعہ . شیعیان ۱۳۱  
شیکاگو ۲۵۲ . ۲۱۸ . ۱۶۸ . ۱۶۲  
۳۱۷ . ۳۱۴  
ص  
صاحب الزمان ۶۰-۲ . ۲۸  
صالح قزوینی (حاج ملا) ۲۴  
صدر اعظم (میرزا آقا خان) ۹۶ . ۲۸  
۱۲۷  
صحیفہ مخزون ۴۶

سواحل بربری ۲۱۸  
سورہ کوثر ۲۶  
سورہ یس ۲۲۲  
سوریہ (احباً) ۱۹۱ . ۱۶۴  
سوزان سودی (دکتر) ملقب بہ  
امۃ الاعلیٰ ۱۰۷ . ۱۸۰-۴ . ۲۲۴ . ۲۴۳  
۲۵۱ . ۷-۲۵۲ . ۲۶۵ . ۲۴۷ . ۲۵۲  
سوسن باجی ۲۲۲  
سیاہ چال (سجن اکبر) ۱۰۰ . ۹۱ . ۸۲  
سیدنی ۲۲۷ . ۲۶۵ . ۲۶۰-۲  
سید ملیح ۶۵  
سیسان ۲۰۲  
سیصدو سیزدہ نفر (اصحاب قائم)  
۶۴  
سیلان ۲۸۸  
سینا (حضرت) مبلغ و شاعر بہائی  
پدر سید بیگم ملقب بہ معلمہ  
خانم ۲۲۱ . ۲۲۸ . ۸  
ش  
شارپ (میس) رك ادلید شارپ  
شاهزادہ پل ۲۸۲  
شاهزادہ اولگا (از یوگوسلاوی) ۲۸۲  
شانگہای ۲۸۸  
شاہچراغ ۴۱  
شاہرود ۲۹  
شاہراہ منتخب (کتاب) ۲۱۲  
شرح حال حضرت طاہرہ (کتاب)  
۲۸۸-۹

## اختران تابان

- ۲۴۴.۰۵۲ ظهور الحق (کتاب)  
 ۲۴۸ ظهور قائم (حضرت باب)  
 ۴۸.۲۵ ظهور موعود

## ع

- ۲۹۵ عالم بهائی (کتاب)  
 ۲۴ عابد معلم (شیخ)  
 ۲۵۰ عباس شهیدزاده (مهندس)  
 عبدالحسین (پسر خدیجه سلطان)  
 ۲۷۴

- عبدالحسین ۲۴۹-۵۰  
 عبدالرحیم (آقا میرزا) ۲۲۲  
 عبدالعظیم (حضرت) ۹۲  
 عبدالمجید شیرازی (حاج) ۲۵  
 عبدالمجید فروغی (شیخ) ۲۲۸  
 عبود ۱۲۲

- عراق (عرب) ۲۸۲.۹۹.۵۰.۴۷.۲۸  
 عزت الله ذبیح (برادر ملیحه خانم)  
 ذبیح ۲۴۴-۵

- عشق آباد ۲۲۰-۱.۲۲۶.۵۰  
 عصر تکوین ۲۲۱.۲۶۵.۲۰۱  
 عصر رسولی عصراول

- ۲۲۱.۲۶۵.۲۰۱.۱۸۱.۹۰.۸۸  
 عصمت کبری رک خدیجه بیگم  
 عصمت خانم (ملقب به طائره) ۷  
 ۲۲۸-۴۲

- عفت ربانی رک خدیجه بیگم  
 عکا ۱۲۷.۱۱۸.۱۱۴.۹۸.۸۴.۷۷.۲۱۱  
 ۱۷۱.۱۶۶.۱۵۸.۱۵۲-۲.۱۴۹.۱۲۲

## صدر الصدور (کتاب)

- تألیف جناب رستگار ۲۴۹  
 صقلاب ۲۸۷  
 صدیقه طاهره رک علویه خانم  
 صلیب سرخ فرانسه ۲۱۰  
 صوفیه (پایتخت بلغارستان) ۲۶۴  
 ۲۶۸.۲۶۶

## ض

- ضلع نقطه رک خدیجه بیگم

## ط

- طاهره (حضرت) طاهره طیبه. زکیه  
 قرة العین. امّ السلمه. طاء  
 الكبرى. ورقه منجذبه ۵  
 ۲۹-۲۷.۴۴.۸-۴۷-۲.۵۲-۷.۵۶  
 ۶-۹.۶۴-۹.۶۸-۱۲۵.۱۴۹.۱۵۶.۲۴۸  
 ۲۶۶.۲۸۹.۲۸۷.۲۸۵

- طاهره رک ربابه خانم  
 طاهره (کتاب) ۲۸۸-۹

- طاهری رفسنجانی (خانواده) ۲۷۸  
 طائره (تخلص) رک عصمت خانم  
 طبرسی (قلعه شیخ) ۲۴۸.۴۹.۲۷.۲۲

- طرابلس ۲۲۷.۲۲۰.۲۶۵  
 طلعت اخری رک قدوس  
 طلعت قدوسی رک قدوس

## ظ

- ظلم السلطان (حاکم جابر. حاکم  
 غدار) ۱۱۲-۲

عنصر فداکار جامعہ امریکا در مہد  
 امراللہ رک کلارا شارپ  
 عہد اعلیٰ ۲۸۵ . ۱۴ - ۵ . ۵  
 عہد ابہی ۱۴ . ۵  
 عہد میثاق ۲۶۵ . ۱۲۲ . ۱۴ . ۶  
 عہد ولایت ۲۲۸  
 عہد میثاق ۲۲۶ - ۷ . ۲۱۹ . ۱۶۹  
 عیسیٰ مسیح ۱۹۲  
 عیسیٰ خان (پسر بی بی فاطمہ) ۲۷۹

غ

غزل قربانیہ ۲۴۱ - ۲  
 غصن اطہر ۸۴ . ۷۹ . ۷۶  
 غلام حبشی رک مبارک  
 غلامرضا آقا فرزند خدیجہ سلطان ۱۴۷

ف

فائزہ خانم رک گل سرخ بیگم  
 فاتح روحانی قارہ استرالیہ ۲۵۸  
 فادر دان رک جان ہاید دان  
 فارسی (زبان) ۲۴۵ . ۱۶۰  
 فارمر رک سارا فارر  
 فاضل شیرازی آقا شیخ ابراہیم ۲۲۷  
 فاضل مازندرانی ۱۷۶  
 فاطمہ بیگم (والدہ حضرت اعلیٰ) ۵  
 ۲۲ - ۶ . ۱۸  
 فاطمہ بیگم (حرم سلطان الشہداء  
 دختر شمس الضحیٰ) ۶۹ . ۶  
 ۱۱۲ - ۴ . ۷۰  
 فاطمہ بیگم (از شہدای ہنزاء) ۶

۲۶۶ . ۱۹۸ . ۱۸۲ . ۱۷۸  
 علی (میرسید) افغان ۲۱  
 علی (آقا میرزا) ۱۷  
 علی اشرف رک سید اشرف  
 علی اکبر (آقا) برادر خدیجہ سلطان  
 ۱۴۷  
 علی اکبر قوجانی (شیخ) ہمسر ربابہ  
 خانم ملقب بہ طاہرہ ۲۴۵ - ۸ . ۷  
 علی اکبر (حاج ملا) شہمیرزادی ایادی  
 امراللہ ملقب بہ علی قبل اکبر  
 ۲۲۹ . ۲۲۲ - ۴  
 علی اکبر (حاج ملا) کاشانی از دشمنان  
 امر ۲۷۴ . ۱۱۷  
 علیجان (ملا) شہید ۱۴۲ . ۱۴۱ . ۶  
 علی خال اعظم (حاجی میرزا سید)  
 ۴۲ - ۶ . ۲۴  
 علی کنی (حاجی ملا) ۲۹  
 علی نقی شوہر خدیجہ سلطان ۱۴۷  
 علویہ خانم (حرم ملا علیجان شہید)  
 ۱۴۱ - ۴ . ۶  
 عمہ حاجی رک فاطمہ خانم  
 عمہ خانم (حاج) عمہ حرم کاشانی جمال  
 اقدس ابہی ۲۷۲ . ۱۱۸ . ۱۱۶ . ۶  
 عمہ حضرت عبدالبہاء خواہر ازل  
 دشمن امر ۱۲۷  
 عمہ قزی خانم بزرگ رک خدیجہ سلطان  
 عمہ قزی خانم کوچک رک بیگم سلطان  
 عنبر خانم ملقب بہ (ام اشرف)  
 ۱۹۹ . ۱۰۶ - ۷ . ۱۰۴ . ۶

فرقان      رك قران مجيد  
 فروغ ارباب (خانم) ۱۴ . ۱۰ . ۹  
 فرمان تبليغی مرکز میثاق ۲۲۷  
 فرهادی (جناب) رك هادی فرهادی  
 فضه (خادمه حرم حضرت اعلى) ۲۱ . ۱۸  
 فلج اطفال ۲۱۶  
 فلسطين ۱۳۱  
 فنلاندی (زبان) ۲۸۹  
 فوئب هرست (ميسيز) رك هرست  
 فوجيتا ۱۶۹  
 فيزان ۳۱۹  
 فيشر (دکتر) ۲۱۵  
 فيضی (جناب) ايادی امرالله ۲۶۱  
 فيلادلفيا ۲۵۲ . ۲۲۵ . ۱۸۷

ق

قائم (موعود) آل محمد ۱۲۵ . ۶۴ . ۲۳۰  
 ۲۲۲  
 قائم مقام فراهانی ۲۴۹  
 قائم مقامی رك آقاخان قائم مقامی  
 قاره افريقا ۲۲۰  
 قاره استراليا رك استراليا  
 قاره امريكا ۷  
 قاهره ۲۲۷ . ۲۶۵ . ۱۵۴  
 قبرستان دولتی ۳۱۹  
 قبرستان سن ژرژ ۲۴۵  
 قبه نار محبة الله رك مارتاروت  
 قتلگاه قتل ۲۰۶  
 قدوس (جناب) ۲۸-۲۲

۷-۱۲۵ . ۱۲۹  
 فاطمه      رك بهائيه خانم  
 فاطمه خانم همسر حاج ملا علی اکبر  
 شهميرزادی ايادی امرالله ۲۲۴  
 فاطمه خانم      رك منيره خانم  
 فاطمه      رك جناب طاهره  
 فاطمه خانم رك درويشه رفسنجانى  
 فاطمه خانم ملقب به عمه حاجی (حرم  
 حضرت خال اعظم) ۴۲-۶ . ۲۱ . ۵  
 فاطمه زهراى بهائيان رك گل سرخ بيگم  
 فاطمه زهراء (حضرت) ۲۱ . ۱۸  
 فاطمه زهراء بهائيان  
 رك شمس الضحى  
 فانی نوبلاک خواهر آلمانوبلاک ۲۱۶  
 فتحعليشاه ۶۵  
 فتنه      رك شمس جهان بيگم  
 فخرملوک وملکات  
 رك ماری ملکه رومانيا  
 فخرالمبلفين والمبلفات  
 رك مارتاروت  
 فخر رجال ۲۶۹ . ۱۲  
 فدا ۱۳ . ۱۹  
 فرانسه ۲۱-۱۲۹ . ۱۵۲ . ۱۹۲ . ۱۹۹  
 ۲۴۵ . ۲۲۵ . ۲۵۶  
 فرانسه (زبان) ۲۷۰ . ۱۶۲  
 فرانک بيگم (همسر دروتى بيگم) ۲۲۴  
 فرانکفورت ۲۶۲ . ۲۵۵ . ۲۲۰  
 فردينانديادشاه رومانيا (همسر ملکه  
 روماني) ۲۹۷ . ۲۹۴

- ۲۹۷
- ۲۲۲ کلبهٔ عمو تم (کتاب)
۱۶۹. ۱۶۶. ۱۶۴. ۱۵۲ کالیفرنیا
۲۱۸. ۲۱۶. ۲۰۶
۲۱۴. ۱۶۹ کالیفرنیا (احباء)
- کالینز (میسز) رک امیلیا کالینز
- ۲۵۵ کالینز (باب)
۲۶۵. ۲۱۶. ۱۹۷. ۱۷۶-۷ کانادا
۲۲۵. ۲۷۱
- ۲۱۰ کانونشن اسپرانتو
- کانونشن ترقی نسوان و امام الرحمن
- ۲۴۶
- کپیس (میس) لیلیان رک لیلیان کپیس
۱۸۶. ۱۸۴ کتاب مقدس
- ۲۰۶ کتابخانه موزه بریتانیا
۵۲. ۴۷-۸. ۲۶. ۲۴. ۲۷. ۲۲ کربلا
۱۲۵. ۶۸-۹
- ۷ کراپر (میسز) ملقب به مریم
۲۰۹. ۲۰۴-۶. ۱۵۸
۲۵۸. ۷۹ کرم (جبل)
- ۱۱۹ کرمان
- ۲۲۵ کستاریکا
- ۲۵۹ کشیش لوتران
- کلارا زیلبرنیک (مادر لیدیا زامنهوف)
- ۲۰۸
- ۲۵۸ کلارا دیوس
- ۲۴۸-۵۴. ۲۵۷. ۸ (میسز)
۲۵۴. ۲۵۲. ۲۱۸ کلاسهای درس اخلاق
۲۵۰. ۲۵۶ کلرادو
- کلارا دان (میسز) مادر دان ایادی
- ۷۵ قدوس اسرائیل (حضرت بهاء الله)
- ۲۲۶ قدسیه خانم اشرف
۲۰۰. ۹۶. ۲۷. ۲۴ قرآن مجید
- رک طاهره قره العین
- قره العیون اهل بهاء رک مارتاروت
- ۲۹۰ قرن اول بهائی
- ۶۵-۶. ۵۲-۵. ۴۸. ۲۶-۷. ۲۷ قزوین
۲۰۲. ۶۹
- ۲۸۴ قصر بخارست
- ۱۲۹ قفقاز
- ۲۰۴ قلعه نوشیروان (محل)
۶۰. ۵۹. ۵۷ قلعه علی مردان خان
- ۱۰۶-۷. ۶۲
- قلعه (زنجان) رک قلعه علی مردان خان
- قلعه طبرسی رک طبرسی
۱۶۲. ۶۱ قلوب پاک (صافیه)
- ۴۵ قم
- ۲۱ قمر (سوره)
- ۲۴۷-۸. ۲۴۵ قوچان
۶۱. ۲۷. ۲۱ قیامت
- ۱۲۲ قیمه پلوی ایرانی
- ک
- ۱۳۱ کاتولیک (احباء)
- ۲۱۶ کارل نوبلاک (پدر آلمانوبلاک)
- ۲۷۲-۴. ۱۱۶-۸. ۷۲ کاشان
۵۰. ۴۷-۸. ۲۴ کاظم رشتی (سید)
- ۶۸-۹. ۵۲
- کالج کلرادو (سانفرانسیسکو) ۲۵۶

۲۹۹-۲۰۰ . ۲۶۰ . ۲۲۲

## ج

گرین ایگر (گرین عکا) ۱۲۴ . ۷

۲۱۲ . ۲۶۶ . ۱۷۰-۷ . ۱۷۱-۲

گرفتاریهای زنهای ایرانی ۲۰۴

گسترش تمدن جهانی (کتاب) به قلم

حضرت ولی امرالله ۲۱۰

گتسینگر (دکتر) ۱۶۴ . ۱۰۲-۲ . ۱۰۰

گلستان جاوید ۲۲۰ . ۲۰۶ . ۲۰۰

گل سرخ بیگم ملقب به (فائزه خانم) ۷

۲۲۹-۲۶

گنج پنهان رك جناب قدوس

گواتمالا ۲۲۰

گودال (مستر) ۱۶۴

گوهر خانم (حرم کاشانی جمال ابهی)

برادرزاده حاج عمه خانم ۱۱۶

۲۷۴ . ۱۱۸

گوهر رخشان هدیه احبای مشهد به

ملکه رومانی ۲۸۰

## ل

لاپیزیک ۲۱۶

لاهب (شهر) ۲۰۹

لطف الله خان حکیم (دکتر) ۲۲۶ . ۱۸۱

لجنة اتحاد شرق و غرب ۲۰۱

لجنة ارتباط شرق و غرب ۲۴۲

لجنة تبليغ اروپا ۲۷۱ . ۲۶۰

لجنة ترجمة آثار ۲۴۲

لجنة ترقى نسوان ۲۴۲

۲۰۸-۶۲ . ۷ امرالله

۱۸۱ کلال (دکتر)

۶۶ . ۶۴ . ۰۶ . ۲۷ . ۲۲ کلانتر

۲۲۰ . ۱۷۲ کلمبیا

۱۸۴ کلیسای اپیسکل

۲۸۲ کمبریج (شهر)

۲۱ کلمات پرس

۲۱۰ . ۱۹۴ کلمات مکنونه

۲۱۷ کلپ زنان برکلی

کنفرانس (تبلیغی) بین القارات

۲۰۲ . ۲۱۷ امریکا

کنفرانس بین المللی اسپرانتو ۲۸۷

کنفرانس دهلی نو ۲۲۰ . ۲۲۰

کنفرانس عظیم فرانکفورت ۲۰۰

کنفرانس کامپالا ۲۲۶

کنگره بین المللی اسپرانتو ۲۰۹

۲۱۰

کنگره ملی اسپرانتو ۲۱۲

کنگره مذاهب (در کلمبیا) ۱۷۲

کوپر (میسینز) ۱۶۷ . ۱۶۲ . ۷۰-۱۶۹

۲۶ کوثر (سوره)

کوم الله رك كرم

۲۲۰ کوبا

۲۰۶ کوره مرگ یهودیان

۲۱۲ کوره آدم سوزی

کهلر (میسینز) رك كيت رانسوم کهلر

کلیم (جناب) رك موسى کلیم

۲۱۱ . ۲۰۸ . ۱۸۷ . ۱۲۱ کلیمی (احباء)

۲۰۱ . ۸ کیت ران :م کهلر (میسینز)

ليليان كپيس (ميس) معلم مشهور  
۲۰۴. ۲۴۲. ۱۸۱-۲. ۱۷۸-۹. ۱۲۴

م

مادر دان رك كلارا دان

مادر نژاد لاتين رك سي ماكسول

مادر بيكر رك هاريت بيكر استو

مادر رول رك ماري رول

مارتاروت سر حلقه مبلغين و مبلغات.

الورقة الزكية. المبلغة الشهيرة.

آية الانقطاع. مشعل الحب و

السوداد. مثال الشجاعة والوفاء.

قرة العيون اهل البهاء. نفس

منقطعة زكية. قبة نار محبت

الله. سرور خادمين و خادمات.

شهيذة آفاق. امة الله المقربة.

امة الله شجاع و قهرمان. از

ايباديان متقدم دورة ميثاق.

اولين و عاليترين ثمره عصر

تكوين. منادي ميثاق. مبشر

ملكوت ۲۶۴-۵. ۲۵۸. ۲۲۲. ۸

۲-۷. ۲۸۰-۹۰. ۲۸۴-۱۰. ۲۸۹-۱۰-۲۰۹

ماريو فيورنتيني (پرفسور) ۲۱۸

ماريون جك (ميس) ملقب به (جنرال جك)

۲۱۹-۲۰. ۲۶۴-۷۲. ۲۵۸. ۷

ماري رول (ميسيز) ملقب به (مادر رول)

۲۲۱-۸. ۱۸۴. ۷

ماري ملكة رومانيا (عليها حضرت)

فخر ملوك و ملكات ۲۸۲. ۸

لجنة جوانان ۲۴۵. ۲۴۲

لجنة خادسات اطفال ۲۴۲

لجنة دارالتربيه ۲۴۵

لندن ۲۱۴. ۲۰۹. ۲۰۶-۷. ۱۵۸

۲۲۵. ۲۱۸

لندن (احبائي) ۱۶۲. ۱۵۸

لواگتسينگر (ست) ۱۲۱. ۶

۱۹۲. ۱۶۸. ۱۶۴. ۱۴۹-۵۶. ۱۲۴

۲۱۷. ۲۱۴. ۲۶۵. ۱۹۶

لوح (قد فتح ابواب الفردوس و طلع

غلام القدس) ۱۲۲

لوح فتنه از قلم اعلى به افتخار

شاهزاده شمس جهان بيگم ۶۷

لوح قرن بهائيان آمريكا ۱۴۲

لوح لاهه ۲۱۰

لوح مبارك اي مادر از فراق پسر منال

بلکه ببال ۱۰۷

لوح منيع قرن (كتاب) ۲۸۰

لورابارني رك دريفوس (ميسيز)

لودويك ال زامنهوف (پدر ليديا

مخترع زبان اسپرانتو ۲۰۸-۹

لوگزامبورگ ۲۲۵

لويزا مور ۱۵۰

لهستان ۲۱۲-۲. ۲۰۸. ۲۰۶

لهستاني (زبان) ۲۱۰

ليديا زامنهوف ۲۰۶-۱۱. ۲۸۷. ۸

ليدي بلامفيلد ملقب به ستاره خانم

۲۱۱-۴. ۲۰۹. ۷

ليبره انگليسي ۲۶۰

۲۹۷. ۲۸۵. ۴۶. ۴۲ محفظة آثار  
 ۲۳۰. ۲۴۹. ۲۴۶ محفل روحانی  
 ۲۱۷ محفل بهائیان برکلی  
 ۲۱۲ محفل روحانی ژنو  
 ۱۸۲ محفل مقدس روحانی طهران  
 ۲۰۴  
 ۲۶۰. ۲۱۱ محفل ملی آمریکا و کانادا  
 ۲۵۲. ۲۵۷ محفل ملی بهائیان ایران  
 ۱۷۷ محفل روحانی ملی آمریکا  
 ۲۲۵. ۲۹۰. ۲۸۴. ۲۶۴. ۲۶۲. ۲۵۴  
 ۲۶۱ محفل روحانی ملی استرالیا  
 ۲۷۰ محفل ملی بهائیان بریتانیا  
 ۲۶۴-۵ محفل روحانی ملی کانادا  
 ۱۷ محله شمشیرگرها (در شیراز)  
 محله باغ فردوس رک باغ فردوس  
 محمد ابراهیم (آقاشیخ)  
 رک فاضل شیرازی  
 محمد (ملا) شوهر قره العین ۲۷  
 محمد اندرمانی (حاجی میرزا) ۲۹  
 محمد اسمعیل ذبیح (حاج) برادر حاج  
 میرزا جانی ۲۴۲  
 محمد اسمعیل گندرلی یزدی (حاجی)  
 ۱۳۰  
 محمد تقی ابهری (میرزا) رک ابن ابهر  
 محمد حسن (آقامیرزا) برادر بزرگتر  
 جمال قدم ۲۲  
 محمد حسن (میرزا) برادر جناب باب  
 الباب ۴۸  
 محمد خال (حاجی میرزا سید) خال

۲۹۲-۸. ۲۸۴-۶  
 ۱۴۲-۴. ۶۴. ۲۸ مازندران  
 ۲۱۸ ماسک اکسیژن  
 ۶۹. ۴۵. ۲۷ ماکو  
 ۱۴۵. ۱۴۲ ماهفروزک  
 ۲۲۴ مایتناس (پسر دروتی بیکر)  
 ۲۶۱ مارگارت استونسن (میس)  
 مبارک (غلام حبشی حضرت اعلی)  
 ۲۲. ۱۸  
 مبشر ملکوت رک مارتاروت  
 مبلغ صامت ۲۴۶  
 مبلغه عظیم بین المللی  
 رک کیت رانسوم کهلر  
 مثال الشجاعة والوفاء رک مارتاروت  
 مثل اعلای حیات رک ماریون جک  
 مجارستانی (زبان) ۲۸۹  
 مجلات ۲۹۱  
 مجید آهی (میرزا) همسر نساء خانم  
 خواهر حضرت بهاء الله ۹۵  
 محافل روحانی ۲۱۶. ۹-۲۱۸  
 محافل روحانی ملی ایالات متحده  
 آمریکا ۲۶۵. ۲۵۴  
 محافل ملی آمریکا و کانادا ۲۹۸  
 محافل امریکای مرکزی و جنوبی ۲۲۷  
 محافل روحانی امام الرحمن ۲۲۹  
 محافل ملی ۲۵۸  
 محبة السلطان (همسر دختر کوچک  
 عصمت خانم) ۲۴۱  
 محبوب الشهداء ۱۲۷. ۱۱۲



- ۲۶۱ مخارج مهاجرین  
 ۲۸۲ مدرسه اوبرلین  
 ۱۷۴ . ۱۷۲ مدرسه تابستانہ بهائی  
 ۲۴۵ . ۲۲۶ . ۲۶۶ . ۲۱۸ . ۱۷۶-۷  
 ۱۳۴ . ۷ مدرسه تربیت طهران  
 ۲۲۸ . ۲۵۶ . ۲۵۴ . ۲۵۰ . ۱۷۸-۸۲  
 ۲۵۲ . ۲۴۳ . ۲۲۶  
 ۲۲۹ . ۲۲۶ . ۲۲۸ مدرسه تأییدیہ  
 ۲۲۱ مدرسه دخترانہ عشق آباد  
 ۱۱۹ مدرسه حاج محمد کریمخان  
 ۲۴۲ مدرسه خصوصی نوباوگان  
 ۱۹۷ . ۱۹۲ مدرسه صنایع مستظرفہ  
 ۲۶۵ . ۱۳۱ مدیترانہ  
 ۷۲ مرض آبلہ (مرض)  
 ۷۲ مرض سل  
 ۲۱۷ مرض ذات الریہ  
 ۲۷ مرضیہ (خواہر جناب طاہرہ)  
 ۲۱ مرقد حضرت حرم (حضرت اعلیٰ)  
 ۹۰ مرقد حضرت خانم (بهائیه خانم)  
 ۹۸ مرقد حضرت اخت  
 ۷۱ مرقد حضرت رضا  
 ۲۰۵ . ۲۹۹ مرقد نورین و نیرین  
 ۲۵۸ مرکز جهانی  
 ۲۰۹ مری (دختر لیدی بلامیلد)  
 ۱۹۲ مری مارتین بولز  
 ۲۹ . ۶ مری (ملقب بہ ورقۃ الحمراء) دختر  
 عمہ حضرت بہاء اللہ

- ۴۵ . ۴۱ اکبر  
 ۱۸۲ . ۶۵ محمدخان منجم (دکتر)  
 محمد حسین (آقا میرزا) پدر فائزہ  
 ۲۲۲ . ۲۳۰ خانم  
 محمد حسین (میرزا) ساعت ساز  
 شوہر اول بی بی فاطمہ ۲۷۹  
 محمد رضا میرزا (پدر شمس جهان  
 بیگم و پسر فتحعلی شاہ) ۶۵  
 محمد رضا (آقا) همسر خدیجہ سلطان  
 از دشمنان امر ۲۷۴  
 محمد عطار (حاجی میرزا) ۱۰۱ . ۹۹  
 محمد شریعتمدار (ملا) ۲۲  
 محمد طاہر (آقا) پدر بی بی فاطمہ ۲۷۸  
 محمد علی نہری (میرزا) ۱۲۴-۵  
 محمد علی اصفہانی (همسر سید بیگم)  
 ۲۳۰  
 محمد علی گازر (آقا سید) برادر فاطمہ  
 بیگم ۱۲۹ . ۱۳۵  
 محمد علی قزوینی (میرزا) مجتہد  
 شوہر خواہر جناب طاہرہ ۲۷ . ۲۵  
 محمد علی ملک التجار یزدی (آقا) ۲۷۸  
 محمد کریم خان کلانتر رفسنجان  
 (همسر دوم بی بی فاطمہ) ۲۷۹  
 محمد کریم عطار آقا (فرزند ام  
 الاولیا) ۲۷۷  
 محمد کریم خان (حاج) ۱۱۹ . ۳۵  
 محمد کلانتر منشاہ دشمن امر ۱۴۶  
 محمود خالو (میرزا) پسر میرزا  
 اسمعیل پدر آسیہ خانم ۹۵

## اختران تابان

۲۲۱ . ۲۸۴	مشهد (احبای)
۲۶۰ . ۲۱۹ . ۱۵۴	مصر، مصری
۲۴۲-۲	مصطفی خان نوری (میرزا)
۱۵۲	مظفرالدین شاه
	معلم مشهور
	معلمه خانم
۲۴۴	معلمات اولیه نظم بدیع
۲۱۰ . ۱۲۰	مفاوضات (کتاب)
۲۴۲	مفتاح الملك
۲۱۹	مقاومت نقض
۹۰ . ۷۹ . ۴۲	مقام اعلیٰ
۱۴۹	مقامات متبرکه
۲۴	مکتبخانه
۲۱۶	مک کین لی (رئیس مدرسه)
۲۵۰ . ۲۴۸ . ۲۲۵	مکزیک
	مکسول (مستر) رک ویلیام مکسول
	مکسول (میسز) رک می مکسول
۱۱۶-۷ . ۷۲ . ۴۵ . ۲۰	مگه، سفرمگه
۲۲۴ . ۱۲۷	
۱۷	ملت اسلام
	ملك نساء خانم (مادر مریم و عمه جمال
۹۱	اقدس ابھی)
۲۸۲	ملك فیصل پادشاه عراق
	ملكوت (خانم) رک امیلیا کالینز
۲۹۷	ملکه روسیه
	ملکه رومانی رک ماری ملکه رومانی
۲۸۶	ملکه ویکتوریا (ملکه انگلستان)
۲۹۴	
	ملکه یوگوسلاوی (دختر ماری ملکه

۲۶۶ . ۹۸ . ۹۶ . ۹۱-۴	
	مریم
	رک کراپر
	مریم بیگم (برادرزاده حرم خال اعظم)
۴۶	
۲۷۲	مزار ملی
۲۵۹	مسافرخانه غرب
۱۶	مسجد
۱۴۹	مسجونین عگا
۲۹	مسکر آباد (قریه)
۲۹۴ . ۱۹۶	مسیح (حضرت)
۲۵۰	مسیح (دیانت)
۱۵۲	مسیح (سلطنت)
	مسیح ارجمند (دکتر) همسر باهره
۲۲۸	خانم
۹۸	مسیح نوری (میرزا)
۱۸۷	مسیحی
۲۵۸	مشارق الانکار
۲۶۵ . ۲۶۲ . ۲۲۰ . ۱۴	مشرق الانکاره
۲۶۱ . ۲۵۸ . ۲۲۱ . ۲۹۰ . ۲۸۵ . ۲۷۲	
۲۶۲	مشرق الانکار سیدنی
۲۲۶	مشرق الانکار عشق آباد
۲۶۲	مشرق الانکار فرانکفورت
۲۵۸	مشرق الانکار در کوه کرمل
۲۱۸ . ۱۵۶	مشرق الانکار ویلمت
۲۱۹ . ۲۹۷ . ۲۵۲ . ۲۲۶	
	مشعل الحب و الوداد رک مارتاروت
۲۴۴	مشق نطق
۱۴۴ . ۱۴۱ . ۷۱ . ۵۰ . ۴۹ . ۲۸	مشهد
۲۴۶	

- ۲۵۸ موقوفات ملی  
 مهاجر جاویدان امراللہ رک ماری رول  
 ۲۴۸-۹ مہد امراللہ  
 ۱۲۸ مہدی پسر حضرت عبدالبہاء  
 مہدی (میرزا) پسر حاج عمہ خانم  
 ۱۱۷-۸  
 مہرعلیخان نائب نسقچی باشی  
 زنجانی (قسی القلب ہمسرعصمت  
 خانم ملقب بہ طائرہ) ۲۴۰، ۲۲۸  
 مهاجر شجاع و نمونہ امراللہ  
 رک الا مارتا بیلی  
 میدان شاہ (محل شہادت سلطان  
 الشہداء و محبوب الشہداء) ۱۱۲  
 سی ایس بولز رک سی ماکسول  
 میرزا آقا افنان ملقب بہ نورالدین  
 (پسر خواہر حرم حضرت اعلیٰ)  
 ۱۰۴۰-۱-۱۲۰-۱۵۲  
 میرزا بزرگ (حاج) پسر میرزا آقا  
 افنان ملقب بہ نورالدین ۴۰  
 میرزا بزرگ وزیرنوری  
 پدر حضرت بہاء اللہ ۹۱، ۶۶  
 میرزا جانی (حاجی) کاشانی ۷۲، ۵  
 ۲۴۲  
 میرزا حبیب افنان (آقا) برادر حاج  
 میرزا بزرگ ۴۰  
 میشیگان ۱۵۰  
 میلان ۲۰۲  
 سی ماکسول مادر نژاد لاتین، حواری  
 ممتاز و محبوب حضرت عبدالبہاء

- ۲۹۸ (رومانی)  
 ملکہ فاضل و دانشمند  
 رک ماری ملکہ رومانیہ  
 ملکہ نیک خصال  
 رک ماری ملکہ رومانیہ  
 ملیحہ خانم ذبیح خادمہ جانفشان  
 امر الہی ۲۴۰-۶، ۸  
 منادی میثاق رک ایزابل بریتینگہام  
 منادی میثاق رک مارتاروت  
 منتخباتی از الواح مبارکہ وصایا  
 ۲۱۰  
 منشاد (قریہ) ۱۴۶-۷  
 منزل امام جمعہ ۲۲۰  
 منورخانم (مادر ملیحہ خانم ذبیح و  
 نوہ ام الاولیاء) ۲۴۲، ۲۴۵  
 منیرہ خانم (حرم حضرت عبدالبہاء)  
 ۱۲۲-۷، ۱۱۴، ۴۵، ۶  
 منیرہ خانم (حرم جناب ابن ابہر ایادی  
 امراللہ و دختر ایادی امراللہ  
 علی قبل اکہر وفاطمہ خانم) ۸  
 ۲۲۲-۹، ۲۲۸  
 مودی (دکتر) رک سوزان مودی  
 مؤسّسین درس اخلاق ۲۴۷  
 موسی بنانی (جناب) ایادی امراللہ  
 ۲۱۸  
 موسی (حضرت) ۲۰  
 موسی (دیانت) ۲۱۱  
 موسی کلیم (جناب میرزا) ۹۵، ۲۹  
 ۱۲۷

- ۲۷ نسخ قرآن
- ۲۵۲ نظم بدیع جهان آرای الهی
- ۲۲۸ نعیم (جناب)
- نفس منقطه زکیه رك مارتاروت
- ۱۹۱ نقشه هفت ساله
- نقطه آخری یا طلعت آخری
- رك قدّوس
- نقد علی (میرزا) رك ابا بصیر
- نقض رك ناقضین میثاق
- ۲۹۶ نگین اسم اعظم
- ۲۸۶ نمایندگان كانونشن امریکا
- نواب رك آسیه خانم
- نواده ملكه ویکتوریا
- رك ماری ملكه رومانیا
- نوبلاک (میس) رك آلمان نوبلاک
- نور ۶۵ . ۲۲
- نور (رودخانه) ۱۷۱
- نورالدین رك میرزا آقا افغان
- نورس تاون ۱۸۴
- نورین نیّرین ۲۰۵ . ۲۹۹ . ۲۲۰ . ۴۱
- نوظهور خانم ۲۲۷
- نوه الكساندر دوم تزار روسیه
- رك ماری ملكه رومانیا
- نهضت بهائی ۱۰ - ۳۰۹
- نیالا ۱۲۵ . ۶۹ . ۲۱
- نیّره خانم ابرار ۲۲۲
- نیّر (جناب) مبلغ و شاعر بهائی ۲۲۸
- نیوآرك (شهر) ۲۲۲
- نیوجرسی ۲۲۲ . ۱۹۹
- مادر حرم حضرت ولی امر الله ۷
- ۵ - ۱۵۴ . ۲۰۲ - ۱۸۸ . ۲۲۲ . ۲۵۸ . ۲۶۵
- ۱ . ۲۴۵ - ۲۶۰
- مین (ایالت امریکا) ۱۷۱ . ۱۶۴
- مونترال ۲۶۶ . ۲۰۰ . ۱۹۷ - ۸
- ن
- نائب السلطنه ۲۲۶ . ۱۴۲ . ۱۱۹
- نائب حسین ۲۲۹
- ناپلئون سوم ۲۸۶
- ناصرالدینشاه ۲۸۶ . ۲۷۹
- ناصرالدوله (همسر رخساره دختر بی بی فاطمه و پسر عموی ناصرالدینشاه) ۲۷۹
- ناقضین میثاق ۲۲۶ - ۷ . ۱۶۹ . ۱۴۹
- ۲۵۶
- نبیل اکبر (نبیل قاضی) ۱۰۲
- نبیل (تاریخ) رك تاریخ نبیل زرندی
- نبی صالح ۷۹
- نجم باخترا (مجله) ۱۹۷ . ۱۸۱ . ۸۵ - ۶
- ۲۸۴ . ۲۶۰
- نجف اشرف ۲۴۸
- نروژ ۲۲۵
- نروژی (زبان) ۲۸۹
- نساء خانم (خواهر حضرت بهاء الله) ۹۵
- نسون ایران ۲۵۴ . ۲۴۴
- نسون بهائی ۲۲۸ . ۲۵۱ - ۲
- نسون طهران ۲۵۴ . ۲۵۷

- ۲۸۵ ولایات ایران  
 ۲۹۴ ولایت عہدی  
 ۲۲۵ ونزوئلا  
 ۲۰۰ . ۱۹۷ ویلیام مکسول (مستر)  
 ۲۶۶ وین  
 ۲۲۴ ویلیامز (پسر دروتی بیکر)  
 ۲۲۶ ویلمت

۵

- ۱۲۴-۵ ہادی نہری (آقا میرزا)  
 ۲۶ . ۲۸ . ۵ ہادی فرہادی (میرزا)  
 ۶۹ . ۵۲-۲  
 ہاریت بیکراستو (مادربزرگ دروتی بیکر مؤلف کتاب کلبہ عمومت)  
 ۲۲۴ . ۲۲۲ مادر بیکر  
 ۲۸۲ ہاید دان رک جان ہاید دان  
 ۱۶۸ ہاگ (میسز)  
 ۲۱۶ ہامبورگ  
 ۱۶۱ . ۱۵۲-۲ ہرست (میسز فوٹ)  
 ۲۰۶ . ۲۰۴ . ۱۹۲ . ۱۶۴  
 ۱۶ ہزار واند سال  
 ۲۱ ہزار جریب  
 ہفدمین کانونشن (بہائیان آمریکا و کانادا)  
 ۲۰ ہفت تن (محل خارج شیراز)  
 ۱۸۴ . ۱۶۲-۷۰ . ۱۲۴ . ۷ ہلن گودال  
 ۲۱۴  
 ۲۲۵ . ۲۱۲ . ۲۰۹ ہلند

- نیوزلند- نیوزلاند ۲۶۱ . ۲۸۸  
 نیویورک ۱۶۴ . ۱۶۹ . ۱۷۶ . ۱۸۶ . ۱۹۰  
 ۲۲۲ . ۲۱۸ . ۲۵۵ . ۲۵۱ . ۲۲۶

و

- واشنگتن ۱۶۸ . ۲۴۴ . ۲۵۸ . ۲۹۸  
 واقعہ نیالا رک نیالا  
 والدہ جناب باب الباب ۴۹ . ۱۰۹  
 والدہ حضرت اعلیٰ رک فاطمہ بیگم  
 والدہ شیخ علی اکبر قوجانی ۲۴۶  
 وثوق نظام ۲۴۱  
 وحدت روحانی بین شرق و غرب ۲۰۰  
 وحدت عالم انسانی ۲۸۲ . ۲۰۹  
 وحید کشفی (جناب) ۲۴۲  
 ودیعة شقیقہ عبدالجہاں  
 رک بہائیہ خانم  
 ودیعة ثمرہ ازلیہ رک بہائیہ خانم  
 ورشو ۲۰۶ . ۹-۲۰۸  
 ورقائیہ (محل) ۱۸۱  
 ورقۃ الرضوان رک شمس جہان بیگم  
 ورقۃ زکیہ رک مارتاروت  
 ورقۃ العلیا رک آسیہ خانم  
 ورقۃ العلیا رک بہائیہ خانم  
 ورقۃ العلیا رک خدیجہ بیگم  
 ورقۃ الفردوس بی بی کوچک خواہر  
 جناب باب الباب ۴۷ . ۵۱ . ۴۹-۵۱  
 ۱۰۹-۱۰  
 وزیر (میرزای)  
 رک میرزاہزرگ نوری

٢٩٨ . ٢٨٢	یوگوسلاوی	٦٥ . ٥٦	همدان
٢٨٩ . ٢٨٧	یونانی (زبان)		همشیره باب الباب
١٥٠	یونس خان افروخته (دکتر)		رك ورقة الفردوس
٢٠٨ . ٢٠٦	یهودی . یهودیان		همشیره حرم نقطه اولی
			رك زهرا بیگم
		٢٨٨	هندو
		١٥٤ . ٤١	هندوستان، هند، هندی
		٢٢٥ . ٢٠٠ . ٢٨٨ . ٢٤٠	
		٢٢٥	هندوراس
		١٢٥ . ٦	هنزا
		١٥٧	هنگام مرغ
		٢٨٧-٩ . ٢٦٥	هونولولو-هونولولو
		٢٢٧	
		٢٢٥	هیئت حاکمه
		٢٦٢	هیئت مجلّه ایادی امرالله
		٢٥٨ . ٢٤٨	
			هیپولیت (مسیو) رك دریفورس
			ی
		٢٩٩	یاران امریک
			یاران (مظلوم و ستمدیده) ایران
		٢٠٢ . ٢٨٨	
		١٢٧ . ٩٦ . ٩٢ . ٦٦	یحیی ازل
		٢٧٩	یحیی خان (پسر بی بی فاطمه)
		١٤١ . ١٢٥-٦ . ١٠٩-١١ . ٥٠٠ . ٤٢	یزد
		١٥٠ . ١٤٤	
			یگانه یادگار شجره طوبی
			رك بهائیه خانم
		٢٨٩	یوگوسلاوی (زبان)

# Akhtarán-i-Tábán

(Persian vol I)

by

Furúgh Arbáb

Copyright © 1999 Dr. Farzám Arbáb  
All Rights Reserved

Third Edition & First Indian Edition  
October 1999



MIRÁ'T PUBLICATIONS  
P. O. BOX 4273 NEW DELHI 110048 INDIA  
E-mail: mirat@nde.vsnl.net.in

---

Printed by Syndicate Binders